بها ۱۷۵ ریال

دربارهٔ کلیله ودمنه

دربارهٔ کلیله و دمنه

تاریخچه، ترجمه‌ها، و دو باب ترجمه نشده از کلیله و دمنه

نوشتهٔ محمد جعفر محجوب

استاد دانشگاه تهران



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

محمدجعفر محجوب
دربارهٔ کلیله و دمنه
چاپ اول : ۱۳۳۶ هـ . ش ـ تهران
چاپ دوم : چاپخانهٔ میهن ، دیماه ۱۳۴۹ هـ . ش- تهران تعداد، ۲۲۰۰ نسخه

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۷۵۳ به تاریخ ۱۹ر۷ر۴۹

فهرست

مقدمه	۳
۱ - اصل کلیله ودمنه	**۹**
الف ـ پنچاتنترا	۱۹
ب ـ مهابهاراتا	۳۴
۲ - ترجمه‌های کلیله ودمنه	**۴۴**
الف ـ ترجمهٔ پهلوی کلیله ودمنه	۴۴
ب ـ ترجمه‌های قدیم‌وجدید وآخرین ترجمهٔ سریانی کلیله ودمنه	۵۸
۱ ـ ترجمهٔ قدیم سریانی	۵۸
۲ ـ ترجمهٔ سریانی‌جدید	۷۷
ج ـ ترجمه‌های دیگر	۷۹
۱ ـ ترجمهٔ عبری منسوب به ربن‌جوئل	۷۹
۲ ـ ترجمهٔ لاتینی	۸۱
۳ ـ ترجمهٔ یونانی	۸۲
۴ ـ ترجمه‌های گوناگون	۸۴
ترجمهٔ حبشی	۸۶
ترجمهٔ قدیم مالایایی	۸۶
د ـ ترجمهٔ عربی	۸۸
۱ ـ ترجمهٔ ابن‌مقفع	۸۸
۲ ـ ترجمه‌های عربی دیگر	۱۰۹
۳ ـ نظم کلیله ودمنه به‌عربی	۱۱۲
۴ ـ تقلید ازکلیله ودمنه	۱۱۹
ه ـ ترجمه‌های فارسی کلیله ودمنه	۱۲۲
۱ ـ نخستین ترجمهٔ فارسی . ترجمهٔ منثور بلعمی وترجمهٔ منظوم رودکی	۱۲۲

۲ ـ ترجمهٔ ابوالمعالی نصرالله معروف به کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی ۱۴۰
۳ ـ کلیله ودمنهٔ منظوم قانعی طوسی ۱۴۹
۴ ـ تهذیب مولانا حسین‌واعظ‌کاشفی موسوم به‌انوارسهیلی ۱۵۴
۵ ـ جاویدان خرد وکلیله و دمنه ۲۰۱
۶ ـ تهذیب ابوالفضل موسوم به عیاردانش ۲۰۴
۷ ـ نگاردانش ۲۰۹
۸ ـ اخلاق اساسی ۲۱۲
۹ ـ گلشن‌آرا ۲۱۴
۱۰ ـ شکرستان یا منظومهٔ انوارسهیلی ۲۱۵
۱۱ ـ رای وبرهمن یاکلیله‌ودمنهٔ منظوم ۲۱۷
۱۲ ـ کلیله‌ودمنهٔ جدید ۲۱۸
۱۳ ـ نمایش‌نامهٔ کلیله ودمنه ۲۱۸
شرح اشعار وامثال کلیله ودمنه ۲۲۰
و ـ ترجمه‌های ترکی کلیله ودمنه ۲۲۸
تقلید واقتباس ازکلیله ودمنه ۲۳۲
۳ ـ باب‌های ترجمه‌نشدهٔ کلیله ودمنه ۲۴۶
الف ـ باب‌الحمامة والثعلب ومالك‌الحزین ۲۴۸
ب ـ باب‌ملك الجرذان ووزرائه (باب‌مهرایار) ۲۵۰
۱ ـ قصر بادگیر (ستون دوم) ۲۵۹
۲ ـ خرگوش بریده (ستون دوم) ۲۶۳
ضمیمه : مفرح‌القلوب ۲۸۸
حکایت منترلابه ۲۹۶
فهرست ۳۰۹
فهرست مأخذهای عمده ۳۲۹

مقدمه

کتابی که اینك به‌پیش‌گاه دانش‌دوستان و علاقه‌مندان به ادب کهن‌سال و گران‌قدر فارسی تقدیم‌شده است، حاصل پژوهش یك سالهٔ دانش‌جویی تُنُک‌مایه است که هفده سال پیش‌از این، در سال تحصیلی ۱۳۳۲ ــ ۱۳۳۳ آخرین سال دورهٔ لیسانس رشتهٔ زبان و ادب فارسی را به‌پایان می‌آورد واین مختصررا به‌عنوان پایان‌نامهٔ دورهٔ‌لیسانس، به دستوراستاد راه‌نمای خویش ــ جناب دکتر حسین خطیبی ــ تهیه کرد.

درآن سال‌های آشفته منابع تحقیق و وسایل پژوهش کم‌تر در دست‌رس اهل آن قرار داشت وبنده با جست‌وجوی بسیار و تحمل سرگشتگی‌های فراوان توانست به بعضی از کتاب‌هایی که تهیهٔ این وجیزه را دربایست بود، دست یابد؛ و قسمتی ازآن مأخذها درآن روزگار هم‌چنان نادیده و دست نایافته باقی ماند. برای مثال، سرچشمهٔ پنج باب اصلی و مهم کلیله‌ودمنه، از باب شیر و گاو تا پنج باب پس‌ازآن (به استثنای باب باز جست کار دمنه) کتابی است به زبان سنسکریت، موسوم به پنچاتنترا، که امروز ترجمهٔ فارسی آن از روی متن اصلی درجزء انتشارات دانش‌گاه تهران انتشار یافته ودر دست‌رس هرطالب علمی است و ترجمه‌یی دیگر ازآن به فارسی، که درعهد شاهان‌گورکانی هند صورت گرفته، در هندوستان در دست انتشار و نام و نشان آن بر کسانی که در راه تحقیق گام برمی‌دارند آشکار است. لیکن در روزگاری که این کتاب تهیه می‌شد، درتهران (بل در سراسر ایران) حتی یك نسخه از ترجمه‌های فرانسوی یا انگلیسی آن به‌دست نمی‌آمد و هنوز هیچ‌کس تصمیم به ترجمهٔ فارسی آن نیز نگرفته بود.

به همین سبب، با وجود کم‌یابی مدرك‌ها، نویسنده رساله‌یی ناقص و

ناساز ، چندان‌که در خورد بضاعت ناچیز علمی وی بود فراهم آورد و به استاد تقدیم داشت ، و قضا راآن نوشتهٔ ناقص بی‌اندام ، به‌علت مختصر تحقیق‌تازه‌یی که در آن صورت‌گرفته بود مقبول طبع آن استاد صاحب‌نظر افتاد ؛ و دوستان فاضل‌نویسنده، آقایان ایرج افشارومصطفی مقربی‌نیز به‌عین‌عنایت در آن‌نگریستند وآن را در مجلهٔ فصلی خویش فرهنگ ایران زمین یك‌جا انتشار دادند . رسالهٔ مذکور شماره‌های تابستان و پاییز سال ۱۳۳۶ راکه قریب دویست صفحه‌داشت اشغال‌کرد و چون تیراژ آن محدود بود وبیش‌از سیصد نسخه انتشار نمی‌یافت ، راقم پنجاه نسخهٔ اضافی‌ نیز از آن به خرج خویش تهیه و به دوستان فاضل و بعضی از استادان و هم‌درسان خویش پیش‌کش‌کرد .

شاید ازبرکت قلم سحرآفرین ابوالمعالی نصرالله‌بن محمدبن‌عبدالحمید بودکه این رسالهٔ ناچیز وسراپا نقص موقع قبول یافت وگروهی از استادان این بنده چشم رضا و مرحمت بر آن بازکردند واز تشویق وتقدیر ونواخت نویسنده هیچ فرو نگذاشتند و دانش‌مندان و استادانی چون استاد گران‌مایه جناب دکتر غلام‌حسین صدیقی و استاد نجیب بلند نظر ، جناب دکتر یحیی مهدوی ، و استاد دانا وصاحب ذوق حضرت دکتر احسان یار شاطر ، نه چندان‌که در خور زحمت نویسنده بود ، بل چنان‌که از لطف طبع و بلندی همت و کرم اخلاق ایشان می‌سزید مخلص‌را مورد تفقد وعنایتی‌هرچه‌تمام‌ترقراردادند وحسن‌توجهی که بی‌شك از پرتو لطف وعنایت چنین بزرگانی مایه می‌گرفت موجب شد که نسخه‌های معدودآن در اندك مدتی نایاب شود وخواستارانی‌که گاه از کشورها و قاره‌های دیگر جویای آن بودند ، به زحمت افتند وبا رنج فراوان نسخه‌یی عکسی ازآن تهیه کنند .

در سال‌های بعداز انتشار رسالهٔ یادشده نیز ، نگارنده با وجود تحصیل در دورهٔ دکتری ادب فارسی واشتغال به تهیهٔ رسالهٔ آن وگرفتاری‌های روزافزون خانوادگی و اداری و تحصیل و تدریس ، اگر چه مستقیم به دنبال تکمیل آن نرفت ، لیکن دامان طلب را از دست نگذاشت وچون بیش‌از هرکس به‌نقائص فراوان آن آگاهی داشت‌درهرگوشه‌که‌کتابی شایستهٔ‌تحقیق در آن باب می‌جست ، یا وسیله‌یی برای تکمیل آن می‌یافت آن فرصت مناسب را از دست نمی‌داد و نتیجهٔ همین‌گونه پی‌جویی‌ها آن شدکه توانست نسخهٔ سریانی‌کلیله ودمنه را

با ترجمهٔ آلمانی آن به پای‌مردی دوستی‌عزیز به‌دست آورد ودر مطالعه‌گیرد و فصل مربوط به ترجمه‌های سریانی را ــ که دررسالهٔ نخستین چیزی جز چند سطر ترجمهٔ مقالهٔ دائرة‌المعارف اسلام در باب آن نبود ــ کامل کرد و گفتاری نسبةً دراز ، شامل بحث در باب ترجمهٔ سریانی کلیله و کیفیت پیدا شدن‌آن ، و نیز یادداشت‌هایی پراکنده ومکمل رسالهٔ اصلی ، به‌سال ۱۳۳۸ هم در فرهنگ ایران‌زمین انتشار دهد .

از‌آن‌پس نیز ، تاامروز اگرچه‌گرفتاری‌های‌گوناگون مانع تکمیل نقائص اساسی وتحقیق کامل ودقیق درباب‌آن رسالهٔ اندك‌بها بوده است ،باز هرگاه در طی مطالعات خود از اتفاق به نکته‌یی برمی‌خورد ، یا مأخذی به دست وی می‌افتاد ، از آن چشم نمی‌پوشید و ناسازی‌ها و بی‌اندامی‌های نوشتهٔ روزگار جوانی را تا آن‌جاکه فرصت محدود و نیروی کاستی‌گرفتهٔ وی اجازه می‌داد به اصلاح می‌آورد واین‌کار تا روزهایی که اوراق کتاب برای چاپ قطعی به زیر ماشین مطبعه رفته بود ادامه یافت .

حقیقت این است‌که بنده درنظر نداشت این کتاب راکه روزی به عنوان سیاه‌مشق وبرای تمرین‌درکارتحقیق ادبی‌نوشته وبیش‌از‌آن‌که ارزش واقعی‌آن‌بود درهمان روزگاران‌مقبول طبع‌مردم‌صاحب‌نظرشده‌بود، دیگربارانتشاردهد؛ وانتظار داشت که محققان‌واهل‌فضل واستادان ، یاجوانانی‌که امروز ، باوسایل وامکاناتی به‌مراتب کافی‌ترکار تحقیق را آغازکرده‌اند ، دراین راه‌گام‌هایی تازه بردارند ، و این کتاب را که پس از کتاب‌های آسمانی مقبول‌ترین و موجه‌ترین‌کتاب دنیاست و در طی نزدیك به سی قرن که از تألیف آن می‌گذرد هیچ‌گاه و در نزد هیچ قوم وملتی گرد فراموشی بر‌آن افشانده نشده و ترجمه‌های مختلف آن هرگز ازدست نسل‌های‌گوناگون‌افراد ملل نیفتاده است بیش‌تر به‌فارسی‌زبانان معرفی‌کنند ؛ خاصه آن‌که پدید آورندهٔ کتابی به‌نام‌کلیله ودمنه ، و ترجمه‌کنندهٔ معروف‌ترین متن‌های آن به‌زبان‌های پهلوی وعربی وفارسی و معرفی‌کنندهٔ آن به‌محیط فضل ودانش قدیم وجدید ، همواره ایرانیان بوده‌اند وبا کمال تأسف امروز ایرانیان ازاین کتاب وسرگذشت دل‌پذیر وپر ماجرا ، و ارزش معنوی آن از غالب ملت‌های متمدن دنیا کم‌تر آگاهی دارند .

لیکن در این هفده سالی که از تاریخ تألیف رسالهٔ بی مقدار این ضعیف

می‌گذرد هیچ کتاب یا رساله ومقاله‌یی ، مکمل مطالبی که درآن آمده است انتشار نیافت وهمین امر بنده را برآن داشت که به‌طبع ونشر مجددآن ــ خاصه آن که طبع اول دردوقسمت و در نسخه‌هایی بسیار معدود و به‌صورتی به‌مراتب ناقص‌تر ازکتاب حاضر نشر شده بود ــ رضا دهد .

دراین کتاب، به‌تمام مطالب مربوط به‌تاریخ وسیر و تحول کلیله ودمنه و ترجمه‌های گوناگون آن اشارتی کلی وسخت مختصر رفته وبحث درباب هریك از ترجمه‌های مختلف آن ، از ترجمۀ پهلوی‌گرفته ، تاآخرین ترجمه‌هایی که از آن به زبان‌های اروپایی شده وانتشار یافته است ، هریك در خور پرداختن باب بل کتابی جداگانه است وشایسته‌نیست کتابی که تعداد صفحات فهرست‌مطالبی که اروپاییان تاسال ۱۸۸۰ میلادی ــ نود سال پیش ــ دربارۀ آن نوشته‌اند از دویست صفحه در می‌گذرد درزبان و ادب فارسی چندین ناشناخته بماند !

درکتاب حاضر حتی به‌سبك و ارزش ادبی هیچ‌یك از ترجمه‌های نظم و نثر فارسی آن (جز دریکی دومورد معدود) اشارتی نرفته است . نیز کلیله‌ودمنه قدیم‌ترین کتابی است که در علم سیاست و آیین کشورداری درجهان نوشته شده واز بد حادثات مصون مانده وبه دست ما رسیده است وجای آن دارد که‌مطالب آن مورد توجه وتجزیه وتحلیل دقیق استادان ودانش‌جویان رشتۀ علوم سیاسی، و دیگر دانش‌جویانی که علم سیاست را به‌صورت درسی فرعی وجنبی در رشتۀ خویش می‌خوانند قرارگیرد .

از نظر ادبی هم ترجمۀ این‌کتاب ویك کتاب دیگر (هزار ویك شب) به زبان‌های اروپایی (نخست ازروی ترجمۀ ترکی استانبولی به زبان فرانسوی و سپس به دیگر زبان‌ها) رشته‌یی تازه به‌نام ادب تطبیقی در ادب جهان پدید آورد و در ذهن و ذوق بسیاری از نویسندگان وگویندگان ــ وحتی مردم عادی کوچه و بازار ــ ملت‌های مختلف اثری عمیق برجای نهاد . تحقیق در بارۀ نحوۀ این تأثیر وشرح جزئیات آن درنزد ملل واقوام گوناگون ، نه‌تنها در خور این‌کتاب مختصر وبضاعت ناچیز علمی بنده نیست ، بلکه شاید یك تن ، ولو آن که‌سالیان دراز از عمرگران‌مایۀ خویش را در آن خرج کند ، نتواند از عهدۀ ادای مطلب برآید وبه عبارت ساده‌تر شرح و بیان کیفیت نفوذ و میزان تأثیر این‌کتاب در

ادب هرملت را کتابی جداگانه و تحقیقی دقیق و مستقل در خورد است و اگر با مطالعهٔ این کتاب داعیهٔ تحقیق وپژوهش در یکی از زمینه‌های متعددی که در راه روشن ساختن سابقه وتأثیر کلیله‌ودمنه درجهان ادب وهنر لازم است در نهاد تنی چند از جوانان پژوهش‌گر پدیدآید و سررشته‌یی به دست ایشان دهد و چراغی فرا راه‌آنان دارد، نویسنده به‌پاداش معنوی خویش بیش‌از آن‌که سزاواربوده و انتظار داشته رسیده است.

این گفتار کوتاه را با سپاس‌گزاری بی‌پایان از استادان ودوستان وهم‌کاران گرامی و کسانی که مسبب تجدید طبع این کتاب شدند، ازاولیای محترم بنگاه انتشارات خوارزمی و مدیرعامل آن، دوست عزیز آقای علی‌رضا حیدری گرفته تا مدیر و کارکنان چاپ خانهٔ محترم میهن و کارگران عزیز آن که ایرادهای وسواس‌آمیز مرا تحمل کردند وتمام خرده‌فرمایش‌ها را باگشاده رویی به انجام رسانیدند به‌پایان‌می‌آورم و از دوتن‌دوست‌بزرگ‌وار، یکی آقای اصغردست‌گیری دوست عزیز و دقیق قدیم که مانند همیشه بی‌هیچ مزد ومنتی تنظیم فهرست آن را درمدتی هرچه‌کوتاه‌تر به‌عهده گرفت، و دیگری آقای **گی‌مونو**، فارغ‌ـ تحصیل فرانسوی دورهٔ دکتری ادب فارسی دانش‌گاه تهران که‌گویا اکنون در بیروت اقامت دارد و «کتاب مضاهاة امثال کلیله‌ودمنه ...» را به ضمیمهٔ نامه‌یی گرم ومحبت‌آمیز برای بنده فرستاد ودر تکمیل این‌وجیزه سهمی‌یافت، سپاس‌دار ومنت‌پذیرم وتوفیق همگی‌را درخدمت به‌ادب وفرهنگ گرامی و گران‌مایهٔ ایران آرزومندم.

محمدجعفر محجوب

تهران ــ چهاردهم آذرماه ۱۳۴۹ هجری خورشیدی

۱

اصل کلیله ودمنه

کتابی که امروز به نام‌های گوناگون کلیله ودمنه ، انوار سهیلی ، عیار دانش ، همایون نامه وافسانه‌های بیدپای[1] در ادب جهان معروف است ، ایرانیان از هندوستان آورده ، خود بابی چند بدان افزوده وبدین صورت تنظیم و تبویب کرده‌اند .

منبع اصلی کتاب را باید در ادب غنی و کهن سال سنسکریت جست . برای اثبات این امر که کلیله ودمنه از آثار ادبی سنسکریت اقتباس و ترجمه شده اسناد ومدارك بسیار در دست است .

ابن‌ندیم در الفهرست گوید : «اما کلیله‌ودمنه ، در اصل و ریشهٔ آن اختلاف است ، گفته‌اند آنرا هندوان پرداخته‌اند و این مطلب در صدر کتاب نیز آمده است . قولی دیگر وجود دارد مشعر بر آن که این کتاب را ملوك اشکانی ساخته و بـه هندوان نسبت داده‌اند و نیز گفته‌اند ملوك قدیم فرس این کتاب را ساخته و به هندوان منسوب کرده‌اند و بعضی گویند که قسمتی از آن را بزرگمهر حکیم ساخته و خدا بر این مطلب داناتر است.»[2]

---

1. Fahles de Bidpai

۲ . الفهرست ، چاپ لیپزیك ۱۸۷۱ م : ۳۰۴

اما همین مؤلف آن‌جا که از کتاب‌های هند در احادیث و اسمار و خرافه نام می‌برد ، نام کلیله‌ودمنه را نیز جزءِ کتاب‌های افسانهٔ هندی یاد می‌کند . نخستین کتابی که در این فصل ذکر شده کلیله‌ودمنه است که ابن ندیم از آن بدین‌گونه یادمی‌کند: «کتاب کلیله‌ودمنه و آن ۱۷ باب است و ۱۸ باب نیزگفته‌اند . عبدالله‌بن مقفع و دیگران آن را تفسیر کرده‌اند و این کتاب به‌شعر نیز نقل شد و آن‌را ابان‌بن عبدالحمیدبن لاحق‌بن عفیر رقاشی و علی‌بن داود و بشربن‌المعتمد بـه شعر عربی درآورده‌اند و بشربن‌المعتمد قسمتی از این کتاب را حذف کرد و من در نسخه‌یی دوباب زیادتر نیز دیده‌ام ...»[1]

بدین‌ترتیب ابن‌ندیم گرچه یك‌جا در هندی بودن اصل کتاب تردید کرده ، اما خود آن را در صدر کتاب‌های افسانهٔ هندی جای داده است. بنابه قول ابن خلکان نیزچند تن این کتاب را به عبدالله‌بن مقفع نسبت داده‌اند .

اما تمام مورخان قدیم براین عقیده‌اندکه عبدالله‌بن مقفع فقط این کتاب را از پهلوی به عربی ترجمه کـرده است و همچنین عقیده دارندکه این‌کتاب به دستور خسرو انوشیروان به وسیلهٔ پزشکی ایرانی ، برزوی یا برزویه نام ، از هندوستان به ایران آمد و به‌زبان پهلوی ترجمه شد .

«مسعودی مورخ عرب زبان نیمهٔ اول قرن چهارم هجری کلیله و دمنه را به یکی از پادشاهان هند نسبت می‌دهد و مقدمه‌یی که درصدر ترجمهٔ پهلوی قرار داشته وخوشبختانه مترجم عربی نیز آن‌را ترجمه

---

۱. الفهرست چاپ مصر (۱۳۴۸ هـ . ق .) : ۴۲۲ - ۴۲۵

و نگاه‌داری کرده است ، هیچ تردیدی دربارهٔ هندی بودن اصل کتاب باقی نمی‌گذارد. فردوسی نیزهمین مطلب را در شاه‌نامه تکرارمی کند، وبا وجود این همه شاهد ، و قرینه‌های دیگر دراین باره انکار وتردید جایز نیست .»[۱]

هم‌اکنون متن سنسکریت قسمتی از ابواب کلیله و دمنه که از پنچاتنترا[۲] و مهابهاراتا[۳] ترجمه شده ، در دست است و بنابراین جای هیچ‌گونه شك و شبهه باقی نمی‌گذارد . دربارهٔ این دو منبع اصلی کلیله و دمنه در همین گفتار به اشباع سخن خواهد رفت .

اما معلوم نیست به چه علت در ممالك عربی ، عقیدهٔ عمومی به‌خلاف این مطلب است به‌طوری که هر کس در مصر وعراق و سایر کشورهای عربی تحصیل و کلیله و دمنهٔ عربی را مطالعه‌کرده این موضوع نیز بدو تلقین شده است که گویا کتاب کلیله و دمنه بر ساختهٔ عبدالله‌بن مقفع است و وی برای احتراز ازگزندی که ممکن بود از ابراز عقایدش بدو رسد ، این کتاب را به هندوان نسبت داده است . از این نظر بی‌فایده نیست که در این فصل دلایلی راکه سیل‌وستر دوساسی از متن کلیله ودمنه استخراج کرده است بیاوریم؛ خاصه آن‌که با وجود در دست بودن منبع‌های سنسکریت کلیله و دمنه استدلال دوساسی به قدری از نظر فن تحقیق و استنباط نتیجه از متن‌ها قابل ملاحظه است که می‌تواند سرمشقی برای اهل تحقیق باشد . دوساسی

۱ . مقدمهٔ سیل‌وستردوساسی برنخستین چاپ کلیله و دمنهٔ عربی .

2 . Panchatantra

3 . Mahā – bharata

در این باب چنین اظهار عقیده می کند :

۱) یکی از دلایل هندی بودن اصل کتاب ، مطالبی است که دربارهٔمسافرت و مأموریت‌برزویه درهندوستان در کتاب آمده است . نمی‌دانم‌به‌چه دلیل می‌توان لااقل‌ازقبول اساس این داستان امتناع کرد؛ زیرا ناچار باید بپذیریم که برزویه از هندوستان علاوه بر کلیله و دمنه کتاب‌های مختلف دیگری از این دست نیز به همراه آورد و این مطلب را دو جملهٔ زیرین از متن عربی ثابت می کند : «فلما فرغ من انتساخ الکتاب و غیره مما اراد من سائرالکتب الی انوشیروان یعلمه بذلك»[1] و : «فاقمت علی هذه‌الحال و انتسخت کتباً کثیرةً و انصرفت من بلادالهند و قد نسخت هذاالکتاب . »[2] و به شهادت این دو جمله در هندوستان چند کتاب به دست بـرزویه نسخه برداری شده و از مجموع آن‌ها کتابی به نام کلیله و دمنه ترتیب داده‌اند . این عقیده که بسیارطبیعی به‌نظر می آید، می‌تواند بروضع ظاهری وطبیعی این مجموعه نیز منطبق‌گردد : برای پذیرفتن این مطلب‌کافی است که کتاب را بگشایند و ببینند که بجز دو باب اول، که نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگرجدا کرد، باب‌های دیگربا هم و نیز با دو باب اول که شامل سرگذشت کلیله و دمنه است هیچ‌گونه ارتباط لازمی ندارد ، جز این که این مؤلف مجموعهٔ آن‌ها را فراهم آورده و تـمام را از زبان دانشمندی بیدپای نام برای پادشاهی موسوم به دابشلیم نقل‌کرده و بالاخره می‌توان چند داستان دیگر نیز براین مجموعه افزود بی آن که

۱ .کلیله و دمنهٔ عربی دوساسی (۱۸۱۶) : ص ۳۹ س ۵ - ۶

۲ . همان کتاب ص۷۷ س ۴ - ۵

در شکل وترکیب مجموعه تأثیری داشته باشد یا نظم آن‌را برهم زند.

۲) تردیدی نیست که کلیله ودمنه، آن گونه که ما متن عربی آن را در دست داریم، دارای چندباب است که هرگز درنخستین مجموعهٔ آن وجود نداشته و به‌ترجمهٔ پهلوی افزوده شده است.

این مطلب راابوالمعالی نصراللهبن محمدبن‌عبدالحمید قدیم‌ترین مترجم فارسی کلیله ودمنه که در زمان بهرامشاه غزنوی آن را ترجمه کرده، یادآوری می کند:

«. . . وکتاب کلیله ودمنه پانزده باب است، ازآن اصل کتاب که هندوان کرده‌اند ده باب است:

۱ـ باب‌الاسد والثور، ۲ـ باب‌الفحص عن‌امر دمنه، ۳ـ باب الحمامة المطوقه، ۴ـ باب‌البوم والغربان، ۵ـ باب‌الملك والطائرفنزه، ۶ـ باب السنور والجرذ، ۷ـ باب الاسد وابن‌آوی، ۸ـ باب القرد والسلحفاة ۹ـ باب‌الاسواروالبوة ۱۰ـ باب‌الناسك والضيف.

«وآنچه ازجهت پارسیان بدان‌الحاق‌افتاده‌ست برپنج‌باب‌است:

۱ـ باب برزویة الطبیب، ۲ـ باب‌الناسك وابن‌عرس، ۳ ـباب البلار والبراهمه، ۴ـ باب السائح و الصائغ، ۵ـ باب ابن‌الملك و اصحابه.»[1]

از باب‌های کلیله دو باب را بی‌هیچ شکی نمی‌توان به هندوان نسبت داد: یکی داستان مأموریت برزویه درهندوستان و دیگرزندگانی برزویه. بدین‌ترتیب چند باب دیگر باقی می‌ماند (تعداد این باب‌ها

۱. کلیله و دمنه بـه تصحیح مجتبی مینوی (انتشارات دانشگاه تهران: ۱۹۲۵): ۳۷ - ۳۸

برحسب اختلاف تعداد ابواب درنسخه‌ها ، مختلف می‌شود) که باید از ده بابی که برزویه ازهندی به‌فارسی (پهلوی) ترجمه کرده است ، جدا شود.

بنابراین باب‌هایی که کلیله ودمنهٔ عربی را تشکیل می‌دهد دارای ده بـاب از اصل هندی است کـه مطابق تبویب نسخهٔ عربی کتاب عبارت است از:

۵ - باب‌الاسد والثور یا نخستین باب سرگذشت کلیله ودمنه ، ۶ - باب‌الفحص‌عن امـر دمنه یا دومین باب همین سرگـذشت[1] ، ۷ - باب‌الحمامةالمطوقه، ۸ - باب‌البوم والغربان، ۹- باب‌القردوالغیلم ، ۱۰ - باب‌الناسك وابن‌عرس، ۱۱ - باب‌الجرذوالسنور، ۱۲ - باب‌الملك والطائرفنزه ، ۱۳ - باب‌الاسد والشعهرالناسك وهوابن‌آوی، ۱۵-باب اللبوة والاسواروالشعهر .

و باب‌هایی که افزوده شده عبارت است از :

۴ - باب ایلاذ و بلاذ وایراخت ، ۱۶ - باب‌الناسك والضیف ، ۱۷ - باب‌السائح والصائغ ، ۱۸ - باب‌ابن‌الملك واصحابه .

در چند نسخهٔ خطی به وضعی مبهم این چهار باب بـه ایرانیان (یعنی ایرانیان زمـان انوشیروان) نسبت داده شده است . یکی از نسخه‌های‌خطی‌متعلق‌به کتاب‌خانهٔ برلن نگارش‌این‌ابواب رابه‌بزرگمهر فرزند بختگان نسبت می‌دهد .

---

۱ . چنان‌که بعدخواهیم دید ابوالمعالی وسیل‌وستردوساسی‌هردواشتباه‌کرده‌اند و این باب از ابواب الحاقی کلیله ودمنه است و در اصل سنسکریت وجود ندارد .

۳) این ملاحظات و همچنین وجود نسخهٔ پنچاتنترا و صورت تهذیب شدهٔ آن موسوم به هیتوپادسا[1] به طور کلی برای جواب گفتن به‌اعتراض کسانی که دراصل هندی کلیله ودمنه تردید می کنند ، بیش‌از حد لزوم است ؛ زیرا این اعتراض‌ها پس‌از کشف شباهت فراوانی که بین کلیله ودمنه‌وهیتوپادسا یا بهتربگوییم پنچاتنترا وجود دارد ، دیگر مبنایی نخواهد داشت .

۴) اما باز دلیلی قطعی‌تر نیز برای اثبات هندی بودن اصل این کتاب وجود دارد و آن این است که حتی از پس پردهٔ ترجمه‌های گوناگون و باوجود تغییر شکل‌هایی که این کتاب در برگشتن از زبان سنسکریت به‌پهلوی وازپهلوی به عربی و عربی به‌فارسی یافته است ، هنوز خصوصیت‌هایی جالب توجه از ریشهٔ خویش دربر دارد . این مطلب شایستهٔ توضیحی مفصل‌تر است :

محققان درآغاز کار بیهوده دراین کتاب به‌جستجوی آثار عقاید موبدان و مغان ایران و نیایش آتش و مبارزه بین اورمزد و اهرمن و به‌طور خلاصه سنت‌های دینی و تاریخی و افسانه‌یی ایران باستان می‌پرداختند وکارهای ایزدان وامشاسپندان زند واوستاو گویندهٔ آن را دراین کتاب می‌جستند ونمی‌یافتند (البته من دربارهٔ ترجمهٔ عربی کتاب گفتگو می کنم) دراین کتاب هرگز نام‌های کیومرث، جمشید، ضحاك، فریدون ، رستم ، منوچهر و دیگرشاهان ودلیران وپهلوانان و شاهان ایرانی دیده نشده است . از اسکندر و دارا در این کتاب نامی دیده

1. Hitopadesā

نمی‌شود[۱] . در این کتاب هرگز از نوروز و دیگر عیدها و جشن‌های ایرانی سخن نرفته است . جانوران افسانه‌یی که شرح آن در کتاب‌های زرتشت آمده و تصویرشان برروی خرابهٔ ابنیهٔ تاریخی قدیم ایران و سنگ‌هایی که از دست برد حوادث در امان مانده ، حك شده است ، برای مؤلف این‌مجموعه به‌کلی ناشناس است .

به‌عکس ، آثار مذاهب و سنت‌ها و رسم‌های هندوان گرچه درنتیجهٔ ترجمه به زبان پهلوی و برگشتن از آن زبان به‌زبان‌های دیگر ضعیف شده اما هرگز ازبین نرفته است و به‌فراوانی دراین‌کتاب دیده می‌شود : درکلیله‌ودمنه از زاهدان و فقیران و مرتاضان بسیار یاد شده است . خویشتن داری و امساك شکال پرهیزگاری که از خوردن جان داران می‌پرهیزد، پرهیز شیر ازخوردن گوشت جانوران و روی‌آوردن به‌میوه‌های جنگلی ، تغییرشکل یافتن‌بچه‌موش و درآمدن وی‌به‌صورت دختر درنتیجهٔ وردها وذکرها ودعاهای زاهد و بازگشتن او به‌صورت موش درنتیجهٔ همان وردها ودعاها[۲] و همچنین نام‌های خاص جانوران

۱ . مقصود دوساسی افسانهٔ برادری اسکندر و دارا وجنگ ایشان و خیانت وزیران دارا بدوست ورنه درباب‌الحاقی موسوم به‌پیل و چکاو ـ که درنسخهٔ عربی به‌مقدمهٔ علی‌بن‌الشاه‌الفارسی‌موسوم است ـ از اسکندر وداستانی‌که با فورك هندی داشته یاد شده است .

۲. این افسانه درکتاب هیتوپادسا دیده نمی‌شود اگرچه درچهارمین‌کتاب‌آن تغییرشکل موشی به‌صورت گربه و سگ وسپس به‌صورت ببر وسرانجام موش وجود دارد . بااین‌همه افسانهٔ موردبحث دارای ریشهٔ هندی است ومانندهٔاین افسانه در کتاب میتولوژی هند تألیف سرهنگ دوپلیه (De Polier) (جلد ۱۱ ص ۵۷۷) دیده می‌شود . (حاشیهٔ دوساسی) ایـن قصه در کلیله ودمنه

←

که در زبان سنسکریت دارای معناست ولی در فارسی ــ تا آن جا که می‌دانیم ــ معنایی ندارد ، مانند دمنه یا دمنکا [1] و شنزبه یا سنژوکا [2] و طیطوی [3] نوعی پرنده که نام آن نه فارسی ونه‌عربی بلکه هندی است و صحیح آن تی‌تبا است ، و علاوه براین یاد کردن پیاپی برهمنان هند تمام دلایلی قوی برهندی بودن اصل این کتاب است .

افسانهٔ زاهد وراسو (باب الناسك وابن‌عرس) انس والفت‌هندوان را با راسو به‌یاد می‌آورد: این‌جانور چالاك وبسیار مفید به‌آسانی رام و اهلی می‌شود و همان گونه که گربه در خانه‌های ما وجود دارد، در هندوستان نیز راسو یا موش خرما در تمام خانه‌ها زندگی می کند و هندوان را از آسیب موش‌های گوناگون ـ چه‌موش‌خانگی وچه‌موش‌های صحرایی ـ می‌رهاند . به‌علاوه‌این‌حیوان‌دشمن آشتی‌ناپذیر مار‌ان‌است و باحرارتی‌فوق‌العاده آن‌ها را شکار می کند . بوزینه وسنگ‌پشت که غالباً در افسانه‌های این کتاب جلوه‌گری می کنند بیشتر به منطقه‌های گرمسیر هندوستان تعلق دارند نه به‌ایران .

با این دلیل‌ها تردیدی نیست که افتخارپدیدآوردن این مجموعهٔ افسانه‌های اخلاقی که امروز توجه مردم شرق و غرب را جلب کرده

←

مربوط به باب بوف وزاغ و حکایت ششم آن باب است (رك ، کلیله ، چاپ دانشگاه : ۲۲۴ به‌بعد) ودراصل سنسکریت پنچاتنتراهم وجود دارد (ترجمهٔ فارسی‌پنچاتنترا ـ چاپ‌دانشگاه: ۱۵۶)لیکن ظاهراً درآن روزگارکه دوساسی کلیلهٔ عربی را تصحیح و درآن تحقیق می‌کرده نسخهٔ پنچاتنترا به‌فرانسوی ترجمه نشده و متن سنسکریت‌آن نیز در دسترس وی نبوده و از این روی‌به تحریرجدیدترآن یعنی هیتوپادسا رجوع وبدان اکتفا کرده‌است .

1. Damanaka 2. Sanjavaka 3. Titawi

متوجه هندوستان است .

نتیجه‌یی که از این بحث می‌توان گرفت تنها این نیست که پنچاتنترا ، کتابی که این همه با کلیله ودمنه شباهت دارد سرمشق ومأخذ برزویه بوده است[۱]. البته حوادث اصلی کلیله و دمنه و دیگر افسانه ـ هایی که در آن جمع آوری شده ، از هندوستان به ایران آمده است . اما جمع آوردن آن‌ها دریك کتاب و شکلی که این افسانه‌ها در قالب آن عرضه شده می‌تواند ابتکار برزویه یا بزرگمهر باشد . این مطلب اهمیت زیادی ندارد و مؤلف ایرانی کاری نکرده جز آن‌که بعضی افسانه‌های دیگررا نیزدرهمین قالب ریخته است[۲].

این‌ها خلاصهٔ دلایلی است که دوساسی بـرای اثبات هندی بودن اصل کتاب درمقدمهٔ نخستین چاپ کلیله و دمنهٔ عربی (۱۸۱۶ م) آورده است. اینك درباب دو منبع اصلی سنسکریت کلیله ودمنه یعنی پنچاتنترا و مهابهاراتا توضیح داده می‌شود .

۱. پنچاتنترا عین و اصل پنج باب ازباب‌های هندی‌کلیله ودمنه‌است وکارآن باکلیله‌ودمنه از شباهت‌گذشته است. منتهی ـ گفتیم‌که ـ سیل‌وستردوساسی به احتمال قوی نسخهٔ این‌کتاب را ندیده بوده است .

۲. این داوری دوساسی نیز منصفانه نیست : باب‌هایی‌که ایرانیان به‌کلیله و دمنه افزوده‌اند نه تنها از لحاظ اهمیت‌کم‌تر از باب‌های هندی‌کلیله و دمنه نیست بلکه‌گاهی ازلحاظ رسیدن به نتیجهٔ مفیداخلاقی واجتماعی برآن برتری دارد ، چه‌به تصدیق تمام مورخان ـ حتی اعرابی‌که می‌کوشند ازسهم ایران در بنیان‌گذاری تمدن اسلامی بکاهند ودر این باب تعصب دارند ـ ایرانیان درآیین کشورداری وادارهٔ مملکت آزمودگی وتجربهٔ بسیار داشته‌اند و تنها برتری باب‌های هندی مربوط به فضل تقدم آن‌هاست ورنه‌کتابی به نام‌کلیله و دمنه به دست ایرانیان تألیف وبه دنیا معرفی شده است .

الف - پنچاتنترا

دائرةالمعارف بزرگ درباب پنچاتنترا چنین نوشته است :

«پنچاتنترا مجموعهٔ مشهور قصه‌های هندی است که به برهمنی ویشنویی منسوب است . این مجموعه‌یی که اکنون در دست است به یقین در اواخر قرن پنجم میلادی تدوین شده و همان گونه که نامش نشان می‌دهد از پنج کتاب تشکیل شده که نام هریك به قرار زیراست :

۱- جدایی دوستان (La séparation des amis)

۲- به دست آوردن دوستان (L'acquisition des amis)

۳- جنگ بومان و زاغان
(La guerre des hiboux et des corneilles)

۴- از دست دادن مزایای مکتسب
(La perte des biens acquis)

۵ - فاعل اعمال نسنجیده
(Le faiseur d' actions inconsidérées)

دائرةالمعارف اسلام نیز در موضوع «ریشهٔ اصلی کلیله و دمنه» چنین می‌نویسد :

«کتاب اصلی به وسیلهٔ برهمنی ویشنویی گردآوری شده است که نام وی را نمی‌دانیم و به نظر هرتل[1] این برهمن در حدود سه قرن پس ازمیلاد مسیح درکشمیر می‌زیسته است ... کتاب شامل یك مقدمه و پنج باب (پنج کتاب) است کـه هریك به نام تنترا به معنی اندرز و پند[2] نامیده می‌شود . مقصود از تألیف آن، آموختن فن زندگی وحکم‌رانی به شاهزادگان ، با توسل به نقل افسانه‌ها از زبان جانوران بوده

---

1 . Hertel   2 . Occasion de sagesse

است . این کتاب به زبان سنسکریت نوشته شده و نسخهٔ قدیم آن تنترا کیایکا[1] نام داشته است ...»

باقی مطالب این دائرةالمعارف عبارت است از اطلاعاتی که در باب مترجمان کتاب به زبان‌های گوناگون و تصحیح کنندگان آن داده شده است و درجای خود خواهد آمد .

ظاهراً ریشهٔ اصلی کتاب پنچاتنترا بسیار قدیم‌تر از آن است که در این دائرةالمعارف از آن گفتگو شده است و بعضی محققان جدیدتر آن را منشأ اصلی قصه و افسانه در دنیا می‌دانند .

«دربارهٔ ریشهٔ افسانه[2] گفتگوی بسیار شده است . بعضی آن را به یونان قدیم نسبت می‌داده و بعضی ـ با دلایلی قوی‌تر ـ آن را به هندیان منسوب می کرده‌اند . البته هر دو دسته معتقد به نفوذ متقابل این دومنشأ در یکدیگر نیز بوده‌اند. اما ظاهراً هندوستان باید بیش از آنچه از دیگران گرفته به آنان داده باشد . تئودور بنفی[3] مستشرق معروف آلمانی که ترجمهٔ پنچاتنترای وی پدید آورندهٔ ادب تطبیقی شد ، اثبات کرده است که قصه و حکایت[4] کاملاً متعلق به هندیان بوده در صورتی که افسانه از یونان سرچشمه گرفته است[5]. بنفی ثابت کرد

1 . Tantrakhyayika 2 . Fable
3 . Theodore Benfey 4. Fables et anecdotes

۵. در زبان‌های اروپایی برای انواع مختلف حکایت‌ها لغات‌گوناگونی هست که دقیقاً مفهوم مشخص ومعینی دارند مانند : anecdote , mythe, historiette , apologue , légende , récit ,fable درصورتی که در زبان فارسی‌گرچه واژه‌هایی مانند داستان وقصه و سرگذشت و افسانه و حکایت ونقل و اسطوره و حسب حال وجود دارد ، بدبختانه مفهوم آن‌ها از یکدیگر مجزا ومشخص نیست و مترجم را دوچار اشکال می‌سازد .

که بوداییان در ابداع این رشته از ادب دخالت مؤثر داشته‌اند.

«... اما امروز دیگر هیچ کس در این اندیشه نیست که وطن و مولد ومنشأ تمام‌قصص وافسانه‌ها را یك سرزمین بداند. البته ملت‌هایی وجود دارند که در ابداع این فن فضل تقدم داشته و دیگران از آنان اقتباس کرده‌اند.

«علت‌های اقتصادی و اجتماعی چندی باعث شده است که هند، سرزمین کهن‌ترین افسانه‌های دنیاگردد، زیرا تخیل وسیع هندوان که نتیجهٔ زندگانی راکد و کم جوش و خروش آنان است، وآب و هوایی که استراحت وتفکر را ایجاب می کند نیز آن را تقویت کرده است و همچنین افزونی تعداد جهان‌گردان و آوارگان و مرتاضان و گدایانی که مشتریان خویش را با نقل حکایت‌های عجیب و غریب و جالب توجه گرد خود جمع می کنند، و سرانجام وجود این مشرب فلسفی که اصلاً هندی بوده و بعد به سایر نقاط دنیا رفته است که: جانوران نیز دارای شخصیت و ادراك هستند و در عالمی همانند عالم انسانی زیست می کنند، نه تنها زمینه‌یی مناسب برای ایجاد قصه‌ها[1] فراهم کرد، بلکه افسانه‌های فراوان نیز پدید آورد. پنچاتنترا (یعنی پنج کتاب یا پنج پند) یکی از زادگان این محیط است که درباب سیاست و آموختن هنر فرمان‌روایی به وجود آمده است.

«این کتاب به‌صورت نخستین‌خویش به‌ما نرسیده است بلکه از روی بقایای کتابی دیگر به‌نام تنترا کیایکا (یا مجموعهٔ قصه‌های کوتاه) و منابع دیگری که بقایای آن در نسخهٔ کشمیری و نپالی ونسخهٔ جنوبی

1. Contes

پنچاتنترا باقی مانده ، به‌وجود آمده‌است و پنچاتنترایی که اروپاییان از روی نسخه‌های ترجمه شده و مطبوع می‌شناسند کتابی متأخرتر است که از روی کتاب اصلی تدوین شده ومحققاً با آن اختلاف هایی دارد .

«از کوشش‌های یوهانس‌هرتل[1] وتحقیقات ادگرتن[2] برای به‌دست آوردن متن نخستین و اصلی این کتاب چنین نتیجه گرفته می‌شود که کتاب مزبور در اصل رساله‌یی بوده است در باب سیاست موسوم به نیتی‌چاسترا[3] که برای تعلیم شاه‌زادگان نگاشته شده است .»[4]

درمقدمهٔ ترجمهٔ انگلیسی پنچاتنترا که توسط آرتور و . ریدر[5] در سال ۱۹۲۵ میلادی صورت گرفته ، مترجم در باب معنی این کلمه چنین توضیح داده است : « نیتی‌چاسترا به معنی کتاب « نیتی » است و واژهٔ نیتی به‌معنی « روش خردمندانهٔ زندگی » است . تمدن مغرب زمین از این‌که معادل دقیقی برای کلمهٔ « نیتی » درخودسراغ ندارد ، احساس شرمگینی می کند . زیرا در هیچ یك از زبان‌های انگیسی و فرانسوی ویونانی ولاتین واژه‌یی معادل «نیتی» وجودندارد . » [6]

« تصورمی‌رود که تنترا کیایکامتعلق به‌دورهٔ گوپتاس[7] وازسرزمین

1. Johannes Hertel 2. F. Edgerton 3. Niti Chāstrā
4. L' Inde antique et la Civilisation indienne.
5. Arthur W . Ryder
6. The Panchatantra translated from sanskrit by Arthur W . Ryder . Translator's introduction .P. 5
۷ . دورهٔ گوپتاس دورانی است «که در آن سنت‌های برهمنی نیرویی تازه گرفته بود ودرآن دوره سنسکریت زبان درباریان و نجیب‌زادگان بوده است و آنان احتیاج به‌کتابی داشته‌اند که ایشان را به راه راست هدایت کند . »
(پنچاتنترا ، انتشارات دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۷۱۰ ــ ص۲۳)

کشمیر بوده است ، سرزمینی که به‌نظر فرانك[1] زبان‌سنسکریت نیز از آن‌جا سرچشمه گرفته است . گروهی از دانشمندان ـ واز جمله بنفی ـ کوشیده‌اند که ریشهٔ این‌داستان‌ها را به‌منابع بودایی برسانند، درصورتی که پنچاتنترا اثر خالص برهمنی است واز ادب هند باستان گرفته‌شده است و وجود بعضی افسانه‌های مشابه در آثار چینی نمی‌تواند بودایی بودن منشأ این افسانه‌ها را به اثبات برساند ، خاصه آن که قرینه‌هایی در دست است که خلاف این استنباط را تأیید می کند . مؤلف ناشناس این مجموعه ، گرچه قصه‌های کتاب خودرا شخصاً خلق نکرده و آن‌ها را از منابع دیگر گرفته است ، اما چون مردی با قریحه بوده تنهابدان قانع نشده‌است که حکایت‌های کوتاه را به‌سادگی و بدون روح انتقاد و واستهزا و ظرافت نقل کند . وی مصالح قدیمی را که جنبهٔ عام داشت و در دست‌رس تمام‌مردم بود به‌کار برده ، اما آن‌ها را ادیبانه‌تر کرده ، تغییرشکل داده ، منظم ساخته وصورتی بدان بخشیده که می‌توان گفت کاری مستقل انجام داده است ؛ اگرچه بازهم نمی‌توان گفت که نقل داستان درمیان داستان دیگر نیز از ابتکارات مؤلف پنچاتنترا بوده‌است چه این کار درهزارویك‌شب نیزصورت گرفته و این کتاب ـ لااقل ازجهت ریشه‌واساس ـ تحت تأثیر ادب هندی نبوده است ۲.

« درپنچاتنترا ، یکی‌از دوطرف درضمن گفتگو مثالی می آورد

---

1. R.O. Franke

۲. این نظراندکی قابل تأمل است چه‌امروزهزارویك‌شب رانیز دارای اصل وریشهٔ هندی می‌دانند . می‌توان‌گفتهٔ نویسنده را چنین اصلاح کردکه‌نمی‌توان گفت روش نقل داستان درمیان داستان دیگر ازابتکارهای مؤلف‌پنچاتنترا‌است، زیرا در ادب هندی‌کتاب‌های دیگری نیزدارای همین روش است .

مانند : « هر کس چنین کند بدو آن رسد که بدان خر که در مزرعه بود رسید . » و طرف مکالمه می‌پرسد : « چگونه بود آن ؟ » و گوینده می‌گوید : « اینك گوش فرادارید » و داستان را نقل می کند . بسیاری اوقات درمیان این داستان نیز شخصیتی تازه وارد می‌شود وبازبه‌ترتیب سابق داستانی تازه می‌زند و داستان‌ها یك یك به ترتیب پایان می‌یابد و دیگرباره به‌قصهٔ نخستین باز می گردد .

« هدف اخلاقی و تربیتی تنترا کیایکا و نیز پنچاتنترا ، پرورش مردان متعارفی‌است: مردانی که باشایستگی ریاست خانواده رابرعهده گیرند وبرای فرزندان‌خود پدری خوب ومهربان باشند . مهمان‌نوازی و وفاداری در دوستی‌مقصد غائی کتاب‌است . وظایف شاه دراین کتاب با وضوح تمام تعیین شده است . شاه باید باهمت وپشت‌کار به مبارزه با مشکلات بپردازد و زندگانی خود را وقف زیردستان سازد . شاه درهرحال باید بی‌گناهان را درکنف حمایت خود قرار دهد و به‌یاری و پایمردی وزیران خردمند برمملکت حکومت کند .

« پنچاتنترا خیلی زود جای خود را در ادب عالم باز کرد . یك نسخهٔ شمال غربی این کتاب در قرن ششم میلادی به دستور خسرو انوشیروان به‌پهلوی ترجمه شد. ازاین‌ترجمه که متن آن‌امروز در دست نیست ترجمهٔ دیگری در سال ۵۷۰ میلادی به زبان سریانی شد و نام کلیلگ و دمنگ به‌خود گرفت . سپس در قرن هشتم میلادی ابن‌مقفع آن‌را به‌عربی ترجمه‌کرد واین ترجمه‌منشأ تمام ترجمه‌های اروپایی و غیر اروپایی این کتاب است .

« ازروی همین‌نسخهٔ شمال‌غربی پنچاتنترا، تهذیبی دیگر به‌زبان

سنسکریت صورت گرفته و مؤلف بدان نام هیتوپدیشا[1] داده است. مؤلف هیتوپدیشا شخصی است از اهالی بنگاله موسوم به نارایِن[2] که تاریخ زندگانی وی نیز در دست نیست. نارایِن در حکایت پنچاتنترا تصرفاتی کرده و مطالبی دربارهٔ آیین خویش در آن گنجانیده است. دریکی ازنخستین حکایات این کتاب می‌خوانیم که دختران جوان باید نزد ربةالنوع گاوری[3] قربانی کنند و این قبیل مطالب هرگز در متون قدیمی دیده نمی‌شود.»[4]

«هیتوپدیشا در ایالت بنگال زیر سرپرستی دوداچندرا[5] تألیف شده و زمان مؤلف این کتاب ـ نارایِن ـ مابین سال‌های ۸۰۰ تا ۱۳۷۳ میلادی تعیین گردیده است.»[6]

گفتیم پنچاتنترا مرکب است از پنج کتاب و یك مقدمهٔ کوتاه. پنج کتاب آن همان است که با کم وبیش تغییری در کلیله‌ودمنه آمده و عبارت است از:

۱ ـ باب‌الاسد والثور

۲ ـ باب‌الحمامة المطوقه

۳ ـ باب‌البوم والغربان

۴ ـ باب القرد والسلحفاة

۵ ـ باب‌الناسك وابن عرس

---

1. Hitopadesha 2. Narayana 3 Gavri
4. L' Inde antique et la civilisation indienne, Paris, 1933, P. 378. 383 5 Dhavadachandra
۶. مجلهٔ هنرومردم ـ شمارهٔ ۸۶ و ۸۷ ـ مقالهٔ پروفسور سیدامیرحسن عابدی.

این پنج باب به‌همان‌گونه که در کلیله و دمنه نیز انعکاس یافته است، از حیث اجمال و تفصیل یک‌سان نیست به طوری که نخستین باب آن (جدایی دوستان) اندکی کم‌تر از نصف تمام کتاب را اشغال کرده‌است و باب دوم کمی بیش‌از ثلث باب اول است. باب سوم نیز تقریباً به اندازهٔ باب دوم است ودوباب دیگر ثلث تمام کتاب را تشکیل می‌دهد و باب پنجم حتی از عشر کتاب نیز کم‌تر است. این بزرگی و کوچکی ابواب با تعداد حکایت‌هایی که درهر باب آمده، نسبت مستقیم دارد.

اما مقدمهٔ پنچاتنترا به‌هیچ روی درکلیله ودمنه نیامده است و حتی با ابوابی که بعدها به کلیه ودمنهٔ عربی و فارسی و انوار سهیلی دربارهٔ داستان پیدایش کتاب کلیله ودمنه الحاق شده است، تفاوت کلی دارد. چون مقدمهٔ پنچاتنترا نسبةً کوتاه و در عین‌حال تازه ودل‌نشین است، بهتر آن دیدیم که برای روشن شدن موضوع ترجمهٔ مقدمه را عیناً نقل کنیم، چه درهنگام بحث در باب‌های کلیله ودمنه نیز بدان نیاز خواهیم داشت. مقدمهٔ پنچاتنترا چنین آغاز می‌شود[1]:

«در سرزمین جنوبی شهری است به‌نام شادی دختر. در این شهر پادشاهی به‌نام «نیروی جاوید» می‌زیست که باتمام مسائل مربوط به‌روش خردمندانهٔ زندگی آشنایی داشت. پای‌های این پادشاه از پرتو گوهر تاج پادشاهانی که دربرابر وی به زانو می‌افتادند، روشن‌می‌شد. وی تا سرحد آموختن تمام هنرهای سازندهٔ زندگی پیش رفته بود. «نیروی جاوید» سه پسر داشت که نخستین «نیروی توانگر» ودومین «نیروی وحشتناك» وسومین «نیروی‌بی‌پایان» نام داشت وهرسه درابلهی

۱. این‌مقدمه ازنسخهٔ سابق‌الذکر پنچاتنترا ترجمه‌شده‌است.

و بی‌مغزی از امثال واقران قصب‌السبق‌برده بودند .

«وقتی شاه دریافت که پسرانش از آموختن علم وهنراعراض می کنند ، مشاوران خود را فراهم‌آورد و گفت : برشما پوشیده نیست که چون فرزندان من از دانش و فرهنگ بیزارند ، ازفهم وتمیز نیز بهره‌یی نمی‌توانند داشت وباآن‌که خاری در راه حکم‌رانی وپادشاهی خویش نـدارم ، هرگاه به آنان می‌نگرم لذت سلطنت و فرمان‌روایی برمن ناگوار می‌شود، زیرا ضرب‌المثلی می‌گوید :

ازمیان پسران نازاده یافرزندان مرده یا اولاد احمق
باآنان‌که زاده نشده یاازجهان رفته‌اند ، بهترمی‌توان به‌سربرد .
البته رفتن یانیامدن آنان انسان را اندکی غمگین می کند .
اما پسران نادان سراسر عمر را اندوه‌بار می‌سازند.
وباز بنا به‌ضرب‌المثل دیگر :
گاوی که نه‌می‌زاید ونه شیرمی‌دهد ، به‌چه‌کارمی آید ؟
چرا باید فرزندی داشت که ناخلف وخیره‌سر باشد ؟
بنابراین باید تدبیری اندیشید که وجدان آن پسران بیدارگردد.

وزیران ، یکی پس‌از دیگری ، گفتند : پادشاها ! پسر نخستین باید دوازده سال تمام دستور زبان بیاموزد، واگرکسی دراین فن‌استاد شود ، آن‌گاه‌می‌تواند کتاب‌های دینی وحکمت عملی رامطالعه‌کند و درآن‌استادگردد ودرآن‌هنگام وجدانش بیدار خواهد شد !

اما از میان مشاوران شخصی که‌کین [1] نام داشت گفت: شاها ! دوران زندگانی محدود و گذران است و مهارت یافتن درعلوم لغت و

1. Keen

زبان عمری دراز می‌خواهد . پس بهتر آن است که برای بیدار ساختن ضمیرشاه‌زادگان خلاصه‌یی از علوم به آنان آموخته شود . مثلی است که می‌گویند :

از آن‌جا که‌علم لغت را پایانی نیست ،
از آن‌جا که عمرکوتاه وموانع بسیار در راه است ،
بگذار حقایق اصلی انتخاب شود وبه‌قوت اصلی‌استوارگردد ،
همچنان که قو شیری راکه با آب آمیخته‌اند از آن جدا می‌کند.

اکنون برهمنی ویشنوشرمن[1] نام دراین شهر است و می‌گویند در بسیاری از دانش‌ها استاد است . شاه‌زادگان را به وی سپار ، او بی‌تردید آنان را تیزهوش و زیرك خواهد ساخت .

چون پادشاه این سخن بشنید به احضار ویشنوشرمن مثال داد وگفت : ای‌مرد مقدس! باید از راه لطف فرزندان مرا استادان بی‌چون وچرای هنر زندگی سازی و من در عوض صدپارچه زمین‌به توخواهم بخشید . ویشنوشرمن در پاسخ پـادشاه گفت : شاها !گوش فرادار ، این است حقیقت خالص . من نه آن‌کسم که دانش را به صد پارچه زمین بفروشم . اما اگر در مدت شش‌ماه این پسران را با فن زندگی هوش‌مندانه‌آماده نسازم نام خود را تغییر خواهم داد. بگذار موضوع را خلاصه‌کنم . به فریاد من که چـون غرش شیر توفنده است‌گوش فرادار : لاف‌زدن من به طمع تحصیل نقدینه نیست . از این‌گذشته زر و سیم را برای من فایدتی متصور نیست . من هشتاد سال دارم و تمام لذت‌های جسمانی فریبندگی خویش را در نظر من از دست داده‌اند .

1 . Vishnusharman

اما برای آن‌که مسؤول شاه اجابت شود من مهارت خود را دربارهٔ امور هنری به وی خواهم نمود. تاریخ این روز را یادداشت کنید. اگر در ظرف شش ماه من این پسران را استادان غیر قابل قیاس فن زندگی‌هوش‌مندانه نساختم اعلی‌حضرت مختارخواهند بودکه ماتحت مبارك خود را به روی من حواله فرمایند!

شاه و مشاورانش چون قول برهمن را شنودند به شگفت اندر شدند وشاه فرزندان بدو سپرد و از او منت‌پذیر شد.

ویشنوشرمن پسران را با خود به خانه برد و آنان را واداشت پنج کتابی راکه خود نوشته بود ازبر کنند. نام این کتاب‌ها چنین بود:

۱- جدایی دوستان.
۲- به دست آوردن دوستان.
۳- جنگ بومان وزاغان.
۴- از دست دادن مزایای مکتسب.
۵- فاعل اعمال نسنجیده.[1]

شاه‌زادگان این کتاب‌ها را بیاموختند و چون شش‌ماه به پایان آمد به پرسش‌های پدر به وجهی شایسته پاسخ گفتند. از آن زمان این کتاب که درموضوع فن زندگی است وپنچاتنترا یا پنج کتاب نام دارد، به قصد بیدار ساختن وجدان جوانان در جهان سیر کرده است. به طورخلاصه:

---

۱. در ترجمهٔ انگلیسی پنچاتنترا نام پنج‌کتاب با نام‌هایی‌که در بالا آمده است اندك تفاوتی داشت، ولی چون مقصود یکی بود همان نام‌ها را که دائرةالمعارف بزرگ فرانسه آورده است تکرارکردیم‌تا دوگونگی رخ ندهد.

هر کس این کتاب را ازبر فراگیرد ،
یا از داستان سرایان بیاموزد ،
بدان آشنا خواهد شد،
واگر سلطان عرش هم دشمن وی باشد.
زندگیش با شکست غم‌انگیز آلوده نخواهد گشت.»

این بود مقدمهٔ پنچاتنترا ـ و بی‌فاصله بعد از این مقدمه ، کتاب اول و حکایت اول یعنی حکایت شیر و گاو آغاز می‌شود . از مطالعهٔ این مقدمه ، دو مطلب را می‌توان استنباط کرد :

۱ ـ مقدمه‌هایی که به کلیلهٔ عربی به توسط بهنود بن سحوان علی بن الشاه الفارسی و به انوار سهیلی به وسیلهٔ مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری الحاق شده است منبع و مدرك صحیحی ندارد . توضیح آن که مقدمهٔ بهنود بن سحوان نیز به توسط شخصی ناشناس در تحت عنوان باب پیل و چکاو به‌فارسی ترجمه و به کلیله و دمنهٔ ابوالمعالی الحاق شده است و درجای خود از آن گفتگو خواهد شد .

۲ ـ چنان که می‌دانیم تمام باب‌های کلیله و دمنه بدین ترتیب آغاز می‌شود که رای هند ـ یا بنا به کلیله و دمنهٔ عربی و انوار سهیلی دابشلیم ـ از برهمن (بیدپای) می‌خواهد که برای او «مثل دو تن» را کـه فرضاً «به یکدیگر دوستی دارند و به تضریب نمّام خائن بنای آن خلل پذیرد» بیان کند ؛ و برهمن پس از بیان مقدمه‌یی کوتاه یا بلند از حکایتی نام می‌برد و رای از چگونگی آن می‌پرسد و برهمن به تقریر داستان می‌پردازد . به طوری که دیدیم این چهارچوبه که تمام داستان‌های کلیله و دمنه را دربر گـرفته است ، از پنچاتنترا اقتباس نشده و به احتمال

قریب به یقین ازمهابهاراتا ـ منبع دیگر قسمتی از داستان‌های کلیله و دمنه گرفته شده است و دلایل این مطلب در هنگام بحث از مهابهاراتا ارائه خواهد شد .

پنچاتنترا یك بار در ۱۸۳۶ میلادی به توسط آبه دوبوا[1] و بار دیگر در ۱۸۷۱ توسط لانسرو[2] به زبان فرانسوی ترجمه و در پاریس چاپ شده است و یك بار با مقدمه‌یی کامل دربارهٔ تاریخ آن به‌توسط تئودور بنفی[3] به زبان آلمانی ترجمه و در لیپزیك به طبع رسید و یك‌بار به توسط ستانلی رایس[4] در ۱۹۲۴ میلادی و بار دیگر به‌توسط آرتور . و. ریدر[5] دانش‌مند ومستشرق بزرگ در۱۹۳۵ میلادی ترجمه شده و این ترجمهٔ اخیر بهترین ترجمهٔ انگلیسی است کـه از متن سنسکریت شده است .

متن سنسکریت پنچاتنترا بـار دیگر در عصر پادشاهی جلال‌الدین اکبر[6] (۹۶۴-۱۰۱۴ ﻫ . ق .) و بـه دستور وی به ترجمهٔ

1 . Abbé Du Bois
2 . Lancereau
3 . Théodore Benfey
4 . Stanley Rice
5 . Arthur W . Ryder

۶ . ازسلسلهٔ پادشاهان تیموری هند ومعروف‌ترین ایشان است . وی به سال ۹۴۹ ﻫ .ق. موافق ۱۵۴۲ میلادی زاده شد ودرپانزده سالگی(۹۶۴ مطابق ۱۵۵۶ میلادی) به سلطنت نشست و تا روز وفات پادشاهی کرد و در ۱۰۱۴ ﻫ . ق ـ ۱۶۰۵ میلادی به خاك رفت . پادشاهی ادب دوست و دانش‌پرور بود ومملکت خود را به‌یاری وزیر دانش‌مندش ابوالفضل بن مبارك شاه منظم‌کرد. به دستور ابـوالفضل عدهٔ زیادی از متن‌های ادبی هند از متن سنسکریت بـه فارسی ترجمه شد و او از این لحاظ حق بسیار برگردن ادب فارسی دارد . جلوس اکبر مبدأ تاریخی خاص است‌که «تاریخ اکبری» نامیده می‌شود .

فارسی رسید .

این ترجمه که پنچاکیانه نامیده شده است به امر شاهنشاه اکبر وبه‌کوشش مصطفی خالق داد عباسی به وجود آمد . تنها نسخهٔ خطی این کتاب در موزهٔ ملی دهلی‌نو (به شمارهٔ ۶۲۱۰۰۵ ورق ۳۷۲) وجود دارد وبدبختانه نسخه‌یی است ناقص ، از این جهت که بعضی اوراق آن سقط شده است .

این نسخه را نخست بار دوست عزیز فاضل پروفسور سید امیر حسن عابدی استاد دانشگاه دهلی در مجلهٔ هنرومردم (شمارهٔ ۸۶ و۸۷ آذر و دی ماه ۱۳۴۸) در مقاله‌یی تحت عنوان « برخی از منابع نادر و ناشناختهٔ فارسی برای مطالعهٔ تاریخ فرهنگ ایران و هند» در ضمن عده‌یی از منابع و کتاب‌های مفید دیگر معرفی کرد . وی در این مقاله می‌نویسد: «... جای تعجب است که تاآن جایی که من‌خبر دارم هیچ یك از نویسندگان و ادبا و فهرست نویسان به یك ترجمهٔ پر ارزش فارسی‌اشاره ننموده واین ترجمه از نظر دانش‌مندان مخفی‌مانده است .» آن‌گاه ازهمین ترجمه سخن در میان‌آورده آن راچنین وصف می‌کند:

«درمقدمهٔ ترجمهٔ خود مصطفی خالق داد عباسی از آن‌که چه‌طور شاهنشاه اکبر وی را به ترجمهٔ متن سنسکریت مأمورکرد حرفی به میان آورده است . نام برده می‌گوید که قبل از اوهم چند نفر دست به ترجمه زده بودند . مثلا برزویه به زبان پهلوی وابن المقفع به زبان عربی و رودکی و نصرالله و حسین واعظ کاشفی و ابوالفضل به زبان فارسی ، و همهٔ این ترجمه‌ها موجود بودند . اما ترجمه‌های فارسی موردپسند شاهنشاه واقع نگردید چون در آن‌ها یا ترتیب

داستان‌های متن سنسکریت را به هم زده بودند یا تصرفاتی کرده بودند و در نتیجه صورت اصل آن عوض شده بود ویا در استعمال لغات و اصطلاحات زبان عربی در آن‌ها راه افراط رفته بودند.

اکبر که قبلاً ترتیب ترجمهٔ چندین کتاب سنسکریت را داده بود ، درکتاب‌خانهٔ خود نسخهٔ خطی سنسکریت پنچاتنترا را پیدا کرد و عباسی را مأمور کرد که آن را به زبانی که مورد استفادهٔ عموم خوانندگان باشد ترجمه کند . چنین می‌نماید که عیار دانش تألیف ابوالفضل که قبل از پنچاکیانه به امرخود اکبر ترجمه شده بود به‌طور کلی مورد پسند وی قرار نگرفت و خواست که ترجمهٔ دیگری از آن بشود .

به طور حتم نمی‌توان گفت که کدام یک از متون سنسکریت اساس این ترجمهٔ فارسی بوده است . همه می‌دانند که اکبر علاقهٔ وافری به ادبیات وفلسفه‌های هندی داشت وبه همین جهت وی علمای زبان سنسکریت ، مرتاضان هندی، مبلغان ژزوییت و دانش‌مندان دین چینی را در دربار خود جمع کرده‌بود. حضور مؤخرالذکر در دربار اکبر تأثیری درمسائل متعلق‌به پنچاتنترا می‌دارد. گمان می‌رود نسخه‌ای که درکتاب‌خانهٔ اکبر بود اثرچینی بود، چنان که عنوان ترجمهٔ عباسی وپنچاکیانه نشان می‌دهد .

اطلاعات ما دربارهٔ مصطفی خالق داد عباسی خیلی کم است . با وجود این علاوه از این‌کار گران‌بها او به‌امر جهان‌گیر کتاب الملل والنحل محمدشهرستانی‌را به‌فارسی ترجمه‌کرد و اسمش‌راتوضیح الملل گذاشت که تازه درایران به‌چاپ رسیده است . ترجمهٔ فارسی دیگراز

یك اثر مهم سنسکریت به‌نام بریهات‌کاتا (Brihat Katha) از نویسندهٔ نام‌برده می‌باشد به نام دریای اسمار. تنها نسخهٔ خطی این ترجمه که تا به حال شناخته بوده در کتاب‌خانهٔ مرکزی دولتی حیدرآباد (به شمارهٔ ۲۶۴۲، تاریخ) می‌باشد. من از دانشگاه اسلامی علیگره برای به‌عهده گرفتن چاپ کتاب پنچاکیانه اظهار امتنان می‌نمایم.»

به قراری که آقای پروفسور عابدی خود در تابستان سال گذشته به‌بنده فرمود، مشغول تصحیح وطبع این کتاب به نفقهٔ دانشگاه اسلامی علیگره است و امیدواریم اثر مذکور هرچه زودتر باتصحیح فاضلانهٔ ایشان انتشار یابد.

درباب پنچاتنترا مطلب دیگری نمی‌توان گفت، جز آن که قسمتی از داستان‌های این کتاب در کلیله ودمنه حذف شده و به جای آن داستان‌هایی دیگر از مهابهاراتا و منابع دیگر آمده و بعضی قصه‌ها نیز ازمحل خود انتقال یافته‌اند. درگفتارهای آینده این مطلب مورد بحث قرار خواهدگرفت.

ب - مهابهاراتا[1]

یکی‌دیگر ازمنابع مشخص کتاب کلیله ودمنه منظومهٔ مهابهاراتا است. حماسهٔ عظیم مهابهاراتا یکی از آثار بسیار بزرگ وقطور هند باستان بلکه یکی از آثار ادبی و حماسی بسیار بزرگ دنیاست. این منظومه شامل دویست و پانزده هزار بیت است و حال آن که منظومهٔ ایلیاد[2] اثر هومر بیش‌از ده‌هزار واودیسهٔ[3] اوبیش‌ازدوازده‌هزار وانه‌اید[4] بیش از ده هزار بیت نیست.

---

1. Mahābharata
2. Iliade
3. Odysée
4. Enéide

این کتاب دارای پانزده جلد معمولی پانصد صفحه‌یی است. مهابهاراتا از یک هستهٔ نخستین تشکیل شده که در طی قرون واعصار پیوسته قسمت‌هایی بدان افزوده شده است. این حماسهٔ وسیع را هرگزیک‌تن به‌وجودنیاورده بلکه‌کاری است که درطی قرن‌ها ودست‌کم درهزاران سال انجام یافته وزوائد وحشوهای‌فراوان‌گرد ریشهٔ نخستین آن پدیدآمده است.[۱]

تاریخ دقیق وصحیح تدوین مهابهاراتا به درستی معلوم نیست. اما دانش‌مندان حدس می‌زنند که ممکن است قسمت‌های جدیدتر آن درقرن سوم میلادی پدیدآمده باشد. مهابهاراتا در نظر هندوان‌اهمیت و احترامی فراوان دارد. گویند روزی درحضور خدایان هرچهارجزء ودا کتاب دینی هندباستان را دریک‌کفهٔ ترازوگذاشتند و مهابهاراتا را درکفهٔ دیگر؛ وخدایان تشخیص دادندکه مهابهاراتا برتمام اجزاء ودا می‌چربد. هندوان معتقدندکه‌اگرکسی یک‌بخش‌از مهابهاراتا رابخواند

---

۱. ممکن‌است چنین تصور رودکه حماسهٔ عظیم ملی‌ما- شاه‌نامه- چنین‌نیست وفردوسی‌آن را در دورانی‌کوتاه - سی‌وپنج‌سال- به‌نظم‌آورده است. امادر حقیقت چنین نیست. داستان‌های شاه‌نامه نیز- مانند تمام داستان‌های حماسی جهان - قرن‌ها پیش از فردوسی به‌وسیلهٔ گویندگان و داستان‌سرایان گم‌نام نسل‌های متوالی خلق شده و ذهن و ذوق مردم‌آن‌هارا به‌اصلاح آورده تا در دورهٔ ساسانی به‌صورت «خدای نامه» تدوین‌شده ودر دوران بعداز اسلام در زیرعنوان سیرالملوك به‌وسیلهٔ ابن‌مقفع به‌عربی‌ترجمه‌شده‌ونسخهٔ فارسی آن‌نیز به دستور ابومنصورعبدالرزاق سپه‌سالار خراسان در سال ۳۴۶ ه. ق فراهم آمده وسپس فردوسی به‌سال ۳۶۵ ه. ق. نظم‌آن راآغازکرده ودرحدودسال ۴۰۰ ه. ق. به پایان آورده‌است.

هر گناهی که کرده است بخشوده خواهد شد. خلاصه مهابهاراتا برای هندوان همان اندازه قدر واحترام دارد که انجیل برای عیسویان وقرآن برای مسلمانان ـ وآنان نیز معتقدند که مهابهاراتا کتابی است آسمانی که در آسمان‌ها تدوین شده و از طرف خدایان به فرزندان آدم اهدا گردیده است.

نام مهابهاراتا یعنی «بهاراتای بزرگ» خلاصه‌یی است از نام «تاریخ بزرگ نژاد بهاراتا»، و عبارت است از تاریخ افسانه‌یی جنگ‌هایی که بین پاندوان[1] وکوروان[2] دوشاخهٔ مخالف و مختلف از سلسلهٔ بهاراتی ـ فرزندان ماه ـ درشهر باستانی هستی‌نپورا[3] نزدیك دهلی کنونی اتفاق افتاده است.

این منظومه با ارجوزه‌ها و مقدمه‌های دراز و شمردن نژادها و انساب آغاز می‌شود و به‌صورت داستانی که به‌استطرادها ومبالغه‌ها و تکرارهای بی‌انتها آمیخته است ادامه می‌یابد به‌طوری که خواندن آن برای یك خوانندهٔ غیرهندی به‌شدت سنگین و خسته کننده است. در این کتاب حکایت‌ها وسرگذشت‌ها وافسانه‌های گوناگون بی کوچك‌ترین نظم و ترتیبی بایکدیگر آمیخته است بدون آن‌که مؤلفان آن‌ها ظاهراً کم‌ترین توجهی به ارتباط بین بخش‌های مختلف ومجزای این کتاب آشفته و پریشان داشته باشند.

زمینهٔ اصلی کتاب عبارت است از جنگ بین پنج پسر پاندو ـ پاندوان ـ و صد پسر دریتراشترا[4] که به جنگ بین هرکول[5] وتزه[6] در

1. Les Pandavas
2. Les Kouravas
3. Hastinapoura
4. Dritarāshtra
5. Hercule
6. Theseé

اساطیر یونان باستان وجنگ‌های شوالیه‌های سرگردان قرون وسطایی اروپا بی‌شباهت نیست.[۱]

منظومهٔ‌مهابهاراتا درمیان‌تمام مردم‌هندشهرت ورواج‌فراوان دارد واز این‌حیث می‌توان آن را به‌شاه‌نامهٔ فردوسی‌مانند کرد که داستان‌های آن در اماکن عمومی و قهوه‌خانه‌ها با شاخ و برگ بسیار برای تودهٔ مردم نقل می‌شود. در این منظومه خطاها، نقیض‌گویی‌ها وتکرارهای بی‌جهت و خسته‌کنندهٔ فزون وفراوان می‌توان یافت وبا این‌همه‌کتاب از داستان‌های بسیار دل‌کش وجالب‌توجه آگنده است.

مهابهاراتا به‌دستور جلال‌الدین اکبرشاه وبانظارت‌ابوالفضل‌بن‌مبارك‌شاه وزیر دانش‌مند وی وبرادرش فیضی به‌فارسی ترجمه شده و ابوالفضل مذکور مقدمه‌یی مختصر برآن نگاشته ودرآن تصریح کرده است که گروهی دانش‌مندان صاحب صلاحیت برای ترجمهٔ مهابهاراتا درنظرگرفته شدند واین مهم را به‌انجام رسانیدند. ابوالفضل درمقدمهٔ خویش به اختصار تمام دربارهٔ وقایعی که در این حماسهٔ عظیم جریان دارد، سخن می‌گوید. این کتاب در لکنهو بـه چاپ سنگی رسیده و نسخه‌های آن درتهران نیزنایاب نیست.[۲]

مهابهاراتا به ۱۸ فصل یا ۱۸ پرب تقسیم شده و هـریك از این بخش‌ها را نامی جداگانه است و خاتمه‌یی به نام هربنش[۳] دارد که در

1. Dr. Gustave Le bon, Les Civilisations de L' Inde, Paris, 1887, P :448/450

۲. این کتاب به صورت جزوه‌های متعدد در مطبعهٔ معروف نول‌کشور چاپ سنگی‌شده وجزوه‌های‌آن تاریخ طبع ندارد.

3. Harabanash

آن از زندگانی جاویدان سخن گفته شده است . هربنش نیز به دستور ابوالفضل دکنی به‌فارسی‌ترجمه شده ولی درمهابهاراتای فارسی‌به‌چاپ نـرسیده و چند نسخهٔ خطی آن در کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی و کتاب‌خانهٔ دانشگاه تهران موجود است .

سه باب از کلیله ودمنهٔ عربی وفارسی از مهابهاراتا اقتباس‌شده که عبارتند از :

۱ ـ باب السنور والجرذ .

۲ ـ باب الطائر وابن‌الملك .

۳ـ باب الاسد وابن‌اوی .

این‌سه باب ازکتاب دوازدهم مهابهاراتا موسوم به «شانت‌پرب» اقتباس‌شده‌است . علاوه براین، حکایت سه‌ماهی که درباب‌الاسدوالثور آمده است و نیز حکایت « مردی که از پیش شتر مست بگریخت و به ضرورت خویشتن در چاهی آویخت » که در باب برزویهٔ طبیب نقل شده مقتبس از منظومهٔ مهابهاراتاست .

شادروان بهار درکتاب سبک‌شناسی می‌نویسد :

«نویسنده درکتاب مترجم ازسنسکریت موسوم به‌تاریخ هربنس (= هربنش) که نسخهٔ خطی از آن درکتاب‌خانهٔ آستانـهٔ رضوی موجود است قصه‌یی شبیه به (قبره و شاه‌زاده) را خوانده‌ام[1]» ولی این مطلب صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا این باب به تمامی در تتمهٔ شانت‌پرب آمده است .

درمهابهاراتا(فن دوازدهم شانت‌پرب) از دانش‌مندی سال‌خورده

---

۱. سبك شناسي ـ جلددوم ـ حاشیهٔ ص ۲۵۰

به‌نام بهیکیم پتامه که بیش از پنجاه وشش روز ازعمر وی باقی‌نمانده، سخن رفته است . فرزند این داناکه مردی به‌نام راجه جدهشر ط است نزد وی می‌رود و از او درخواست می کند تا قواعد سلطنت و آداب جهان‌داری را بدو بیاموزد. بهیکیم‌پتامه نخست ازاین‌کارامتناع می کند و اظهار می‌دارد کـه نمی‌خواهد دراین چند روزهٔ بقیت عمر از ذکر آفریدگار به‌کاری دیگر بپردازد . اما سرانجام در نتیجهٔ اصرار وابرام فرزند بدین‌کار رضا می‌دهد . جد هشر ط از او پـرسش‌هایی در باب مطالب یاد شده می کند و بهیکیم‌پتامه به پرسش‌های او جـواب‌های مشروح می‌گوید واین سؤال و جواب مفصل کتاب دوازدهم را کـه قریب به ثلث تمام منظومه وبالغ بر ۸۸۷ صحیفهٔ نسخهٔ چاپی به قطع رحلی است ، می‌گیرد .

به‌نظر می‌رسد که ترتیب مفاوضهٔ رای و برهمن وسؤال رای و پاسخ برهمن و تمثیل او که چهارچوبهٔ اصلی داستان‌سرایی درکلیله و دمنه است ازاین‌کتاب اقتباس شده باشد. برای آن‌که نمونه‌یی ازانشاء مهابهاراتای فارسی به دست داده و سنجیدن آن باکلیله ودمنه را نیز مجالی پدیدآورده باشیم، چند نمونه ازسؤال وجواب راجه جدهشر ط و بهیکیم‌پتامه را در زیر می‌آوریم :

«چون بهیکیم‌پتامه قواعد سلطنت و آداب جهان‌داری و لوازم آن با راجه جد هشر ط گفت جد هشر ط پرسید که آنچه شما فرمودید ضوابط آن است که پادشاهان و ارباب دولت را در زمان سلطنت به کار آید. اما اگر معاذالله کسی را حادثه‌یی دست دهد که ازگردش زمانهٔ ناسازگار به فلاکت وادبارگرفتارگردد ومال‌وخزینه در دست او نمانده

باشد و[از] هر طرف دشمنان براو هجوم آرند به مرتبه‌یی که چارهٔ کار از دست او بـرود بیان فرمایید که او را چه باید کرد تا باز به حالت اصلی آید ؟

بهیکیم‌پتامه گفت که چون دشمن بسیار غالب وخود ناتوان باشد او راکاری باید کرد پیش از آن کـه قدم بیگانه در ولایت او رسد با او صلح کند و نگذارد که ولایت را از آمدن لشکر بیگانه ضرر رسد، واگرداند که دشمن به هیچ نوع دست از ولایت ومال او باز نمی‌دارد و قصد کشتن او دارد خود درگوشه‌یی‌باشد وبه حسب ضرورت دست از مال وملك بشوید، راجهٔ دیگری را در میان انداخته با دشمن صلح کند وجان خود را از اوباز خرد...»

نمونهٔ دیگر :

«... هرچندگفته‌اندکه چون تقدیر برسد تدبیرکاری نمی کند ؛ اما تا ممکن باشد دست و پا بـاید زد تا از جانب خود معذور باشد و ملامت‌گران نگویند که چنین و چنان نکرد ... وکسی که علاج واقعه پیش از وقوع نکند به‌آن مصیبت‌گرفتار شودکه ماهی دیرگهه سوتری نام .

جدهشر[ط] پرسید که چگونه است آن حکایت ؟ بهیکیم‌پتامه‌گفت که در دجله‌یی سه ماهی سکونت داشتندکه یکی دوردرشی و دوم دیرگهه درشی وسوم دیرگهه سوتری نام داشت و از غم روزگار فارغ به‌صحبت یك‌دیگرخرسند بودند. ازقضاماهی‌گیری برآن دجله‌گذشت و در دل اندیشیدکـه امروز بی‌گاه شده است . فردا پگاه ان‌شاءالله تعالی شکار ماهی خواهم کرد .

ماهی دور درشی به آن یاران گفت که امروز روی دشمنی شوم دیده‌ام. بیش از این در این دجله بودن از عقل دوراست و پیش ازاین که او ما را بگیرد از این‌جا رخت باید بست. ماهی دیرگهه درشی با وی متفق شد و هر دو به جای دیگر رفتند. دیرگهه سوتری از ممر کاهلی و بی‌عقلی سخنان آن‌ها را باور نداشت و در همان‌جا ماند و صباح در دام ماهی‌گیر گرفتار شد و آن زمان پشیمان گشت که فایده نداشت.

«جد هشر[ط] پرسید که وقتی که دشمنان هرطرف هجوم کنند و آن کس مغلوب باشد چه علاج باید کرد؟ بهیکیم پتامه گفت که در وقت رسیدن حادثه باید که آن طور وضعی پیش گیرد که دشمنان را تواند از خود ساخت، چه اوقات مختلف و برحسب اختلاف اوقات معامله باید کرد و در این وقت شدت احتیاج کسی که التجا به دشمن آرد هیچ نقصانی ندارد چنانچه لومش نام گربه در وقت گرفتاری خود به موشی پناه برد و موش درهنگام درماندگی به لومش رجوع آورد و از او مدد خواست و عاقبت گشایش کار موش از او شد. جد هشر[ط] پرسید که این حکایت چگونه است؟ بهیکیم پتامه گفت در بیابانی درختی بزرگ بود بسیارسایه‌دار و پرمیوه و برشاخ آن درخت گربه‌یی لومش نام سکونت داشت ودر زیر آن درخت موشی پلت نام چندسوراخ داشت و هر چند گربه قصد گرفتن موش می‌کرد او از سوراخی به سوراخی می‌گریخت و گربه به هیچ وجه بر او دست نمی‌یافت و ازاین جهت غم‌ناک می‌بود. ناگاه صیادی پرگهه نام با دامی بزرگ درزیردرخت رسید و دید که جانوران بسیار بالای آن آشیانه گرفته‌اند و آهوان و وحشیان

دیگر نیز شب‌ها در سایهٔ آن آرام می‌گیرند . فی‌الحال یك دام بالای آن درخت گسترد و دامی دیگر در زمین انداخت و رفت به این امید که هر جانوری که در دام خواهد درآمد فردا آمده خواهم گرفت . لومش گربه نیز از قضاگرفتار آن دام شد و به‌بند درماند ...»

نمونهٔ دیگر :

«... جد هشرٔ گفت شما خود ما را منع کردید از این که بر کسی اعتمادنباید کرد به‌مرتبه‌یی که ازیاران نیز بدگمان بایدبود. هرگاه چنین باشدکاربرما مشکل مـی‌شود ، چه پادشاه به معاونت چندین مرد پادشاهی می‌تواند کرد و وقتی که اعتماد برهیچ کس ننماید ملك چگونه براند؟ نیکو روشن سازید تا ما راچه باید کرد ومملکت‌چه‌طور برقرار ماند ؟ بهیکیم پتامه‌گفت حکایت راجه برهمدت‌وگنجشك را بگوییم از آن‌جا جواب سؤال خود فرابگیر . جـد هشرٔ پرسید که چگونه بود آن حکایت ؟...[1]»

دربارهٔ کتاب مهابهاراتا بیش ازاین به تفصیل نمی‌پردازیم.

« یك نسخـهٔ قدیمی پنچاتنترا بـه امر خسروانوشیروان از سنسکریت به پهلوی ترجمه شد ومتصدی این‌کار طبیب وی‌برزویه بود که برای حصول این مقصود به هندوستان فرستاده شد . برزویه این کتاب را به یك ضمیمه مرکب از داستان‌هایی که از سایر منابع هندی اقتباس شده بود ملحق ساخت . سه فصل نـخستین این ملحقات (فصل‌هـای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ نسخهٔ دوساسی) از دوازدهمین کتاب مهابهاراتاو پنج باب‌دیگر (باب‌های ۱۴ و۱۵ و۱۷و۱۸ نسخهٔ دوساسی

۱ . مهابهاراتای فارسی ـ تتمهٔ شانت پرب ـ صفحات ۱ تا ۶

و داستان شاه موشان که در این نسخه نیست) هنوز در ادب هندوستان یافت نشده است اما در هندی بودن ریشهٔ آن تردیدی نیست[۱]».

---

۱. دائرةالمعارف اسلام: مقالهٔ کلیله‌ودمنه. ـ دراین مقام باید یادآوری شود که به‌خلاف گفتهٔ نویسندهٔ دائرةالمعارف اسلام، درباب «شاه‌موشان ووزیرانش» قرینه‌های متعدد وجوددارد که نشان می‌دهداین باب از باب‌هایی است که ایرانیان به‌کلیله ودمنه افزوده‌اند ونباید ریشهٔ‌هندی‌داشته باشد. ظاهراً نسخهٔ‌عربی‌این باب مورد مطالعهٔ نویسندهٔ مقالهٔ مـذکور قرار گرفته است و دراین نسخه نام قهرمانان و جای‌ها چندان تحریف شده است که راه استنباط و استنتاج را بر پژوهنده مسدود می‌کند، اما در متن‌سریانی آن که‌کم‌تر دستخوش‌تحریف وتصحیف شده غالب نام‌ها طوری است‌که نه‌تنها اصل هندی داشتن‌آن را مورد تردید قرارمی‌دهد بلکه ایرانی بودن آن را تأیید می‌کند. دراین موضوع، هنگام گفت‌وگو از ترجمهٔ سریانی کلیله ودمنه و باب‌های ترجمه نشدهٔ آن (از عربی به فارسی) توضیح بیش‌تر، با ذکر قرینه‌ها و شواهد کافی داده خواهد شد.

۲

ترجمه‌های کلیله ودمنه

الف - ترجمهٔ پهلوی کلیله ودمنه

تمام روایت‌هایی که دربارهٔ هندی بودن اصل کتاب کلیله ودمنه در دست است ، بدون استثنا تأیید می کند که این کتاب در زمان فرمان‌روایی انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) به‌توسط پزشکی برزویه نام به‌ایران آورده‌شده است .

تاریخ عزیمت برزویه به هند و آوردن کتاب معلوم نیست . اما نمی‌تواند از چهل و هشت‌سال دوران سلطنت انوشیروان بیرون باشد. از کیفیت سفر و طرزکار وطول مدت آن نیز اطلاع دقیق نداریم .

روایت‌های مورخان نیز دراین باره مختلف ومشوش است . اما به‌طور کلی دو نوع روایت بیش‌تر دراین باب نیست:

۱ - روایت‌هایی شبیه‌به‌آن که ثعالبی درغرر اخبار ملوك‌الفرس آورده‌است وفردوسی نیز درشاه‌نامه نظیر آن را یاد می کند . به‌موجب روایت ثعالبی « برزویهٔ طبیب از میان یکصد و بیست پزشك رومی و هندی و ایرانی انوشیروان از همه شریف‌تر بود و بیش از دیگران به مطالعه ابراز علاقه می کرد .

روزی در کتابی خواند که در بلاد هند کوهی است که درآن گیاهان غریب می‌روید و یکی از آن گیاهان دارای خاصیتی است که

مرده بدان زنده می‌شود . برزویه را شوق یافتن این گیاه در سر خانه کرد و به سودای به‌دست آوردن آن‌تصمیم به‌سفرهند گرفت. انوشیروان ازاین‌ماجرا خبریافت و وی‌را دستوری داد و وسایل‌سفررا فراهم آورد و نامه‌یی به‌عنوان پادشاه هند بدو سپرد تا او را درانجام دادن این کار یاری کند . برزویه پس‌از وصول به‌هند مکتوب انوشیروان را به‌شاه هندوستان رسانید . شاه هند وی را گرامی داشت و بدو اجازه داد که درطلب آن‌گیاه بکوشد . اما برزویه هرچه بیش‌تر در طلب گیاه پویید کم‌تر یافت وملول واندوهگین‌شد وازخشم گرفتن‌شاه وخجلت خویش بیندیشید و ناگزیر از هندوان پرسید : داناترین حکیمان هند کیست ؟ وی‌را نزدپیرمردی سال‌خورده دلالت کردند . برزویه قصهٔ‌خویش بدو بازگفت که دریکی‌از کتاب‌ها گفتاری دربارهٔ جبال‌هند وداروی روان‌بخش برخوانده است . پیر بدو گفت: «ای‌برزویه حفظت‌شیئاً و غابت عنك اشیاء » آیا ندانستی که این سخن رمزی‌ازگذشتگان است ومراد ایشان از کوهساردانایان ، واز دارو سخن شفابخش ایشان، وازمردگان جاهلان است که به‌دم‌گرم دانشمندان زنده می گردند ؟ اما این‌حکمت‌ها درکتابی به‌نام **کلیله ودمنه** مندرج است که جز درخزانهٔ ملك درجای دیگر یافت نمی‌شود .» برزویه ازاین مطلب شاد شد ونزد ملك رفت و از او دستوری خواست تاکتاب را به‌عاریت‌گیرد . ملك او راگفت من این‌کتاب را به تومی‌دهم بدان شرط‌که فقط آنرا بخوانی و از روی آن نسخه‌یی برای‌خود برنگیری. برزویه بدین امر رضاداد وهرروزدر پیش‌گاه ملك حضورمی‌یافت‌و کتاب را می‌خواند و معنی‌های آن را از بر می کرد وچون به‌خانه بازمی‌گشت آن‌ها را می‌نگاشت تاتمام کتاب

را بدین حیلت بنوشت واز ملك دستوری خواست تا به کشورخویش بازگردد. پادشاه وی را اجازت فرمود وبدو انعام وخلعت ارزانی داشت. چون برزویه به مجلس نوشیروان رسید، ملك را به حصول کتاب بشارت داد وکتاب را بروی عرض کرد. سلطان به شگفت اندر شد و اورا انعام و صلت فرمود **وبزرگمهر را مثال داد تاآن را به لغت پهلوی ترجمه کند.** پس برزویه از انوشیروان درخواست تا باب نخست کتاب را به نام وی برگشایند. ملك اجابت فرمود و این کتاب در خـزانهٔ ملوك فرس بماند تا ابن‌مقفع آن را به لغت عربی بگردانید و رودکـی به امر امیر نصربن احمد آن را به شعر فارسی ترجمه کرد[۱].

این بود خلاصهٔ ترجمهٔ روایت ثعالبی درغرراخبارملوك‌الفرس. نظیر این روایت را با اندك اختلافی فردوسی درشاه‌نامه آورده است. به موجب روایت فردوسی، برزویهٔ طبیب هر روز بابی از نامهٔ کلیله و دمنه برمی‌خواند وشب هنگام نامه‌یی به شاه می‌نوشت وآن باب را نهانی در آن درج می‌کرد:

کلیله بیاورد گنجـور رای — همی بود برزوی با ره‌نمای
هرآن در که از نامه برخواندی — همه روزه بر دل همی راندی
زنامه فزون زان که بودیش یاد — نه بر خواندی نیز تا بامداد
چو زو نامه رفتی به شاه جهان — دری از کلیله نبشتی نـهان
بدین چاره تا نامهٔ هندوان — بیامد به نزدیك نوشین روان[۲]

---

۱. غرر اخبار ملوك‌الفرس ـ چاپ زوتنبرگ: ۶۳۳ـ۶۲۹

۲. شاه‌نامهٔ فردوسی ـ چاپ بروخیم ـ جلد هشتم ـ گفتار در آوردن برزوی کلیله ودمنه را از هندوستان.

بنابراین فردوسی معتقد است که برزویه کلیله و دمنه را درضمن نامه‌های متعددی که به دربار انوشیروان می‌نوشت به ایران زمین فرستاده بود. اما در این دو روایت مشابه یادی از کتاب یا کتب دیگری که برزویه از هند به ایران آورده بود، نشده است و تمام سخن در اطراف کلیله ودمنه دور می‌زند.

۲ـ اما روایت‌های دیگری وجود دارد که سفر برزویهٔ طبیب را به طرزی دیگر توجیه می‌کند: قدیم‌ترین این روایت‌ها همان است که ابن‌مقفع در مفتتح کتاب کلیله و دمنه آورده و ابوالمعالی نصرالله‌بن محمدبن عبدالحمید نیز آن را به همان‌گونه، بی‌هیچ زیاد و کمی به فارسی ترجمه کرده است. این روایت را از کلیله ودمنهٔ فارسی نقل می‌کنیم:

«... و بباید دانست که ایزد تعالی هرکاری را سببی نهاده است و هر سبب را علتی و هر علت را موضعی و مدتی که حکم بدان متعلق باشد، و ایام عمر و روزگار دولت یکی از مقبلان بدان آراسته گردد. و سبب و علت این کتاب ونقل آن از هندوستان به پارس آن بود که باری عزاسمه آن پادشاه عادل بختیار و شهریار عالم کامگار انوشیروان کسری‌بن قباد را، خفف‌الله‌عنه، از شعاع عقل و نور عدل حظی وافر ارزانی داشت، و در معرفت کارها و شناخت مناظم آن رأی صائب و فکرت ثاقب روزی کرد، و افعال و اخلاق او را به تأیید آسمانی بیاراست تا نهمت به تحصیل علم و تتبع اصول و فروع آن مصروف گردانید، و در انواع آن به منزلتی رسید که هیچ پادشاه پس از وی آن مقام را در نتوانست یافت، و آن درجت شریف و رتبت

عالی را سزاوار و مرشح نتوانست گشت ... و در اثنای آن به سمع او رسانیدند که در خزاین ملوك هند کتابی است که از زبان مرغان و بهایم ووحوش وطیوروحشرات جمع کرده‌اند، و پادشاه را درسیاست رعیت و بسط عدل و رأفت ، وقمع خصمان و قهر دشمنان ، بدان حاجت باشد... و آن را **کتاب کلیله ودمنه خوانند.**

آن خسرو عادل همت بر آن مقصور گردانید که آن را ببیند و فرمود که مردی هنرمند باید طلبید که زبان پارسی و هندوی بداند ، و اجتهاد او در علم شایع باشد ، تا بدین مهم نام زد شود. مدت دراز بطلبیدند ، آخر برزویه نام جوانی نشان یافتند که این معانی در وی جمع بود ، و به صناعت طب شهرتی داشت . او را پیش خواند وفرمود که: پس از تأمل و استخارت وتدبر و مشاورت ترا به مهمی بزرگ اختیار کرده‌ایم...ومی گویند که به هندوستان چنین کتابی است ، ومی خواهیم که بدین دیار نقل افتد ، و دیگر کتب هندوان بدان مضموم گردد . ساخته باید شد تا بدین کار بروی و به دقایق استخراج آن مشغول شوی . و مالی خطیر در صحبت توحمل فرموده می آید تا هر نفقه و مؤونت که بدان حاجت افتد تکفل کنی .

...و برزویه بانشاط تمام روی بدین مهم آورد وچون به مقصد پیوست گرد درگاه پادشاه ومجلس‌های علما واشراف و محافل سوقه و اوساط می گشت وازحال نزدیکان رای ومشاهیرشهروفلاسفه می‌پرسید، و به هر موضع اختلافی می‌ساخت ، و به رفق ومدارا برهمهٔ جوانب زندگانی می کرد ، وفرا می‌نمود که‌برای طلب علم هجرتی نموده‌ست ... و دوستان و رفیقان می گرفت وهریك را به انواع آزمایش امتحان

می کرد. اختیار او بریکی از ایشان افتاد که به هنر وخرد مستثنی بود، و دوستی و برادری را با او به غایت لطف و نهایت یگانگی رسانید تا... به حقیقت بشناخت که اگر کلید این راز به دست وی دهد و قفل این سر پیش وی بگشاید در آن جانب کرم و مروت و حق صحبت و ممالحت را به رعایت رساند.

چون یك چندی بر این گذشت و قواعد صداقت میان ایشان هرچه‌مستحکم‌ترشد... پس یك‌روز گفت ای بذادز، من غرض خویش تا این غایت بر تو پوشیده داشتم وعاقل را اشارتی کفایت باشد.

هندو جواب داد که همچنین است، و تو اگرچه مراد خویش مستور می‌داشتی من آثار آن می‌دیدم ... و چون آفتاب روشن است که تو آمده‌یی تا نفایس ذخایر ازولایت‌ما ببری، و پادشاه شهرخویش را به‌گنج‌های حکمت مستظهرگردانی، ... و مقرر شد که دوستی تو با من ازبرای این غرض بوده‌ست، لکن هر که به چندین فضایل متحلی باشد اگر در همهٔ ابواب رضای او جسته آید و در آنچه به فراغ او پیوندد مبادرت نموده شود از طریق خرد دور نیفتد، هرچند این التماس‌هراس برمن مستولی گردانید که بزرگ سخنی وعظیم خطری است ... اما اگر کسی را بر آن اطلاع افتد برادری ما چنان باطل‌گردد که تلافی آن به مال ومتاع در امکان نیاید که ملك ما درشت خوی و خرد انگارش است، برگناه اندك عقوبت بسیار فرماید، چون گناه بزرگ باشد پوشیده نماند که‌چه رود! برزویه‌گفت قوی‌تر رکنی بنای مودت راکتمان اسرار است ... و می‌توانم دانست که خطری بزرگ است، اما به مروت و حریت آن لایق‌تر که مرا بدین آرزو برسانی،

واگر از آن‌جهت رنجی تحمل باید کرد سهل شمری . . . هندو اهتزاز نمود و کتاب‌ها بدو داد و برزویه‌روزگار دراز باهراس تمام درنبشتن مشغول‌گردانید ومال بسیار در آن‌وجه نفقه‌کرد . واز این کتاب ودیگر کتب هندوان نسخت‌گرفت و معتمدی به‌نزدیك نوشروان فرستاد واز صورت حال بیاگاهانید . نوشروان شادمان گشت وخواست که زودتر به‌حضرت او رسد تاحوادث ایام آن‌شادی‌را منغص نگرداند ، وبرفور بدونامه فرمود و مثال داد که در آن مسارعت باید نمود ، و قوی دل و فسیح امل‌روی بازنهاد، و آن کتب راعزیز داشت که خاطر به‌وصول آن نگران است و تدبیر بیرون آوردن آن بر قضیت عقل بباید کرد ... چندان که نامه به برزویه رسید بر سبیل تعجیل بازگشت و به حضرت پیوست . کسری را خبر کردند ، درحال او را پیش خواند . برزویه شرط خدمت و زمین بوس به‌جای‌آورد وپرسش وتقرب تمام یافت و کسری رابه‌مشاهدت اثر رنج که‌دربشرهٔ‌برزویه بود رقتی‌هرچه تمام‌تر آورد و گفت قول دل باش‌ای بندهٔ نیك و بدان که خدمت‌تو محل مرضی یافته است ... باز باید گشت و یك هفته‌آسایش داد و آن گاه به‌درگاه حاضر آمد تاآنچه واجب‌باشد مثال دهیم .

چون روز هفتم بود بفرمود تاعلما و اشراف حضرت را حاضر آوردند و برزویه را بخواند و اشارت کرد که مضمون این کتاب را براسماع حاضران بایدگذرانید . چون بخواند همگنان خیره‌ماندند و بر برزویه ثناها گفت ... کسری بفرمود تا درهای خزاین بگشادند و برزویه را مثال‌داد مؤکد به‌سوگند که بی‌احتراز درباید رفت ، وچندان

که مراد باشد ازنقود و جواهر برداشت. برزویه . . . گفت حسن رأی و صدق عنایت پادشاه مرا ازمال مستغنی گردانیده است ... اما چون سوگند در میان است از جامه‌خانهٔ خاص برای تشریف و مباهات یك تخت جامه ازطراز خوزستان که بابت کسوت ملوك باشد برگیرم... و یك حاجت باقی است که در جنب عواطف ملکانه خطری ندارد . . . نوشروان گفت ... حاجت بی‌محابا بباید خواست . برزویه گفت : اگر بیند رای ملك بزرجمهر را مثال دهد تا بابی مفرد در این کتاب به‌نام من بنده مشتمل برصفت حال من بپردازد، ودر آن کیفیت صناعت ونسب ومذهب من مشبع مقرر گرداند ... بزرجمهر را حاضر آوردند ، و او را مثال دادکه ... به نام او بابی مفرد وضع کرده آید ... و بزرجمهر آن باب برآن ترتیب که مثال یافته بود بپرداخت و آن را بـه انواع تکلف بیاراست ، وملك را خبرکرد . وآن‌روز بارعام بود وبزرجمهر به‌حضور برزویه و تمامی اهل مملکت این باب را بخواند ، وملك و جملگی حاضران آن را پسندیده داشتند ...[۱]»

این بود خلاصهٔ روایتی که ابن‌مقفع در مفتتح کتاب کلیله ودمنهٔ عربی آورده وابوالمعالی آن را به‌فارسی ترجمه‌کرده است . اماپیش‌از آن که دو روایت ابن‌مقفع و ثعالبی با یکدیگر سنجیده شود و وجوه افتراق واشتراك آن باز نموده‌آید ، تذکاردونکته ضروری است :

۱ــ ابوالمعالی به‌مضمون روایت ثعالبی نیز نظر داشته و آن را یا ازکتاب‌ثعالبی ویا از منبع آن‌به‌اجمال استخراج کرده ودر دیباچه‌یی که خود برکتاب نگاشته ، آورده است . وی در دیباچهٔ کلیله ودمنهٔ

---

۱. کلیله ودمنه ــ به‌تصحیح آقای مجتبی‌مینوی ـ چاپ‌دانشگاه‌تهران ـ ۱۳۴۳ ه.ش. صفحات ۲۹ تا ۳۷

فارسی چنین می‌نویسد : « ... و یکی از براهمهٔ هند راپرسیدند که: « می‌گویند به‌جانب هندوستان کوه‌هاست و در وی داروها روید که مرده بدان زنده شود . طریق بدست آوردن آن چه باشد ؟» جواب داد که «حفظت شیئاً و غابت عنك اشیاء» این سخن از اشارات و رمز متقدمان است واز کوه‌ها علما را خواسته‌اند واز داروها سخن ایشان را و از مردگان جاهلان را که به‌سماع آن زنده‌گردند و به سمت علم حیات ابدیابند ، واین سخنان را مجموعی است که آن را کلیله ودمنه خوانند و در خزاین ملوك هند باشد اگر به دست توانی آوردن این غرض به حصول پیوندد[۱].»

علت اشتراك مأخذ ابوالمعالی وثعالبی این است که اولاً هردو مصراع عربی فوق را آورده‌اند و ثانیاً با آن که ابوالمعالی در آغاز جمله از فاعل ذکری نمی‌کند و می‌گوید : « یکی از براهمهٔ هند را پرسیدند...» امادر آخر کار برهمن‌هندی به‌طرف‌مکالمهٔ‌خویش‌چنین‌خطاب می‌کند: «... اگر به‌دست توانی‌آوردن این‌غرض به‌حصول پیوندد...» و سپس‌دربارهٔ پادشاهی انوشیروان وصدور دستور آوردن کلیله ودمنه ازدیار هند به‌مملکت پارس وترجمهٔ آن به‌زبان پهلوی‌سخن می‌گوید و با وضوح تمام پیداست که هنگام نگارش دیباچه روایت ثعالبی را در نظر داشته است و بعد خواهیم دید که در مقدمهٔ کلیله ودمنه از « غررسیرثعالبی » به‌تصریح نام می‌برد و به‌مندرجات آن اشاره می‌کند.

۲ ـ نکتهٔ دوم این‌است که درنتیجهٔ اختلاف بین این‌دو روایت، عده‌یی از مستشرقان چنین پنداشته‌اند که برزویه دوبار به هندوستان سفر کرده است : یك‌بار برای یافتن جان‌دارو و باردیگر برای آوردن

---

۱. کلیله ودمنه چاپ دانشگاه تهران : ۱۸ - ۱۹

کلیله ودمنه ـ وحتی بعضی از آنان گفته‌اند که برزویه درسفر اول زبان هندی آموخت و پس‌از بازگشت به ایران نام زدآوردن کلیله ودمنه شد. خوش‌بختانه‌امروز دیگر موردی برای این‌گونه خطاها نمانده‌است وچنان‌که بعدخواهیم دید این‌گونه پندارها ناشی ازاختلاف روایت ـ هایی است که دربارهٔ برزویه وجود دارد .

اینك دو روایت ثعالبی و فردوسی را باروایت ابن‌مقفع مقایسه کنیم :

الف ـ این دو روایت از چند لحاظ بایکدیگر شباهت دارند : نخستین وجه اشتراك آن دوبیان رنج‌هایی است که برزویه برای به‌دست آوردن کلیله ودمنه در هندوستان تحمل کرده است . این مطلب را می‌توان صحیح دانست زیرا ابوریحان بیرونی نیز ، قرن‌ها بعد از سفر برزویه به هند ، درکتاب تحقیق ماللهند دربارهٔ ضنت هندوان و ممانعت آنان از انتشار آثارعلمی و ادبی خویش سخن‌ها گفته است و اگرگفتهٔ ابوریحان را براین قسمت‌از روایت‌های مربوط به‌کلیله ودمنه بیفزاییم می‌توانیم تااندازه‌یی به‌صحت این‌مدعا یقین کنیم[1] .

ب ـ مطلبی دیگر که در روایت فردوسی و ابن‌مقفع مشترك است ولی ثعالبی خلاف آن را اظهار کرده داستان ترجمهٔ کتاب به زبان پهلوی است . ثعالبی معتقد است که بزرگمهر آن را به پهلوی ترجمه

---

۱ . متن عبارت ابوریحان دراین مورد چنین است :

و یعجبون بانفسهم فیجهلون و فی طباعهم الضن بمایعرفونه والافراط فی‌الصیانة له عن غیراهله منهم فکیف عن‌غیرهم علی‌انهم لایظنون ان‌فی‌الارض غیر بلدانهم و فی‌الناس غیر سکانها وان للخلق غیر هم علماً حتی انهم ان حدثوابعلم اوعالم فی‌خراسان وفارس استجهلوا المخبرولم یصدقوه...(تحقیق ماللهند ـ چاپ لیپزیك ـ ۱۹۲۵ م ـ به‌اهتمام زاخائو ـ ص ۱۱)

کرد ، فردوسی گرچه دراین باره به تصریح سخنی نگفته اما بر طبق گفتهٔ او برزویه هرروز بابی از کلیله را می‌خواند وشب همان باب را نهانی برای انوشیروان می‌نوشت و بدین حیلت تمام کلیله را نزد انوشیروان فرستاد و وقتی‌خود به‌مجلس شاه ایران‌بار یافت‌انوشیروان بدوگفت : «کلیله روان مرا زنده کرد[1]» وبسیار طبیعی است اگرتصور کنیم که شاه‌ایران ترجمهٔ پهلوی کلیله ودمنه را مطالعه کرده است‌نه‌نسخهٔ سنسکریت آن را ، برای این که بطبع برزویه ابوابی از کلیله راکه در ذهن داشت به زبان پهلوی درنامه می‌نوشت .

برطبق روایت ابن‌مقفع گرچه برزویه کتاب‌های سنسکریت را از دوست هندوی خویش به امانت می‌گیرد وبه نبشتن مشغول می‌شود، اما پس از آن که کتاب را باخود به ایران می‌آورد ، نوشیروان وی را یك هفته آسایش می‌فرماید و پس از آن برزویه در بارعام ملك حضور می‌یابد و کلیله را برشاه می‌خواند و شاه و حاضران از شنیدن آن اظهار شگفتی می‌کنند .

ج ـ اما مهم‌ترین وجه افتراق این دوگزارش یکی آن است که فردوسی وثعالبی معتقدند که برزویه فقط کتاب کلیله ودمنه را از هند آورد ، در صورتی که ابن‌مقفع وجود کتاب‌های دیگری راکه به وسیلهٔ برزویه از هندوستان به ایران آمده است تصریح می‌کند. اینك اگر توجه کنیم که سه باب کلیله و دمنه از مهابهاراتا ترجمه شده وچند باب

---

۱ . شاه‌نامهٔ فردوسی ـ چاپ بروخیم ـ جلد هشتم ـ گفتار در آوردن برزوی کلیله ودمنه را از هندوستان .

دیگر آن نیز به طور قطع دارای ریشهٔ هندی است ناگزیر به صحت گفتار ابن‌مقفع معتقد خواهیم شد.

از این گذشته گزارش ابن‌مقفع در باب مأموریت برزویه وسفر وی به هند بسیار طبیعی‌تر به نظر می‌رسد وشاید از همین نظر بوده است که ابوالمعالی با وجود دردست داشتن هر دوروایت گفتار ابن‌مقفع را به دقت ترجمه کرده و روایت ثعالبی را خلاصه و موجز آورده و فقط به جنبهٔ حکمی و اخلاقی آن توجه داشته و همان قسمت را در نوشتهٔ خود یاد کرده است.

در هرحال به قول سیل‌وستردوساسی: «این که کتاب کلیله ودمنه وقتی از هندوستان به وسیلهٔ برزویهٔ طبیب و به دستور انوشیروان به ایران آورده شد، در همان هنگام نیز به پهلوی ترجمه شده است، مطلبی است که به نظر من نمی‌توان در آن تردید کرد. بعضی این کار را به بزرگمهر نسبت داده‌اند[۱] اما من هیچ تردیدی ندارم که اشتباه کرده‌اند. برزویه ظاهراً نمی‌بایست از هندوستان اصل کتاب کلیله و دمنه و دیگر افسانه‌هایی را که در یك جلد جمع آوری کرده بود آورده باشد. شواهد تاریخی به ما نشان می‌دهد که وی آن‌ها را به زبان پهلوی ترجمه کرد و در هنگام بازگشت به دربار انوشیروان در برابر این پادشاه بخواند یالااقل به‌وی تقدیم داشت و اگر ما در این قسمت به مندرجات شاه‌نامه دربارهٔ کلیله و دمنه نیز معتقد باشیم بازهم بزرگمهر هیچ شرکتی در ترجمهٔ این مجموعه نداشته جز آن که در صدر کتاب بابی افزوده و در آن از زندگانی برزویه و تولد و تعلیم و تربیت و

۱. گویا مقصود دوساسی ثعالبی بوده است.

زندگانی وی تا روز مسافرت به هند سخن رانده است[1] . به موجب روایت شاه‌نامه برزویه به جای قبول هدایایی که می‌توانست از انوشیروان دریافت کند درخواست کرد تا بزرگمهر از طرف شاه مأمور نگارش این باب شود و آن را در آغاز کتاب کلیله قرار دهند . اما به نظر من آنچه در مقدمهٔ کلیله یا در شاه‌نامه دربارهٔ مسافرت و کارهای برزویه نوشته شده است لازم نیست واقعاً شرح جزئیات اعمال وی باشد[2]».

در مقدمهٔ شاه‌نامهٔ ابومنصوری به صراحت گفته شده است که کسری انوشیروان «نامه‌یی از هندوستان بیاورد ، آن‌که برزویهٔ طبیب از هندوی به پارسی گردانیده بود ...» (بیست مقالهٔ قزوینی : ۳۲/۲) و این مقدمه سندی است قدیم ومعتبر.



ترجمهٔ پهلوی کلیله ودمنه نخستین نسخه‌یی است که از این کتاب با این شکل وترکیب پدید آمده است . اما متأسفانه این کتاب نیز به سرنوشت تمام آثار ادبی ایران در دورهٔ ساسانی دوچار شد . قسمت اعظم این آثار در حملهٔ عرب از میان رفت و آن‌ها که از خطر

۱. این مطلب را مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص نیزدر فصل سلطنت انوشیروان چنین‌آورده است : از این پس فرستادن برزوی طبیب بود به هندوستان تا آن‌جا بماند به مدت‌ها وبیرگشت وبه حیلت کلیله ودمنه به ایران آورد پیش شاه ، و در برزوی بزرجمهر درآن فزود به فرمان شاه ، تا رنج او ضایع نگردد و ذکری بماندش در عالم (مجمل‌التواریخ و القصص ــ چاپ تهران ــ به تصحیح ملک‌الشعراء بهار ــ ص ۷۵)

۲ . کلیله ودمنهٔ عربی ــ چاپ پاریس (۱۸۱۶ م.) مقدمه به زبان فرانسوی.

انهدام رست ، به طاق نسیان نهاده شد وچون زبان‌های فارسی دری و عربی جای‌گزین زبان پهلوی گشت رفته رفته از میان رفت و اثری از آن برجای نماند .

به‌همین دلیل امروز نمی‌توان از بن دندان ادعا کرد که درنسخهٔ پهلوی کلیله و دمنه چند باب و به چه ترتیب وجود داشته وابوابی که بر آن مزید شده درچه تاریخ وبه‌چه صورت بوده است. گرچه ترجمهٔ سریانی قدیم کلیله و دمنه که چندی پس از ترجمهٔ کلیله به زبان پهلوی از روی آن صورت‌گرفته بود به سال ۱۸۷۶ م . در لیپزیک به همت بیکل[1] و با مقدمهٔ عمیق بنفی[2] به طبع رسید و این نسخه خود می‌تواند، ما را در بارهٔ کیفیت تبویب نسخهٔ پهلوی راه نمایی کند ، اما این راه ـ نمایی تمام نیست زیرا فقط می‌توان‌گفت ابوابی که در ترجمهٔ سریانی وجود دارد در نسخهٔ پهلوی نیز بوده است . اما ممکن است مترجم سریانی بعضی ابواب را که در نسخهٔ پهلوی وجود داشته فروگذاشته باشد و به هرحال در بارهٔ آن ابواب که در ترجمهٔ سریانی نیست نمی‌توان با اطمینان اظهار عقیده کرد . در پایان این فصل یك نکته را که سیل‌وستر دوساسی بدان توجه کرده است باید تذکار داد . وی در مقدمهٔ خویش می‌نویسد :

در بلو[3] معتقد است که «جاویدان خرد» کتاب اخلاقی و سیاسی که تألیف آن به پادشاه باستانی ایران ـ هوشنگ ـ نسبت داده می‌شود همان همایون نامه است وهمایون نامه نامی است که بر ترجمهٔ ترکی

---

1. Bickell 2. Benfey

3 D' Herbelot

کتاب کلیله و دمنه نهاده‌اند[۱] و این مطلب باعث شده است که اخلاف وی تصور کنند نام ترجمهٔ پهلوی کلیله و دمنه «جاویدان خرد» بوده و کتابی است که به هوشنگ نسبت داده می‌شده است . این استنباط به نظر من هیچ اساسی ندارد وهیچ دلیلی برای اثبات آن نیافته‌ام . جاویدان خرد کتابی است که از کلیله به کلی جداست .قول نویسندگانی هم که از او تبعیت کرده‌اند حجت نیست و خطایی است که دیگر نباید تکرار شود.»[۲]

ب - ترجمه‌های قدیم وجدید وآخرین ترجمهٔ سریانی کلیله ودمنه

۱ - ترجمهٔ قدیم سریانی

ترجمهٔ پهلوی برزویه امروز در دست نیست . اما در حدود سال ۵۷۰ میلادی کشیشی به نام بود[۳] از روی ترجمهٔ پهلوی ، کلیله و دمنه را به زبان سریانی ترجمه کرد . این ترجمه تا حدود یک قرن پیش به دست نیامده بود و کسی جز نام از آن نشنیده بود و از آن فقط نسخه‌یی منحصر به فرد وجود داشت که روزگاری دراز در دیر ماردین[۴] باقی مانده بود . به دست آمدن این نسخهٔ منحصر به فرد نیز داستانی دراز و دلکش دارد که به تفصیل درشمارهٔ ۱۰۷ مجلهٔ معروف

---

۱. همایون نامه کتابی است که از روی انوار سهیلی ، نسخهٔ تهذیب شدهٔ کلیله ودمنه به وسیلهٔ مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری ، به ترکی ترجمه شده است وبعد به تفصیل خواهیم دید که برای نخستین بار نام هوشنگ ووصایای او به وسیلهٔ حسین کاشفی وارد کلیله ودمنه شده و موجب گردیده است که محققان با دیدن نام وصایای هوشنگ در تحریری از کلیله ودمنه ، نسخهٔ پهلوی این کتاب را با «جاویدان خرد» یکی پندارند .

۲. کلیله و دمنهٔ چاپ پاریس (۱۸۱۶ م) - مقدمه به زبان فرانسوی .

3 . Būd   4 . Mārdīn

علمی وادبی فرانسوی موسوم به Revue de deux mondes مورخ ۱۸۷۳ میلادی آمده است. این نسخه از دیر مذکور به کتاب‌خانهٔ بطریق موصل انتقال یافت و سپس به‌توسط مردی فرانسوی به نام گرافن[1] به پاریس آمد و رونوشتی از آن به‌اهتمام شخصی به‌نام سوسن[2] به‌دست بیکل افتاد واین مستشرق معروف توانست متن‌سریانی وترجمهٔ آلمانی آن را بامقدمه‌یی که تئودور بنفی بر آن نگاشت به سال ۱۸۷۶ م. در لیپزیك به‌چاپ برساند.

پس‌ازآن نیز باردیگر ف. شولتس[3] درنتیجهٔ تحقیقاتی که کرد متن سریانی وترجمهٔ آلمانی آن را انتقاد وتصحیح کرد و در ۱۹۱۱م. آن را دیگربار دربرلین به‌طبع رسانید.

ترجمهٔ سریانی قدیم کلیله ودمنه درسال ۱۸۷۳ م. به‌دست آمد وچنان که گفتیم نخستین‌بار در۱۸۷۶ م. طبع وانتشاریافت وتااین‌تاریخ کسی از وجود چنین‌ترجمه‌یی اطلاع دقیقی نداشت.

منشأ کشف این ترجمه آن بود که بطریق عبدیسوع، یکی از بطریق‌های عیسوی که در قرون وسطی می‌زیست در فهرست کتاب‌های سریانی خویش ازچنین نسخه‌یی نام برده بود. اما شرق‌شناسان که‌این نسخه را نیافته بودند اغلب درصحت آن تردید می کردند. سیل‌وستر دوساسی که برای نخستین بار متن کامل عربی کلیله ودمنه را در ۱۸۱۶ م. بامقدمهٔ انتقادی مفصلی به‌طبع رسانید، درآن مقدمه در باب ترجمهٔ سریانی چنین می‌نویسد: «من این جا از ترجمهٔ سریانی کلیله‌ودمنه از آن جهت گفتگو می کنم که نپندارند من از نام این کتاب

---

1. Graffin 2. Socin 3. F. Schultess

که بطریق عبدیسوع درمجموعهٔ کتاب‌های سریانی خویش آورده‌است بی‌خبرم . این‌مجموعه تنها مدرکی است که دربارهٔ وجود این ترجمه گفتگو کرده و باعث شده است که تاکنون عده‌یی به‌وجود این ترجمه معتقدشوند. به‌قول عبدیسوع ، مترجم این مجموعه یعنی«بود» تألیفات مشهور و متعددی داشته و مخصوصاً در رد مانـویان [1] و مـرقیون [2] کتاب‌هایی نوشته است . عبدیسوع بدین‌گفته می‌افزاید : «واوست که کتاب‌هندی کلیلگ ودمنگ را ترجمه کرده‌است .»

«به‌عقیدهٔ ارسنامی[3] « بود » درحدود سال ۵۱۰ میلادی یعنی در دوران سلطنت خسرو انـوشیروان در تحت ریاست بطریق حـزقیل [4] می‌زیست و محققاً در این دوره می‌توان از مأموریت برزویه درهند و ترجمهٔ کلیله ودمنه به‌پهلوی باخبرشد . من‌نمی‌دانم که ارسنامی اطلاعی راکه دربارهٔ زندگی «بود» می‌دهد وهمچنین آشنایی اورا به‌زبان‌هندی ازکدام منبع گرفته است . اما نمی‌توانم تردیدی راکه در صحت‌گفتهٔ عبدیسوع دارم از خود دفع کنم و اعتراف می کنم کـه می‌ترسم وی برزویه را بایك کشیش مسیحی اشتباه‌کرده و ترجمه‌یی را که متعلق به اولی (=برزویه) بوده به دومی (= کشیش مسیحی، « بود ») نسبت داده باشد . »

به‌طور خلاصه نظر دوساسی این است که « بود » همان بروزیه و ترجمهٔ سریانی همان ترجمهٔ پهلوی است و عبدیسوع درنگاشتن نام این کتاب ومترجم آن به‌اشتباه گرفتار آمده است . سپس براساس این تردید فرض‌هایی می کند که‌ذکر آن درین مقام ـخاصه پس‌از پیدا شدن

1. Manichéens 2. Marcionites
3. Arsenami 4. Ezechiel

نسخهٔ مورد بحث ـ به‌کلی بی‌حاصل است . اساس تردید وی برروی این نکته قرارگرفته است که عبدیسوع از کلیله‌ودمنه به‌صورت «کتاب هندی کلیلگ ودمنگ» نام برده‌ودرنتیجه سنسکریت‌دانستن یك کشیش مسیحی در روزگار انوشیروان مورد تردید او واقع شده است.

وی درنتیجهٔ این‌شبهات، برزویه را مسیحی پنداشته و براساس این فرض به نتیجه‌های عجیب و غریبی رسیده است که امروز دیگر ارزشی نتواند داشت .

امروز متن ترجمهٔ قدیم سریانی کلیله ودمنه به‌دست آمده‌است و این‌نسخه از آن‌جهت اهمیت بسیار دارد که‌قدیم‌ترین ترجمهٔ کلیله ودمنه از روی نسخهٔ پهلوی است . دراین‌نسخه ده باب وجود دارد که یکی از آن‌ها به‌نام باب ملك‌الجرذان و وزرائه تاکنون به‌فارسی ترجمه‌نشده است و دوساسی به مناسبت دست‌رس نداشتن به نسخهٔ سریانی آن را بابی دخیل والحاقی پنداشته واز طبع آن درمتن کلیلهٔ عربی خودداری کرده وتنها خلاصه‌یی از آن را به‌زبان فرانسه درمقدمه‌آورده است .

پس از پیدا شدن نسخهٔ سریانی و اثبات‌اصالت این‌باب به‌علت وجود داشتن آن درترجمهٔ سریانی، نولدکه مستشرق معروف آلمانی ، این‌باب وباب کوتاه دیگری به‌نام باب‌الحمامة والثعلب ومالك‌الحزین را از روی نسخه‌های موجود تصحیح کرده باترجمهٔ آلمانی آن به‌طبع رسانید .



ظاهراً نخستین کسی که درباب ترجمهٔ سریانی‌اطلاعاتی مختصر ولی پرمغز و مفید به زبان فارسی به‌دست داده دانش‌مندفقید محمدعلی

تربیت است. وی‌درسلسله مقاله‌های بسیارجالب خویش درتحت‌عنوان «مثنوی و مثنوی گویان ایرانی» که در سال پنجم مجلهٔ مهر انتشار یافت (وازسوءِحظ ناقص ماند وتا بوستان سعدی بیش انتشار نیافت) هنگام گفتگو از کلیله ودمنهٔ منظوم رودکی دربارهٔ کلیله ودمنه و ترجمه‌های گوناگون آن توضیحاتی می‌دهد :

«این کتاب مشهور آفاق از زبان سنسکریت به اغلب زبان‌ها مانند تبتی، پهلوی، سریانی، عربی، پارسی، یونانی، عبرانی، لاتینی، ترکی اسلاوی، اسپانی، انگلیسی، روسی، فرانسوی، هولاندی، دانمارکی، آلمانی، مالایایی، نوبی، حبشی، خرواتی، ارمنی وغیر آن‌ها مکرر درمکرر نظماً و نثراً ترجمه ونشر شده وفحول متتبعین ومستشرقین درخصوص این کتاب تحقیقات وتدقیقات بی‌اندازه کرده سطر به سطر آن را تجزیه وتحلیل نموده‌اند و باکتب قدیمهٔ هند مطابقت کرده با داستان‌ها و قصه‌های سایر ملل و با اوستا و شاه‌نامه و قصص‌قدیمهٔ عرب وکتب پهلوی‌تطبیقات نموده‌نتایج مفصل ومبسوطی استخراج کرده‌اند که ذکر آن به شرح و تفصیل در این‌جا گنجایش نداشته و کتاب صحیحی در زبان فارسی باید تألیف شود. پرفسور نولدکه از مستشرقین معروف پس از تدقیقات دراین باب‌مقالهٔ مفصلی نشر کرده، بنفی آنچه درالسنهٔ عالم ودرکتب تواریخ قدیمه و جدیده راجع به این کتاب نوشته‌اند همه را با تحقیقات مدققین جمع آوری کرده و نهایت استقراء و استقصاء را دراین‌باب به‌عمل آورده است. فالکونر انگلیسی در تاریخ ادبی کلیله ودمنه کتاب‌مستقلی تألیف کرده، سیل‌وستر دوساسی‌مقدمهٔ مفصل ومبسوطی براین کتاب نوشته ...الخ»

سپس دربارهٔ باب‌های مختلف کلیله ودمنه و مأخذ آن‌ها گفتگو می‌کند واز ترجمه‌های پهلوی وسریانی کلیله سخن به‌میان می‌آورد:

«ترجمهٔ پهلوی کلیله نیز مانند ترجمهٔ تبتی دست‌خوش محو و زوال گردید و بجز اسم از آن نشانی باقی نمانده است. اما مترجم پهلوی همان‌برزویه، پزشك انوشیروان است که شرح حال و تفصیل مسافرت او درترجمهٔ کلیله درمقدمهٔ کتاب بیان شده است.

«نسخهٔ پهلوی این کتاب که در حدود ۵۶۰ میلادی به عنوان کلیله ودمنه ترجمه شده است، پس‌از اندك زمانی ازپهلوی به‌سریانی تبدیل یافته و تاسال ۱۸۸۷ از وجودآن ترجمه سراغی نداشته‌اند و از پیداشدن آن معلومات زیادی راجع به‌اصل کتاب افزوده است. مترجم سریانی آن یك‌نفر از فضلای ایران (بود) نام مسیحی‌است که درتاریخ ۵۷۰ میلادی ریاست روحانی ایران و هندرا عهده‌دار بوده وآن‌ترجمه را به‌همان عنوان از پهلوی کلیلگ ودمنگ موسوم داشته است‌چنانکه ابن‌المقفع نیز به همین عنوان باقی گذارده و گاف‌ها را به هاء تبدیل کرده است.

«ترجمهٔ سریانی بود در سنهٔ ۱۸۷۰ یعنی ۶۷ سال قبل از این (قبل‌از تاریخ انتشار مقالهٔ مرحوم تربیت) در کلیسای ماردین پیداشده و از آن‌جا به‌کتاب‌خانهٔ غوطا برده‌اند و بلافاصله بیکل آلمانی آن را با ترجمهٔ آلمانی در لبسیك ۱۸۷۶ چاپ کرده و آن ده باب است بدین ترتیب:

۱ ـ الأسد والثور ۲ ـ الحمامة المطوقه ۳ ـ القرد والغیلم ۴ ـ الناسك وابن عرس ۵ ـ الجرذ والسنور ۶ ـ البوم والغربان

۷ ـ الملك والطائر ۸ ـ الاسد و ابن آوی ۹ ـ باب البلار ۱۰ ـ ملك الجرذان و وزرائه »

در آغاز این بحث، هنگامی که از ریشهٔ باب‌ها بحث می کند، سه باب را از اصل پهلوی می‌شمارد :

« ... سه باب که از اصل پهلوی بوده وگویا درعهد انوشیروان اضافه کرده‌اند عبارت از : سفر برزویه به هند ، ترجمهٔ حال برزویه ، پادشاه موشان و وزیر عاقلش هستند . »

اما پیدا شدن نسخهٔ خطی ترجمهٔ سریانی کلیله ودمنه داستانی شیرین دارد که آن را ماکس مولر [1] استاد اکسفرد در مقالهٔ خویش تحت عنوان « مهاجرت افسانه‌ها، تحقیقی دربارهٔ میتولوژی تطبیقی » به‌تفصیل آورده وترجمهٔ فرانسوی آن در Revue de deux mondes مجلهٔ معروف فرانسوی (شمارهٔ ۱۰۷ سال ۱۸۷۳ میلادی) انتشار یافته است . وی درمقالهٔ خویش می‌نویسد :

« ... یکی‌از مؤلفان نسطوری از ترجمهٔ سریانی همین کتاب که کلیلگ و دمنگ نامیده شده است گفتگو می کند و آن را به مردی نصرانی به‌نام پریودوت بود [2] که جمعیت‌های مسیحی را در ایران وهند اداره می کرد نسبت می‌دهد. در وجود این شخص ازطرف سیل وستر دوساسی تردیدشد . در صورتی که‌ارنست‌رنان [3] به‌عکس در حرف‌های صامت پایان این‌دو کلمه «کلیلگ ودمنگ» تضمینی‌مسلم می‌دید مبنی بر آن که ترجمه‌یی از روی متن پهلوی صورت گرفته است . با کوشش‌های خستگی ناپذیر تئودور بنفی سه سال است که این ترجمهٔ

1. Max Muller 2. Périodeute Būd 3. Erneste Rénan

گران‌بهای سریانی مورخ قرن‌ششم میلادی ، پس از یك سلسله‌حوادث مساعد که به‌نقل کردن می‌ارزد، دریکی از دیرهای آسیای صغیر کشف شده است ...

« ... این مستشرق معروف‌درمقدمهٔ ترجمهٔ خویش از پنچاتنترا که به سال ۱۸۵۹ میلادی انتشار یافت اعلام کرد که ترجمهٔ عربی و سریانی افسانه‌های هندی می‌بایست ازروی متنی ابتدایی و قدیم‌تر و کامل‌تر ازنسخهٔ سنسکریتی که امروز دردست است صورت‌گرفته باشد و درماه مه سال ۱۸۶۸ بود که نخستین اثر از دست نویس سریانی را باز یافت .

«پرفسور بیکل[1] از مونستر[2] بدو اطلاع داد که یکی از رؤسای شماسان سریانی به‌نام یوحنابن‌بابیش[3] که برای جمع آوری اعانه به مونستر رفته بود و اکنون از آن جا بازگشته ، با او دربارهٔ گروهی از کشیشان کلدانی گفتگو کرده است که هنگام‌اقامت درهند، نزدمسیحیان سن توماس ، نسخه‌هایی از ترجمه‌های سریانی آورده و آن‌ها را به بطریق‌کاتولیك‌الکوش[4] (ناحیه‌یی نزدیك موصل) پیش‌کش کرده‌اند ، و وی اظهار می‌داشت که خود نیزنسخه‌یی از آن‌ها برداشته‌است . این خبر چندان باور کردنی نمی‌نمود و از آن گذشته وضع و طرز رفتار کشیش سریانی نیز جلب اعتماد نمی کرد . بااین همه بنفی به دوستانی که درهندوستان‌داشت‌نوشت‌تاحقیقت‌امر راروشن کنند. اما کوشش‌های او بی‌نتیجه ماند وهیچ مطلبی که ادعاهای شماس‌مذکور را اثبات کند

---

1. Bickell 2 Münster
3. Jochannan bar Bābish 4.Elkoch

دست‌گیرش نشد . اما در عین‌حال هیچ دلیلی نیز در دست نبود که این امر را به‌صورتی منطقی تکذیب کند . بنفی می‌گوید : نزدیك بود که رؤیای نسخه دوباره درمیان شن‌ها گم‌شود . اما پس‌از دوسال پرفسور بیکل با نامه‌یی‌به من اطلاع داد که بطریق ناحیهٔ الکوش کـه شخصی موسوم‌به یوسف‌اودو[1] است به‌عنوان عضو مجلس خلیفه‌های دین‌مسیح به رم آمده است .

« بنفی تصمیم قطعی گرفت که خود بابطریق کلدانی ارتباط یابد وپس‌از این‌کار ، اطلاعاتی که از او دریافت داشت به‌روشنی این نکته را اثبات کـرد که نبایـد هیچ گونـه ریشه و عمقی برای گفته‌هـای یوحنابن‌بابیش قائل‌شود . اما بااین‌حال ، حدس وجود دست نویسی‌از ترجمهٔ سریانی کلیله در دیرماردین بسیار به‌حقیقت نزدیك است . بنفی به شتاب تمام نقشه‌های خود را بایکی از شاگردان قدیمش موسوم بـه آلبرسوسن[2] از مردم بال (سویس) که در بهار سال ۱۸۷۰ میلادی عزیمت سفر شرق داشت در میان نهاد و از او درخواست که در راه به‌دست آوردن این دست‌نویس گران‌بها هیچ‌گونه خست نورزد.سوسن که به حکم تجربه می‌دانست مسیحیان شرق همواره میل دارنـد تنها مالك همه‌گونه کتاب‌هایی باشند که حتی نام آن‌ها را نیز به دشواری می‌شناسند ، وعلاوه‌از آن‌نسبت به‌مسافران اروپایی بسیاربی‌اعتمادند و باموا ظبتی‌تعصب آمیز گنجینه‌های علمی وادبی‌خویش راحفظ می کنند، روی درکار آورد بی آن که کوچك‌ترین امید واعتقادی به‌گرفتن نتیجه داشته باشد .

---

1. Joussouf Audo 2. Albert Socin

«چون به‌ماردین رسید، در آغاز کار توصیه‌هایی به دست آورد و به توسط آن‌ها درهای کتاب‌خانهٔ دیر یعقوبیان (ژاکوبیت‌ها) موسوم به دیرالزعفران که درفاصلهٔ پنج ساعت ونیم راه ازشهر دردل کوهستان واقع شده است ، برروی وی گشوده شد. سوسن چهارصد جلد کتاب خطی دیر را بازدید کرد بی آن که در آن‌ها چیزی نادر و طرفه بیابد . در بازگشت از ماردین به تحقیقاتی از این سوی و آن سوی پرداخت. اما هیچ کس اطلاعی که به‌کار آید بدو نداد . سرانجام روزی تصمیم گرفت به‌دیر کلدانیان برود. اماچون دریکی از خانه‌های متعلق به هیأت دینی امریکاییان سکونت داشت بطبع مورد سوءظن قرار می گرفت . خوش‌بختانه خدمتگار وی گواهی داد که او از هرگونه جنبهٔ تبلیغاتی عاری است . دیرنشینان بدوچند نسخهٔ انجیل و کتاب دعا نشان دادند. سپس از کشیشان پرسید که آیاکتاب افسانه نیز دارند ؟ بدو پاسخ دادند :

«آری ، یك کتاب‌هست» و آن‌را از میان‌گرد وغباری که در آن غرقه شده بود ، بیرون کشیدند ونزد وی آوردند . سوسن آن راگشود و در نخستین نگاه این کلمه‌ها راکه با مرکبی قرمز رنگ بر روی کتاب نقش بسته بود : Kalilag V Damnag بخواند . اما نگذاشت که هیچ‌گونه هیجانی از او ظاهر شود . کتاب را بست و بازپس داد و از نزد کشیشان بازگشت . پانزده روز بعد مردی ثقه را فرستاد تاکتاب را به عاریت‌گیرد . کشیشان باز هم بدگمان بودند و پس ازگفتگوی بسیار مصمم به دادن دست‌نویس شدند . سرانجام سوسن توانست با فراغ بال درخانهٔ خویش به تصفح آن بپردازد .

سپس کاتبی را یافت که به زودی رونویس کردن آن را آغاز

نهاد . سرانجام کشیشان گنجینهٔ گران بهای خود را آشکار کردند . سوسن ، پیش از پایان یافتن کارماردین را ترك گفت و در شهر حلب با سرور فراوان نسخه‌یی راکـه اکنون در اختیار پرفسور بنفی است دریافت داشت . بنفی وعده کرده‌است که به زودی آن را با ترجمه و تفسیرهای لازم انتشار دهد.»

*

متن سریانی کلیله ودمنه و ترجمهٔ آلمانی آن با مقدمه‌یی مشروح از بنفی به سال ۱۸۷۶ میلادی در لیپزیك طبع شد وانتشار یافت .

پس از آن بار دیگر ف . شولتس در نتیجهٔ تحقیقاتی که کرد متن سریانی و ترجمهٔ آلمانی آن را انتقاد وتصحیح کرد و در ۱۹۱۱ میلادی در برلین به طبع رسانید .

کلیلهٔ سریانی دارای ده باب و حکایت‌های مندرج در هر باب بدین شرح است :

باب اول: شیر و گاو

۱ـ بوزینه وفانه[1] ۲ـ روباه وطبل ۳ ـ حادثه‌های نامطلوبی که گناه آن برعهدهٔ مرتکب است : الف) مغ و دزد. ب) روباه و قوچ. ج) روسپی حیله‌گر[2]. د) حجام وزن کفش‌گر . ۴ـ زاغ ومار ۵ـ ماهی‌خوار

۱. فانه ، فهانه : قطعه‌یی چوب که نجار به هنگام اره‌کشیدن یا هیزم شکن به وقت شکستن هیزم درمیان شکاف می‌گذارد تا شکاف باز ماند و اره‌کشیدن یا شکستن‌هیزم آسان‌گردد. درودگران‌در اصطلاح‌خودآن راگووه gove نامند.

۲ . داستان روسپی حیله‌گری که یکی از زنان خـود فروش زیر دستش به برنایی نو خط مفتون و مایهٔ قصود دخل روسپی شده بود و صاحب خانـه تدبیری اندیشید تا در خواب جوان را هلاك‌کند، وخود دراین ماجرا جانش را از دست داد، درمتن سنسکریت پنچاتنترا نیامده ، لیکن درکلیلهٔ سریانی وجود دارد . پیداست‌که این جزء در هنگام ترجمهٔ پنچاتنترا از سنسکریت به پهلوی ، بدین حکایت افزوده شده است.

و خرچنگ ۶ـ شیروخرگوش ۷ـ سه ماهی ۸ـ کیك وشپش ۹ـ شیر و وزیرانش وشتر ۱۰ ـ طیطوی و وکیل دریا ۱۱ ـ دوبط وسنگ پشت ۱۲ ـ مشورتی که بلابه‌بار آورد ۱۳ ـ دوشریك عاقل‌وغافل ۱۴ـ ماهی‌خوار وراسو ۱۵ـ موشان آهن خوار.

باب دوم :کبوتر طوق‌دار و زاغ وموش .

۱ـسرگذشت‌های موش ۲ـ زنی که کنجد پوست کنده را با کنجد با پوست برابر می‌فروخت ۳ ـ گرگ طمع کار.

باب سوم : میمون و سنگ‌پشت نادان

۱ـ حکایت الاغ بی‌دل‌وگوش .

باب چهارم : بی‌تدبیری

۱ـ حکایت‌زاهد و کوزهٔ روغن .

باب پنجم : موش وگربه

باب ششم : بومان وزاغان

۱ـ انتخاب شاه مرغان ۲ـحکایت خرگوش وفیل ۳ـ کبکنجیرو خرگوش وگربه ۴ـ زاهد نادان ۵ ـ پیرمرد ودزد وزن‌جوان ۶ـ زاهد و دزد وديو ۷ـ شوهر فریب خورده وزن حیله‌گر او ۸ـ موش‌درلباس دختر ۹ـ ماری که غوك را سواری می‌داد .

باب هفتم : مرغ پنزوه pnzuh وشاه بارمیرین Barmirin (باب الطائروابن الملك)

باب هشتم : توریگ Turig که به فارسی آن را شغال گویند

باب نهم : Bl'd (باب البلاروالبراهمه)

۱ـحکایت دو کبوتر ۲ـ حکایت‌میمون وعدس.

باب دهم: مهرایار (باب ملك الجرذان و وزرائه)

۱ـ حکایت قصر بادگیر ۲ـ حکایت خرگوش بریده.

با مطالعهٔ نسخهٔ سریانی به حل بسیاری از دشواری‌های کلیله و دمنه می‌توان توفیق یافت وصورت صحیح بسیاری از نام‌ها راکه در طی قرن‌ها در نسخه‌های عربی وفارسی دوچار تصحیف و تحریف شده است می‌توان باز شناخت. مثلاً درکلیلهٔ فارسی در باب‌الطائر و ابن‌الملك، نام پرنده‌یی که چشم شاهزاده را بیرون می‌آورد، قبره باقاف و بای موحدهٔ مشدد یاد شده است[1] در صورتی که عنوان ترجمهٔ عربی این باب: باب‌الملك والطائر فنزه بافاء ونون مخفف و زای معجمه است. در ترجمهٔ سریانی نام این مرغ فنزه (=پنزوه) است. نام پادشاه در این باب درکلیلهٔ فارسی ابن‌مدین ودرکلیلهٔعربی برهمون (طبع لویس شیخو) و بریدون (طبع یازجی) و در نسخهٔ سریانی Barmirin است. در مورد شتربه نیز همین مزیت وجود دارد. نسخه‌های عربی، نام را شنزبه با نون وزای معجمه ثبت کرده‌اند ونام سنسکریت‌گاو نیز Sanjavaka است. بعضی نسخه‌های خطی کلیلهٔ فارسی (مانند نسخهٔ کتاب‌خانهٔ ملی‌پاریس به نشانهٔ Suppl.Pers 375) و در چاپ دانشگاه تهران نیز آن را شنزبه ضبط کرده‌اند، درصورتی که در سایرنسخه‌های چاپی کلیله این نام به شتربه تصحیف شده است و کلیلهٔ سریانی صحیح بودن شنزبه را تأیید می‌کند.

در فرهنگ رشیدی در ذیل کلمهٔ شنزبه چنین آمده است:

---

۱. درآخرین چاپ‌کلیلهٔ فارسی‌که به تصحیح‌آقای مینوی در جزء انتشارات دانشگاه تهران به طبع رسیده نام این مرغ به صورت درست آن و موافق ضبط نسخهٔ عربی فنزه‌آمده ولی تا پیش ازانتشار این نسخه درتمام چاپ‌های کلیله به صورت نادرست قبره ثبت شده بود.

«شنزبه به‌فتح شین و زای معجمه وبای موحده نام‌گاوی که قصهٔ آن در کلیله و دمنه مسطور است . نزاری‌گوید :

نگر تا نیاید به خونم برون — به تزویر چون شیر بر شنزبه

و نظامی‌گوید :

نخستین‌گفت ازخود برحذرباش — چو گاو شنزبه زان شیر جماش

و بعضی به ضم شین و سکون تای قرشت و فتح رای مهمله خوانده‌اند و آن غلط است چنان‌که ازنسخ صحیحهٔ کلیله و دمنه معلوم شده .»

نام‌های خاص بابی دیگر که ریشهٔ ایرانی دارد و در کلیلهٔ فارسی به باب‌البلار و البراهمه مشهور است و عنوان‌آن در نسخهٔ عربی باب ایلاذ وبلاذ وایراخت است، نیزگرفتار تصحیف و تحریف فراوان شده است و با مراجعه به نسخهٔ سریانی می‌توان صورت صحیح آن نام‌ها را یافت ، خاصه آن که مترجم سریانی نام‌های پهلوی را با دقت و امانت ضبط‌کرده و بسیاری از آن‌ها راکاملا به صورت اصیل پهلوی نگاه داشته است . نام باب نهم در نسخهٔ سریانی باب B1'd است و از روی آن می‌توان فهمید که بلار با رای مهمله نادرست و بلاد با دال مهمله (یا ذال معجمه) به صورت اصلی بسیار نزدیك بلکه عین آن است .

بنا به روایت کلیلهٔ فارسی نام قهرمانان این باب ، به ترتیب عبارت‌است از :

۱ـ هملان پادشاه هند

۲ـ ایران دخت ، زن او

۳- بلار وزیر هملان

۴- کمال دبیر او

۶ - کیارایدون حکیم

۶- رسول‌شاه کندیون (که بنا به‌تعبیر کیارایدون پیلی‌سپید به درگاه هملان خواهد آورد) .

۷- شاه ارزن ، که به‌گفتهٔ کیارایدون تاجی به خدمت شاه خواهد فرستاد[1].

در نسخه‌های فارسی و عربی کلیله پادشاه هفت بار خواب هول‌ناك می‌بیند و از آن بیدار می‌شود ، در صورتی که بنابه روایت نسخهٔ سریانی پادشاه هشت‌بار خواب می‌بیند . نام پادشاه هند نیز در بعضی نسخه‌ها شادرم و شادفرم ضبط شده است . این نام، کاملاً با ضبط نسخهٔ سریانی (Shtprm) نزدیك و به عقیدهٔ نولدکه[2] نامی ایرانی‌است.

در نام ایران دخت نیز تصحیف و تحریف راه یافته‌است . این نام در کلیلهٔ عربی «ایراخت» و در نسخهٔ سریانی Ir'd است . گواین که نام ایران دخت با ذوق فارسی زبانان و اقتضای زبان فارسی دری سازگارتر است . در بارهٔ بلار نیز از این پیش سخن گفته‌ایم .

---

۱. این نام‌ها از روی‌کلیلهٔ چاپ مرحوم عبدالعظیم قریب (تهران ــ ۱۳۱۹ ه . ش .) استخراج شده وبدیهی است‌که چاپ دانشگاه اختلاف‌هایی باآنچه دراین‌گفتارنقل‌افتاده است دارد. لیکن اصل مطلب ،که لزوم مقایسه وسنجیدن این نام‌ها با نسخهٔ سریانی و نتایج مفیدی است‌که از آن به دست می‌آید به قوت خود باقی است .

۲. حواشی ترجمهٔ آلمانی کلیلهٔ سریانی - ص ۲۲۳

پسر شادفرم و ایراخت، در کلیلهٔ ابوالمعالی نامی ندارد[۱]. اما درنسخهٔ عربی‌نام وی «جویر» (یا : جوبر) و در نسخهٔ سریانی Gnpr است.

نام دبیر پادشاه هند (نسخهٔ چاپی کلیله : کمال دبیر) بیش از همه گرفتار تحریف شده است. در نسخه‌های عربی وی را «کال» خوانده‌اند و در نسخهٔ سریانی نام وی Kāk است. (در نسخهٔ چاپ دانشگاه تهران نیزنام دبیر «کاك» ضبط شده و کاملاً موافق نسخهٔ سریانی است.)

نام حکیمی که پادشاه به چاره‌جویی نزد وی می‌رود، در نسخه‌های عربی به تفاوت، کنان ابزون و کباریون ضبط شده ودر کلیلهٔ فارسی کیارایدون و در نسخهٔ سریانی Kint'run است. (این نام در نسخهٔ فارسی کلیله چاپ دانشگاه «کارایدون» آمده است.)

این‌گونه اختلاف‌ها در نام سرزمین‌هایی که پادشاهان آن‌ها هدایایی برای هملان شاه هند می‌فرستند نیز وجود دارد. لیکن رعایت اختصار را، از ذکر آن در می‌گذریم.

به طور خلاصه، نسخهٔ سریانی در تصحیح متن‌های عربی و فارسی کلیله مددکاری قوی و مأخذی قابل توجه است و به یقین باید هنگام نقد متن فارسی یا عربی کلیله آن را زیر نظر داشت.

یکی از فایده‌های بزرگ نسخهٔ سریانی این بود که نشان داد باب شاه موشان و وزیران او (باب ملك‌الجرذان و وزرائه) به خلاف حدس سیل‌وستر دوساسی از باب‌های اصیل کلیله و دمنه و در نسخهٔ

---

۱. جز در چاپ دانشگاه تهران که نام این پسر «جوبر» یاد شده است.

پهلوی این کتاب وجود داشته است . از این گذشته صورت درست نام‌هایی راکه دراین باب آمده بود به دست داد و از همین روی دانسته شدکه این باب را ایرانیان بر کلیله ودمنه افزوده‌اند . با آن‌که مترجم سریانی درنقل نام‌ها از نسخهٔ پهلوی به سریانی امانت را رعایت‌کرده است و برای تأیید این مدعا قرینه‌های بسیار در دست است[1] نام این باب در نسخهٔ سریانی با نام آن در ترجمهٔ عربی فرق دارد و پیداست که مترجم عربی به دل‌خواه خویش نام باب را تغییر داده و نامی متناسب با نام دیگر باب‌های کلیله بر آن نهاده است .

نام این باب در ترجمهٔ سریانی باب «مهرایار» (مهریار ؟) است که ایرانی بودن آن پیداست (این نام در ترجمهٔ عربی به مهراذ تحریف شده است). نام محلی که مهرایار در آن می‌زیسته در نسخهٔ عربی «دوران» است که‌اثر تصحیف وتحریف درآن نیك دیده می‌شود. در نسخهٔ سریانی این نام به صورت «دوراب» ضبط شده و نیز شهری که دراین ناحیه هست در نسخهٔ عربی «ایدزینون» خوانده شده که پیداست تحریف شدهٔ نامی دیگر است . این نام در نسخهٔ سریانی «اندربیاوان» Andarbijāwān است که صورت ومعنی آن کاملاً روشن است . نام وزیران شاه موشان نیز که درنسخهٔ عربی زوذامه وشیرع و بغداذ است در نسخهٔ سریانی به ترتیب زودامد Zūdāmad و شیرگ

---

۱ . مثلاً نام یکی از باب‌ها درکلیلهٔ عربی چنین است : باب‌الاسد والشعهر‌ـ الناسك و هوابن آوی . این باب درنسخهٔ سریانی هشتمین باب و عنوان‌آن این است : «توریگ (= توره = شغال)که به فارسی شغال گویند» و این عبارت درست مطابق با عبارت ترجمهٔ عربی است وظاهراً در متن پهلوی نیز این‌باب دارای عنوانی به همین شکل بوده است .

Shērag و بغداد Bakdād آمده است .

در ضمن یکی از حکایت‌های فرعی این باب سخن از نواحی اطراف رود نیل به میان می‌آید. درنسخهٔ عربی به همین مقدار اکتفا شده است :

«وزیر گفت آورده‌اند که در یکی از نواحی نیل پادشاهی بود ، و درملك وی کوهی بلند مشحون ازاشجارمثمر وچشمه‌های صافی...»[۱].

اما در نسخهٔ سریانی نام پادشاه ونام کوه و قصر پادشاه نیز یاد شده است وهر سه ایرانی است :

« در ناحیتی از رود نیل‌پادشاهی بودبه نام هوتبار Hūtabār و در آن‌جا کوهی بود به نام انوشگ باد Anoshagbād و این کـوه انبوهی‌از درختان ... داشت ... و در دامن کوه سوراخی بود ... ودر نزدیکی این سوراخ خانه‌یی بود به نام مینوگیبدر Minugibd'r کـه بسیار زیبا وبی‌نظیر بود ...»

علاوه براین نکات آقـای دکتر محمد جواد مشکور استاد محترم دانش‌سرای‌عالی در پایان‌کتاب ترجمهٔ فارسی پنچاتنترا آن را با ترجمه‌های عربی وسریانی کلیله و دمنه مقایسه‌یی اجمالی کـرده و بخصوص دراین مقایسه نام‌های خاص قهرمانان داستان‌ها را با یکدیگر سنجیده‌اند و برای اطلاع بیش‌تر در این باب می‌توان بدان مأخذ (پنچاتنترا ـ تألیف دکتر ایندوشیکهر ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ شمارهٔ ۷۱۰) رجوع کرد .

ازاین نکات و بعضی نکته‌های دیگر که با مطالعهٔ تحریر سریانی

---

۱. باب ملك‌الجرذان و وزرائه در پایان‌کتاب . رجوع شود به‌ترجمهٔ فارسی.

این باب روشن می‌شود، به خوبی هویدا است که مترجم عربی زیاده مبالاتی در رعایت امانت نداشته وهرجا به نامی غیر لازم برخورده یا مطلبی را موافق سلیقهٔ خویش‌ندیده ،آن‌ها را فروگذاشته و افسانه را به همان صورت که خود می‌پسندیده و انتشار آن را موافق مصلحت می‌دانسته درآورده است[۱] .

از نظراهمیت فراوانی که نسخهٔ سریانی کلیله در ایضاح مطالب مربوط به این کتاب دارد ، بسیار بجاست که کسی از ارباب فضل قدم همت پیش نهد و این ترجمه را با حاشیه‌های مفیدی که بر آن نوشته شده است ، سراسر به زبان فارسی ترجمه وطبع کند تا نفع آن عام‌تر گردد و برای آن که این مدعا به وجهی محسوس‌تـر نمایان گردد ، ترجمه‌یی‌را که دوست عزیز دانش‌مند آقای کی کاوس جهان‌داری‌ازباب پادشاه موشان کرده‌اند (و بنده فقط اندك تصرفی در سیاق عبارت‌های فارسی آن کرده است) در حاشیهٔ ترجمهٔ فارسی باب ملك‌الجرذان و وزرائه خواهیم‌آورد تا مجال مقایسهٔ آن با متن عربی این باب وترجمهٔ فارسی آن‌که از روی نسخهٔ عربی صورت گرفته است ، برای دوست‌داران این کتاب فراهم آید .[۲]

---

۱ . باب ملك‌الجرذان و وزرائه دربسیاری از نسخه‌های خطی که در تصرف دوساسی بوده ، وجود نداشته وبه همین جهت مصحح متن عربی‌کلیله و دمنه آن را الحاقی پنداشته و در متن نیاورده است . با توجه بدین نکته که این باب درکم‌تر نسخه‌یی ازنسخه‌های‌کلیلهٔ عربی‌آمده، این فرض تقویت می‌شود که ممکن است باب مذکور ـ مانند مقدمهٔ بهنودبن سخوان برکلیله ودمنهٔ عربی ـ مترجمی غیر از ابن‌مقفع داشته باشد .

۲ . دراین مقام لازم است از مهربانی و یك‌دلی دوست عزیز دانش دوست آقای مهندس محمود احمدی سپاس گزاری کنم . وی در آن هنگام در

←

۲- ترجمهٔ سریانی جدید[۱]

دائرةالمعارف اسلام در مقالهٔ کلیله ودمنه در باب این ترجمه چنین می‌نویسد: «یك کشیش سریانی از روی متن عربی ابن‌مقفع کتاب را در قرن دهم یا یازدهم میلادی به زبان سریانی که در آن عهد تقریباً زبانی‌مرده بود وجزدر کلیسا رواجی‌نداشت ترجمه‌کرد و کوشید تا به‌کتاب رنگ عیسوی دهد و بدین ترتیب براصل‌سنسکریت کتاب که در ترجمهٔ پهلوی به واسطهٔ افزودن تعلیمات اخلاقی بسط فراوان یافته بود بازهم مطالبی افزود. علاوه براین مقداری مطالب مخالف متن کتاب نیز بدان مزید کرد. اما از آن نظر که متن وی از نظر قدمت تاریخی بیش‌از نسخه‌های فعلی کلیله ودمنهٔ عربی به‌متن ابن‌مقفع نزدیك است با وجود خطایایی که در ترجمه وجود دارد و با وجود جرح و تعدیل‌ها و اضافات فراوان باز برای انتقاد متن عربی کلیله ودمنه دارای ارزشی‌قابل‌ملاحظه است. این‌ترجمه توسط و. رایت[۲] درتحت

→

دانشکدهٔ فنی مونیخ به تحصیل اشتغال داشت و با جد وجهد وتکاپوی فراوان نسخه‌یی ازکلیلهٔ سریانی و ترجمهٔ آلمانی آن راکه به سال ۱۹۱۱ میلادی دربرلین‌چاپ شده و ازگزند حوادث سهمناك دوجنگ‌جهانی مصون مانده‌بود به‌دست‌آورد و به‌ایران فرستاد وموجبات تحقیق بیشتر درباب این ترجمه را فراهم آورد.

۱. ترجمهٔ سریانی جدید ازلحاظ تاریخی ازقسمتی ازترجمه‌های کلیله ودمنه متأخرتر است. اما در این فصل‌بندی هرجا ضرورت اقتضا کرده تقدم و تأخر تاریخی رعایت نشده وبیش‌تر توجه معطوف بدان بوده است‌که مطالب‌از نظر ارتباط معنوی تنظیم گردد.

2. W. Wright

عنوان «کتاب کلیله ودمنه ترجمه از سریانی»[1] درلندن به سال ۱۸۸۴ میلادی به طبع رسید و مترجم انگلیسی آن کیث‌فاکنر[2] نیز به واسطهٔ فضل فروشی‌که در ترجمه کرده بود انشاء طبیعی کتاب را دگرگون ساخت وبراشکال وپیچیدگی آن بیفزود .

۳ - آخرین ترجمهٔ سریانی

علاوه براین دوترجمهٔ معروف به‌ترجمه‌های‌قدیم وجدیدسریانی کلیله ودمنه ، یك ترجمهٔ دیگرنیز ازاین‌کتاب به‌زبان سریانی صورت گرفته است‌که آخرین ترجمه به‌شمار می‌رود .

«این ترجمه در قرن نوزدهم میلادی به‌عمل آمده وکشیش‌عالی مقام آسوری توماأودو ، که اسقف‌کلدانیان اورمیه (رضائیه) بود ، آن را از روی ترجمهٔ کلیله ودمنهٔ عربی ابن‌المقفع به سریانی جدید یا زبان آسوری درآورده و در ۱۸۹۵ میلادی در شهر موصل به طبع رسانیده است .

این‌کتاب درپانزده باب است وبه‌رسم‌الخط نسطوری یاسریانی شرقی و باچاپ سنگی درمطبعهٔ آباءِ دمی‌نیکن به‌قطع جیبی چاپ شده است[3] .» (یادداشت دکتر محمدجواد مشکور تحت عنوان مقایسهٔ اجمالی پنچاتنترا با ترجمه‌های سریانی وعربی وپارسی درپایان کتاب

---

1. The book of Kaliah and Dimnah, translation from syriac.
2. keith Falconer
3. Kalila et Dimna, Fables indiennes, traduites en langue chaldéenne par MGR. Thomas Audo, Archevêque chaldéen d' Ourmia , Moussul, imprimerie des Pères Domincains. 1895.

پنچاتنترا تألیف دکتر ایندوشیکهر - انتشارات دانشگاه تهران - شمارهٔ ۷۱۰ - ص ۲۱۴) .

زبان این نسخه و این ترجمه با زبان نسخه‌های دوگانهٔ قبلی کاملاً متفاوت است و این زبان که آن را سریانی جدید می‌نامند ، در واقع زبان زندهٔ آسوری است که اقلیت کلدانیان و آشوریان ایران بدان سخن می‌گویند .

ج - ترجمه‌های دیگر

اگر بخواهیم از نظر تقدم و تأخر تاریخی ترجمه‌های گوناگون کلیله ودمنه را بررسی کنیم باید دراین فصل از ترجمهٔ عربی عبدالله‌بن مقفع گفتگو شود . اما چون ترجمهٔ عربی و فارسی کلیله ودمنه ازنظر ایرانیان حائز اهمیت فراوان است و باید دربارهٔ آن به بحث مستوفی پرداخت ، این است که بحث در آن را به گفتارهای بعدی موکول می‌کنیم و در این فصل از ترجمه‌های دیگر کلیله ودمنه (به استثنای ترجمه‌های ترکی که خود گفتاری جداگانه است) سخن می‌رانیم و سپس به‌گفتگو در باب ترجمه‌های عربی وفارسی می‌پردازیم :

۱- ترجمهٔ عبری منسوب به ربن‌جوئل[1]

دوساسی دربارهٔ این ترجمه چنین می‌نویسد : «من درباب این ترجمه در جلد نهم کتاب « یادداشت و خلاصه‌های دست نویس‌ها » [2] از ترجمهٔ عبری کتاب کلیله ودمنه یعنی ترجمه‌یی که منسوب به‌روحانیی یهودی موسوم به ربن جوئل است (و معلوم نیست چرا این ترجمه بدونسبت داده شده) گفتگو کرده‌ام . من نسخهٔ خطی ناقصی از این

۱. Joel - و « ربن » لقبی است که یهودیان به روحانیان خود می‌دهند .

2. Notice et extraits des manuscrits

ترجمه را ازطاق نسیان بیرون آورده‌ام . این نسخه اکنون در کتاب‌خانهٔ سلطنتی موجود و تنها نسخه‌یی است که از این کتاب تاکنون دراروپا شناخته شده ؛ و دربارهٔ ترجمهٔ لاتینی که ازروی همین ترجمه صورت گرفته است به‌تفصیل توضیح داده‌ام .

« . . . ترجمهٔ عبری دارای دو باب است که در کتاب کلیله و دمنه دیده نمی‌شود . این دوباب عبارتند از باب‌های ۱۶ و۱۷ – و دو باب مذکور با ترجمهٔ لاتینی ریموند دوبزیه[1] مطابقه می کند .

باب شانزدهم عبارت‌است ازافسانهٔ دو قو وماهی خوار ، واین باب تنها در یکی از دست نویس‌های عربی کتاب‌خانهٔ سلطنتی دیـده می‌شود . اما ناسخ کتاب اعلام می کند که این باب جزء کتاب کلیله و دمنه نیست . باب هفدهم که بیش از چند سطر نیست و حاوی داستان کبوتر و روباه است در هیچ یك از دست‌نویس‌هایی که دراختیار من است دیده نشد[2] . . . »

ترجمهٔ عربی ربن‌جوئل شامل داستانی مجعول درباب مأموریت برزویه است . علاوه براین ترجمه ، ترجمه‌یی دیگـر از کلیله ودمنه درقرن سیزدهم میلادی به‌توسط یعقوب بن‌الیازار صورت گرفته‌است. ترجمهٔ یعقوب نیزگویا از روی نسخه‌یی‌شبیه به نسخهٔ‌اصلی ربن‌جوئل

1. Raymond de Beziers

۲ . ظاهراً این باب کوتاه همان‌است که دوساسی آن را الحاقی‌پنداشت ودرکلیلهٔ عربی چاپ خود نیاورد وبعدهانولدآن را تصحیح‌کرد وانتشار داد . ترجمهٔ فارسی این باب (باب‌الحمامة والثعلب و مالك‌الحزین) درتحت عنوان باب کبوتر وروباه و بوتیمار ، درپایان این‌کتاب ، درفصل «باب‌های ترجمه نشدهٔ کلیله ودمنه» آمده است .

صورت گرفته است ، چه‌با آن شباهت بسیار دارد . اما ترجمهٔ یعقوب ترجمه‌یی است آزاد ودارای نثری عالی وفنی و آهنگ دار، ومترجم کتاب خود را به‌استشهاد از آیه‌های عهد عتیق آراسته‌است .

دست نویسی منحصر به‌فرد از ترجمهٔ ربن‌جوئل که دوساسی از آن نام می‌برد به‌انضمام ترجمهٔ یعقوب‌بن الیازار دریك مجلد به‌توسط درنبورگ[1] زیر عنوان : دو ترجمهٔ عبری کتاب کلیله ودمنه ، به طبع رسیده است .[2]

۲– ترجمهٔ لاتینی

یك‌تن یهودی به‌نام ژان دوکاپو[3] که بعدمسیحی‌شده بود کلیله و دمنه را ازروی ترجمهٔ ربن‌جوئل دربین سال‌های ۱۲۶۳ و۱۲۷۸میلادی به دستور کاردینال اورسی‌نوس[4] به‌زبان لاتین ترجمه کرد . این‌ترجمه نیز درسال ۱۸۸۷ میلادی به‌توسط درنبورگ با حواشی وتعلیقات در تحت‌عنوان: Directorium humane vite aliàs antiquorum: sapientum به‌طبع رسید . اهمیت نسخهٔ ترجمهٔ ژان‌دوکاپو این‌است که پس‌از وی کلیله ودمنه از روی نسخهٔ او به زبان‌های مختلف مانند ایتالیایی ، آلمانی و اسپانیایی ترجمه شد و مورد تقلید واقع گشت . البته باید ترجمه‌های جدید کلیله ودمنه به زبان‌های اروپایی و یـك ترجمهٔ قدیمی اسپانیایی راکه از روی متن ربن‌جوئل وبا دقتی‌فراوان صورت گرفته است ازاین ترجمه‌ها جداکرد .

سیل‌وستر دوساسی درباب‌ترجمهٔ ژان‌دوکاپو در مقدمهٔ کلیله ودمنه

---

1. Derenbourg

۲. دائرةالمعارف اسلام: کلیله ودمنه .

3. Jean de Capoue   4. Ursinus

چنین می‌نویسد :

« من نشان داده‌ام که دراین ترجمه نام دابشلیم به دیسلس[1] و نام بید پای به سندباد[2] یا سندبار[3] تغییر یافته است و اشتباه‌هایی را که چند بار مرتکب شده‌اند گوش‌زد کرده و گفته‌ام که آنان ترجمهٔ عبری کلیله و دمنه را با قصه‌ها یا داستان‌های سندباد و کتاب‌های دیگری از انـواع مختلف اشتباه کرده‌اند . من یك فصل از این تـرجمه را نیز به طبع رسانیده‌ام .»

چنان که پیش‌تر یاد شد ، بار دیگر کلیله ودمنه به توسط شخصی به نام ریموند دوبزیه به‌لاتین ترجمه شده است . ترجمهٔ ریموند دوبزیه از روی‌متنی‌اسپانیایی‌صورت گرفته است که مترجم آن‌رامستقیم ازعربی ترجمه کرده بود. ریموند دوبزیه این کار را به دستورملکه ژان‌دوناوار[4] زن فیلیپ لوبل[5] و با سود جستن از تـرجمهٔ ژان دوکاپو انجام داد . باری دیگر نیز کلیله ودمنه از ترجمهٔ یـونانی سی مئون ست[6] یا بهتر بگوییم سی مئون فرزند ست به توسط پ . پوسن[7] و از روی دست‌ـ نویسی که لئون آلاسیوس[8] برای وی آورده بود به لاتین ترجمه شد و انتشار یافت . یك ترجمهٔ لاتین دیگر نیز بـه ضمیمهٔ متن یونانی ترجمهٔ سی مئون ست به سال ۱۶۹۷ میلادی در برلین به چاپ رسید[9].

۳ - ترجمهٔ یونانی

کلیله و دمنه از روی نسخهٔ عربی ابن‌مقفع به تـوسط سی‌مئون

---

1 . Disles 2 . Sandbād 3. Sandbār
5 . Phillipe le Bel 6 . Siméon Seth
7 . P.Possin 8 . Léon Allatius

۹ . سیل‌وستر دوساسی : مقدمهٔ کلیله ودمنه .

فرزند ست به زبان یونانی ترجمه شد . سی‌مئون ست به واسطهٔ تألیف‌های متعدد دیگر که دارد در اروپا بسیار مشهور وسرشناس است . وی در اواخر قرن یازدهم میلادی در عهد امپراتوران میشل دوکاس[1] و نیسفور بوتونیات[2] والکسیس کومن[3] می‌زیسته است . ترجمهٔ وی در سال ۱۶۹۷ م . به انضمام یك ترجمهٔ لاتین در برلین به طبع رسید «... اما متأسفانه این ترجمه‌ها به صورتی ناقص چاپ شد . باب اول نسخه‌های چاپی از باب مأموریت برزویه آغاز می‌شود . باب دوم آن مقدمهٔ مترجم عربی عبدالله‌بن المقفع است . سومین باب شرح زندگانی برزویه است که به توسط بزرگمهر تدوین شده است . مترجم یونانی در دومین مقدمه هیچ نامی از عبدالله بن‌مقفع نمی‌برد . اما داستان را درنهایت امانت ترجمه کرده است . مقدمهٔ دوم نیزکامل نیست وقسمتی از آغاز این فصل به قسمتی از پایان سومین مقدمهٔ عربی یعنی ترجمهٔ حال برزویه اتصال یافته و از آغاز مقدمهٔ سوم نیز دو سه برگ افتاده و از داستان دزدی که به خانهٔ توانگری رفت آغاز شده است . در سومین مقدمه نیزچند جا سقطهای قابل ملاحظه وجود دارد. امیدوارم که این باب‌ها از روی نسخه‌یی کامل‌تر طبع شود و دیگر بار انتشار یابد.»[4]

سی‌مئون‌ست در کتاب خود در چند نقطه عبارت‌هایی از کتاب‌های آسمانی یا آثار نویسندگان یونان باستان اقتباس کرده و

---

1 . Michel Ducas
2 . Nicéphore Botoniate
3 . Alexis Commène

۴ . سیلوستر دوساسی : مقدمهٔ کلیله و دمنهٔ عربی .

کتاب رابدان زینت داده است . البته این‌قبیل موارد بسیارنادر است .

مأخذ سی‌مئون ست نیز بسیار قدیم بوده که دوچار تصرف‌های بعدی نشده و باب «شاه موشان و وزیران او» نیز در آن وجود داشته است . اما این مترجم در ترجمهٔ کتاب به خطاهایی نیز گرفتار آمده است . مثلاً کلیله را اشتقاقی از کلمهٔ اکلیل به معنی تاج گرفته ودمنه را نیز از کلمهٔ عربی دمن به معنی آثار الداروالناس (قاموس) مشتق دانسته و آن‌ها را به‌همین معنی به یونانی ترجمه کرده است . همچنین نام دابشلیم و نام ایراخت (در ترجمهٔ فارسی : ایران دخت) راکه نام ملکه‌یی است تغییر داده وبیش‌تر نام‌های خاص مانند بیدپای فیلسوف و شنزبه و روزبه شغال وکباریون حکیم را حذف کرده است . دوساسی درباب داستان شاه موشان که در ترجمهٔ یونانی وجود دارد گوید : «باید بگویم این افسانه که چهاردهمین فصل ترجمهٔ یونانی را تشکیل می‌دهد چیزی جز خلاصهٔ افسانه‌یی درازتر که در بعضی دست‌نویس‌های ترجمهٔ ابن‌مقفع دیده می‌شود نیست . اما این افسانه در ترجمهٔ عربی وفارسی وحتی درترجمهٔ لاتین چاپ نشدهٔ ریموند دوبزیه نیز دیده نمی‌شود.[1]»

ترجمهٔ سی‌مئون ست علاوه بر لاتین به زبان آلمانی و بعضی از زبان‌های اسلاو نیز برگشته است.[2]

۴ ـ ترجمه‌های گوناگون

دوساسی در مقدمهٔ خویش زیر عنوان «تقلیدها و ترجمه‌های

۱. اما این باب در ترجمهٔ قدیم سریانی‌کلیله ـکه فعلاً قدیم‌ترین متن‌کلیله و نزدیك‌ترین آن‌ها به‌اصل پهلوی‌کتاب است ـ وجود دارد وهمین امراصیل بودن آن را ثابت می‌کند .

۲ . دائرةالمعارف اسلام :کلیله ودمنه .

کلیله و دمنه به زبان‌های گوناگون» می‌نویسد :

«برای آن که بدانم آیا کلیله ودمنه به زبان ارمنی ترجمه شده است یا نه ، تحقیقاتی کردم و اینك معتقدم که این کتاب هرگزبه ارمنی ترجمه نشده است[۱] ... این کتاب به زبان مالزی نیز ترجمه شده است و این مطلب را از « یادداشتی در باب زبان و ادب ملل هندوچین » که به وسیلهٔ ژ . لیدن[۲] در جلد دهم تحقیقات آسیایی[۳] درج شده است دریافته‌ام .»

یك ترجمه ازاین کتاب به زبان مغولی نیزدرقزوین به‌دست ملك افتخارالدین محمدبن ابی‌نصر معروف به محمد بکری صورت گرفته است و این مطلب را حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده چنین توضیح می‌دهد : «افتخاریان ـ اصل ایشان افتخارالدین محمد بکری بوده از نسل امیرالمؤمنین ابی‌بکر صدیق رضی‌الله‌عنه و مردی دانش‌مند متقی بود پیش امام سعید محمدبن یحیی نیسابوری تحصیل کرده و به قدر

---

۱. مرحوم محمد علی تربیت درسلسله مقاله‌های «مثنوی ومثنوی‌گویان ایرانی در آن‌جا که به ترجمه‌های گوناگون‌کلیله و دمنه اشاره می‌کند از بیست و یك زبان که کلیله به آن‌ها ترجمه شده نام می‌بردکه آخرین آن‌ها زبان ارمنی است . نویسنده به مأخذ خود اشاره‌یی نکرده ، اما درهر حال گفتار وی یك قرن ونیم بعد از تحقیق دوساسی نوشته شده و با اطلاعی که شادروان تربیت ازتحقیقات دانش‌مندان اروپایی داشته ، نوشتهٔ وی خالی از اعتبار نیست . بنابراین می‌توان‌گفتهٔ دوساسی را در متن با تردید تلقی کرد (عین نوشتهٔ مرحوم تربیت را در فصل مربوط به ترجمهٔ قدیم سریانی‌کلیله نقل کرده‌ایم) .

2 . J. Leyden 3 . Asiatik Reasearches

منالی داشته ، از احفاد او ملك‌سعید افتخارالـدین محمدبـن ابی‌نصر طاب‌ثراه ملکی عاقل صاحب حزم بود، و درتدبیرامور دیوانی عدیم‌المثل بود ودر تحصیل‌خط و زبان مغولی وترکی سعی بلیغ‌کرده بود وقول او مغولان را نص قاطع باشد . کتاب‌کلیله ودمنه با زبان مغولی و کتاب سندباد با زبان ترکی نقل‌کرد . والحق درهر دو داد سخنوری داده است و چون دولت وپادشاهی به منکوقاآن رسید اومرتبه وجاهی تمام یافته وحاکم تومان قزوین شد وعمارات عالی ساخت ...[1]»

حاج خلیفه دراین مورد اشتباهی‌کرده و یك ترجمهٔ ترکی‌کلیله ودمنه به محمد بکری نسبت می‌دهد و همین امر باعث شده که هرتل ترجمهٔ تاتاری را باترجمهٔ ترکی غازانی اشتباه‌کند[2].

ترجمهٔ حبشی

ترجمهٔ حبشی کلیله ودمنه نیز از روی یکی از متن‌های عربی ابن مقفع که در مصر بوده صورت گرفته و ازآن دریکی از آثارسال ۱۵۸۲ میلادی ذکری رفته است . امـا این ترجمه امروز در دست نیست واز میان رفته است .

ترجمهٔ قدیم مالایایی

ترجمهٔ مالایایی کلیله ودمنه از روی متن عربی ابن‌مقفع و بـا مقابله باپنچاتنترا به عمل آمد وبرای نخستین‌بار درسال ۱۷۳۶ م . به توسط ورندلی[3] ازآن گفتگو شد وبه‌سال ۱۸۷۶ م . درلید به توسط

---

۱ . حمدالله مستوفی : تاریخ گزیده ـ چاپ اوقاف گیب ـ در ذکر علمای قزوین ص۸۴۳ ـ ۸۴۴

۲ . دائرةالمعارف اسلام .

3. Verndly

کنگریپ[۱] به طبع رسید و در ۱۸۹۲ م . تجدید چاپ شد . این کتاب سپس به‌زبان جاوه‌یی (چاپ باتاویا : ۱۸۷۸ م .) و زبان مادورایی[۲] ترجمه شد .

کلیله ودمنه از روی ترجمهٔ ترکی کتاب انوار سهیلی موسوم به همایون نامه نیز بار دیگر به زبان‌های اروپایی ترجمه شد ودر میان ترجمه‌های مختلف آن ترجمهٔ فرانسه که به‌توسط گالان[۳] صورت گرفته و به وسیلهٔ گولت[۴] پس از مرگش به سال ۱۷۲۴ م . انتشار یافته از همه مشهورتر است .

از روی همین ترجمه بود که کنگریپ سابق‌الذکر دوباره کلیله و دمنه را به‌زبان مالایایی ترجمه کرد وبه‌سال ۱۸۶۶م . در باتاویا به‌طبع رسانید وانتشار داد وسپس از روی نسخهٔ مالایایی در سال ۱۸۷۹ م . ترجمه‌یی دیگر به زبان جاوه‌یی شد و شاعری جاوه‌یی آن را به نظم آورد .

علاوه براین ترجمه‌ها هیتوپدیشا یعنی نسخهٔ تهذیب شدهٔ پنچاتنترا از روی متن سنسکریت ، زیرعنوان مفرح‌القلوب ترجمه شد. مترجم‌شخصی به‌نام تاج‌الدین مفتی بوده و در دوران سلطنت اکبرشاه از سلاطین گورکانی هند می‌زیسته است . ترجمهٔ تاج‌الدین ترجمهٔ آزاد است . این کتاب نیز درلکنهو در مطبع منشی نول کشور به طبع رسیده است . یکی‌از نویسندگان معروف هند موسوم به میربهادر علی حسینی نیز در سال ۱۲۱۷ ه . ق . (۱۸۰۲ میلادی) مفرح‌القلوب را

---

1. Congrijp
2. Maduréen
3. Galland
4. Gueulette

به زبان مادری خویش (ظاهراً : اردو) برگردانید و بدان نام اخلاق هندی داد . این کتاب نیز به چاپ رسیده است (رجوع شود به کتاب گراسن دوتاسی موسوم به تاریخ ادب‌هند .)

عیار دانش نیز که تهذیبی جدید از انوار سهیلی است و به قلم ابوالفضل بن مبارك شاه وزیردانش‌مند و ادب دوست اکبرشاه نگاشته آمده است (ودر ترجمه‌های فارسی به‌تفصیل دربارهٔ آن بحث خواهد شد) به دست شخصی به نام حفیظ‌الدین به هندی ترجمه شده و به‌نام خردافروز درکلکته به سال ۱۸۱۵ م . انتشار یافته است [۱]. ناشر این کتاب سروان توماس روبوك[۲] در صدر آن مقدمه‌یی به زبان انگلیسی نگاشته وتاریخ کتاب را به شرح باز نموده است .

جز این ترجمه‌ها ، و به‌استثنای ترجمه‌های عربی و فارسی و ترکی که به‌تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت ، ترجمه‌ها وتقلیدها واقتباس‌های فراوان دیگر نیزاز این کتاب به زبان‌های مختلف اروپایی در دوران جدید صورت‌گرفته است که درضمن فصول آتی به‌قسمتی‌از آن‌ها اشاره خواهد شد .

د - ترجمهٔ عربی

۱- ترجمهٔ ابن‌مقفع

سه‌قرن پس‌از ترجمه شدن کلیله ودمنه به‌زبان پهلوی، عبدالله‌بن مقفع مترجم دانش‌مند و مترسل بلیغ آن را به عربی ترجمه کرد . دربارهٔ زندگانی ابن‌مقفع وسبك وسیاق نویسندگی وی وتحولی که او و عبدالحمید بن یحیی معروف به عبدالحمید کاتب درنثر عربی ایجاد

۱ . دائرة‌المعارف اسلام : کلیله ودمنه .

2. Th. Roebuck

کردند در این مختصر نمی‌توان بسط کلام داد . فقط می‌توان گفت تا آن دوره کتابی بدین سبك و نثری بدین اسلوب در زبان عربی سابقه نداشت . کسانی که بخواهند در این باره اطلاع کافی به‌دست آورند می‌توانند به رساله‌یی که استاد فقید ، عباس اقبال آشتیانی دربارهٔ شرح حال ابن‌مقفع نگاشته است مراجعه کنند .

پس‌از ترجمهٔ کتاب به‌وسیلهٔ ابن مقفع، براثر سادگی وپاکیزگی وبلاغت نثروی، کلیله قبول عام یافت ونسخه‌های آن به سرعت تکثیر شد ودست به‌دست گشت وذکر جمیلش درافواه خواص وعوام افتاد و نتیجهٔ این قبول خاطر آن بود که درطی شهور وسنین متوالی این کتاب براثر تصرفات نسخه‌برداران وادیبان عصردست‌خوش تغییرها و دست‌کاری‌های فراوان شد .

به گفتهٔ سیل‌وستر دوساسی «امروز نمی‌توان اظهار نظر کرد که ابن‌مقفع تا چه‌پایه ازمتن پهلوی پی‌روی کرده وبدان وفادار مانده‌است زیرا اختلاف‌های فوق‌العاده در دست نویس‌های ترجمهٔ عربی دیده می‌شود ؛ و این اختلاف‌ها به‌حدی است که هریك کمال اختلاف را با ترجمهٔ دیگر دارد ، درصورتی که این کتاب یك‌بار بیشتر از پهلوی به عربی ترجمه نشده[1] و آن‌هم همان ترجمهٔ عبدالله بن مقفع است . اما این ترجمه به دست ناسخان و ادیبانی که خواسته‌اند آن را بسط دهند و تزیین کنند ، دوچار تغییر و تبدیل‌های فراوان گشته ، داستان‌ها و

۱ . این نظر درست نیست . بعد خواهیم دید که بار دیگر عبدالله بن هلال اهوازی کلیله را برای یحیی‌بن خالد برمکی وزیر مهدی و هارون الرشید به‌عربی ترجمه‌کرد. لیکن ترجمهٔ وی به‌زودی فراموش شد واز میان رفت .

قصه‌ها و حوادث دیگر بر آن افزوده شده ، امثال و آیاتی از قرآن کریم و احادیث بدان مزید گشته و گاه جاهایی که به نظر آنان صحیح یا لااقل فصیح نبوده است حذف شده و سرانجام به‌صورتی که ذوق ایشان ـ یا ذوق آن عصر ـ می‌پسندیده در آمده است . »[1]

امروز برای نقد ترجمهٔ عربی کلیله و دمنه و دریافتن میزان وفاداری مترجم به‌متن پهلوی هیچ وسیله‌یی در دست نیست . البته متن سنسکریت پنچاتنترا و ترجمهٔ سریانی قدیم کلیله و دمنه اینك در دست هست . اما این ترجمه ده‌باب بیش ندارد وازاین ده‌باب نیز فقط مأخذ هشت باب معلوم است و هیچ دلیلی موجود نیست که بدانیم باب‌های دیگر را ایرانیان زمان ساسانی به کتاب افزوده‌اند یا ابن‌مقفع خود این ابواب را انشاء کرده است . علاوه براین‌هم متن سنسکریت پنچاتنترا در این روزگار دراز تغییر فراوان یافته ، وهم اگر اختلافی بین این متن و ترجمهٔ عربی دیده شود ، معلوم نیست که آیا مترجم پهلوی پدید آورندهٔ این اختلاف بوده یا مترجم عربی به‌نسخه وفادار نمانده است . ازطرف دیگر پی‌بردن به میزان دخالت نسخه برداران و تصحیح کنندگان کلیله و دمنهٔ ابن مقفع نیز کاری آسان نیست . « تنها وسیله‌یی که می‌توان به یاری آن تا حدی به این دست کاری‌ها پی‌برد یکی ترجمهٔ یونانی سی‌مئون‌ست است که می‌بایست در حدود سال ۱۰۸۰ میلادی صورت گرفته باشد ودیگر ترجمهٔ فارسی ابوالمعالی نصرالله‌بن محمدبن‌عبدالحمید است که هردو از روی ترجمهٔ عربی صورت گرفته و بدون تردیدقدیم‌ترین ترجمه‌هایی ازروی این متن است

۱ . سیل‌وستردوساسی: مقدمهٔ کلیله ودمنه .

که‌می‌شناسیم . اگرچه ترجمهٔ یونانی سی‌مئون‌ست نیزاز جرح وتعدیل برکنار نمانده است، اما به سادگی اولیهٔ ترجمهٔ عربی ابن‌مقفع بسیار نزدیك است ، درصورتی که در ترجمهٔ فارسی که حداقل در سال ۵۱۰ هـ . ق . صورت گرفته است[1] مترجم آزادی فراوان برای خود قائل شده و آن را بسط وتوسعه داده است . گواین که درسه قرن‌ونیمی که پیش از صورت‌گرفتن‌این ترجمه از عمرترجمهٔ ابن‌مقفع می‌گذشته آن ترجمه خود نیز دوچار تغییرها وکم و زیادهایی شده است .»[2]

این‌تغییر وتبدیل‌ها تا حدی است که حتی ترتیب تنظیم باب‌های گوناگون کتاب نیز درهمهٔ نسخه‌ها یك سان نیست .

اما توسل به دو ترجمهٔ یونانی و فارسی نیز نمی‌تواند ما را در تصحیح دقیق ومنجز متن عربی ترجمهٔ ابن‌مقفع یاری‌کند، زیرا مثلاً باب ملك الجرذان ووزرائه‌که در ترجمهٔ سریانی قدیم هست درترجمهٔ ابوالمعالی وجود ندارد و درترجمهٔ سی‌مئون‌ست خلاصه شده است .

«ترجمهٔ ابن‌مقفع خود به‌استقلال از نظر ادبی شاهکاری بزرگ بود. اما مضمون و مطالب جالب توجه آن به زودی آن را به صورت اثری عام درآورد ونقل وانتقال‌های فراوان بدان راه یافت وشکل آن را به‌کلی‌دگرگون ساخت . شواهد بسیاری‌که ازکلیله ودمنهٔ عربی در

---

۱. بنابه تحقیق اهل خبرت تألیف کلیله ودمنه به نزدیك‌ترین‌احتمال بین سال‌های ۵۳۸ و۵۳۹ هـ . ق . باید باشد (ملك الشعراء بهار ـ سبك‌شناسی : ۲۵۰/۲) ومرحوم بهار نیزخود در حاشیه به صفحات (لح) و(لز) مقدمهٔ کلیله ودمنهٔمرحوم‌قریب مراجعه داده است .

۲. دوساسی : مقدمهٔ کلیله ودمنه.

عیون‌الاخبار ابن قتیبه ثبت شده ، اغلب لفظ به لفظ با متن ابن مقفع تطبیق نمی کند . دست‌نویس‌های فراوانی هم که از این کتاب باقی مانده به‌همین صورت است .»[۱]

«در صدر ترجمهٔ عربی کلیله ، و تقریباً در تمام نسخه‌ها،مقدمه‌یی وجود دارد که به شخصی‌موسوم به بهنود بن‌سحوان یا علی بن‌الشاه ـ الفارسی نسبت داده شده است . اگر این نام‌ها فرضی و مستعار نباشد ، این مقدمه را نویسنده‌یی ایرانی نگاشته است . تصور نمی کنم که این مقدمه خیلی کهنه باشد زیرا در ترجمهٔ فارسی نصرالله و ترجمهٔ یونانی سی‌مئون ست و ترجمهٔ عبرانی منسوب به ربن‌جوئل وجودندارد .»[۲]

دوساسی در باب نام مؤلف این مقدمه در حاشیهٔ کتاب خویش چنین اظهار نظر می کند :

« نام‌الشاه که به پدر علی‌داده شده بود در آغاز کار درنظرم‌بسیار غریب می‌نمود . اما نظیر آن نیز وجود دارد . در کتاب الفهرست ... نام ادیبی‌را دیدم که دارای تألیف‌های متعددو به ابوالقاسم علی‌بن‌محمد بن‌الشاه الظاهری موسوم است ومؤلف کتاب تصریح می کند که‌نسبت این شخص به‌الشاه فرزندمیکائیل می‌رسد . ممکن است بهنودبن‌سحوان

---

۱. دائرةالمعارف‌اسلام : کلیله ودمنه .

۲. دوساسی : مقدمهٔ‌کلیله ودمنهٔ عربی چاپ پاریس ـ و در ضمن‌باید این نکته را به‌گفتهٔ دوساسی افزودکه این مقدمه درکلیلهٔ عربی چاپ لویس شیخو نیزکه ازروی قدیم‌ترین دست‌نویس تاریخ دار (۷۳۹ ﻫ . ق .) به‌طبع رسیده است ، وجودندارد . در متن ترجمهٔ فارسی مقدمه نیز اقتباس‌هایی از آثارقرن هفتم هجری دیده می‌شود وپیدا است‌که بایدبعد ازقرن هفتم و هشتم صورت گرفته باشد . به‌این گونه شواهد در موقع نقل ترجمهٔ فارسی این مقدمه اشاره خواهد شد .

نیز فرزند همین خانواده باشد . »

مقدمهٔ بهنودبن سحوان در بیان علت و سبب تألیف کلیله ودمنه است وبرای بحث دربارهٔ آن باید نخست خلاصهٔ آن را به دست‌دهیم. این خلاصه را ازروی ترجمهٔ فارسی‌مقدمه که به‌نام باب پیل وچکاو در پایان کلیله ودمنهٔ شادروان قریب آمده‌است نقل می کنیم :

«... علی‌بن شاه‌گوید که سبب آنچه بیدپای فیلسوف از جهت رای هند دابشلیم کلیله ودمنه وضع کـردآن بود که : چـون اسکندر رومی از ترتیب ملك و تقریر ملوك آن دیار فارغ شد وخطبه و سکه و منابر به‌نام اوآراسته‌گشت ... چون ازکار فارس و آن حدود بپرداخت روی به‌بلاد چین وماچین نهاد... بر ره‌گذر اسکندر ملکی بود ازهند نام اوفورك‌بن فورا ، اسکندر خواست‌که او نیز به اطاعت‌آید و سر در ربقهٔ فرمان‌آرد . . . مرد کوتاه دیده . . . گفت ما از کسی به چه کم‌تریم ... این‌ننگ به‌خویشتن‌فرانگیریم ... نخست اسکندر رسولی فرستاد ووعده‌های نیکو داد ... فورك ... جواب‌داد‌که نامه ورسول‌و پیغام چه‌باشد ؟ اسکندر آب به‌غربال می‌پیماید و... از این‌جا چنان‌رود که راه به‌خانه نداند . آن صید که به‌پای خویش به دام‌آمده است و به اختیار خویش به مذبح رسیده . . . پس لشکر راست کرد وعدت و عددی که داشت عرض داد ... چون اسکندر شنود که او را دیو غرور از راه ببرد و... آهنگ مقاومت می کند گفت حساب عمر این‌بی‌چاره به فذلك رسیده است ... پس حزم را کار فرمود ؛ همان‌جا که بود مقام ساخت و . . . فرمود تاگرد لشکرگاه او خندقی کنندند تا لشکر بدان متحصن بود وازکمین وشبیخون ومکرایمن ... وبدان شهر که رسیده

بود بفرمود تا صناعان چرب دست بخواندند ومثال داد تا ازمس تماثیل‌ها ساختند برمثال اسبان ، برپشت ایشان صورت‌ها انگیخته برشکل آدمیان ، چنان که چون ایشان را بجنبانند چون باد در رفتن آیند و چون آب در شتافتن ، ومیان به‌نفط و گوگرد بیاگندند ودرپیش صف بداشتند . چون صف‌ها بر کشیدند ... پیلان از آن جانب درحرکت آمدند و تماثیل از این جانب در جنبش ؛ آتش در میان نفط و گوگرد ریختند . چون به یکدیگر رسیدند آتش و نفط عمل کرده بود و آن را بتفسانیده ، پیل خرطوم بیازید تا سوار واسب راازجای براندازد ؛ حرارت لهیب آتش درخرطومش زد و بسوخت . پیل روی به‌هزیمت داد و آن‌ها راکه بر پشت او بودند چون برگ از درخت فروریخت و به‌پای بمالید و زیر دست پست کرد وهمچنان مضطرب وبی‌خویشتن می‌تاخت و هر که را می‌دید می‌انداخت وبرهم می‌زد و می‌شکست .

چون لشکر فورك آن‌را بدیدند . . . روی‌به‌هزیمت دادند و... سپاهیان اسکندر . . . تیغ‌های جان آهنج از نیام انتقام برآوردند و جوی‌های خون در آن وادی روان شد . . . نصرت دوان آمد و عنان اسکندر بگرفت . . . اسکندر آن جماعت را به‌مواعید خوب مستظهر گردانید . . . ازجمله مستخدمان خویش شخصی‌را برایشان سروسالار کرد . . . چون ازآن ولایت بیرون آمد . . . آن‌جماعت . . . گفتند چرا باید که بیگانه برسرما فرمان دهد . . . اتفاق کردند که شخصی‌از فرزندان‌ملوك خویش راتقلید پادشاهی کنند . ملك‌زاده‌یی‌نام‌او دابشلیم برجای اوبنشاندند . چون‌کارقرارگرفت . . . طغیان وعدوان درسرش بادخان‌ساخت . . . وازجادهٔ عدل‌عدول کرد ورسوم بد وقوانین‌بدعت

ظاهر کرد . . . تا رعیت در دست بلا گرفتار شدند و زیر پای محنت مالیده گشتند ؛ ودر آن عهدمردی بود ازبراهمه نام‌او بیدپای ، موصوف به فضل و حکمت . . . چون دیـد که آن ظالم راه صواب بـه جای گذاشت ... روزی شاگردان خود رابنشاند وگفت ... با شما مشورت می کنم درکاراین ظالم... پس‌از آن سنت ملك نیکو کار پیش گرفت... پوستین بازگردانید ودست از آستین ظلم بیرون آورد... ومابدان‌باشیم که امر معروف کنیم . . . و من باری بروم و آنچه گفتنی است بگویم تا خلقی را از این بلا برهانم یا خود را نیز بدین بلا مبتلا کنم ... و بسیار بود که عاقل به‌حسن تدبیر . . . بسیارکار از جای برگیرد که آن را به‌بسیار عدت و مدت ازجای برنتوان‌گرفت چنان‌که داستان پیل و چکاو . شاگردان گفتند ... آن قصه چگونه بوده است [۱] ؟

۱. این‌داستان درکتاب اول پنچاتنترا وجود دارد وبرای مزید فایده و مقایسهٔ آن با ترجمه‌یی‌که از آن در باب پیل وچکاو آمده است ، ترجمهٔ فارسی دقیق‌آن را در زیر می‌آوریم :

جنگ فیل و گنجشك

گنجشکی دریکی ازقسمت‌های انبوه جنگل با زن خود زندگی‌می‌کرد. آنان برروی شاخهٔ درختی لانهٔ خود را ساخته وپس ازمدتی خانواده‌یی پدید آورده بودند.

روزی پیلی‌جنگلی براثر سرمستی بهاری از شدت‌گرما به‌سایهٔ درختان پناه‌آورد وباحالت‌التهاب ، بدون توجه ، بانوك خرطوم‌خویش شاخهٔ درختی راکه‌گنجشك‌ها برروی‌آن لانه‌ساخته بودندکشید وبشکست . درنتیجه تخم‌های گنجشك شکست ولی چون در لوح قضا و قدر مدتی درازتر برای زندگانی گنجشك نر و ماده نوشته شده بود ، آن دو جان به سلامت بردند .

گنجشك ماده براثر مردن بچگان خود به‌اندوهی شدید گرفتار آمد و

←

گفت : آورده‌اند که پیلی بود باشکوه‌وهیبت ، ودرهمسایگی او چکاوی برزمین آشیان ساخته بود وبار امانتی که درشکم داشت بنهاده وچند روز برسر آن بنشسته وآن را به‌آتش دل وسوزجگر می‌پرورد. پیل هرروز چون به‌آب‌خور شدی گذر بر آن‌جا کردی ونزدیك بود که آن بچگان زندان بشکنند وخیمه برصحرا زنند ومادر وپدررا ببینند . روزی پیل از آن‌جا گذر کرد ، دستش بر آن آشیانه افتاد ، نه‌خانه ماندنه

گریستن آغاز نهاد . دارکوب که با گنجشك دوستی فراوان داشت ، از غم او اندوه‌ناك شد وبدوگفت :

ـ دوست‌عزیز! چرا بی‌هوده می‌گریی، زیراکتاب مقدس می‌گوید :

برای کارهای گذشته ، ومردن و زیان دیدن ،
عاقلان هرگز نمی‌گریند .
ومیان دانا ونادان
فقط همین یك فرق وجود دارد .

وباز می‌گوید :

زندگانی ارزش گریستن واندوه خوردن را ندارد.
نادانان رنج وناراحتی را می‌طلبند ؛
تا بر بار اندوه خویش بیفزایند
وآن را دو برابر سازند .

ونیز می‌گوید :

چون اشك روان قبیله و پیوند
مانع به‌خاك سپردن مردگان
به‌وضعی مناسب وشایسته است ،
پس ای صاحب دلان، گریه مکنید !

گنجشك‌ماده گفت : این عقیده‌درست‌است . اما چه‌نتیجه دارد ؟ بیماری این فیل باکشتن جگرگوشگان من‌بهبود یافت . بنابراین اگرتوبا من‌دوستی داری در فکر در انداختن طرحی باش که بتوانیم فیل را به خاك هلاك ←

آشیانه ، قفص بشکست و بچگان را در زیر دست پست کرد و به پای بمالید . . . آن چکاوک درپرید و گریان و بریان برسر آن پیل نشست و گفت ای ملك طاغی باغی . . . جگرگوشگان مرا کشتی ؟ . . . مگر از آن بود که در چشم تبختر وتکبر توخطری نداشتم ؟ . . . پیل گفت بیهوده مگوی . . . این گردن بدین ستبری از خون بچگان تو گران بار نخواهد شد . بی‌چاره چون جباری و ستمگاری او دیـد نومید

افکنیم . اگر این کار انجام‌گیرد دل من تسلی خواهد یافت و کم‌تر دربارهٔ فرزندان‌خویش اندوه‌ناك خواهم بود . بی‌شك این مثل را شنیده‌اید :

هنگامی‌که یکی‌از فرط راحت در عذاب است،
دیگری ازفراوانی رنج می‌لرزد .
وبا دادن حق‌آن دو
آدمیی دیگر به‌دنیا می‌آید .

دارکوب‌گفت : بانو! نظرشما کاملاً درست است ، زیرا در مثل‌گفته‌اند:

دوست واقعی‌کسی است‌که درپریشان حالی و درماندگی
به دست‌گیری دوست خودبیاید .
ورنه تا ثروت و توانگری وجود دارد
همهٔ مردم‌جهان ــ گرچه از طوایف مختلف باشند ــ
دوست یك رنگ شما هستند .

ونیزگوید :

دوست واقعی دوست روز نیازمندی است .
پدران حقیقی پدرانی هستند که فرزندان خود را نان می‌دهند .
دوستان وهم‌سران ، هنگامی حقیقی‌هستند
که پاك‌نهاد باشند وبتوان به‌آنان اطمینان‌کرد .

اکنون ببینیم چه‌تدبیری می‌توان برای انجام دادن این‌مهم اندیشید . اما باید بدانی که من نیز دوستی دارم‌که پشه‌یی است به‌نام Lute-Buzz؛ می‌روم و او را می‌بینم و با وی در این باب گفتگو می‌کنم که چگونه ازاین

گشت و پیش مرغان آمد . . . و از تعدی پیل بر بچگان بنالید . . . مرغان گفتند تظلم به‌جای خویش است . . . اما با پیل دست در کمر که یارد کرد ؟ . . . چون همگنان . . . آن بی‌چاره رانومید کردند ، عقعق درپیش افتادو گفت . . . داد این بی‌داد رسیده بباید داد و . . . بدان هیکل تن آباد او غره نباید شد . . . ای برادران خیزید تا دست به‌هم دهیم و داد این ستم دیده بستانیم . . . به یك بار حشرانگیزی کردند . . . وبدان منقارهای چون الماس قصد چشم‌های او کردند... و منقار نقار را کار فرمودندی تا چشم‌خانهٔ او از سیه سپیدی خالی کردند و آن بی‌چاره اسیر و متحیر بماند. چکاو بیامد وبرسرش‌نشست وگفت : ای بی‌چاره ! دیدی که عاقبت ظلم وخیم‌بود ! . . . روشنایی

وحشی‌گری رذالت‌آمیزفیل انتقام بکشیم .

دارکوب وگنجشك ماده بایکدیگرنزد پشه‌رفته اورا دیدند. دارکوب بدوگفت :

ـ بانوی‌گرامی! این‌گنجشك دوست‌من وازمرگ جگرگوشگان خویش سوگواراست ، زیرا فیلی نابکار تخم‌های اورا برزمین افکند وخردبشکست و توباید یاری‌کنی تانقشه‌یی‌که برای قتل اوکشیده‌ایم عملی شود .

پشه‌گفت :

ـ دوست عزیز! من‌نیزدوستی یك دل دارم . قورباغه‌یی است به‌نام «پیام‌برابر». بگذارتا با وی دراجرای این‌مهم رای بزنیم . زیرا مثالی‌هست که می‌گوید :

دوستی دانا به‌دست‌آر
که باهوش وآموزگار و حق‌گزار ورحیم باشد
زیرا نقشه‌هایی‌که چنین دوستی طرح کند
هرگز عقیم نخواهد ماند .

سپس هرسه نزد «پیام‌برابر» رفته داستان‌رابه‌شرح بروی باز نمودند. ←

دیدهٔ مرا درخواب کردی و روشنایی چشم خود را برباد دادی . . . با این همه از پای ننشینم تا تورا دست‌بردی دیگر ننمایم . . . روزی همچنان زاری کنان پروازی کرد تا به آب‌گیری رسید که غوکان بسیار در او مأوی داشتند . . . به‌کنار آب درآمد و سلام کرد و . . . قصه وحال خویش حکایت کرد . ایشال غم‌خوارگی نمودند و گفتند مرغان را هم چنگال‌خصومت بود وهم منقار وحشت ؛ وما را نه‌چنگ‌جنگ است و نه پنجهٔ شکنجه ! گفت شکنجه حاجت نیست ؛ خندقی است بزرگ درپهلوی شبستان ؛ شماآن جا آیید و آوازی چند اندازید تااو پندارد که آن جا آب است ، قصد آن خندق کند و درآن جا افتد و مرا تشفی حاصل آیـد . . . همه در آن خندق جمع شدند و دستان‌ها ساختن گرفتند و زیروبم نواختن . پیل بشنید . باخویشتن گفت آواز ساکنان‌آب می آید ، هماناکه دراین خندق آب است . . . عطفی کرد

قورباغه‌گفت :

ــ بسیارآسان است‌که فیلی‌نگون‌بخت دربرابر جمعی‌آشفته وخشم‌آلود درگودالی سرنگون شود ؛ منتهی تو باید بروی و درگوش تب‌آلود وی آواز بخوانی‌تا ازنشاط وسرور نغمهٔ تودیدگان‌خویش را بربندد. ازآن پس‌دارکوب با ضربهٔ منقارچشم اورا بیرون‌آورد؛ آن‌گاه من‌برلب‌گودال می‌نشینم وآوازه درمی‌دهم. چون فیل تشنه‌است بانگ مرا شنیده به‌گمان یافتن‌آب بدان سوی خواهدآمد ودرمغاك هلاك سرنگون خواهدگشت .

سپس اجرای این طرح راآغازکردند. فیل ازنشاط طنین پشه‌چشمان‌را ببست و دارکوب دیدگان اوبرکند . فیل تشنه و مجروح هنگام ظهر به‌سوی بانگ وزغ پیش رفت ودرگودالی ژرف به‌سردرافتاد .

بنابراین است‌که من می‌گویم :

دارکوب وگنجشك..(الی آخر)

و خویشتن آن‌جا کشید تا آب خورد . پای نهادن همان بود و سرنگون فتادن همان . غوکان راه خانه گرفتند و مرغك راه آشیانه . . .

شاگردان . . . گفتند : ای فاضل فیلسوف جهان‌دیده . . . این پادشاه جوان است . . . و در بوتهٔ ممارست نپالوده ، ترسیم . . . از سر جباری و سطوت سخنی گوید که خاطر تو کوفته شود . گفت این سخن به‌جای خویش است اما من . . . ممکن نیست که پای باز پس نهم اگر سر برود رواست . . . پس بیدپای روزی اختیار کرد و به‌در سرای ملك آمد و قهرمان را گفت تا دستوری بخواهد و ملك را بگوید که شخصی بردر است و می‌گوید نصیحتی‌دارم سودمند . چون باز گفتند دستوری یافت و پیش ملك رفت . . . و باستاد و مهر سکوت برزبان نهاد . . . ملك گفت . . . ای بیدپای آمدن را به حضرت ما سبب چیست و خاموشی را موجب چه‌تواند بود ؟ . . . بیدپای . . . زبان برگشاد و ملك را ثنای پسندیده . . . گفت و . . . گفت ای‌ملك . . . تو به یك‌باره به ظلم و بی‌دادی سپر برسر آب افکندی و آتش جور و عدوان برافروختی و نام نیکوی‌اسلاف برباد دادی و سیرت پسندیدهٔ همگنان در خاك کردی . . . ملك چون این سخنان زهر آلود . . . بشنود . . . بفرمود تا اورا بر دار کنند. چون از پیش تختش بکشیدند بفرمود که به‌زندان برند . بیدپای را به حبس بردند . . . تا شبی که بیداری برملك مستولی‌شد و . . . از بیدپای یاد آمد . کس فرستاد تا او را بیاوردند و پیش خود بنشاند و روزنامهٔ حکمت پیش وی نهاد . . . وبفرمود تا آن نصیحت زهر آمیغ را بدان عبارت که رانده بود می گفت وبه‌سمع انصاف اصغامی‌فرمود و آن سیرت نامرضی وسریرت ناپسندیده

بگردانید . . . پس بفرمود تاهمچنان که حکماء گذشته از برای اسلاف او کتاب‌های حکمت تألیف ساخته‌انـد . . . بیدپای نیز از جهت او کتابی سازد مشتمل برحکم وامثال چنان که بر کتاب‌های گذشته تفضیل و ترجیح دارد . . . بیدپای یک سال مهلت خواست و پس فراغت جست با شاگردی فیلسوف عاقل هشیاردل ؛ واندیشه‌ها کردند . . . تا وضع این کتاب چگونه وچون می‌بایست که جدوهزل و غث و سمین به‌هم بود . . . تا این دو حیوان را بادست کردند ـ کلیله ودمنه ـ پس به‌زبان ایشان ودیگر حیوانات این حکم وامثال تعبیه کردند . . . ومدت یک‌سال بدین کار مشغول شد . . . وتألیف کتاب را به‌اتمام رسانید. . . ملک . . . روزی را معین‌نمود که اهل مملکت حاضر آیند ودرحضور ایشان کتاب‌قراءت گردد . . . بیدپا . . . به‌امر پادشاه برتخت خویش برای قراءت کتاب بنشست . ملک از فائده وغرض هرباب پرسش‌ها کرد وجواب‌های نغز وپسندیده شنود . . . وزبان‌به‌تحسین وی‌بگشود که . . . هرچه درضمیر داشتم درطی این سخنان بیان نمودی . اکنون آنچه آرزو و حاجت تست بخواه . . . بیدپا پـادشاه را تحیتی بـه تواضع بگفت که سعادت ملک پایدار واقبال ودولت برقرار باد . اما مال ، مرا بدان احتیاجی‌نیست ؛ واما لباس ، براین جامه که پوشیده‌ام چیزی اختیار نکنم . بااین‌همه ازعرض حاجتی خاطر ملکانه رافارغ و آسوده نگذارم . ملک گفت بازگوی . . . گفت شهریارا حاجت من آن است که اگر رای پادشاهی اقتضا کند بفرمایـد تا از آنچه من گرد آورده‌ام تألیفی پردازند و کتابی مدون سازند و در حفظ آن بکوشند چنان که نیاگان و اسلاف ملک معمول می‌داشتند . . . چه بیم آن است

که این ترتیب وترکیب که گنج حکمت وکان حصافت است ازمملکت هند خارج شود و چون مردم پارس برآن آگاهی یابند **آن را به دست آرند و در خزاین خود برند ونگاه دارند...»**

باقی مطلب را می‌دانیم : علی‌رغم پیش‌بینی بیدپای انوشیروان برزویه را به هندوستان فرستاد ونسخهٔ کلیله ودمنه را به ایران آورد .

این بود خلاصهٔ مقدمهٔ کلیله و دمنه که علی‌بن الشاه‌الفارسی نوشته است . دوساسی درباب این مقدمه می‌گوید: «این‌مقدمه درکتابی که من به طبع رسانیده‌ام ، سی‌ویك صحیفه را فراگرفته است و انشاء آن به‌کلی با انشاء مرسل کلیله ودمنه تفاوت دارد.»

اما درباب این مقدمه باید چند مطلب را یادآوری کرد :

۱- با توجه به مقدمهٔ پنچاتنترا ومطالبی‌که درگفتارنخست این رساله گذشت ، بدون تردید اطلاعاتی که در این مقدمه در باب علت پدیدآمدن کلیله ودمنه وجود داردجعلی است. فقط اصل‌داستان پیل و چکاو درکتاب اول پنچاتنترا وجود دارد و یکی از حکایت‌هایی است که در ترجمهٔ پهلوی حذف شده است[۱]. نویسندهٔ مقدمه این حکایت را به وسیله‌یی به دست آورده و باگنجانیدن آن در مقدمهٔ‌کتاب خواسته است‌که به نوشتهٔ خود رنگ اصالت دهد .

مطلب دیگری که این حدس راتأیید می کند آخرین قسمت‌مقدمه است : بیدپای می‌گوید : « اگر رای پادشاهی اقتضاکند بفرماید تا از

۱. داستان پیل‌وچکاو (یا به‌تعبیرپنچاتنترا : جنگ فیل وگنجشك) در نسخهٔ کهن پنچاتنترا نیست و درتحریرجدیدآن حکایت شانزدهم است وبین داستان سه‌ماهی وحکایت مرغابی پیرباهوش قرارگرفته است .

آنچه من گرد آورده‌ام تألیفی پردازند ... و در حفظ آن بکوشند ... چه بیم آن است که این ترتیب و ترکیب ... از مملکت هند خارج شود وچون مردم پارس برآن آگاهی یابند آن را به دست آرند و در خزاین خود برند ونگاه دارند.» چنان که ملاحظه می‌شود دراین مقدمه برای طبیعی نشان دادن آن ، نسبت پیش‌گویی و اخبار از مغیبات به بیدپای حکیم داده شده و این نمونه‌یی ازافکاری است که پس ازهجوم مغول وتاتار وبرهم خوردن‌اعتدال‌طبیعی وتعادل فکری در اذهان مردم رواج یافته است . نویسندهٔ مقدمه که در این عصر(درقرن‌های بعد از هجوم‌تاتارملعون) می‌زیسته برای اثبات‌فضلیت حکیم هندی بدونسبت پیش‌گویی داده است تاکسانی که تألیف کتابی بدین عظمت را برای اثبات فضل ودهای او دلیلی‌کافی نمی‌دانند ، با این پیش‌گویی و غیب دانی به فضل وی اعتراف کنند !

نظیر همین نسبت‌ها در مقدمهٔ انوار سهیلی نیز به بیدپای حکیم داده شده است و در هنگام بحث درباب این کتاب ، بـه اشباع از آن سخن خواهد رفت .

گفتیم که نویسندهٔ این مقدمه پس از وقوع حملهٔ مغول می‌زیسته است . دوساسی در باب این مقدمه‌گوید : « این مقدمه در قدیم‌ترین دست نویسی که نزد من است نیز دیده می‌شود .» وبه همین سبب آن را در چاپ خویش حذف نکرده است . اما خود اعتراف می کند که : «من آن را خیلی قدیم نمی‌دانم زیرا در هیچ یك از ترجمه‌های فارسی نصرالله و ترجمهٔ یونانی سی‌مئون‌ست وترجمهٔ عبرانی منسوب به ربن‌جوئل وجود ندارد.»

قدیم‌ترین دست نویس کلیله و دمنهٔ عربی که تاکنون به دست آمده نسخه‌یی است که لویس‌شیخو در بیروت به سال ۱۹۰۵ میلادی آن را به طبع رسانیده است . این نسخه که مشخصات آن به تفصیل درمقدمهٔ کلیلهٔ لویس‌شیخو به‌زبان فرانسوی آمده است ، در تاریخ ۷۳۹ هجری قمری یعنی ربع دوم قرن هشتم تحریر شده‌است و با آن که چندان قدیم نیست این مقدمه را ندارد و لویس‌شیخو مقدمهٔ علی‌بن‌الشاه را در قسمت ملحقات آن طبع کرده است (بدیهی است که قدیم‌ترین دست‌نویس دوساسی نیز جدیدتر از نسخهٔ لویس‌شیخو بوده است .) علاوه براین کلیله ودمنهٔ ابوالمعالی و دیگر ترجمه‌های قدیم کلیله نیز دارای این مقدمه نیست و ترجمهٔ فارسی آن نیز اگرچه تاریخ ندارد ، اما شادروان استاد عبدالعظیم قریب در مقدمهٔ کلیله و دمنه‌یی که تصحیح کرده و بارها به طبع رسانیده‌اند در باب آن چنین گفته‌اند : « نام مترجم این باب و تاریخ نگارش آن متأسفانه معلوم نیست ودر مقدمه نیز بدان اشاره نشده است . در مقدمه می‌نویسد : این ترجمه را به امر فاخربن‌عبدالواحد که قبلهٔ قهستان و عراق است پرداختم . . . چون کاتب نسخهٔ خطی فوق‌العاده بی‌سواد بوده و بسیاری از کلمات را مغلوط نوشته شاید ممدوح نویسنده ناصرالدین عبدالرحیم پادشاه ملاحدهٔ قهستان باشد که خواجه نصیرالدین طوسی حکیم بزرگوار نیز اخلاق ناصری را به نام وی نوشته ...»[1] واگر این فرض صحیح باشد باز باید ترجمهٔ این‌مقدمه درقرن هفتم صورت‌گرفته باشد . مترجم این

۱. کلیله ودمنه- چاپ تهران - ۱۳۱۹ هـ . ش. به اهتمام عبدالعظیم‌قریب - مقدمه، ص : (مز) و(قح).

باب نیز درمقدمهٔ ترجمه‌گوید : «در آن مجلس بزرگوار که جاوید باد نسختی از کلیله ودمنه عرض کردند ویك داستان پیل و چکاو به مقدمه در آن نسخت به زیادت نوشته بود که در این نسخت (کلیله ودمنهٔ ابوالمعالی نصرالله) و دیگر نسخه‌ها نبود.»[۱] وبا در نظر گرفتن این دلیل‌ها جدید بودن مقدمهٔ مذکور روشن می‌گردد و فرضی بودن نام نویسندهٔ آن ــ بهنودبن سحوان ــ نیز به‌حقیقت نزدیك‌تر می‌شود؛ زیرا علاوه برعجیب‌بودن نام، درهیچ یك از کتاب‌های ادبی‌وتذکره‌ها نیز نامی از چنین شخصی نیست. تصوری هم که سیل‌وستر دوساسی در باب درست‌بودن نام علی‌بن‌الشاه وانتساب آن به خانوادهٔ علی‌بن‌محمد بن‌الشاه الظاهری کرده، چندان مقبول نیست؛ زیرا ابن‌ندیم در قرن چهارم می‌زیسته درصورتی که بنا به ظواهر، مقدمهٔ بهنودبن سحوان دست‌کم درنیمهٔ قرن هفتم نگاشته آمده است.

از نظر کیفیت تألیف و طرز تدوین نیز مقدمهٔ بهنودبن سحوان ضعیف وناشیانه است: مؤلف نخست داستان جنگ اسکندر بافور هندی راکه در تمام تاریخ‌های قدیم (واز جمله در شاه‌نامهٔ فردوسی[۲]) آمده است، به مناسبت جالب توجه بودن صحنه‌ها ـ خاصه حیلت اسکندر در ساختن سواران واسبان فلزی وآکندن درون آن‌ها به نفت وگوگرد و فرستادن آن‌ها به پیکار پیلان و هزیمت دادن آنان ـ اختیار کرده و سپس خواسته است آن را به نحوی باکیفیت پدید آمدن کلیله ودمنه مرتبط سازد[۳]. اما درحقیقت هیچ‌گونه ارتباطی ازنظرفن داستان‌

۱. کلیله ودمنه ـ همان چاپ: ۳۱۱

۲. رجوع کنید به‌شاه‌نامهٔ فردوسی، چاپ بروخیم: ۱۸۴۵-۱۸۳۶/۸

سرایی میان این دوقسمت وجود ندارد : اسکندر لشکر فور را درهم می‌شکند و کسی از سرداران خویش را به فرمان‌روایی هند می‌گمارد. داستان اسکندر و جهان‌گشایی او در هندوستان به‌همین‌جا پایان می‌یابد. بعد داستان‌سرا ، درطی یکی دوسطر، ناشیانه و با ابهام واجمال فراوان می‌گوید که هندوان به‌جای سردار اسکندر ملك‌زاده‌یی دابشلیم نام را درهندبه‌سلطنت برداشتند (معلوم نیست که تکلیف فرمان‌روای منصوب از جانب اسکندر چه می‌شود و آیا او را با جنگ برکنار می‌کنند یا پس از مرگ وی دابشلیم را به سلطنت بر می‌دارند ؟) واین شاه‌زاده پس از مدتی بی‌دادگری پیشه می‌کند و بیدپای فیلسوف را وامی‌دارد که برای امر به معروف به درگاه وی رود .

برخورد بیدپای با دابشلیم نیز به صورتی‌سست وضعیف تصویر شده است : پادشاه پس از شنیدن اندرزهای تلخ حکیم نخست دستور قتل وی را می‌دهد . آن‌گاه می‌فرماید به زندانش ببرند ؛ و سپس یك بی‌خوابی شبانه موجب می‌شود کد بیدپای را دیگر باره حاضر آورند و آن‌گاه شاه (که‌لابد براثر بی‌خوابی خلق‌ش هم‌تنگ شده بوده است!) با حوصلهٔ بسیار به‌گفتار اوگوش فرا می‌دارد وهمان حرف‌ها را که یك بار درنتیجهٔ شنیدن آن‌ها به قتل حکیم فرمان داده بود ، به‌گوش جان می‌شنود وکار بستن آن‌ها را آماده می‌شود و یك‌باره سیرت و اخلاق خویش راتغییر می‌دهد ، بی‌آن‌که هیچ حادثهٔ قابل ملاحظه‌یی موجب این دگرگونی شده باشد !

غیب‌گویی حکیم ، و پیش‌بینی این نکته‌که مردم پارس طالب این حکمت‌ها هستند و ممکن است بیایند و آن را از هند به در برند

نیز، آخرین شاهکار نویسندهٔ داستان است! گویی اگر پارسیان نسخه‌یی از این کتاب بردارند و به کشور خود ببرند و آن‌را وسیلهٔ رسیدن به سعادت دنیا و آخرت خویش قرار دهند (همان‌گونه که دابشلیم با شنیدن آن‌ها یك مرتبه سیرت و اخلاقش تغییر کرد و سعادت‌مند دو دنیا شد!) آسمان برزمین می‌آید، یا از ارزش این کتاب کاسته می‌شود!

تنها قسمت جالب توجه در این باب، همان داستان پیل و چکاو است که اصالت دارد و به صورت وصله‌یی ناجور بدین باب پیوند خورده است.

ازنظر تاریخی نیز زمان تألیف پنچاتنترا (یا کلیله و دمنه، به تعبیر نویسندهٔ مقدمهٔ بهنود بن سحوان) بسیار قدیم‌تر از روزگار جهان‌گشایی اسکندر است، و این کوچك‌ترین خطایی است که در تدوین این مقدمه گریبان‌گیر نویسنده شده است!



از این مقدمه که بگذریم باب مسافرت برزویه در هندوستان پیش می‌آید. به قول دوساسی این فصل به‌کلی ازنظر انشاء با مقدمهٔ کتاب تفاوت دارد ... اما این مسأله مورد تردید است که آیا فصل مزبور برحسب خواهش برزویه و به امر انوشیروان به قلم بزرگمهر نوشته شده است یا این باب نیز پرداختهٔ قلم ابن‌مقفع است. ظاهراً باید بزرگمهر فقط مأموریت یافته باشد که شرح زندگانی برزویه را پس از عزیمت به هند و اجرای مأموریتی که برعهده داشت بنگارد.

درباب کیفیت سفر برزویه و اختلاف‌هایی که درباب علت سفر وی به‌هندوستان‌وجود دارد، درگفتار دوم بحث کرده‌ایم. چنان‌که در

آن گفتار بشرح باز نموده آمد ، دو روایت مختلف درباب سفر برزویه به هند وجود دارد: « درترجمهٔ اسپانیایی و نیز درترجمهٔ لاتین ریموند دو بزیه گفته شده است که برزویه در کتابی خـوانده بود که در هند کـوه‌هایی هست که در آن‌هـا گیاهی می‌رویدکـه مردگان را زندگی می‌بخشد ...»[۱]

اما « مطابق متن عربی و ترجمهٔ سی‌مئون‌ست و ترجمهٔ فارسی ابوالمعالی نصرالله انوشیروان شنید که از محاسن کلیله و دمنه گفتگو می‌کنند و برزویه را به هند فرستاد که این کتاب را به ایران بیاورد.»[۲]

عبدالله بن‌مقفع « محتملاً در مقدمهٔ مربوط به برزویه مطـالب مربوط به تشکیك و اظهـار تردید در حقانیت دین‌های گوناگون را گنجانید.»[۲]

سومین فصل متن عربی مقدمهٔ مترجم یا « باب عرض‌الکتاب ترجمهٔ عبدالله‌بن‌مقفع » است . مقصود از «ترجمه» آن معنی نیست که امروز از آن اراده می‌شود . ترجمه دراین عنوان‌به معنی «شرح احوال و زندگی‌نامه» است : ابن‌مقفع در این باب دستورهایی برای خواندن این کتاب به مطالعه کنندگان داده است[۳] این فصل نیز دارای حکایت‌های متعدد است وبا دادن فهرست باب‌های کتاب پایان می‌یابد .

عنوان باب چهارم کتاب عبارت است از : بـاب برزویه ترجمهٔ

---

۱. سیل‌وستردوساسی : مقدمهٔ‌کلیله ودمنهٔ عربی .

۲. دائرةالمعارف اسلام : کلیله‌ودمنه.

۳. این دستورها در ترجمهٔ فارسی درباب ابتداءِ کلیله ودمنه به طور مشروح آمـده است و مفتتح کتاب ــ یعنی فصل دوم از ترجمهٔ عربی ــ با فهرست باب‌ها به پایان می‌رسد .

بزرجمهر بن البختگان[1] . در این باب ، برزویه از نخستین سال‌های زندگانی خویش سخن می گوید. باب برزویه با این جمله آغاز می‌شود:

«قال برزویه رأس اطباء فارس وهو الذی تولی انتساخ هذا الکتاب و ترجمه من کتب الهند و قد ذکر ذلك من قبل فی مامضی ان ابی کان من المقاتلة و کانت امی من عظماء بیوت الزمازمه ...»[2]

از پایان این باب در نسخ عربی مقداری سقط شده ، اما مطلب در ترجمهٔ ابوالمعالی و ترجمهٔ یونانی سی‌مئون‌ست و ترجمهٔ لاتین ژان دوکاپو و ریموند دوبزیه به تمامی آمده است . این فصل نیز دارای چند حکایت است و مخصوصاً از لحاظ توضیحاتی که در باب وضع اخلاقی و اجتماعی ایرانیان در دوران انوشیروان داده ، بسیار شایان توجه است .

۲ - ترجمه‌های عربی دیگر

دوساسی به عنوان «چند ترجمهٔ عربی دیگر» در مقدمهٔ کلیله و دمنهٔ عربی خویش می‌نگارد : «پیش‌تر گفته بودم کـه من هیچ ترجمهٔ عربی از کتاب کلیله و دمنه ، بجز ترجمهٔ عبدالله بـن مقفع که در زمان منصور خلیفهٔ عباسی صورت گرفته است نمی‌شناسم . اگر مؤلف شاه‌نامه و دیگر نویسندگان ـ که بی‌تردید این مطلب را از وی گرفته‌اند ـ از ترجمهٔ

---

۱. پنهان مبادکه الف و نون پایان بختگان خود علامت پدروفرزندی (بنوّت) درزبان پهلوی بوده است و بدین مناسبت آوردن کلمهٔ «ابن» بین بزرجمهر و بختگان زائد است ، اما چون در تمام نسخه‌های کلیلهٔ عربی به‌همین صورت آمده است درآن تغییری داده نشد .

۲. این باب در ترجمهٔ فارسی نصرالله بن عبدالحمید به‌نام باب برزویهٔ طبیب آمده است .

عربی دیگری از کلیله و دمنه گفتگو کرده‌اند[1] واین ترجمه را که به قول ایشان در زمان مأمون صورت گرفته است به عنوان نخستین ترجمهٔ کتاب- یاتنها ترجمهٔ موجود- معرفی کرده‌اند، محققاً به‌خطا رفته‌اند. این مطلب از آن‌جا سرچشمه گرفته که یکی از نویسندگان ایرانی نژاد موسوم به سهل بن‌هارون دشت میشانی - که بعضی محققان وی را با حسن‌بن‌سهل اشتباه کرده‌اند- برای مأمون به تقلید از کلیله ودمنه کتابی به نام ثعله و عفرا تألیف کرد و آن را از هرلحاظ، چه از نظر شکل و چه از لحاظ تقسیم و تبویب به صورت کلیله نوشت. جای تأسف است که این کتاب به دست ما نرسیده؛ وبه نظر می‌رسد که ممکن بود از این کتاب اطلاعاتی درباب کلیله ودمنه و تاریخ آن، وعللی که سهل بن‌هارون را وادار به تألیف کتابی جدید در همان زمینه کرده است به دست آورد. نمی‌دانم که تألیف این کتاب پیش ازخلافت مأمون یا بعد از آن صورت گرفته است. اما مأمون در سال ۱۷۰ ه. ق. دیده به جهان گشود و در سال ۲۱۸ ه. ق. پس از بیست و سه سال خلافت درگذشت.»

دوساسی درجای دیگر ازهمین فصل می‌نویسد: «تصور می کنم بتوان از یك جملهٔ تاریك وپیچیدهٔ حاج خلیفه چنین نتیجه گرفت که ترجمهٔ عربی عبدالله‌بن مقفع در زمان مهدی خلیفهٔ عباسی درسال ۱۶۵ ه. ق. وبه دستور وی برای یحیی‌بن خالد برمکی تهذیب وتنقیح شده

۱.چو مأمون روشن جهان تازه کرد   خور و روز بردیگراندازه‌کرد...
کلیله به تازی شد از پهلوی   براین سان‌که اکنون همی بشنوی
شاه‌نامهٔ فردوسی چاپ بروخیم: ص ۲۵۰۶

است ومباشر این کار شخصی به نام علی وملقب به اهونی یا اهوانی یا اهوازی بوده است . امـا باید اعتراف کنم که این امر فرضی بیش نیست.»

در نتیجهٔ این فرض نادرست اشتباهی دیگر برای دوساسی رخ می‌دهد : «در همین زمان کتاب کلیله و دمنه بـرای یحیی فرزند جعفر برمکی به نظم آمد . حاج خلیفه این کار را به سهل‌بن نوبخت نسبت می‌دهد ودیگران آن را به‌شخصی موسوم به عبدالحمیدبن عبدالرحمن یا ابان‌بن عبدالحمیداللاحقی[1] منسوب می کنند.»

دوساسی روی این فرض که یك ترجمهٔ عـربی از کتاب کلیله و دمنه بیشتر نشده است ،گرفتار این اشتباه شده در صورتی کـه بعد از ابن‌مقفع ایرانی دیگری به نام عبدالله‌بن هلال اهوازی بار دیگر این کتاب رابه نام یحیی‌بن خالد برمکی‌به سال ۱۶۵هجری قمری ترجمه کرد والبته چون تـرجمهٔ او از حیث فصاحت اسلوب به پایهٔ ترجمهٔ ابن‌مقفع نمی‌رسید، برجای نماند .

عبارت حاج خلیفه در کشف‌الظنون به‌روشنی براین‌معنی دلالت دارد . وی نوشته است : « ... بعد آن را عبدالله‌بن هلال اهوازی از فارسی برای یحیی‌بن خالد برمکی در دوران خـلافت مهدی به سال

---

۱. ابی‌منصور عبدالملك بن محمدبن اسماعیل ثعالبی نیشابوری متوفی به‌سال ۴۲۹ هجری قمری در کتاب نثر النظم و حل‌العقد رساله‌یی در حل ابیات به این شاعر نسبت می‌دهد ولی اورا ابان بن عبدالحمیداللاذقی می‌نامد و لاذقی منسوب است به‌لاذقیه و آن شهری است در سوریه که آن را سلوکوس اول (۳۱۲-۲۸۵ قبل‌ازمیلاد مسیح) بناکرد. رجوع‌کنید به: نثرالنظم وحل‌العقد طبع مصر- سال ۱۳۱۷ هجری قمری - ص۱۲

۱۶۵ ه . ق. به عربی نقل کرد وسهل‌بن نوبخت حکیم نیز آن را برای یحیی بن خالد مذکور وزیر مهدی و رشید به نظم آورد ... و هزار دینار بگرفت.»[۱]

ظاهراً علت انتساب نظم کلیله و دمنه بـه شاعران مختلف و اختلاف کلمه‌یی که دراین باب میان محققان وجود دارد این است که می‌باید سهل‌بن نوبخت کلیله ودمنهٔ عبدالله‌بن هلال را به نظم آورده و ابان‌بن عبدالحمیدبن لاحق‌بن عفیر رقاشی ترجمهٔ ابن‌مقفع را منظوم ساخته باشد ودر هرحال در این گفتار مجال بحث وتحقیق بیشتر دراین باب نیست .

۳ ـ نظم کلیله ودمنه به عربی

کلیله ودمنهٔ عربی چند بار و به تـوسط چند شاعر لباس نظم پوشید . دائرةالمعارف اسلام نخستین ناظم این کتاب را شخصی به‌نام ابان‌اللاحقی و معاصر ابن‌مقفع می‌داند . در صورتی کـه برخی عقیده دارند ابان از شاعران آل برمك بوده وبه دستور یحیی‌بن خالد آن را به نظم آورده وصلات فراوان یافته است . از این کتاب «بیش ازهفتاد وشش بیت که بعضی مربوط به آغاز کتاب وبعضی متعلق به باب‌الاسد و الثور می‌باشد باقی نمانده و مانند کلیلهٔ منظوم رودکـی ازمیان رفته است.»[۲] این کتاب برروی هم چهارده هزار بیت داشته و بـه صورت

۱. متن عبارت حاج خلیفه این‌است :ثم نقله من‌الفارسیة الی العربیة عبدالله بن‌هلال‌الاهوازی لیحیی بن‌خالدالبرمکی فی‌خلافةالمهدی وذلك فی‌سنه ۱۶۵ ونظمه سهل‌بن نوبخت‌الحکیم‌لیحیی بن‌خالدالمذکور وزیرالمهدی والرشید.» (کشف‌الظنون چاپ لیپزیك : ۲۳۸/۵)

۲. ملك‌الشعرای بهار ـ سبك‌شناسی:۲۵۱/۲

مثنوی سروده شده وبا این بیت‌ها آغاز می‌شده است :

هذا کتاب ادب و مهنه	وهو الذی یدعی کلیله دمنه
فیه دلالات و فیه رشد	و هو کتاب وضعته الهند
فوصفوا آداب کل عالم	حکایة عن السن البهائم

بنابه روایت حاج خلیفه بار دیگر در سال ۱۶۵ هجری قمری سهل بن نوبخت حکیم از روی ترجمهٔ عبدالله‌بن هلال اهوازی آن را به شعرعربی درآورد و هزار دینار صله دریافت داشت . ازاین‌منظومه اطلاع دقیق در دست نیست وچنان‌که مذکور افتاد بعضی آن را همان منظومهٔ ابان اللاحقی پنداشته‌اند .

نیز علی‌بن داودکاتب زبیده بنت جعفر بار دیگر آن را به شعر عربی نقل کرد و سپس نظام‌الدین محمدبن محمدبن‌الهباریه متوفی به سال ۵۰۹ هجری قمری باردیگر آن را به نام نتائج‌الفطنه فی‌نظم کلیله ودمنه به شعر عربی درآورد .

یك بار دیگر نیز کلیله ودمنه به شعر عربی در آمد . این نسخه دررالحکم فی‌امثال‌الهند والعجم نامیده می‌شد و نزدیك به نه‌هزاربیت داشت . شاعرآن‌شخصی‌بودبه‌نام‌عبدالمؤمن‌بن‌الحسن‌بن‌حسین‌الصغانی که‌کتاب را هشتاد روزه به نظم عربی درآورد وکارش در روز بیستم جمادی‌الاولی سال ۶۴۰ هجری قمری پایان یافت . ازاین کتاب یك نسخهٔ خطی در وین باقی‌مانده که چند ورق آن نیز سقط شده است [۱].

درموزهٔ‌بریتانیا یك نسخهٔ خطی‌منظوم کلیله ودمنهٔ عربی موجود است به‌نام‌درّة‌الحکم فی‌امثال‌الهنودوالعجم ، وگویندهٔ آن جلال‌الدین

۱. سیل وستر دوساسی : مقدمهٔ‌کلیله ودمنه . و نیز : دائرة‌المعارف‌اسلام .

حسن‌بن علی‌النقاش معرفی شده است . این منظومه از لحاظ نام با منظومهٔ عبدالمؤمن همانندی تمام دارد و بعید نیست که هر دو یك نسخه باشند و در تعیین نام شاعر اشتباهی رخ داده باشد؛ این موضوعی است که باید بعدها با تطبیق این دو نسخه با یکدیگر روشن گردد .

ابن‌ندیم از شاعری به نام بشربن‌المعتمد نام می‌برد و او را نیز یکی از نظم کنندگان کلیله ودمنه می‌شمارد[1].

از کتاب کلیله ودمنهٔ عربی دست نویس‌های فراوان ولی جدید در دست بود . برای نخستین بار در سال ۱۷۸۶ میلادی قسمتی از آن به اهتمام شولتنس[2] درلیدن به طبع رسید وانتشار یافت .

نخستین طبع کامل کلیله ودمنهٔ عربی به سعی و اهتمام مستشرق بزرگ بارون سیل‌وستر دوساسی به سال ۱۸۱۶ میلادی در پاریس انجام یافت . دوساسی بر کلیله ودمنهٔ خود مقدمه‌یی مفصل به زبان فرانسوی نگاشته و در ذیل کتاب ترجمهٔ حالی از لبیدبن ربیعهٔ عامری شاعر عرب جاهلی (به فرانسوی) و متن معلقهٔ او و شرح زوزنی بر آن (به عربی) را به طبع رسانید و در مقدمهٔ خویش علاوه بر روشن کردن بسیاری نکات تاریخی و ادبی کلیله و دمنه و یادداشت‌های انتقادی فراوان ، درباب دست‌نویس‌هایی که اساس طبع وی قرار گرفته بود نیز اطلاعاتی داده است .

دائرةالمعارف اسلام درباب نسخهٔ چاپی دوساسی می‌نویسد :

دوساسی برای طبع این کتاب نسخه‌های نسبةً بدی را اساس

---

۱. الفهرست . چاپ‌لیپزیك ۱۸۷۱ میلادی - ص ۳۰۵

2. Schultens

قرار داد و سپس کتاب را آزادانه و به‌یاری نسخه‌های دیگر تصحیح کرد[۱].»

تحقیق و انتقاد متن کلیلهٔ عربی طبع دوساسی نخستین بار به توسط گوئیدی[۲] مستشرق معروف ایتالیایی صورت گرفت و وی با در دست داشتن دست‌نویس‌هایی که در ایتالیا وجود داشت انتقادی بسیار گران‌بها از کلیله و دمنهٔ دوساسی کرد.

با این حال، کلیله و دمنهٔ دوساسی به زودی جای خود را گشود و بلندآوازه شد و پس از انتشار بارها در نقاط مختلف به طبع رسید و بجز دوچاپ از کلیلهٔ عربی ــ که در زیر به شرح آن خواهیم پرداخت ــ تمام چاپ‌های این کتاب از روی نسخهٔ دوساسی بوده است.

ویکتور شوون[۳] در جلد دوم کتاب‌شناسی کتاب‌های عربی خویش که به کلیله و دمنه اختصاص دارد، از چاپ‌های گوناگون آن فهرستی فراهم آورده است. اما البته کتاب وی در سال ۱۸۷۰ میلادی ــ یك قرن پیش ــ انتشاریافته و پس از آن نیز کلیله مکرر به طبع رسیده است. در دومین تجدید طبعی که به‌سال ۱۲۵۸ هجری قمری از نسخهٔ دوساسی در بولاق مصر شد، افسانهٔ کبوتر و روباه و بوتیمار (باب الحمامة و الثعلب ومالك الحزین) بدان افزوده شد و از آن‌جا به طبع‌های قاهره و موصل و بیروت راه یافت. اینك صورتی ناقص از چاپ‌های

---

۱. ظاهراً در آن روزگار هنوز دست‌نویس با ارزشی از کلیله و دمنهٔ عربی به‌دست نیامده بود کما این که هنوز هم قدیم‌ترین نسخهٔ تاریخ‌دار آن متعلق به قرن هشتم است و شش قرن با تاریخ پدیدآمدن کتاب فاصله دارد!

2 . Guidi　　3 . Victor Chauvin

گوناگون کلیله و دمنهٔ عربی در نقاط مختلف ـ که تمام آن‌ها از روی نسخهٔ دوساسی صورت گرفته است ـ بـه دست داده می‌شود تا میزان استقبالی که از این نسخهٔ کلیله و دمنه شده است تا حدی روشن گردد :

۱- کلیله و دمنه چاپ بولاق سال ۱۲۵۱ هجری با مقدمهٔ عبدالرحمن السفطی
۲- » » » » » ۱۲۵۸ » » » »
۳- » » » » » ۱۲۹۴ مطبعهٔ مکتب الطوبجیه
۴- » » طبع سال ۱۲۸۵ » وادی النیل
۵- » » » » » ۱۲۹۷ » عثمان عبدالرزاق
۶- » » » » » ۱۳۰۵ » » »
۷- » » » » » ۱۸۶۸ میلادی مطبعهٔ بیت‌الدین لبنان
۸- » » » موصل » ۱۸۷۶ » به وسیلهٔ مطران یوسف داود
۹- » » » » » ۱۸۸۳ » » » » »
۱۰- » » طبع غازان » ۱۸۸۹ » » » » »
۱۱- » » بیروت » ۱۸۹۹ » به‌وسیلهٔ شیخ خلیل الیازجی
۱۲- » » » » » ۱۹۰۷ » » » » »
۱۳- » » » » » ۱۸۷۸ » » » » »
۱۴- » » » » » ۱۸۸۲ » » » » »
۱۵- » » » » » ۱۸۸۴ » » » » »
۱۶- » » » » » ۱۸۸۸ » » » » »
۱۷- » » » » » ۱۸۹۰ » » » » »
۱۸- » » » » » ۱۹۰۱ میلادی به‌وسیلهٔ عبدالله البستانی
مطبعهٔ ادبیه

۱۹- کلیله ودمنه چاپ بیروت سال ۱۳۲۲ هجری قمری با حواشی السید احمد طباره از نسخهٔ خطی دمشق

۲۰- « « « « « « ۱۹۲۶ میلادی با حواشی طباره و منفلوطی

۲۱- « « « « « ۱۹۰۵ « به وسیلهٔ لویس شیخو مطبعة آباء الیسوعیین

۲۲- « « « « « ۱۹۲۷ « طبع مرصفی

۲۳- « « طبع مصر در حاشیهٔ کتاب فاکهة الخلفا مورخ ۱۳۰۰ هجری قمری

۲۴- « « « « « « « « « « ۱۳۰۴ « «

۲۵- « « « « « « « « « « ۱۳۰۵ « «

۲۶- « « « « « « « « « « ۱۳۰۷ « «

۲۷- « « دهلی به‌سال ۱۸۵۰ میلادی

۲۸- « « بمبئی به‌سال ۱۸۸۷ «

۲۹- « « رم به‌سال ۱۸۷۳ « به توسط گوئیدی

از این صورت تنها دو نسخه ، یکی نسخهٔ سید احمد طباره و دیگر نسخهٔ لویس شیخو از روی کلیلهٔ دوساسی به‌طبع نرسیده است : «وقتی چاپ‌های متعدد شرقی در قسمت‌های اساسی از متن دوساسی پی‌روی می‌کردند احمد طباره اعلام داشت که مأخذی جدید برای انتقاد متن دوساسی به‌دست آورده است . اما دست‌نویسی که اساس کار وی و مورخ سال ۱۰۸۶ هجری قمری (۱۶۷۵ میلادی) بود مطلبی تازه دربر نداشت و به‌علاوه نسخهٔ چاپی آن ناتمام و ناقص ماند .

بار دیگر لویس شیخو در یکی از دیرها موسوم به دیر الشیر

دست‌نویسی گران‌بها متعلق به سال ۷۳۹ هجری قمری (۱۳۳۹ میلادی) به‌دست آورد و آن را باطبعی عالی درزیر عنوان «ترجمهٔ عربی کلیله و دمنه از روی قدیم ترین دست‌نویس تاریخ دار» به‌سال ۱۹۰۵ میلادی در بیروت انتشار داد.»[۱]

پس‌ازطبع وانتشار ترجمهٔ عربی کلیله ودمنه، علاوه برترجمه‌های قدیمی که از آن به زبان‌های گوناگون شده بود، دیگر بار به زبان‌های اروپایی ترجمه شد. هرتل‌صورتی کامل از ترجمه‌های مختلف کلیله ودمنه را که از روی متن دوساسی صورت‌گرفته‌انتشار داده‌است و ما اینك چند ترجمهٔ اساسی آن را نام می‌بریم:

۱ـ ترجمهٔ انگلیسی و. ناچبل[۲] چاپ اکسفرد به سال ۱۸۱۹ میلادی.

۲ـ همین‌ترجمه که به‌اهتمام وان دیك[۳] در سال ۱۹۱۵ میلادی دیگربار به طبع رسیده است.

۳ـ ترجمهٔ ایتالیایی‌م. مورنو[۴] طبع‌سان‌رمو (۱۹۱۰ میلادی).

۴ـ ترجمهٔ روسی کراچکووسکی[۵] چاپ آکادمی مسکو و لنین‌گراد (۱۹۳۴ میلادی).

۵ـ داستان‌های شرقی ترجمهٔ ولف‌به‌نام: کلیله‌ودمنه‌یاداستان‌های بیدپای ازعربی در دومجلد (شتوتکارت ۱۸۳۹ – ۱۸۳۷ میلادی).

۶ـ ترجمهٔ تطبیقی از باب چهارم کلیله ودمنه به انگلیسی از:

---

۱. دائرةالمعارف اسلام.

2. W. Knatchbull 3. Van Dyck
4. M. Moreno 5. Krachkovski

و.ن. براون [1] درمجلهٔ آسیایی پادشاهی لندن .

۴- تقلید از کلیله‌ودمنه

چنان که پیش‌تر گفته‌شد ، سهل بن هارون دشت‌میشانی کتابی به‌نام ثعله و عفرا (درنام این کتاب نیز اختلاف‌های فراوان وجود دارد) به تقلید کلیله ودمنه تألیف کرد . این کتاب اکنون دردست نیست و فقط قطعاتی از آثار سهل‌بن‌هارون را حصری قیروانی در زهر الآداب نقل کرده است .

ابن‌ندیم درباب علی‌بن داود کاتب زبیده بنت‌جعفر نیزمی‌نویسد که وی افسانه‌ها وخرافه‌هایی از زبان طیور وبهائم نگاشته است .

نظام‌الدین محمدبن الهباریه شاعر عرب نیز که کلیله و دمنه را به نظم‌آورده ، کتابی کوچك و منظوم به‌نام الصادح والباغم به تقلید کلیله ودمنه انشاد کرده است . این کتاب فقط سه باب دارد و مکرر به طبع رسیده است .

درمیان‌رسائل اخوان‌الصفا نیزرساله‌یی وجوددارد به‌نام« الانسان والحیوان‌امام محکمةالجن» که نویسندهٔ آن از اعضاء جمعیت‌اخوان‌ـ الصفاست . در این رساله رئیس سباع کلیله اخو دمنه نام دارد و رساله کاملاً تحت تأثیر کلیله ودمنه نگاشته شده است .

در زبان فارسی نیز از ازاین‌کتاب بسیار تقلید شده است و از آن‌هـا در هنگام بحث در باب ترجمهٔ فـارسی کلیله و دمنه گفتگو خواهـد شد .

علاوه برآن که کلیله و دمنه از نظر داستان پردازی در زبـان

---

1. V. N. Brown

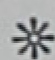
عربی کتابی نو آیین بود ، از لحاظ روش نگارش نیز تازگی داشت و تا آن روز کسی کتابی بدین سبك در لغت عرب ننگاشته بود . از این جهت سبك نگارش کلیله ودمنه ،یعنی کتابت آمیخته با اطناب به سبك مرسل مورد توجه فراوان قرار گرفت و درنتیجه سبك‌نگارش و آیین انشاء در لغت عرب دگرگون شد و براثر فصاحت و بلاغت فوق‌العادهٔ ابن‌مقفع سبك « کتابت فارسی» رونق ورواج یافت و کار به‌جایی رسید که در اصطلاح ادب عرب نویسندگان چیره‌دست را « فارسی‌الکتابه » می‌گفتند .

کلیله ودمنهٔ ابن‌مقفع از نظر بلاغت دارای مقامی والاست و از نخستین روز تألیف تاکنون این مقام بزرگ را نگاه‌داری کرده است ، چنان‌که هم‌اکنون نیز درمدارس‌شهرهای عربی زبان کلیله ودمنه را به عنوان مثل‌اعلی و نمونهٔ بی‌نظیر فصاحت وشیوایی تدریس می‌کنند و علاوه برطبع‌های فراوانی که قسمتی از آن را نام بردیم ، نسخه‌های منتخب متعدد دیگر نیز به‌نام «نسخهٔ مدرسی» از کلیله ودمنهٔ ابن مقفع انتخاب شده وبه‌طبع رسیده است . به‌طور خلاصه کلیله ودمنه درادب عربی و در میان آثار منثور آن زبان همان مقامی را دارد که گلستان سعدی درنثر فارسی داراست ؛ با این تفاوت که سعدی پس‌از پنجاه سالگی، به‌زبان رسمی کشورخود گلستان را نوشته ، اما ابن‌مقفع ، در دوران جوانی ، به زبانی که برای وی بیگانه بوده و آن را درمکتب آموخته بود کلیله ودمنه را ترجمه‌کرد و چندان در این کار توانایی نشان داد که در موقع کشتن وی یکی از موارد اتهامش را « نوشتن کلیله ودمنه برای معارضه باقرآن کریم » قلم‌داد کردند و ازهمین اتهام

پیداست که کلیله به‌صورتی اعجاز آمیز فصیح و بلیغ بوده است !

اگر موضوع را از این نظر مورد توجه قرار دهیم، تمام نثر نویسان عربی زبان پس از ابن مقفع تحت تأثیر وی قرار گرفتند و در نتیجه مکتبی پدید آمد که با عبدالحمید بن یحیی کاتب مروان حمار در نامه‌نگاری آغاز شد و به‌وسیلهٔ ابن‌مقفع در نثر نویسی و ترجمه و تألیف به اوج ترقی و عظمت خویش رسید و به ابوالفضل بن العمید پایان یافت .

پسر مقفع را بجز ترجمهٔ عربی کلیله آثاری دیگر است که بحث درباب آن‌ها از موضوع این کتاب خارج است و برای کسب اطلاع بیش‌تر در این موضوع می‌توان به‌رساله‌یی که استاد فقید عباس اقبال آشتیانی در ترجمهٔ ابن مقفع نگاشته است رجوع کرد .



دربارهٔ کلیله و دمنهٔ عربی از این بیش سخن نمی‌گوییم . آنچه را که بر این مختصر باید افزود آن است که به‌عقیدهٔ محققان ، باب الفحص عن امر دمنه (باب بازجست کار دمنه) نیز ریختهٔ قلم ابن‌مقفع است . باب الاسد والثور از جهت اخلاقی ضعیف است و به نتیجه‌یی نیکو پایان نمی‌یابد [۱] . . . ابن‌مقفع برای جبران این نقص آن باب را به کلیله و دمنه افزوده است و چنان که می‌دانیم در آن به‌دستور شیر کار دمنه مورد بازجویی قرار می‌گیرد و چون گناه کاریش ثابت و مسلم می‌شود

۱ . گوا این که مؤلف پنچاتنترا از تألیف این باب قصدی جز نیک‌خواهی نداشته و می‌خواسته است پادشاهان را از برگزیدن این گونه دای‌زنان و التفات فرمودن به‌دمدمه و افسون آنان برحذر دارد .

به مجازات می‌رسد . همچنین وی باب الناسك والضیف (باب ۱۶ نسخهٔ دوساسی) را بر کلیله بیفزود[۱] .

به‌طور کلی باب الناسك والضیف چه از نظر داستان پردازی و چه ازلحاظ مطالبی که در آن‌مطرح شده‌است ، هندی به‌نظرنمی‌آید ؛ چه این‌باب داستان زاهدی است که « در **لغت‌عبرانی** دمدمه‌یی گرم و محاورتی لطیف » دارد وگمان نمی‌رود که در ادب باستانی‌هند دربارهٔ فصاحت و بلاغت عبرانیان سخنی گفته شده باشد و چون این‌باب در قدیم‌ترین نسخه‌های عربی نیز موجود است و درنسخهٔ سریانی وجود ندارد، حدس نوشته شدن آن به وسیلهٔ ابن‌مقفع تقویت می‌شود .

علاوه براین‌ها قسمتی از باب‌ایلاذ وبلاذ وایراخت نیز ازکتاب معروف جاویدان خرد هوشنگ اقتباس‌شده است . درهنگام گفتگواز ترجمهٔ فارسی‌کلیله ودمنه دراین باب بشرح‌تر سخن‌گفته خواهد شد .

هـ - ترجمه‌های فارسی‌کلیله ودمنه

۱- نخستین ترجمهٔ فارسی . ترجمهٔ منثور بلعمی و ترجمهٔ منظوم رودکی

قدیم‌ترین ترجمهٔ فارسی کلیله ودمنه که نویسندگان مختلف از آن خبرداده‌اند ، ترجمه‌یی است که درزمان امیرسامانی نصربن احمد و به دستور وزیر دانش‌ور او ابوالفضل بلعمی صورت گرفته است . فردوسی ازاین ترجمه چنین یاد می کند :

. . . کلیله به‌تازی شداز پهلوی | براین‌سان که اکنون همی‌بشنوی
به تازی همی بود تا گاه نصر | بدان‌گه که شد برجهان شاه‌عصر
گران مایه بوالفضل دستور او | که اندر سخن بود گنجور او

---
۱ . دائرةالمعارف اسلام: کلیله ودمنه.

بفرمود تا فارسی و دری — بگفتند و کوتاه شد داوری
از آن پس چو بشنید رای آمدش — بر او بر خرد رهنمای آمدش
گزارنده‌یی پیش بنشاندند — همه نامه بر رودکی خواندند
بپیوست گویا پراکنده را — بسفت این چنین درآکنده را
بر آن کو سخن داند آرایش است — چو نادان بود جای بخشایش است[1]

دوساسی در مقدمهٔ کلیله ودمنهٔ خویش می‌نویسد: «بر طبق مقدمهٔ شاه‌نامه‌یی که من آن را جز در ترجمهٔ والنبورگ[2] ندیده‌ام ـ و این ترجمه درسال ۱۸۱۰م. پس‌ازمرگ وی دروین انتشاریافت ـ ابوالفضل بلعمی خود به‌دستور امیرنصر مباشر این ترجمه شده است. وازهمین مقدمه برمی‌آید که ابوالفضل، دقیقی شاعر معروف را مأمور سرودن تاریخ پادشاهان باستانی ایران (شاه‌نامه) کرده است.»

اما دوساسی در باب صورت گرفتن این امر یا لااقل اتمام آن تردید می کند: «... به نظر می‌رسد که این کار هرگز صورت نگرفته یا این که با مرگ وزیر دانش‌دوست ـ ابوالفضل ـ ناتمام مانده‌باشد.» و این تردید در دائرةالمعارف اسلام نیز منعکس شده است[3]. چنان که ملاحظه می‌شود فردوسی تصریح می کند که رودکی سخنان پراکنده (منثور) را به‌هم پیوست ودرآکنده را بسفت ، وبدین‌ترتیب به‌خوبی روشن است که ترجمهٔ فارسی کلیله ودمنه به رودکی برای نظم کردن

۱. شاه نامهٔ فردوسی ـ چاپ بروخیم ـ ص ۲۵۰۶

2. Wallenbourg

۳. ...کتاب ابن‌مقفع به‌دستور بلعمی... در دوران سلطنت امیرنصر بن احمد سامانی (۳۰۲ـ ۳۳۱) به‌فارسی ترجمه‌شد. اما آنچه به‌نظرمی‌آید این‌است که این ترجمه‌هرگز پایان نیافت .. (دائرةالمعارف اسلام : کلیله ودمنه)

عرضه شده است .

مولانا حسین واعظ کاشفی مؤلف انوار سهیلی نیز دراین باره چنین اظهار عقیده می کند: «... و دیگرباره ابوالحسن نصربن احمد سامانی یکی ازفضلای زمان را امر کرد تا آن نسخه را از زبان عربی به لغت فارسی نقل نموده و رودکی شاعر نیز به فرمودهٔ سلطان آن را در رشتهٔ نظم انتظام داد.» (انوار سهیلی ـ طبع هرتفورد ـ 1851 میلادی ـ مقدمه)

حاج خلیفه نیز در کشف‌الظنون، نه تنها ترجمه شدن کلیله ودمنه را به تصریح یاد می کند ، بلکه این کار را به یکی ازعلمای عصر ابوالحسن نصربن احمد سامانی نسبت می‌دهد[1] . اما ثعالبی در غرر اخبار ملوك‌الفرس مطلب را به وضعی مبهم عنوان می کند و می‌گوید: «... تا ابن‌مقفع آن را به عربی نقل کرد و رودکی به امر امیر نصربن احمد به شعر فارسی درآورد[2].»

علتی که سیل وستر دوساسی برای تردید در وجودترجمهٔ فارسی کلیله در زمان نصربن احمد سامانی با وجود تصریح فردوسی و حاج خلیفه می کند این است : «اگر تصور کنیم که این ترجمه یا هرگز به

۱. ترجمهٔ عبارت حاج خلیفه این است : «پس ابوالحسن نصربن احمد السامانی آن را به‌یکی ازعلمای عصر داد و اوکتاب را به‌فارسی درآورد وشاعر وی رودکی آن را به‌بهترین نظم فارسی منظوم ساخت.» (کشف الظنون ـ چاپ لیپزیك : ۲۳۸)

۲. متن عبارت ثعالبی چنین است: «...حتی نقله ابن‌المقفع الی‌العربیة والرودکی بامرالامیر نصربن احمد الی‌الشعر بالفارسیة.» (غرراخبار ملوك ـ الفرس ـ چاپ زوتنبرگ :۶۳۳)

وجود نیامده ، یا ناقص مانده است بیش‌تر به حقیقت نزدیك است ؛ زیرا نصرالله‌بن عبدالحمید از آن کوچك‌ترین نامی درمقدمهٔ خویش ـ که در آن تاریخ کلیله را تا روزگار خود باز می‌گوید ـ نبرده است . حاج خلیفه‌گمان برده است که کلیله به‌توسط یکی ازدانش‌مندان دربار امیر نصر ازعربی به فارسی ترجمه شده است ؛ اما بدون تردید وی از فردوسی پی‌روی کرده است.»

لیکن این علت،کافی ومقنع به نظرنمی‌رسد . چنان‌که درگفتار دوم این رساله مذکور افتاد ، ابوالمعالی روایت ثعالبی در غرراخبار ملوك‌الفرس و سیرهم را در دیباچهٔ کتاب خویش آورده است . دلایل دیگری نیز موجود است که نشان می‌دهد ابوالمعالی در تنظیم دیباچهٔ کلیله ودمنه به این کتاب ومخصوصاً به روایت ثعالبی نظر داشته واگر سخنی ازترجمهٔ فارسی کلیله ودمنه در زمان نصربن احمد سامانی‌نگفته به تقلید ازثعالبی‌بوده است . برای روشن شدن موضوع باید مختصری درباب دیباچهٔ ابوالمعالی برکلیله ودمنه‌گفتگو کنیم :

دیباچهٔ کتاب باستایش خداوند و پیغمبر اکرم ونعت خلفای راشدین آغاز می‌شود و سپس در باب لزوم وجود پادشاهان اسلام که « سایهٔ آفریدگارند » دلایلی می‌آورد . پس از آن «شمتی از محاسن عدل که پادشاهان را ثمین‌ترین حلیتی و نفیس‌ترین موهبتی‌است»، یاد می‌کند وبعد ازآن به ذکر القاب ملك و فتوحات وی می‌پردازد و از خاندان غزنوی و افتخارات این خاندان سخن‌ها می‌گوید . سرانجام رشتهٔ سخن را به‌طرز زندگانی‌خویش متوجه ساخته دوستان دانش‌مند خود را نام می‌برد وپس از اظهار تأسف از پریشان شدن جمع یاران

وگسسته شدن نظام کار آنان از پناه بردن خود به مطالعهٔ کتب گفتگو می کند و ... «دراثناءِ این حال فقیه عالم علی بن ابراهیم ... نسختی از کلیله و دمنه» تحفه می آورد وابوالمعالی به مطالعهٔ آن مشغول شده تصمیم به ترجمهٔ کتاب می گیرد .

این جاست که گفتگو از منابع کتاب به میان می آید وابوالمعالی با این جمله‌ها آن را می‌ستاید :

«... درجمله بدان نسخت الفی افتاد و به تأمل و تفکر محاسن این کتاب بهتر جمال داد و رغبت در مطالعت آن زیادت گشت که پس از کتب شرعی در مدت عمر عالم از آن پر فایده‌تر کتابی نکرده‌اند : بنای ابواب آن برحکمت و موعظت ، وان‌گه آن را در صورت هزل فرا نموده تا چنان که خواص مردمان برای شناختن تجارب بدان مایل باشند عوام به سبب هزل هم بخوانند وبه تدریج آن حکمت‌ها در مزاج ایشان متمکن گردد وبه حقیقت کان خرد وحصافت وگنج تجربت وممارست است ...»

پس از این ابوالمعالی روایت ثعالبی راکه‌قبلاً آورده‌ایم عیناً ترجمه می کند واز کوشش انوشیروان برای آوردن این کتاب به‌ایران یاد می کند ومی گوید این کتاب تاآخر ایام یزدجرد بن شهریار که آخر ملوك عجم بود بدین قرار بماند... «تا درنوبت امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور ... ابن‌المقفع آن را از زبان پهلوی به لغت تازی ترجمه کرد، و آن پادشاه را بر آن اقبالی تمام افتاد و دیگر اکابر امت بدان اقتدا کردند ...» پس از آن شمه‌یی از سخنان منصور را ایراد می کند و می‌نویسد : « . . . و مناقب این پادشاه را نهایت نیست و تواریخ

متقدمان به ذکر آن ناطق است ، علی‌الخصوص غرر سیر[۱] ثعالبی رحمه‌الله بر تفصیل آن مشتمل است[۲]» وچند سطر پایین‌تر گوید : «این قدر ازفضایل این پادشاه (مقصود ابوجعفر منصور خلیفهٔ عباسی است) تقریر افتاد . اکنون روی به‌عرض نهاده آید .

و در جمله مراد از مساق این حدیث آن بود که چنین پادشاهی بدین کتاب رغبت نمود ؛ وچون ملك خراسان به‌امیر سدید ابوالحسن نصربن احمد السامانی...رسید ، رودکی‌شاعر را مثال داد تاآن را در نظم آرد که میل طبع‌ها به سخن منظوم بیش باشد ...»

چنان که ملاحظه می‌شود به‌خلاف استنباط دوساسی ، مقصود ابوالمعالی در این دیباچه باز نمودن تاریخ کلیله ودمنه نبوده است و از سرگذشت کتاب ، آنچه راکه وافی بـه مقصود وی بوده با نهایت اجمال یادآوری کرده است . ثانیاً وقتی مترجم به صراحت از کتاب ثعالبی‌نام می‌برد و خوانندگان دیباچه رابدان مراجعه می‌دهد ومطالبی از آن‌کتاب را ترجمه می کند ، تردیدی نیست که تحت تأثیر آن قرار گرفته و به مندرجات آن توجه‌کامل دارد ؛ خاصه وقتی که می‌بینیم ابوالمعالی با همان سرعت که ثعالبی از روی‌ترجمهٔ فارسی کتاب‌گذشته است ، می‌گذرد وبه مطلب دیگر می‌پردازد ، فرض ما تأیید می‌شود . بنابراین در مورد ترجمه شدن کلیله ودمنه به فارسی در دورهٔ سامانیان نیز دو روایت عمدهٔ مختلف ـ روایت‌های فردوسی وثعالبی‌ـ موجود

---

۱. تصور می‌رود که مقصود از «غررسیر» ثعالبی همان «غرراخبار ملوك‌الفرس و سیرهم» باشد که روایت‌آوردن‌کلیله ودمنه ازآن ترجمه شده است .

۲. کلیله ودمنه ـ چاپ دانشگاه تهران : ۱۸ـ۲۳

است و باید بین این دو، یکی را اختیار کرد .

از طرف دیگرهم ثعالبی وهم فردوسی تأیید می کنند که رودکی کلیله ودمنه را به نظم فارسی در آورد . این مطلب امروز مورد تردید نیست و نمونه‌هایی نیز از آن در دست است که در جای خود از آن سخن گفته خواهد شد .

اما رودکی از روی چه متنی کلیله ودمنه را به شعر فارسی درآورده است ؟ دراین‌جا سه فرض بیش نیست : نخست این که شاعر از روی نسخهٔ پهلوی آن را منظوم ساخته باشد . دوم این که از ترجمهٔ عربی استفاده کرده باشد . سوم این که برطبق گفتهٔ شاه‌نامه وحاج خلیفه ترجمهٔ فارسی کلیله ودمنه را در اختیار وی گذاشته باشند .

بنابر روایت‌هایی که در دست‌است ، وازفحوای کلام مورخان ، چنین برمی‌آید که پس از ترجمه شدن کلیله ودمنه به عربی نسخهٔ پهلوی آن به زودی از میان رفت . این مطلب را از شعر فردوسی نیز می‌توان استنباط کرد :

کلیله به تازی شد از پهلوی

براین‌سان که اکنون همی‌بشنوی

و پیداست که مردم آن روز فقط کلیله و دمنهٔ عربی را می‌شناخته‌اند . علاوه براین اگر بخواهیم فرض کنیم که رودکی از نسخهٔ پهلوی استفاده کرده است ، نخست باید تمام روایت‌های قدیم و جدیدی را که در دست داریم انکار کنیم وسپس به‌اثبات رسانیم که نسخهٔ پهلوی کلیله و دمنه تا آن دوران وجود داشته و رودکی نیز پهلوی می‌دانسته است (رودکی خراسانی وسمرقندی است وفارسی دری زبان

مادری اوست نه پهلوی!) بنابراین کم‌ترمی‌توان پنداشت که رودکی مستقیم و به مباشرت از ترجمهٔ پهلوی استفاده کرده باشد. فردوسی مخصوصاً تصریح می کند که مترجمی آوردند و او نامه را بر رودکی خواند و رودکی آن سخنان پراکنده را به نظم آورد[1].

واین مترجم می‌بایست کلیله را یا ازپهلوی برای رودکی ترجمه کند ویا ازعربی؛ وچون، چنان که دیده‌ایم، روایت‌های گوناگون بر ترجمه شدن کلیله در روزگار سامانیان از زبان عربی به‌فارسی صراحت دارد ونیز نام کلیلهٔ پهلوی از زبان‌ها افتاده بوده، به احتمال قوی کلیله در دربار نصربن احمد سامانی از عربی به فارسی ترجمه شده است. دراین باب سندی قطعی ومعتبر و نزدیك به روزگار وقوع آن نیز در دست است. در مقدمهٔ شاه‌نامهٔ ابومنصوری که به سال ۳۴۶ ه. ق. نوشته شده و کهنه‌ترین نمونهٔ موجود نثرفارسی است گفته شده است که نصربن‌احمدرا کار شاهان پیشین درآوردن کلیله وترجمه کردن آن به پهلوی وعربی خوش آمد و «**دستور خویش را - خواجه بلعمی - بر آن داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی گردانید تا این نامه به دست مردمان اندر افتاد و هر کسی دست بدو اندر زدند و رودکی‌را فرمود تا به‌نظم آورد و کلیله ودمنه اندر زبان‌خرد وبزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت.**» (بیست‌مقالهٔ قزوینی - چاپ تهران ۱۳۳۲ ه. ش. - ۳۳/۲).

---

۱. گزارنده‌یی پیش بنشاندند همی نامه بر رودکی خواندند
بپیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین در آکنده را

(شاه‌نامهٔ فردوسی - چاپ بروخیم - ص ۲۵۰۶)

حال این مطلب که آیا نسخهٔ منثور این ترجمه تکثیر شده و بعد از میان رفته است یا همان نسخهٔ منحصر به اختیار رودکی گذاشته شده و به نظم آمده است ، مطلبی است که می‌توان دربارهٔ آن گفتگو و تردید کرد . از این بحث نتیجه می‌گیریم که :

اول ـ رودکی به طور قطع از روی متنی به زبان فارسی کلیله ودمنه را به نظم آورده است .

دوم ـ در دوران نصربن احمد کلیلهٔ پهلوی شهرتی نداشته است .

سوم ـ متن فارسی مورد استفادهٔ رودکی در دربار نصربن‌احمد و به قوی‌ترین احتمال بلکه به یقین به ترجمهٔ ابوالفضل بلعمی تهیه شده بود ودلایلی که برای ناتمام ماندن یا صورت نگرفتن این ترجمه اقامه می‌شود اساسی صحیح و قانع کننده ندارد .

اما این که آیا ابوالفضل بلعمی خود این ترجمه را کرده یا به دستور وی دیگری انجام این‌کار را برعهده گرفته است ، روشن نیست واین ترجمه نیز مانند تمام شاه‌نامه‌های منثور و بسیاری آثار ادبی دیگر ایران به تاراج حادثات رفته است .

*

پس از این بحث ، بطبع باید از کلیله ودمنهٔ منظوم رودکی گفتگو کرد. اما متأسفانه دراین باره نیز اطلاع زیادی در دست نداریم. دائرةالمعارف اسلام می‌نویسد : «به‌موجب فرمان همین‌پادشاه (نصربن احمد) رودکی (متوفی به سال ۳۲۹ ه . ق . = ۹۴۰ میلادی) این

کتاب را به شعرفارسی درآورد[۱]. اما از آن نیزجز شش بیت که اسدی طوسی در فرهنگ خود به عنوان شاهد آورده ، چیزی باقی نمانده است.» دوساسی نیز در مقدمهٔ کلیلهٔ خویش گوید :

«همین امیرسامانی، رودکی شاعر را مأمور کرد که کلیله را به‌شعر فارسی درآورد... فردوسی در شاه‌نامه وابوالمعالی نصرالله در مقدمهٔ ترجمهٔ فارسی کلیله ودمنه و دولت‌شاه سمرقندی در تذکرهٔ خویش و حاج خلیفه و بسیاری از نویسندگان دیگر این ترجمهٔ منظوم رودکی را یاد کرده‌اند ... من نمی‌دانم که آیا این منظومهٔ رودکی تاکنون محفوظ مانده است یانه . اما هیچ یك از نویسندگانی که از آن گفتگو کرده‌اند نگفته‌اند که این کتاب را دیده‌اند ...»

جای تأسف بسیار است که امروز کلیله ودمنهٔ منظوم رودکی در دست ما نیست و این اثر طبع یکی از سخن‌سرایان بزرگ ایران ازمیان رفته است .

« رودکی به‌امر امیرنصر ووزیر دانش‌مندش ابوالفضل بلعمی به نظم کلیله ودمنه پرداخته و صلهٔ گران‌مایه حاصل کرد. کتاب مزبور در بحررمل مسدس مقصور و یا محذوف بود و چنان‌که بعضی نوشته‌اند بیت اول آن بیت ذیل است :

هر که نامخت ازگذشت روزگار　　هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار»[۲]

تنها اثری که از کلیله ودمنهٔ منظوم رودکی در دست است ،

---

۱ . دائرةالمعارف اسلام سال وفات رودکی را ۳۰۴ ﻫ . ق . موافق ۹۱۶ میلادی ثبت‌کرده است واین درست نیست . وفات رودکی به تصریح انساب سمعانی ۳۲۹هجری است . علامهٔ فقید محمد قزوینی در تعلیقات لباب‌الالباب عین عبارت سمعانی را در این مورد نقل‌کرده است .

۲. مقدمهٔ استاد قریب برکلیله ودمنه ـ ص : كه

ابیاتی پراکنده است که فرهنگ‌نویسان ، هنگام آوردن معنی واژه‌یی ، به عنوان شاهد در فرهنگ‌های خویش ضبط کرده‌اند وبطبع نمی‌توان از روی این بیت‌های پریشان ارزش ادبی کلیله و دمنه را تعیین کرد . زیرا بیش‌تر این بیت‌ها ـ بلکه‌تمام آن ـ دارای واژه‌های مهجور وغریب است و به‌همین سبب درفرهنگ‌ها آمده است .

علاوه براین ، بعضی از این بیت‌ها را ـ گرچه در بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف است ـ نمی‌توان به تحقیق از کلیله ودمنه دانست ؛ زیرا اولاً بامتن کلیله ودمنهٔ ابوالمعالی تطبیق نمی‌کند و ثانیاً «درمیان‌هشتادوهشت‌بیتی[1] که بدین وزن‌است دوبیت رامؤلف‌فرهنگ جهان‌گیری ضبط کرده ودرصدر آن می‌نویسد: ازمثنوی دوران آفتاب رودکی‌است. پس‌ازاین‌قرار رودکی‌دومنظومه بدین وزن داشته ، یکی منظومهٔ کلیله ودمنه ودیگرمنظومه‌یی‌به‌اسم دوران‌آفتاب، ولی رودکی درنظم کلیله ودمنه پی‌روی از اصل کتاب نکرده ومطالبی‌ازخود بر آن افزوده است[2] .

همچنین ، مستشرق آلمانی پل‌هرن[3] در مقدمه‌یی که به فرهنگ اسدی چاپ خود نوشته تحقیق کرده است که مضمون بعضی از شعرهای رودکی مربوط به داستان سندباد یا سندباد نامه است وحتی

---

۱ . مرحوم سعیدنفیسی درجلد سوم احوال و اشعار رودکی یکصد و دوبیت مثنوی در همین بحر و وزن می‌آورند وبنابراین عدد هشتاد وهشت باید به یکصد و دو اصلاح شود و ما برای رعایت امانت عین نوشتهٔ ایشان را نقل کردیم .

۲. احوال و اشعار رودکی تألیف استاد سعید نفیسی ـ مجلد دوم ـ ص۵۸۸

3 . Paul Horn

یکی‌از بیت‌های آن مربوط می‌شود به یکی از داستان‌های الف لیلة و لیله (هزارویك‌شب) .

« داستان سندباد یا سندبادنامه نیز مانند کلیله ودمنه ظاهراً از کتاب‌هایی است که در زمان ساسانیان از هندوستان به ایران آمده و به زبان پهلوی ترجمه شده . . . مطابق تحقیق پل‌هرن . . . این دو بیت مربوط به داستان سندباد است :

گفت هنگامی یکی شه‌زاده بود گوهری و پرهنر آزاده بود
شدبه‌گرمابه‌درون‌یك‌روز غوشت بود فربی و کلان‌وخوب‌گوشت

« و این داستان از سندباد نامه به‌کتاب الف لیلة و لیله نیز راه یافته ودرقصهٔ دوم ازشب چهارم آن درج‌شده است . . .

« از این قرار رودکی داستان سندباد یا بعضی از حکایت‌های‌آن را نیز نظم‌کرده است وترجمهٔ منظوم وی به‌همان وزن منظومهٔ‌کلیله و دمنه بوده و شاید آن منظومهٔ « دوران آفتاب » کـه مؤلف فرهنگ جهان‌گیری به‌رودکی‌نسبت داده همان ترجمهٔ منظوم سندباد نامه بوده باشد؛ ویا این که رودکی بعضی‌داستان‌های سندباد را درمنظومهٔ‌کلیله و دمنهٔ خویش گنجانیده است . درهرحال مسلم این است‌که بعضی از مضمون‌ها ومطالب کتاب سندباد درمیان اشعارمثنوی بحررمل رودکی دیده می‌شود و ظاهراً باید او سه منظومه دربحر رمل داشته باشد[۱].»

غیراز این صد ودوبیت مثنوی بحر رمل رودکی که مرحوم نفیسی در جلد سوم کتاب خویش آورده و بین سه منظومهٔ کلیله و دمنه ودوران‌آفتاب وسندباد نامه مشترك است ، چندبیتی نیز در همین

۱. همان‌کتاب ـ صفحات ۵۹۳ تا ۵۹۵

بحر در کتاب ترجمان البلاغهٔ محمدبن عمرالرادویانی آمده است[۱] اما با تردیدی که در انتساب این بیت‌های پراکنده به‌یکی ازسه‌مثنوی رودکی هست بجز بیت‌هایی که به صراحت باکلیله ودمنهٔ ابوالمعالی مطابقت می‌کند نمی‌توان بقیه را از بُن دندان بـه کلیله ودمنهٔ رودکی نسبت داد .

این تمام اطلاعاتی است که درباب کلیله ودمنهٔ منظوم رودکی داریم وبرای احتراز ازتطویل کلام دربارهٔ شرح حال و دیگرآثار این استاد بزرگ خراسانی چیزی نمی‌گوییم . کسانی کـه طالب اطلاع بیش‌تر در این باره هستند می‌توانند به کتاب احوال و اشعار رودکی تألیف استاد فقید سعید نفیسی ومقدمهٔ کلیله ودمنهٔ فارسی نوشتهٔ مرحوم قریب رجوع کنند .

نظم شدن کلیله ودمنه به وسیلهٔ رودکی در تاریخ ادب ایران حادثه‌یی بزرگ و قابل ملاحظه بوده است و شاید بتوان گفت که تاآن تاریخ (ظاهراً سال ۳۲۵ ه. ق.) هیچ حادثه‌یی به‌این بزرگی و بااین شدت تأثیر در تاریخ ادبی ایران اتفاق نیفتاده بوده است .

کلیله ودمنه پس از نظم‌شدن به‌سرعت برسر زبان مردم افتاد و خرد وبزرگ آن را از برکردند وخواندند ؛ وهمین‌امر موجب انجام یافتن کارهای بزرگ دیگر شد ؛ وبه‌همین‌سبب‌است که هیچ تاریخ ، و هیچ مدرك ومأخذ تاریخی نیست که در آن به‌منظوم شدن کلیله اشارتی نرفته باشد ؛ حتی فردوسی درشاه‌نامه درشرح دوران‌سلطنت‌انوشیروان و بیان آوردن برزوی کلیله را از هند به‌ایران ، به‌واقعهٔ نظم شدن کلیله

۱. این مطلب را نیز مرحوم استاد نفیسی یادآوری فرمودند.

به‌وسیلهٔ رودکی نیز اشارت کرده (با آن که این مطلب خارج ازموضوع گفتگوی وی بوده است.)

در کهن‌ترین نمونهٔ موجود نثر فارسی که به سال ۳۴۶ ه. ق. نوشته شده، هم‌بدین‌ماجرا اشارت رفته؛ ونویسندهٔ‌مقدمه. گردآمدن و تدوین شدن شاه‌نامهٔ (منثور) را در نتیجهٔ شهرت بی‌مانند منظومهٔ کلیله ودمنه دانسته است وچون این مطلب اهمیت فراوان دارد، عین آن از مقدمهٔ شاه‌نامهٔ ابومنصوری نقل می‌شود:

«... تا جهان بود مردم گرد دانش گشته‌اند وسخن را بزرگ داشته و نیکوترین یادگاری سخن دانسته‌اند... وچون مردم بدانست کز وی چیزی نماند پایدار، بدان کوشد تا نام او بماند... چون شاه هندوان که کلیله ودمنه وشاناق و رام ورامین بیرون آورد؛ ومأمون‌پسر هارون‌الرشید منش پادشاهان وهمت مهتران داشت، یك روز بامهتران نشسته بود، گفت مردم باید که تا اندر این‌جهان باشند وتوانایی‌دارند بکوشند تا ازاو یادگاری بود تاپس‌ازمرگ اونامش زنده بود، عبدالله پسر مقفع که دبیر او بود گفتش که از کسری انوشیروان چیزی‌مانده است که ازهیچ‌پادشاه‌نمانده‌است. مأمون گفت: چه‌ماند؟ گفت‌نامه‌یی از هندوستان بیاورد، آن که برزویهٔ‌طبیب ازهندوی به‌پهلوی گردانیده بود، تا نام او زنده شد میان جهانیان و پانصد خروار درم هزینه کرد. مأمون آن نامه بخواست وآن نامه بدید، فرمود دبیر خویش را تا از زبان پهلوی به‌زبان تازی گردانید.

نصربن احمد این‌سخن بشنید، خوش آمدش. دستور خویش را ـ خواجه‌بلعمی ـ برآن داشت تااز زبان‌تازی به‌زبان پارسی گردانید

تااین نامه به‌دست مردمان اندر افتاد وهر کسی دست بدواندرزدند ؛ و رودکی را فرمود تابه‌نظم آورد و کلیله اندر زبان خرد وبزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت و این نامه از او یادگاری بماند . پس چینیان تصاویر اندر افزودند تاهر کسی را خوش آید دیدن و خواندن آن .»
(قزوینی ـ بیست مقاله ـ چاپ تهران ۱۳۳۲ ه. ش. ـ ۲/ ۳۰-۳۳)

آن‌گاه در مقدمه گوید که امیر ابومنصور عبدالرزاق سپه‌سالار خراسان چون «کار کلیله ودمنه ونشان شاه خراسان بشنید خوش آمدش؛ از روزگار آرزو کرد تا اورانیزیادگاری بود اندراین‌جهان ؛ پس‌دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را . . . از شهرها بیاوردند . . . » (همان مأخذ : ۳۴) وزیر به‌شهرها نامه نوشت و دهقانان و دانندگان روایت‌های ملی را از شهرها فراهم آوردند و بنشاندند به فراز آوردن شاه‌نامه . . . و این‌کار در سال ۳۴۶ ه . ق . به‌انجام رسید و روایت منثور شاه‌نامه که یکی از منابع فردوسی در سرودن شاه‌نامه است ، تدوین‌شد .

*

پس‌از این روزگار نیز داستان صلت وانعام فراوانی که رودکی در برابر این‌کار از امیر سامانی دریافت داشت در شعرفارسی انعکاس فراوان یافته است وازآن جمله شعر خود اوست در قصیدهٔ دندانیه :

بداد میر خراسانش چل هزار درم
وز او فزونی یك پنج میر ماکان بود
وز اولیاش پراکنده نیز هشت هزار
به‌من‌رسیدبدان‌وقت حال‌خوب آن‌بود
(شعرهزارسالهٔ فارسی:۵)

ونیز بیتی که به‌عنصری نسبت داده شده‌است :

چهل‌هزار درم رودکی زمهتر خویش
عطا بیافت بـه نظم کلیله در کشور

استاد فقید شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر دربارهٔ کلیله ودمنهٔ منظوم رودکی چنین اظهار نظر کرده است :

« یکی از منظومات رودکی که فردوسی‌هم آن را ستوده کتاب کلیله ودمنه است که اصل آن را نویسنده و دانش‌مند معروف ابن‌مقفع از پهلوی به‌عربی ترجمه کرده و بعد در زمان نصربن احمد به پارسی ترجمه‌گردیده وبرحسب تشویق‌این امیر، و وزیرکارآگاه او ابوالفضل بلعمی (بنابه بعضی روایات) درحدود سال ۳۲۵ رودکی آن را به‌نظم کشید و صلهٔ وافریافت ؛ و بنابه همین روایت گویا تعداد ابیات آن دوازده هزار بیت بوده است .

« ولی ازاین قطعهٔ فردوسی که درابتدای داستان خسرو وشیرین ازدفتر چهارم گفته ، استنباط می‌شود که ابیات کلیله ازسه‌هزارهم کم‌تر بوده و قطعه این است :

یکی نامهٔ نو کنم زین نشان — کجا یادگاراست از آن سرکشان
بود بیت شش بـار بیور هزار — سخن‌های شایستهٔ غم گسار
نبیند کسی نـامـهٔ پـارسی — نوشته به ابیات صد بار سی

« وفردوسی به فحوای این بیت که درباب نظم کلیله‌گوید :

بپیوست گـویـا پراکنده را — بسفت این چنین در آگنده را

کتاب کلیله را دیده و در زمان او متداول بوده و گفتار او می‌تواند سند قطعی باشد . »

(سلسلهٔ انتشارات مؤسسهٔ وعظ و خطابه ــ تاریخ ادبیات ــ تقریر استاد بدیع‌الزمان فروزانفر : ۱۳-۱۴)

*

قبل‌از نخستین نیمهٔ قرن‌ششم ، یعنی پیش‌از دورانی که‌ابوالمعالی به ترجمهٔ کلیله ودمنه دست یازید ، جای جای در شعرهای شاعران به افسانه‌های کلیله ودمنه اشارت رفته‌است ؛ واین خودنشان شهرت کتاب پیش از انتشار ترجمهٔ نصرالله منشی است ؛ و به‌ظن قوی این گونه اشارت‌ها به‌کلیله ودمنهٔ رودکی بازمی‌گردد . اسدی درلغت فرس این بیت را به عنوان شاهد لغت کلاژه (= کلاغ پیسه) از معروفی بلخی شاعر معاصر سامانیان نقل کرده است :

چو کلاژه همه دزدند و رباینده چوخاد

همه چون بوم بدآغال وچو دمنه محتال

لامعی گرگانی نیز در شعرهایی‌که از وی باز مانده ، در دوجا بدین کتاب اشاره کرده است :

ابلهی کردند وخاریدند سر مرشیر را

تابه‌خون‌گاو کرد آهنگ شیرگاوخوار

(دیوان لامعی- به‌اهتمام استاد سعید نفیسی /۴۵)

ونیز :

گاو ایستاده کان زمرد ورا مکان   شیر ایستاده قبهٔ مینا ورا عرین

نه‌جای آن که‌گاوزندشیرراسروی   نه‌بیم آن که شیرگزدگاو را سرین

(دیوان لامعی /۱۳۷)

ودر دو بیت اخیر باآن‌که مراد ازشیرو گاو صورت‌های فلکی

است ، شاعر حادثه‌یی را که درباب شیر وگاو کلیله ودمنه روی داده درنظر داشته وبدان اشارتی لطیف کرده است .

ابوالفرج رونی نیز در قصیده‌یی دربحرخفیف دمنه را نام برده و او را مظهر مکر و حیله شمرده است :

وحشیِ مکر برجهد به‌کمر   دمنهٔ حیله در خزد به ثری

(دیوان ابوالفرج ـ چاپ تهران ۱۳۰۴ ه.ش. ص۱۸۸)

در این بیت خاقانی نیز نام دمنه وشیر کلیله آمده است :

نه‌دمنه چون‌اسد نه‌درمنه چوسنبل‌است

هـرچند نـام بی‌هده کانا برافکند

(فرهنگ رشیدی ـ چاپ‌تهران ۱۳۳۷ه. ش. ـ ص۱۰۸۷)

*

اما غیر از ترجمه‌های منثور و منظومی که نام بردیم ، ظاهراً ترجمه‌های دیگری نیز از این کتاب شده است . این ترجمه‌ها نیز باقی نمانده است . فقط ابوالمعالی نصرالله از آنان با این سخنان یاد می کند :

« . . . واین کتاب را پس از ترجمهٔ ابن‌المقفع و نظم رودکی ترجمه‌ها کرده‌اند و هر کس در میدان بیان براندازهٔ مجال خود قدمی گزارده‌اند ؛ لکن می‌نماید که مراد ایشان تقریر سمر و تحریر حکایت بوده است نه تفهیم حکمت و موعظت ، چه سخن نیک مبتّر رانده‌اند وبر ایراد قصه اختصار نموده . . . » [۱]

بجز این عبارت مبهم ومختصر، ازاین ترجمه‌ها اطلاع دیگری

۱. کلیله ودمنه چاپ دانشگاه تهران : ۲۵.

در دست نیست وظاهراً این ترجمه‌ها چندان دارای اهمیت نیز نبوده است . زیرا ابوالمعالی دربارهٔ ترجمهٔ خویش گوید : « تااین کتاب را که زبدهٔ چند هزارساله است **احیائی** باشد» وازاین جمله پیداست که ترجمه‌های مختلف کلیله ودمنه چندان رونقی نداشته و به زنده کردن کتاب کمکی نکرده بوده‌اند .

۲ـ ترجمهٔ ابوالمعالی نصرالله معروف به کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی

تاریخ ترجمه و نگارش کلیله و دمنه به تحقیق معلوم نیست و ابوالمعالی خود نیز در مقدمهٔ کتاب به صراحت چیزی در ایـن باب ننوشته است ، ولی آنچه از مقدمه استنباط می‌توان کرد ، باید ترجمهٔ آن اندکی بعداز تاریخ وفات الراشد بالله خلیفهٔ عباسی صورت‌گرفته باشد؛ زیرا ابوالمعالی می‌نویسد : « ودر این‌عهد نزدیك امیرالمؤمنین ابومنصور الفضل الملقب بالمسترشد بالله در حدود عراق شهید شد و میان آن موضع وحضرت بغداد مسافت تمام نشان می‌دهند . »

(کلیله ودمنه‌ـ چاپ دانشگاه تهران ـ دیباچهٔ مترجم : ۲۰)

«چون قتل‌راشد به‌سال پانصدوسی ویك‌اتفاق‌افتاده تاریخ‌ترجمهٔ کلیله باید بعداز این سنه باشد وهمچنین . . . مدت سلطنت غزنویان را تا زمان نگارش کتاب یکصد و هفتاد سال می‌نویسد و اگر ابتدای سلطنت غزنویان را بنابر قول ابن اثیر و ابن خلدون به سال سیصد و شصت وشش محسوب داریم، یعنی سالی که سبکتکین برغزنه مستولی گردید ودرآن جا مقام‌گزید ، صدوهفتاد سال بعدازآن مقارن با **۵۳۶** می‌شود، وآن‌جاکه مناقب وفضایل‌منصور خلیفهٔ عباسی را ذکرمی کند زمان وی راتا زمان نگارش کتاب چهارصدواند سال می‌نویسد . چون

سفاح درسیزدهم ذیحجهٔ یکصد وسی وشش وفات کرد ودرسال یکصد وسی وهفت مردم بامنصور بیعت کردند ، چهارصد واندسال بعد از آن پانصد وسی و نه می‌شود .

« از این مقدمات چنین نتیجه گرفته می‌شود که تاریخ نگارش کلیلهٔ بهرامشاهی باید مابین سنوات پانصد وسی وشش وپانصد وسی ونه وبه اقرب احتمالات به‌سال ۵۳۸ ویا ۵۳۹ باشد [۱] .»

ابوالمعالی درباب علت ترجمهٔ این کتاب چنین گوید : « همی گوید بنده و بنده‌زاده نصرالله محمدعبدالحمید بوالمعالی . . . چون به فرّ اصطناع ویمن‌اقبال مجلس قاهری شاهانشاهی... خانهٔ خواجهٔمن بنده ... قبلهٔ احرار و افاضل وکعبهٔ علما واماثل این حضرت‌بزرگ... بود ، وجملگی ملاذ وپناه جانب او را شناختندی و او در ابواب‌تفقد وتعهد ایشان انواع تکلف و تنوق واجب داشتی والتماسات هریك را برآن جمله به‌اهتزاز و استبشار تلقی کردی که مانند آن برخاطر اهل روزگار نتواندگذشت . . . لاجرم‌همه‌را به جانب اوسکون واستنامت حاصل آمده بود . . . و طایفه‌یی از مشاهیر ایشان که هریك فضلی وافر وذکری سایرداشتند به‌منزلت ساکنان خانه وبطانهٔمجلس بودند ، چون قاضی محمدبن عبدالحمید اسحق . . . و سعید باخرزی . . . و من بنده را برمجالست و دیدار و مذاکرات وگفتار ایشان چنان‌الفی تازه گشته بود وبه مطالبت ومواظبت برکسب هنرآن میل افتاده که از مباشرت اشغال و ملابست اعمال اعراض کلی می‌بود ، و غایت نهمت برآن مقصور داشتمی که‌یکی را ازایشان دریافتمی وساعتی به‌مفاوضت

۱ . مقدمهٔ استاد قریب برکلیله ودمنه : لد ـ له.

او مؤانست جستمی و آن را سرمایهٔ سعادت و اقبال‌ودولت شناختمی...
وچون روزگار برقضیت عادت خویش درباز خواستن مواهب آن جمع
را بپراگند ونظام این حال گسسته شد خویشتن را جز به مطالعت کتب
متهدی ندانستم . . . و به‌حکم آن که گفته‌اند :

جدّ همه ساله جان مردم بخورد ، گاه از گاه احماضی رفتی و
به تواریخ واسمار التفاتی بودی ، و در اثنای این حال فقیه عالم علی
ابراهیم اسمعیل . . . کـه از احداث فقهای حضرت . . . به مزیت
هنر و خرد مستثنی است ـ و در این وقت توفیق حسن عهدی یافت و
مزاج او به تقلب احوال تفاوت کم پذیرفت ـ نسختی از کلیله ودمنه
تحفه آورد . اگر چه از آن چند نسخت دیگر در میان کتب بود ،
بدان تبرك نموده آمد و حقوق او را به اخلاص دوستی به رعایت
رسانیده شد ، و ذکر حق‌گزاری و حریت او بدان مخلّد گردانیده آمد
. . . در جمله بدان نسخت الفی افتاد و به‌تأمل و تفکر محاسن این
کتاب بهتر جمال داد ورغبت درمطالعت آن زیادت گشت ، که پس از
کتب شرعی درمدت عمرعالم از آن پرفایده ترکتابی نکرده‌اند . . . و
درجمله ، چون رغبت مردمان از مطالعت کتب تازی قاصر گشته است
و آن حکم و مواعظ مهجور مانده بود بل که مدروس شده، برخاطر
گذشت که آن را ترجمه کرده آید و دربسط سخن وکشف اشارات آن
اشباعی رود و آن را به‌آیات و اخبار و ابیات وامثال مؤکد گردانیده
شود ، تااین کتاب راکه زبدهٔ چند هزارساله است احیائی باشد . . . و
چون بعضی‌از آن پرداخته گشت‌ذکر آن به‌سمع مبارك ... شاهانشاهی...
رسید ... آن‌را پسندیده داشت وشرف احماد وارتضا ارزانی فرمود ،

و مثالی رسانیدند مبنی برابواب کرامت و تمنیت . . . که : هم براین سیاقت بباید پرداخت[۱] . »

ابوالمعالی خود می‌دانسته است که این کتاب در کمال بلاغت پرداخته شده وبر صفحهٔ روزگار جاوید ومخلد خواهدماند و به‌همین سبب دربارهٔ کارخویش چنین می‌نویسد :

« . . . و ممکن است که این سخن در لباس تصلف برخواطر گذرد و درمعرض تسوق پیش ضمایر آید ، اما چون ضرورت انصاف نقاب حسد ازجمال خویش بگشاید ، و در آیات براعت و معجزات صناعت که این کتاب برذکر و اظهار بعضی از آن مشتمل است تأملی به‌سزا رود ، شناخته گردد که تا درتحصیل همتی بلند نباشد ورنج تعلم هرچه تمام‌تر تحمل نیفتد در سخن که شرف آدمی بردیگر جانوران بدان است ، این منزلت نتوان یافت[۲] . » در واقع نیز ابوالمعالی نصرالله «در عربیت یدبیضا داشته است و در نظم ونثر قدمی راسخ و در بیان سخن طبعی توانگر و در جمع میان الفاظ و معانی خاطری وقاد و ازسیاقت سخن‌وصنعت کلام می‌توان دانست که‌مرد عریق‌الاصل فی‌الفضل بوده است ، ومالك عنان سخن ، وشاه‌سوارمیدان بلاغت ،

---

۱. کلیله چاپ دانشگاه تهران : ۱۵- ۲۶

۲. همان کتاب : ۱۷ - نیز درمقدمهٔ این‌چاپ مصحح‌کتاب ، درباب‌مزایای کتاب وخصوصیات انشاء ابوالمعالی وتأثیری‌که این‌کتاب درنویسندگان بعدی گذاشته بحثی مستوفی کرده‌است که طالبان می‌توانند بدان مراجعه کنند . مرحوم بهار هم در سبك‌شناسی ابوالمعالی را نخستین بنیان‌گذار نثر فنی در ادب فارسی شناخته و دیگر نویسندگانی راکه بدین شیوه نثرنوشته‌اند پی‌رو او دانسته است .

و چندان که خواسته است سخن را به قوت غزارت فضل در تصرف خویش آورده است و به‌نیکوتر معرضی جلوه داده و به‌زیباتر کسوتی آراسته ، وداد هر کلمه‌یی درحقیقت ومجاز وعبارت واستعارت بداده ، و حق هرحرف گزارده و به‌جای خویش نهاده ؛ عروسان حکم وامثال را از فکر بکر خویش زیور بسته و ازحجلهٔ خاطر عاطر بیرون‌آورده و برخاطبان متمیز مبرز عرض داده . . . ودرآنچه‌گفته طریق ایجاز و اختصار سپرده . . . گنجی در کنجی نهفته و معانی بسیار در یك کلمه تعبیه کرده ودرهر کلمتی‌حکمتی و زیر هرنقطه‌یی نکته‌یی ودرهرحرفی طرفی از فایده . . .

« . . . وآن جاکه عنان عبارت فروگذاشته است ووراه‌اسهاب و اطناب‌رفته ، چپ‌وراست میدان‌فصاحت‌اسب تاخته است ، وچارسوی میدان بلاغت کمندفصاحت‌انداخته ، وترکش فضل پرداخته ، ودرهمه مصیب و راست انداز بوده ، و برنشانهٔ مراد زده ، و سخن به غایت رسانیده ، چه دانسته است که از سحر حلال ملال نخیزد . . .[۱] »

بلاغت کلام وشیوایی گفتار نصرالله‌بن‌عبدالحمید به‌حدی‌است که مولانا حسین واعظ کاشفی که خود به‌علت « مبالغه در استعارات و تشبیهات متفرقه واطناب واطالت درالفاظ وعبارات مغلقه[۲] » به‌تهذیب وتفسیر انشاءِ کتاب پرداخته ، آن‌را چنین وصف می کند :

« . . . باردیگر ابوالمظفر بهرام‌شاه بن سلطان مسعود از اولاد

---

۱. کلیله ودمنه چاپ استاد قریب ـ تهران ـ ۱۳۱۹ ه . ش : مقدمهٔ باب پیل و چکاو : ۳۵۸

۲. انوار سهیلی. طبع هرتفورد ـ ۱۸۵۱ میلادی : ۸

سلطان محمود غازی غزنوی ، که ممدوح حکیم سنایی است ، مثال داد تاافصح البلغا وابلغ الفصحا ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید روح‌الله روحه وزاد فی غرف الفردوس فتوحه آن را هم از نسخهٔ ابن مقفع ترجمه فرموده واین کتاب که حالا به کلیله ودمنه مشهور شده ترجمهٔ مولانای مشارالیه است و الحق عبارتی است در لطافت چون جان شیرین ، ودرطراوت چون مرجان رنگین ، الفاظ دل‌فریبش چون کرشمهٔ شکرلبان شورانگیز و معانی جان فزایش چون طرهٔ سبز خطان دل آویز .

نظم

حروفش چوزلف بتان چگل همه جای جان است ومأوای دل
معانیش در زیر حرف سیاه درخشنده چون مهر وروشن چوماه

سوداش را که کحل الجواهر معانی عبارت از آن است بربیاض صفحهٔ دیده جای توان داد وبیاضش را که غرهٔ صباح شادمانی اشارت بدان است برسواد چشم جهان بین توان نهاد . . . [1]»

ابوالمعالی کلیله و دمنه را بردو قسمت تقسیم وهربخش را به نحوی ترجمه کرده‌است ، وخود دراین‌باره چنین توضیح می‌دهد : «... وهم براین نمط افتتاح کرده شد، وشرایط سخن آرایی در تضمین امثال و تلفیق ابیات و شرح رموز واشارات تقدیم نموده آمد ، وترجمه و تشبیب آن کرده‌شد ، ویك باب که برذکر برزویهٔ طبیب مقصوراست و به‌بزرجمهرمنسوب ، هرچه موجزتر پرداخته شد ، چه‌بنای آن برحکایت است وهر معنی که از پیرایهٔ سیاست کلی وحلیت حکمت اصلی عاطل

۱. انوار سهیلی ـ چاپ هرتفورد : ۷

باشد اگر کسی خواهد که به‌لباس عاریتی آن را بیاراید ، به‌هیچ تکلف جمال نگیرد ، وهر گاه که برناقدان حکیم ومبرزان استادگذرد، به‌زیور او التفات ننمایند و هر آینه در معرض فضیحت افتد ، و آن اطناب و مبالغت مقرون به لطایف مواردت از داستان شیروگاو آغاز افتاده‌ست که اصل آن است ودر بستان علم وحکمت برخوانندگان این کتاب‌از آن جا گشاده شود[۱] . . . »

علاوه براین ابوالمعالی مفتتح کتاب و باب ابتداء کلیله ودمنه را نیز مانند باب برزویهٔ طبیب و باهمان ایجاز و اختصار ترجمه کرده وجز دریکی دومورد آن‌هارا باابیات وامثال واحادیث زینت نبخشیده است .

درباب مختصات سبکی و شیوهٔ نگارش ونکات دستوری وانشاء کلیله ودمنه در کتاب‌های دیگر به‌اشباع سخن رفته است[۲] و نیازی به تکرار وتجدید آن نیست .

ابوالمعالی علاوه برآیات قرآنی واحادیث نبوی برای آراستن کتاب به‌اشعار متقدمان ومعاصران خودنیز توسل جسته وازمیان‌شاعران عرب بیش‌از همه به‌ابوالطیب متنبی وابوعبادهٔ بحتری و ازگویندگان فارسی زبان به مسعود سعد سلمان و ابوالمجد مجدودبن آدم سنائی و ابوالفرج رونی نظر داشته است .

«ترجمهٔ نصرالله ، ترجمه‌یی ساده از متن عربی ابن‌مقفع‌نیست ومترجم که به‌قدرت و استعداد خویش واقف بوده آشنایی عمیق خود

۱. کلیله ودمنه طبع دانشگاه‌تهران ـ دیباچهٔ مترجم : ۲۵ ـ ۲۶

۲. سبک‌شناسی : ۲/۲۵۰ به‌بعد.

را به زبان و ادب عرب نشان داده است. علاوه بر این می‌خواسته برزیبایی داستان بیفزاید ومطالب اخلاقی یا سیاسی آن را بسط دهد و توصیف‌های آنرا غنی‌سازد و کتاب‌را برطبق اصول فصاحت وبلاغت بیاراید وخلاصه آن را به‌صورتی درآورد که موافق ذوق مردم آن‌عصر باشد و می‌توان گفت که در این‌کار توفیقی تمام یافته است. بااین‌همه تکلف وتصنعی که درانشاء کلیله ودمنه به‌کار رفته ازمحبوبیت آن‌کاسته یادست‌کم تعداد خوانندگان آن راکاهش داده است...[۱]» البته این مطلب صحیح نیست، و بدون تردید کلیله ودمنهٔ ابوالمعالی نصرالله بن‌عبدالحمید بهترین ترجمه‌یی است که تاکنون از این کتاب به زبان فارسی‌صورت‌گرفته است. برای تأیید این‌مدعا قول محمد عوفی‌راکه مرحوم ملك‌الشعراء بهار در سبك شناسی‌آورده است نقل می کنیم:

«... نظم ونثر تصرف قلم‌اورا گردن‌نهاده ودقایق پیش‌خاطر اوایستاده وتوسن‌بیان رام‌طبیعت اوگشته، وتادور آخرالزمان وانقراض عالم هر کس رسالتی نویسد یا درکتاب تنوقی کند مقتبس فواید او تواند بود. چه ترجمهٔ‌کلیله ودمنه که ساخته است دست مایهٔ جملهٔ کتّاب واصحاب صنعت است وهیچ کس‌انگشت‌بر آن ننهاده‌است وآن را قدح نکرده و از منشآت پارسیان هیچ تألیف آن اقبال ندیده است

۱. ظاهراً این‌اشتباه برای نویسندهٔ سطور فوق ـ سیل‌وستر دوساسی ـ از آن روی رخ داده‌که انوار سهیلی‌پیش‌ازکلیله‌ودمنهٔ ابوالمعالی درقرن‌نوزدهم در اروپا شهرت بسیار داشت و چندبار به‌طبع رسیده وبسیار مورد توجه‌قرار گرفته بود و مستشرق مذکور به‌مناسبت همین شهرت به‌تلویح ودرپرده کتاب مذکور را بهترازکلیله ودمنهٔ ابوالمعالی دانسته است.

و آن قبول نیافته . . .[۱]»

از نوشتهٔ عوفی برمی‌آید که کلیله ودمنه تا روزگار تألیف لباب‌ـ الالباب معروف‌ترین و محبوب‌ترین کتاب نثر فارسی بوده و هیچ کتابی یارای برابری با آن را نداشته است . پس از آن که شیخ اجل سعدی به‌سال ۶۵۶ گلستان را نوشت ، این کتاب به‌شهرت از کلیله ودمنه درگذشت. لیکن تاامروزهم گذشته از گلستان هیچ کتابی ازلحاظ شهرت و محبوبیت به‌کلیله ودمنهٔ بهرام شاهی نرسیده است و این کتاب ازنظر شهرت ورواج بی‌شبهه دومین کتاب نثرفارسی‌است .

« . . . در دست‌نویس‌های ترجمهٔ نصرالله بن عبدالحمید بابی که موسوم به‌باب بعثة برزویه‌الی‌بلادالهند است ، مفتتح کتاب موسوم و به ابن مقفع منسوب شده است . گمان می‌کنم این تصور صحیح نیست وبه نظر من‌این فرض بیش‌تر باحقیقت وفق می‌دهد که این‌مقدمه درصدر ترجمهٔ پهلوی کتاب بوده باشد .

« . . . بعد از آن مقدمهٔ ابن مقفع به صورت نخستین باب دربارهٔ طرز خواندن و مطالعهٔ این کتاب به منظور تمتع وبهره‌برداری کامل از آن ، می‌آید و سپس باب زندگی برزویه منسوب به‌بزرگمهر آغاز می‌شود . مقدمهٔ ابن مقفع در ترجمهٔ ابوالمعالی بسیار مختصرتر از اصل عربی است و کتاب کلیله ودمنه به معنی خاص ، از باب سوم آغاز می‌شود که نخستین باب کلیله ودمنه است [۲]. »

کلیله ودمنه برای نخستین‌بار در طهران به سال ۱۲۸۲ هـ . ق .

---

۱. سبک شناسی : ۲/۲۴۹ـ ۲۵۰

۲ . دائرةالمعارف اسلام : کلیله ودمنه .

مطابق سال ۱۸۶۴ میلادی به طبع رسیده است . از چاپ‌های معروف آن یکی چاپ سنگی معروف به چاپ امیر نظام گروسی (تبریز ، ۱۳۰۵ ه.ق .) و چاپ‌هایی است که ازروی آن صورت گرفته است . دیگری چاپ استاد عبدالعظیم قریب (نخست بار در تهران به سال ۱۳۱۱ ه . ش . چاپ سربی شد و بارها تجدید طبع گردید) آخرین چاپ آن به تصحیح و توضیح آقای مجتبی مینوی طهرانی در جزء انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۹۲۵ به‌سال ۱۳۴۳ ه. ش. به‌طبع‌رسید ومتنی متقن ومضبوط وقابل اعتماد است . علاوه براین‌ها نوزده چاپ دیگر آن درفهرست کتاب‌های چاپی فارسی یاد شده است که بی‌شك کامل نیست و این چاپ‌ها غیر از نسخه‌های منتخبی است که برای دانش آموزان بارها چاپ شده وانتشار یافته است .

۳ـ کلیله ودمنهٔ منظوم قانعی‌طوسی

تقریباً یك‌قرن پس‌از ترجمهٔ فارسی کلیله به‌توسط ابوالمعالی ، شاعری‌به‌نام قانعی طوسی کلیله ودمنه را دربحرمتقارب مثمن محذوف یامقصور به‌نظم‌آورد . چون دراین مدت ترجمه‌یی دیگر از کلیله ودمنه نشده ، می‌توان گفت که مأخذ قانعی برای سرودن این منظومه همان ترجمهٔ ابوالمعالی نصرالله‌بن عبدالحمید بوده است و این حدس را قرینه‌هایی مانند اشتباهی که ابوالمعالی درترجمه مرتکب شده و عین آن در منظومهٔ قانعی نیز دیده می‌شود ، تأیید می کند .[۱] (گو این که قانعی درهیچ جای کتاب خود ازاین ترجمه‌نام نمی‌برد .)

---

۱ . رجوع کنید به‌کلیله ودمنه ـ چاپ دانشگاه ـ مقدمهٔ مصحح ـ ص‌یو ـ حاشیهٔ شمارهٔ ۱۳

این شاعر که موسوم به احمدبن محمود طوسی و متخلص به قانعی بود از شهر بومی خود طوس درخراسان ازحملهٔ هول‌ناك مغول گریخت وبه هندوستان رفت واز آن‌جا به‌مغرب شتافته به‌عدن ومکه و مدینه و بغداد وعاقبت الامر درسنهٔ ۶۱۸ هجری قمری به‌آسیای صغیر رفته ندیم وملك‌الشعرای‌پادشاه‌سلجوقی روم علاءالدین کی‌قبادشده از محنت روزگار آسوده می‌شود ، چنان‌که گوید :

در آن‌بانوایی دلم‌گشت شاد — بــه دیدار شاه جهان کی‌قباد

خلاصه قانعی در دربار پادشاه‌مزبور بانهایت سعادت وسکونت مشغول و به‌انشاد شعر پرداخته است . بعداز اوقات علاءالدین کی‌قباد نزدپسرش‌غیاث‌الدین کی‌خسرو بیش‌تر تقرب یافته‌است وچنین تصور می‌رودکه درآن زمان مشغول نظم تاریخ سلاجقهٔ روم می‌شودچنان‌که خود گوید :

که‌چون‌تیغ بران‌گشادم‌زبان — چهل‌سال درمدح این‌دودمان
چنان‌مدح سه‌شاه‌گفتم به‌مهر — که‌تحسین کندبرفلك‌ماه‌ومهر
همانا بود سی مجلّد سخن — به مدح سلاطین به‌گفتار من

ونیز :

همانا چهل سال باشد تمام — کـه مداح سلجوقیانم مدام
به‌من زنده شدنام شاهان راد — جهان‌دار کی‌خسرو و کی‌قباد
بود سی مجلّد سخن بیش‌تر — که آن را بشاید نوشتن‌به‌زر
که ماند زگفتار من یادگار — بودبیت آن قرب‌سیصدهزار

شمس‌الدین احمد افلاکی ازشاگردان جلال‌الدین عارف‌افندی

که فرزند و پوست‌نشین مقبرهٔ مولاناجلال‌الدین بوده در کتاب مناقب ـ العارفین خود که بعداز ۷۱۸ هجری قمری تألیف کرده ، قانعی را از مریدان ملای روم شمرده واین امر به هیچ وجه استبعاد نـدارد . در خصوص سنهٔ وفات قانعی سند صریح در دست نیست . گویا کلیله را در سنهٔ ۶۵۸ هجری قمری نظم کرده ودرهرحال سلاطین سلجوقی‌ذیل را در این کتاب نام می‌برد : علاءالدین کی‌قباد متوفی در۶۲۶ هـ . ق . غیاث‌الدین کی‌خسرو متوفی درسال۶۴۴ هـ . ق. عزالدین کی‌کاووس متوفی به‌سال ۶۶۴هـ. ق. قلج ارسلان متوفی در۶۷۸ هـ. ق. درتواریخ سلاجقه اختلاف کلی از حیث جلوس و وفات سلاطین سلاجقهٔ روم مشاهده می‌شود . مستشرق معروف ریو گوید : قانعی بعد از سال ۶۷۲ هجری وفات یافته است[۱] .

یك نسخهٔ خطی از کلیله ودمنهٔ قانعی طوسی در موزهٔ بریتانیا به شمارهٔAdd. 7766 موجود وریو آن را وصف کرده است .

نسخهٔ موزهٔ بریتانیا که در ذی‌قعدهٔ ۸۶۳ هجری قمری استنساخ شده بسیار نسخهٔ خوبی است . بر طبق این نسخه بیت اول کتاب این

---

۱. قانعی طوسی کتاب کلیله ودمنه را برای سلطان‌عزالدین کی‌کاووس (۶۴۱ـ ۶۶۲) یکی‌ازسلاجقهٔ بسیار معروف روم به‌نظم آورد و به‌پاداش این‌منظومات وسایر آثارشعریه‌که عددآن را به‌سیصد هزار بیت وسی‌مجلد ادعاکرده‌است‌لقب ملك الشعرایی یافت و آن قدربزیست تا برای فوت جلال‌الدین رومی‌که در سنهٔ ۶۷۲ هـ. ق. مطابق ۱۲۷۳ میلادی اتفاق افتاد ، مرثیه سرایید. » (از سعدی تا جامی ـ جلد سوم تاریخ ادب ادوارد براون ـ ترجمهٔ علی اصغر حکمت : ۱۳۵) .

است :

خدایا تویی زندهٔ جاودان فرازندهٔ این سپهر روان

قانعی بیش‌ترمثنوی می‌سروده وبه‌اخلاق می‌پرداخته وسلجوق‌نامه‌یی‌هم داشته است که درهمین کتاب ازاو اسم می‌برد :

همانا بود سی‌شتروار بار که من‌نظم کردم‌به‌کم روزگار

زهر کس که‌اصلش زآب است‌وگل به سلجوق نامه نباشم خجل

که در نظم آن کرده‌ام در فشان نگفتم سخن مثل آن بی هشان

که نام از سخن بر فلك برده‌اند به گفتارخود را علم کرده‌اند

و نمی‌دانسته که رودکی قبلا کلیله ودمنه را نظم کرده است و می‌گوید :

اگر درجهان نیست گفتارمن بر کس‌جز آن‌یك مجلدسخن

زتألیف‌آن‌روزگاری‌گذشت کسی گرد نظم کلیله نگشت

درهرصورت، شاعر پرحرفی بوده وطبع روانی داشته ، لیکن پس‌از خواندن اشعار فردوسی و دیدن شاه‌نامه بدان سبك و روی شعر سرودن سزاوار نیست و هر کس اقدام کرده جز ندامت نتیجه‌یی نبرده و بهتر ازهمه بازتمرنامهٔ هاتفی است ...[۱] »

---

۱. قسمت اعظم این اطلاعات از مقدمه‌یی کوتاه که برنسخهٔ خطی متعلق به کتاب‌خانهٔ ملی ملك ، به قلم صاحب‌آن آقای حاج حسین‌آقا ملك نوشته شده اقتباس شده است . درضمن بنده‌گمان نداردکه قانعی از شاه‌کار بزرگی‌چون کلیله ودمنهٔ منظوم رودکی‌به‌کلی بی‌خبرباشد. منتهی‌ممکن‌است درعصراودیگر ←

شاعر در مقدمهٔ کلیله ودمنه از مسائل گوناگون مانند : پرهیزگاری، سبك روحی ، بخشندگی ، خوب رویی ، داشتن خط خوش و امثال آن به‌اشباع تمام سخن گفته و سپس به‌بیان حکایت پرداخته است . به عنوان نمونه اینك بیتی چند از آغاز باب شیر وگاو را از روی نسخهٔ خطی متعلق به کتاب‌خانهٔ ملی ملك نقل می کنیم :

شنیدم که با برهمن گفت رای — که‌ای رای وهوش تو مشکل گشای
کلید در رازها رای تو — ندارد خرد پایه بالای تو
بیان کن مرا آنك باهم دودوست — یکی مغز باشند زیر دو پوست
زبان و دل هر دو باهم چو تیر — زهم شان زمانی نباشد گزیر
دل آگنده دارند از مهر و داد — نباشند بی هم یکی روز شاد
به گفتار نمام نا خوب کار — جدایی نهد در میان روزگار
بودشان پس از دوستی دشمنی — همان کوشش وکین اهریمنی
بدان سان که‌ازهم بریزند خون — خرد گردد از کینهٔ دل زبون

→

منظومهٔ رودکی وجود نمی‌داشته ودرحملهٔ مغول یا ترکان غز از میان‌رفته بوده، یا اصلا مراد قانعی از این‌که گوید «زتألیف آن روزگاری گذشت ـ کسی گرد نظم کلیله نگشت » نظم‌کردن ترجمهٔ ابو المعالی بوده‌است نه‌مطلق کتاب کلیله ودمنه؛ زیرا می‌دانیم‌که ترجمهٔ ابوالمعالی بامتن عربی و ترجمه‌های فارسی دیگر ـ اگر موجود بوده ـ تفاوت بسیار داشته است . مرحوم بهار نیز در سبك شناسی (۲۵۲/۲) این‌نکته را تأیید می‌کند : نظم‌کردن آن « می‌رساندکه درقرن هفتم کلیله ودمنهٔ منظوم رودکی دیگروجود نداشته یا در دسترس فضلا نبوده است چه‌درصورت معروف بودن آن کتاب دیگری (به‌ویژه که از مردم خراسان نیز بوده باشد) به‌نظم آن مبادرت نمی‌ورزیده است . »

بدو برهمن گفت کای شهریار / چو نمامی افتد میان دو یار
میانشان جدایی فتد بی‌گمان / به بایست ایشان نگردد زمان
همه مهرشان بی‌گمان کین بود / کجا آفرین بود نفرین بود
کنون داستانی بگویم چنان / که دارد تناسب بدین داستان
شنیدم که در کشور نیم روز / به نسبت بزرگان گیتی فروز
یکی مرد بازارگان بود راد / بسان فریدون کسری نژاد
ورا دستگاهی فراوان زمال / ز بازارگانان نبودش همال
سه فرزند بودش به بالای سرو / اگر سرودارد میانی چو غرو
به دیدار خوب و به‌همت بلند / دل افروز و شایستهٔ خره‌مند
تلف بودی از بذل هرسه جوان / همه هستی و مال بازارگان
در آن مرد بازارگان خیره ماند / سه فرزندخودرابرخویش‌خواند
برآشفت و با هرسه فرزند گفت / که مغز شما را خرد نیست‌جفت
چو کوشیداز این به‌توانیدزیست / گزاف وتلف کاری از بهرچیست
چو نتوانی آورد چیزی به هم / نشایدپراکند از این سان درم...

ازسی شتروار شعر قانعی فقط همین منظومهٔ کلیله ودمنه باقی مانده وسلجوق نامهٔ او از میان رفته است. از کلیله ودمنه نیز دو نسخهٔ خطی تاکنون شناخته شده است: یکی نسخهٔ محفوظ در موزهٔ بریتانیا ودیگری نسخه‌یی ناقص ولی پاکیزه ومضبوط در کتاب‌خانهٔ ملی‌ملك. افتادگی‌های نسخهٔ کتاب‌خانهٔ ملی ملك نیز از روی نسخه موزهٔ بریتانیا نوشته وبدان الحاق شده وبدین ترتیب تکمیل گردیده است.

۴- تهذیب مولانا حسین واعظ کاشفی موسوم به‌انوارسهیلی

کلیله ودمنهٔ عربی ابن مقفع، پس‌ازترجمهٔ ابوالمعالی‌نصرالله

دیگر هرگز به فارسی ترجمه نشد . و هیچ کس ، حتی برای مقابله و مقایسهٔ کلیلهٔ بهرام‌شاهی بامتن عربی نیزقدمی برنداشت وسروکار مردم فارسی زبان یک‌سره با ترجمهٔ ابوالمعالی افتاد . اما ترجمهٔ نصرالله بن عبدالحمید در قرن نهم هجری و در دوران حکم‌رانی سلطان حسین بایقرا به‌توسط حسین‌بن‌علی واعظ کاشفی سبزواری نویسنده و خطیب مشهور این قرن ومؤلف کتاب‌های « مواهب علیه» درتفسیر و «اخلاق محسنی» و «روضة‌الشهداء» و «لب‌لباب مثنوی» و « فتوت‌نامهٔ‌سلطانی» و « مخزن الانشاء» و «اسرار قاسمی» وتألیف‌های متعدد دیگر به‌اشارهٔ نظام‌الدولة والدین امیر شیخ احمد معروف بـه سهیلی تهذیب شد و صورتی‌تازه یافت ونام انوارسهیلی به‌خودگرفت .

در کلیله ودمنه از طـرف مولانا حسین واعظ کاشفی تغییرهای فراوان داده شده است که دراین مبحث از آن به‌تفصیل گفتگو خواهد شد . لیکن در میان این دست‌کاری‌ها دو تغییر از همه مهم‌تر است که نخستین‌بار سیل‌وستر دوساسی آن‌ها را متذکر شده است و ما رعایت فصل تقدم را ، به‌نقل عین گفتهٔ او می‌پردازیم :

« تغییرهایی که اینك یاد می‌کنم تنها تغییرهایی نیست‌که حسین واعظ‌در کلیله ودمنه داده است . بلکه این دوتغییرمهم‌ترین تحول‌هایی است‌که به دست این‌مؤلف درکلیله ودمنه راه‌یافته‌است :

« نخستین تغییر عظیم ، عوض‌کردن نام کتاب است . هیچ‌یك از مترجمان فارسی و عربی ، پیش از حسین واعظ ، نام‌کتاب راتغییر نداده بودند و این کتاب از روز ترجمه شدن به پهلوی- یادرحقیقت تألیف آن بدین زبان ــ تا روزگار حسین‌واعظ به‌کلیله ودمنه موسوم

بوده است . در صورتی که حسین واعظ تهذیب تازهٔ خود را انوار سهیلی نام‌نهاد و این تسمیه به افتخار شیخ نظام‌الدولة والدین امیرشیخ احمد سهیلی وزیر سلطان ابوالغازی حسین بهادرخان‌نوادهٔ تیمورلنگ بوده‌است . . . سهیلی براثر داشتن ذوق ، وفرهنگ دوستی وحمایتی که ازشاعران وادیبان می‌کرد ، درتذکرهٔ دولتشاه سمرقندی وتذکرهٔ سام میرزای صفوی موسوم بـه تحفهٔ سامی مقامی والا احراز کرده است . . .

« تغییری دیگر که آن نیز بسیار مهم است عبارت از حـذف مقدمه‌های‌گوناگونی است که در ترجمهٔ عربی ابن‌مقفع ونسخهٔ فارسی ابوالمعالی نصرالله دیده می‌شود . حسین واعظ تمام این مقدمه‌ها را حذف کرده و به‌جای آن مقدمه‌یی تازه گذاشته است که کاملا متعلق به شخص اوست . این مقدمهٔ مطول که با اسلوبی همانند اسلوب متن نگاشته آمده و با حکایات اخلاقی و تمثیلات فراوان آراسته گشته ، به توسط مترجمان و تهذیب کنندگان بعدی نیز استنساخ و ترجمه شده است . . . » [۱]

درباب دومین‌تغییری که دوساسی متعرض آن شده‌است ، ومنشأ اصلی‌مقدمهٔ مولاناحسین واعظ واشتباهاتی که‌براثر آن دامن‌گیرمحققان شده‌است ، به‌تفصیلی بیشترنیازداریم . اما پیش‌ازپرداختن بدین بحث باید ازعلت‌هایی که مولانا حسین را به‌تهذیب کلیله ودمنه برانگخیت و در دیباچهٔ انوارسهیلی‌مذکوراست ، گفتگو کنیم . دست زدن به‌تحریر جدید کلیله ودمنه درمقدمهٔ کتاب چنین توجیه شده است :

---

۱. سیل‌وستر دوساسی : مقدمهٔ کلیلهٔ عربی چاپ پاریس – ۱۸۱۶ میلادی .

... واز جملهٔ رسایل که مبانی تصنیفش و از مجموع کتب که قواعد تألیفش مبنی باشد بر مسائل حکمت و مشتمل بود بر میامن نصیحت، کتاب کلیله ودمنه است که حکمای هند آن را برطرزی خاص ساخته‌اند و براهمهٔ حکمت شعار اوضاع جامعیت آن را برنمطی مخصوص پرداخته پند وحکمت ولهووهزل به‌هم امتزاج داده‌اند وصورت سخن را، جهت میل اکثرطباع بدان، برافسانه نهاده، و از زبان وحوش و بهایم وطیور، اصناف حکایات و روایات تقریر کرده، و درضمن آن انواع فواید حکمت ومیامن موعظت اندراج نموده، تا دانا برای استفاده مطالعه نماید ونادان برای تنزه وافسانه بخواند ... و افاضهٔ آن منبع حقایق ومعانی به مرتبه‌یی است که از ابتداء ظهور تا این زمان مستفیدان مجلس ارادت ... را فایده رسانیده ... وآن کتاب را حکیم روشن رای بیدپای برهمن برنام جهان‌آرای دابشلیم هندی که مالک بعضی ازممالك هندوستان بوده به زبان هندی تصنیف فرموده ویمکن که درمبادی شروع شمه‌یی از آن رقم زدهٔ کلك بیان‌گردد ... و دابشلیم این کتاب را قبلهٔ مقاصد وعمدهٔ مطالب ساخته به مفتاح مطالعهٔ آن، پیوسته افتتاح ابواب وحل مشکلات و کشف معضلات می‌نمود و این جواهر قیمتی در زمان او از دیدهٔ هر کس چون گوهرشاه‌وار ... نهان بودی وبعد ازاو هریك ازاولاد و احفادکه به‌جای وی برسریرسلطنت نشستندی همان طریق مسلوك داشته و در اخفای آن کوشیدندی و با این همه مبالغه نسیم فضایل آن کتاب اطراف جهان را چون حواشی گلستان معطر ساخته بود . . . تا در زمان کسری انوشیروان این خبر انتشار تمام یافته که در خزاین ملوك هندوستان کتابی است ... و هرچه

سلاطین را در باب سیاست وحزم شاید ... در مطاوی اوراق آن ایراد نموده ... و برزویهٔ طبیب ...به التماس نوشیروان به هندوستان توجه نموده ... آن کتاب را به دست آورد والفاظ هندی را به لغت پهلوی... ترجمه کرده به خدمت نوشیروان رسانید ... تا زمانی که خلیفهٔ ثانی از عباسیان ، ابوجعفر منصور ... خبر آن کتاب شنیده ... به‌لطایف‌الحیل نسخهٔ پهلوی به دست آورد. وامام ابوالحسن عبدالله‌بن مقفع را ... فرمود تا تمام آن را از پهلوی به تازی ترجمه کرد ... ودیگر باره ابوالحسن نصربن احمد سامانی یکی ازفضلای زمان را امر کرد تاآن نسخه را از زبان عربی به لغت فارسی نقل نموده و رودکی شاعر به فرمودهٔ سلطان آن را در رشتهٔ نظم انتظام دادو بار دیگر ابوالمظفر بهرام‌شاه‌بن سلطان مسعود از اولاد سلطان محمود غازی ... مثال داد تا ... ابوالمعالی نصرالله‌بن محمدبن عبدالحمید ...آن را هم ازنسخهٔ ابن‌مقفع ترجمه فرموده واین کتاب که حالا به کلیله ودمنه مشهور شده ترجمهٔ مولانای مشارالیه است و الحق عبارتی است در لطافت چون جان شیرین ... وبا آن که مسند نشینان بارگاه انشاء درتعریف جزالت کلمات وتحسین بلاغت تراکیب آن متفق‌الکلمه‌اند ... فاما به واسطهٔ ایراد غرایب ... ومبالغه در استعارات و تشبیهات متفرقه و اطناب و اطالت در الفاظ وعبارات مغلقه خاطر مستمع از التذاذ به فرض کتاب و ادراك خلاصهٔ مافی‌الباب باز می‌ماند وطبع قاری نیز ازعهدهٔ ربط مبادی قصه به مقاطع وضبط اوایل سخن به خواتم آن بیرون نمی‌آید واین معنی هرآینه سبب ... ملالت خواننده وشنونده خواهد بود ؛ خصوصاً دراین زمان لطافت نشان ، که طباع ابنای آن به مرتبه‌یی لطیف

شده که داعیهٔ ادراك معانی بی آن که برمنصهٔ الفاظ جلوه‌گر باشد می‌دارند[۱] ! فکیف که در بعضی ازالفاظ به تصفح کتاب لغت وتفحص کشف معانی آن محتاج باشند ؛ واز این جهت نزدیك شده که کتابی بدان نفاست متروك و مهجورگردد و اهل عالم از فواید آن بی‌بهره و محروم مانند . بنابراین دراین وقت جناب امارت مآب که ذات صافی صفاتش جوامع کمالات راجامع است وصفات سامی سماتش ازمطلع فضایل ومعالی طالع ، صاحب همتی که با وجودتقرب حضرت سلطان زمان... آفتاب اوج خلافت و تاج‌داری ، برجیس برج سلطنت و شهریاری .

بیت

قرةالعین سلاطین شهریار خافقین
شاه‌ابوالغازی معزالملك ودین سلطان‌حسین

... دامن علوهمت از غبار زخازف و ماالحیوةالدنیا الامتاع الغرور[۲] می‌افشاند وصحیفهٔ دل بی‌غل را:

به نیرنگ این پنج روزه خیال — که نادان نهد نام او ملك و مال

مرقوم نمی‌سازد ... و هوالامیرالاعظم ... امیر شیخ احمد ـ المشتهر بالسهیلی رزقه‌الله الاختصاص بالسلم السلمان والکمال الکمیلی که بی‌تکلف سهیلی است از یمین یمن تابان و خورشیدی از مطلع مهر و وفا درخشان .

---

۱. این ذم شبیه به مدح که مولانا حسین‌ازطبع وذوق مردم در دورهٔ تیموری ـدورهٔ انحطاط ادبی ایران ـ می‌کند ، بسیار جالب توجه است .

۲. قرآن‌کریم : ۳/۱۸۵–۵۷/۲۰

بیت

توسهیلی تاکجا تا بی کجا طالع شوی

نام‌تو برهر که می‌تابد نشان دولت است

نظر برتعمیم فواید انام ... اشارت عالی ارزانی فرمود که این کمینهٔ بی‌استطاعت وحقیراندك بضاعت حسین‌بن‌علی الواعظ‌المعروف بالکاشفی ایده‌الله تعالی باللطف الخفی جرأت نموده کتاب مذکور را لباس نو پوشاند ؛ و زیبا روایات معانی او راکه به تتق الفاظ مغلقه و حجب کلمات مشکله محجوب و مستورند بر مناظر عبارات روشن و غرفات استعارات لطیف جلوه دهد به حیثیتی که دیدهٔ هر بینایی بی‌نظر تعمق وتعمیق نظر تواند از جمال آن نازنینان حجلهٔ بیان بهره‌گرفتن، و دل هر دانا را بی کلفت تخیل و تخییل کلفت میسر شود از وصال آن نازپروردگان حجرهٔ ضمیر برخوردن . . . و چون از امتثال مثال آن‌ـ عدیم المثال چاره نبود نکتهٔ‌الحکمة یمانیه از مطلع نورسهیلی روی می‌نمود... بعدالاستخارة والاستجازه بدین‌معنی‌اشتغال‌رفت، وآنچه‌از عالم‌غیب بر زبان قلم وقلم زبان جاری شد رقم ثلث یافت .

و بباید دانست که اساس کتاب کلیله و دمنه بـر حکمت عملی است وحکمت عملی عبارت است از دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال طبیعی نوع انسانی بروجهی که مؤدی باشد به نظام احوال معاد و معاش ایشان ومقتضی رسیدن به‌کمالی که متوجه آن‌اند ؛ و این قسم از حکمت در تقسیم اولی به دو قسم منقسم شده : یـکی آن که راجع باشد با هر نفسی علی‌الانفراد ؛ دوم آن که راجع بود باگروهی برسبیل مشارکت .

اول را که رجوع او با هرنفسی به انفراد بوده وشرکت دیگری با وی در آن باب متصور نباشد تهذیب اخلاق گویند وثانی که راجع است باجماعتی به مشارکت ، باز به‌دوقسم انقسام می‌پذیرد : یکی آن که مشارکت در منزل وخانه باشد و آن را تدبیرمنازل خوانند، دیگر آن که مشارکت در شهر و ولایت بلکه در اقلیم و مملکت بوده و آن را سیاست مدن گویند ؛ وکتاب مذکور مشتمل است از اقسام ثلثهٔ مذکوره بربعضی فواید از نوعین آخرین و آنچه تعلق به تهذیب اخلاق دارد در وی مذکور نیست مگر برسبیل استطراد . پس هرچند ایراد برخی از مکارم اخلاق را مجال بود ، نخواستیم که تغییر کلی به اوضاع کتاب راه یابد . لاجرم متعرض زیادتی ابواب نشده بر همان منوال که حکیم هند ایراد کرده التزام نمودیم و دو باب از اول کتاب که در آن زیاده فایده متصور نبود و دراصل کتاب مدخل نداشت اسقاط کرده چهارده باب باقی را به عبارات روشن وآسان ثبت ساختیم و حکایات رابه طریق سؤال وجواب از رای و برهمن که دراصل مذکور بوده به قید کتابت درآوردیم وقبل از ایراد ابواب ، افتتاح به حکایتی که منشأ سخنان همان تواند بود از لوازم دانستیم و بعد ماکه تصرف در عبارات کتاب مذکوره به جهت اغلاق الفاظ است اگر در تألیف این رساله عنان بیان از شارع انشاء مترسلان ومنهاج ابداع منشیان به صوب تنزل معطوف باشد عذر واضح خواهد بود .

بیت

من که این در معانی سفته‌ام　　　آنچه‌گفتندم بگو آن گفته‌ام

دیگر آن که در اثنای حکایات از اجناس کلمات عربیه به ایراد

بعضی آیات و احادیث ضروری الذکر و آثار و امثال مشهوره اقتصار نموده متعرض اثبات ابیات عربی نمی‌گردد و جریدهٔ سخن رابه جواهر اشعار فارسی که چون ترکیب زر و گوهر صفت ترصیع دارد زیور می‌بندد .

مثنوی

سخن‌ها را به دستور خردمند	ز نظم و نثر باید داد پیوند
که‌گاهی طبع از آن آرام یابد	زمانی زان دگر هم کام یابد

و در محل اثبات ابواب هر جاکه ایراد حکایتی و انشاء مثلی مناسب خواهد نمود بنابر آن ملاحظه که :

مصراع

بر دستهٔ گل نیز ببندند گیا را

به اقدام جسارت برسبیل تصرف اقدام خواهد رفت ؛ و این فقیر اگرچه در ارتکاب این تألیف خود را هدف سهام ملامت می‌بیند اما زبان نیاز نکتهٔ المأمور معذور در دیوان اعتذار به موقف عرض بلغای فصاحت شعار وفصحای بلاغت دثار می‌رساند ؛ و درمقابله لازم التهدید من صنف فقد استهدف مقولهٔ واضع التمهید من نصف فقد استطرف فرو می‌خواند ...

نظم

دیدهٔ انصاف چو بینا بود	در شمرد گر چه که مینا بود
من خجلم ازعمل خام خویش	تو به ملامت مکنم سینه ریش
در روش زمرهٔ آزادگان	نیست روا طعنه بر افتادگان
چشم هنربین بود از عیب پاك	بی‌هنر ار عیب کند زوچه باك

مصراع

و عین الرضاعن کل عیب کلیلة[1]

این بود مختصری از دیباچهٔ انوار سهیلی ـ و این قسمت را با تفصیل بیشتر نقل کردیم تا هم نمونه‌یی از انشاء مولانا حسین واعظ را به دست داده باشیم و هم آن که در موارد لزوم بدان استناد کنیم .

چنان که از مطالعهٔ این دیباچه پیداست مؤلف خود پیش‌بینی می کند که در «ارتکاب این تألیف هدف سهام ملامت» است و برای منتقد نیز دلیلی مقنع نیاورده و زبان به اعتذار گشوده نکتهٔ « المأمور معذور» فرو خوانده است . واگراین پوزش مولاناحسین را با عبارات ابوالمعالی که در کتاب خویش گفته‌است : « وممکن است که این‌سخن در لباس تصلف بر خواطر گذرد و در معرض تسوق پیش ضمایر آید. اما چون ضرورت انصاف نقاب حسد از جمال خویش بگشاید و در آیات براعت ومعجزات صناعت که این کتاب بر ذکر اظهار بعضی از آن مشتمل است تأملی بـه سزا رود ، شناخته‌گردد که تا در تحصیل همتی بلند نباشد و رنج تعلم هرچه تمام‌تـر تحمل نیفتد در سخن که شرف آدمی بر دیگر جانوران بدان است این منزلت نتوان یافت » مقایسه‌کنیم به میزان اختلاف ارزش معنوی این دو کتاب و تفاوت شخصیت این دو نویسنده پی‌خواهیم برد .

در هرحال ، حسین واعظ کاشفی خود می‌دانسته که «عنان بیان» وی « از شارع انشاء مترسلان و منهاج ابداع منشیان به صوب تنزل معطوف » گشته وعلت تصرف در عبارات کتاب کلیله ودمنه را « اغلاق

۱. انوار سهیلی چاپ هرتفورد ـ ۱۸۵۱ میلادی : ۵-۱۱

الفاظ» ذکر می کند ، اما چنان که مشاهده رفت ، انوار سهیلی نیز در اغلاق الفاظ واستعمال لغات مشکل وتکلفات فراوان چیزی از کلیله و دمنه کم ندارد . فقط ابیات عربی کلیله ودمنه از آن حذف شده وانشاء کتاب نیزاز سلاست و انسجام ویك‌نواحتی و زیبایی و رزانت بیرون آمده و مشتی سجع‌های خنك و تکلف‌های بی‌مزه و جناس‌های زشت جای آن را گرفته و ترکیب‌های زشتی چون «فصحای بلاغت شعار و بلغای فصاحت دثار » به‌جای آن صنعت‌گری‌های لطیف و هنر مندانه نشسته است؛ وچنان‌که بعد خواهیم دید به علت همین‌گونه تکلف‌ها و سجع پردازی‌ها این تهذیب نیز دیگر باره مورد تهذیب قرار گرفت و مهذب ثانی نیز عین دلیل‌های مولاناحسین را برای کار خود ذکر کرد!

در باب مقایسهٔ انشاء انوار سهیلی و اسلوب نگارش آن با کلیله و تغییرهایی که مولانا حسین در کلیله ودمنه داده است از این پس به اشباع گفتگو خواهد شد .

اینك باید درباب دو تغییر بزرگی که دوساسی در مقدمهٔ کلیلهٔ عربی یادآوری کرده است ، توضیح خویش را دنبال کنیم :

تغییر اول ـ یعنی عوض کردن نام کتاب ـ نیازمند بسط مقال نیست . مولانا که این تحریر را به فرمان امیر شیخ احمد سهیلی انجام داده ، می‌خواسته کتاب را به نام او کند وبه‌مناسب معنی سهیل و نورانی بودن آن ،کتاب را انوار سهیلی نامیده است .

اما درباب تغییر دوم یعنی حذف باب‌های مقدماتی سابق و نگاشتن مقدمه‌یی جدید باید بیش‌تر سخن گفته شود :

کاشفی تمام مطالب مقدم برباب‌الاسد والثور را که نخستین باب

اصلی کتاب است در تهذیب خود حذف کرده و بدین دست‌آویز که در دو باب نخستین کتاب «زیاده فایده متصور نبود» حذف آن‌ها را عذرخواه آمده ومقدمهٔ واحدی راکه هنوز ریشهٔ آن به درستی معلوم نیست و بیش‌تر ساخته وپرداختهٔ قلم مؤلف به‌نظر می‌رسد، جای‌گزین آن ساخته است[۱].

نگارندهٔ انوار سهیلی این مقدمه را نیز مانند دیباچهٔ کتاب با تکلف و اطناب و اسهاب فراوان پرداخته و حکایتی چند نیز در آن گنجانیده است. وی مدعی است داستانی که در مقدمه بیان می‌کند منشأ اصلی و شأن نزول و علت اساسی پدید آمدن کلیله ودمنه است. بهتر آن است که این مطلب، با خلاصه کردن قسمتی از مقدمهٔ انوار سهیلی وچشم‌پوشی ازنکات زایدآن، از زبان نویسندهٔ اصلی نقل‌شود و سپس بحث درماهیت ادعای او ادامه‌یابد:

«در زمان قدیم پادشاهی بود به‌نام همایون فال که دربارهٔ رعایا عدلی‌شامل و به‌جای درویشان لطفی‌کامل داشت واین پادشاه را وزیری خجسته رای نام بود که همایون فال بی مشورت او به هیچ کار اقدام نمی‌کرد.

روزی همایون فال به عزم شکار بیرون آمد. خجسته رای نیز

---

۱. اتفاقاً باب‌هایی که حسین واعظ حذف‌کرده درست همان‌هاست‌که‌سخنانی از تاریخچهٔ کتاب وتطورآن، وترجمه‌های گوناگون کلیله ودمنه در بردارد واگر این‌باب‌ها ازمیان می‌رفت وبه‌دست‌ما نمی‌رسید مجبور بودیم درباب‌اصل و ریشهٔ‌کتاب اطلاعات نادرستی راکه مولانابه‌قوهٔ تخیل‌خویش برساخته ومنشأ ومبنایی برای‌کتاب‌تراشیده‌است قبول‌کنیم وبه‌بحث ومشاجره درباب جزئیات آن اباطیل بپردازیم!

در ملازمت رکاب وی بود . چون چندی شکار کردند و شاه از نشاط شکار بپرداخت ، لشکریان اجازت انصراف یافتند وشاه و وزیر روی به شهر آوردند. اما آفتاب چنان گرم‌شده بودکه کسی را طاقت‌حرکت نمی‌ماند وهمایون فال که ازگرمی هوا به‌ستوه‌آمده بود، خجسته رای راگفت : دراین هوای‌گرم حرکت‌کردن ازحکمت نیست ونیز به سایهٔ خرگاه پناه بردن دفع حرتموز نباشد . تدبیری اندیش تازمانی درسایه آساییم و شب‌هنگام به‌شهر رویم . خجسته رای گفت : دراین نزدیکی کوهی است سبز و خرم ، ومصلحت آن می‌بینم که مرکب بدان سوی تازیم و ساعتی چون سبزه به سایهٔ بید خوش برآییم . همایون فال به قول خجسته رای روی بدان صوب نهاده به بالای کوه برآمد و فضایی وسیع وچمنی‌خرم یافت که درمیان آن‌آب‌گیری زیبا بود. وزیر بفرمود تا کنار غدیر جایی برای شاه ترتیب دادند و همایون فال در آن نقطه بیاسود . دراین‌اثنا نظر همایون‌فال بردرختی‌کهن افتاد که میان‌آن‌خالی شده بود و زنبوران عسل برای ذخیرهٔ معاش خود بدان پناه آورده بودند . پادشاه دربارهٔ طرز زندگی زنبور عسل از وزیر توضیحاتی خواست وخجسته رای در آن باب سخن‌گفت ودامنهٔ مفاوضت به‌آیین مملکت داری کشید و پس از مباحثات فراوان وزیر گفت : «هرپادشاه آگاه‌که مدار کار خود برحکمت نهاده مواعظ حکما را دستورالعمل سازد هم ملکش‌آبادان باشد وهم رعیتش خوش‌دل و شادمان، چنانچه رای اعظم دابشلیم هندی‌که اساس‌سلطنت خود برقواعد سخنان‌حکیم بیدپای برهمن نهاده بودند.»

همایون‌فال چون ذکر دابشلیم وبیدپای شنید فرمود ای خجسته

رای مدتی مدید است که سودای این قضیه درسویدای دل من متمکن است و امیدوارم که هرچه زودتر مرا از سخنان رای و برهمن بهره‌مند گردانی . وزیر اطاعت کرد و گفت :

دریکی از بلاد هند پادشاهی بود که او را رای دابشلیم گفتندی وبه لغت ایشان معنی این کلمه پادشاه بزرگ باشد . دابشلیم چون اطراف مملکت خود را به سیاست مضبوط ساخته بود و ساحت ولایت از مدعیان ملك پرداخته ، پیوسته به‌فراغت خاطر بزم‌عیش آراستی و در مجلس او همواره ندمای حکمت شعار وحکمای فضیلت دثار بودند . روزی با ندما وحکما سخن درپیوسته بود ورشتهٔ مفاوضت درازگشته تاسرانجام همهٔ حکمابر آن‌متفق‌شدند که جود ، اشرف و اکمل‌اخلاق است . رای بعد از وقوف براین مسأله بفرمود تا در گنج گران‌مایه برگشادند و غریب و شهری به‌نصیب تمام خرسند گردانیدند وخرد و بزرگ به‌عطایای عمیم از ابنای جنس مستغنی ساختند .

چون شب شد پادشاه سربه بالین آسایش نهاد ودرخواب‌دیدکه پیری هویداگشت وبر رای سلام کرد وگفت چون امروزگنجی در راه خدا نفقه‌کردی علی‌الصباح به‌جانب شرقی دار سلطنت توجه نمای‌که گنجی شایگان ازخزانهٔ رایگان حوالهٔ تواست وبه‌یافتن گنجینه‌یی پای مباهات برفرق فرقدان خواهی نهاد و سرمفاخرت از ذروهٔ سپهر برین خواهی گذرانید .

چون‌صبح فرا رسید رای فرمودتازین‌برمرکب نهادند وبه‌عرصهٔ صحرا بیرون‌آمده از مقصود خبری می‌جست . ناگاه نظرش‌بر کوهی بلند افتاد ودر دامن‌آن‌کوه غاری تاریك نمودار شدکه مردی‌روشن‌دل

بردر آن نشسته بود . دعوت وی بپذیرفت ونزد او رفت وزمانی بماند و چون عزیمت رفتن کرد ، درویش گفت درگوشهٔ این غار گنجی گران است واگر خسرو را بدان التفات بود بفرماید تا ملازمان به جستجوی آن پردازند . رای امر کرد تا جمعی به کاویدن در آمدند ودراندك فرصتی راه گنج باز یافته و تمامی نفائس و جواهر از گنج خانه بیرون آمد . شاه درمیان نقود و ذخائر آن گنج بزرگ صندوقی مرصع دید که بر اطراف و جوانب او بندهای محکم بسته و قفلی رومی کردار بردر آن زده‌اند ، واستحکام آن به‌مرتبه‌ای بود که دندان هیچ کلیدگره آن نگشودی وذهن هیچ حلال مشکلی به‌حل عقدهٔاو راه نبردی. رای را رغبتی عظیم به‌گشودن آن پیدا شد و بفرمود تا قفل را بشکستند و چون سرصندوق گشاده شد از آن درجی جواهرنشان بیرون آمد که در درون آن حقه‌یی در غایت صفا تعبیه شده بود . شاه بـه دست خود سرحقه باز کرد و پاره‌یی حریرسپید دید خطی چند به‌قلم سریانی بروی نبشته؛ متعجب شد که‌این چه‌چیزتواندبود؟ بعضی گفتند نام صاحب گنج است وجمعی بر آن حمل کردند که طلسمی تواند بود که جهت حفظ گنج نوشته باشند . چون گفتگوی ارکان دولت دراز شد ، دابشلیم گفت تااین خط خوانده نشود شبهه رفع نخواهد شد و هیچ یك از حاضران برقاعدهٔ آن خط وقوفی نداشتند . به ضرورت درطلب کسی بشتافتند تااز حکیمی که در خواندن و نوشتن خطوط غریبه مهارتی تمام داشت خبریافتند و او را حاضر آوردند . حکیم آن نوشته را بستد و بخواند و گفت : « این مکتوبی است مشتمل برانواع فوائد ؛ وگنج‌نامه به‌حقیقت همین‌تواند بود . ملخص سخن این است که این گنج را من که هوشنگ پادشاهم

ودیعت‌نهاده‌ام برای رای اعظم وپادشاه بزرگ که اورا دابشلیم‌خوانند وبه‌واسطهٔ الهام الهی دانستم که این خزانه نصیب وی خواهد بود...
اما این وصیت‌نامه دستورالعملی است که پادشاهان را از آن‌گزیر نیست و هرسلطانی این چهارده قاعده راکه بیان می‌کنم ، تامنظورنظر اعتبار نسازد بنای دولت او متزلزل خواهد بود و اساس سلطنت او استحکام نخواهد یافت » .

آن‌گاه‌حکیم چهارده پند راکه درواقع عصاره وخلاصهٔ ابواب چهارده گانهٔ کلیله ودمنه (به‌استثنای باب ابتداء کلیله ودمنه وباب‌برزویهٔ طبیب) است بـه عنوان وصایـای چهارده‌گانهٔ هوشنگ پادشاه بیان می‌کند ؛ وآوردن نمونه را به‌نقل چند فقره از آن می‌پردازیم :

«وصیت‌اول : آن است که هرکس را ازملازمان که به‌تقرب‌خود سرفرازی دهد سخن‌دیگری درباب شکست او به عزقبول نباید رسانید که هرکه نزد پادشاهی‌مقرب شد هرآینه جمعی براوحسد برند وچون اساس عنایت سلطان دربارهٔ او مستحکم بینند به‌لطایف‌الحیل در نقض و هدم‌آن کوشند و از روی دولت‌خواهی و نصیحت درآمده سخنان رنگین و فریبنده می‌گویند تا وقتی که مزاج پادشاه براو متغیر گردد و درضمن آن صورت مقصود ایشان به‌حصول پیوندد . . .

وصیت سوم : آن‌که به‌امرا و ارکان دولت خود طریق موافقت ونیکوخواهی مرعی داردکه به‌اتفاق‌دوستان یك‌دل ومعاونت مصاحبان یك‌جهت‌کارهای کلی متمشی می‌شود .

وصیت هفتم : آن که به هیچ وجه عنان تدبیر از دست نگذارد که اگر جمعی ازدشمنان به‌قصد وی متفق گردند وصلاح درآن بیندکه

با یکی از ایشان ملاطفت باید ورزید که به سبب آن خلاصی از آن متصور است فی‌الحال بر آن اقدام نماید و به‌حکم الحرب خدعة بنای فریب ایشان را به‌تبر مکر زیر وزبر گرداند . . .

وصیت یازدهم : آن که میل کاری که موافق طور ولائق حال نباشد نفرماید که بسیار کس کار خود گذاشته به مهم نامناسب اقدام نماید و آن را به‌اتمام نارسانیده ازکارخود بازماند . . .»

حکیمی که مأمور خواندن وصایای هوشنگ بود ، پس‌از بیان وصایای چهارده‌گانه سخن را چنین پایان می‌دهد :

«و هریك را از این چهارده وصیت که یاد کردیم داستانی است مقرر و حکایتی معتبر و اگر رای خواهد که برتفاصیل آن حکایات و روایات اطلاع یابد به جانب کوه سرندیب که قدم‌گاه ابوالبشر است توجه باید فرمود که این عقده آن‌جا خواهدگشود ومطلوب کلی در آن روضهٔ امانی روی‌خواهد نمود . »

« دابشلیم پس‌از وقوف براین معانی آن دفینه را بروجه صدقه به ارباب استحقاق عطا کرد ومتوجه دارالملك شد وشب را دراین‌اندیشه بود که به‌جانب سرندیب عزیمت کند تامقصود به‌اتمام پیوندد .

صبح‌گاهان دابشلیم دوتن از مقربان درگاه را به قصد مشورت احضار کرده عزیمت مسافرت به سرندیب را با آنان درمیان نهاد . وزیران شب‌را مهلت خواستند تادراین باب‌اندیشه‌کرده نتیجهٔ مطالعه را فردا به عرض رسانند . دابشلیم براین معنی رضا داد و چون روز برآمد وزیران به‌درگاه ملك حاضر آمدند ووزیر مهتر مخالفت خود را باتصمیم شاهانه تقریر کرده دراین باب تمثیلی بیاورد .

اما دابشلیم را رای سفر همچنان محکم بود و وی نیز درفواید سفر حکایتی باز گفت . سپس وزیر دیگر پیش آمد و فصلی در باب مشقت‌های سفر فرو خواند . لکن دابشلیم را که همت برانجام دادن این عزیمت مقصور گشته بود گفتار وزیر دوم نیز مؤثر نیفتاد و مثال دیگر در تأیید عزم خویش بازگفت و چون وزیران بدانستند که زواجر نصیحت مانع عزیمت نخواهد بود دم در کشیده با رای شاه هم‌داستان شدند و به تهیهٔ اسباب ارتحال اشتغال نمودند .

رای دابشلیم زمام امور جمهور به کف کفایت یکی از ارکان دولت که محل اعتماد بود سپرد وباجمعی خواص خدم روی به‌سرندیب نهاد وچون به‌سرندیب رسید و دوسه روزی از رنج راه برآسود روی به‌کوه نهاد . در آن کوه نظرش برغاری افتاد و از مجاوران آن منازل به استفسار تمام معلوم فرمود که آن مسکن حکیمی است که او را بیدپای خوانند (وازبعضی اکابر استماع افتاده که نام او پیل‌پای‌است) که به‌هندی «هستی‌پات» خوانند . دابشلیم به‌نزد برهمن رفت . برهمن به نشستن اشارت فرمود واز رنج راه بپرسید و سبب قبول کلفت سفر استفسار کرد . دابشلیم قصهٔ خواب وگنج ووصیت‌نامه وحوالهٔ تمام آن به سرندیب بازگفت . برهمن چند روزاز مهمات خود برطرف شده به تربیت او پرداخت و دراثنای مقالات وصیت‌نامهٔ هوشنگ درمیان آمد. پادشاه یك یك از وصایا برحکیم عرض می کرد و برهمن در آن باب با رای اعظم سخنان می‌فرمود ودابشلیم آن را به‌قلم خیال برلوح حافظه ثبت می‌نمود و کتاب کلیله ودمنه مشتمل برسؤال وجواب رای وبرهمن است و ما آن را درچهارده باب بر وجهی که فهرست کتاب بر آن ناطق

است ایراد کردیم[۱] . . . »

این خلاصهٔ مقدمـهٔ تازه‌یی است که مولانا حسین واعظ کاشفی بر کلیله ودمنه نوشته و وقایع داستان را در چهارچوبهٔ آن ایراد کرده است . این نوشته بی‌شك ـ هم از لحاظ انشاء وهم از نظرطرز فکر و استدلال و پرورانیدن معانی ـ متعلق بـه دورهٔ تیموری و دوران‌های بعداز حملهٔ مغول است .

صرف‌نظر از آن‌کـه امروز پنچاتنترا یعنی ریشه و منبع اصلی کلیله ودمنه در دست است واین‌سندگران‌بها باب هرگونه اجتهادی را می‌بندد و مجعول بودن این داستان‌های نامربوط را روشن می‌سازد ، پیش‌از حملهٔ مغول و هجوم تاتار ملعون اعتقاد به‌خرافات وغیب‌گویی و پیش‌بینی و طلسمات و عزایم و سربه صحرا نهادن وغیرآن درادب فارسی بسیار کم انعکاس یـافته است و اگر نمونه‌هایی معدود از این وقایع بتوان یافت صورتی منطقی ومستحکم ومرتبط دارد . اماپس‌از حملهٔ مغول براثر شدت این داهیهٔ عظیم مردم تعادل فکری خویش را از دست دادند ونیروی‌تفکر وتعقل درآنان به‌ضعف‌گرایید واعتقاد به‌مطالب سخیف وقوای مافوق طبیعی وجن‌گیری وجادوگری وستاره‌شناسی و کف‌بینی رونق و رواج فراوان یافت ومتأسفانه تاامروز نیز بقایای نفوذ این گونه افکار پوچ و ناپسند در قشرهای مختلف اجتماع ما دیده می‌شود . اثر این ضعف فکر را می‌توان در افسانه‌ها ومنشآت قرن‌های هشتم ونهم به‌بعد باوضوح تمام مشاهده کرد .

---

۱. برای اطلاع ازاین‌حکایت‌ها رك : انوارسهیلی‌چاپ هرتفورد ـ۱۸۵۱م ـ ص ۳۵ ـ ۵۶

علت این موضوع دوچیز است: نخست آن‌که قوم مهاجم‌مغول چون طایفه‌یی بدوی و وحشی بودند ، به خرافات و مغیبات و اعمال خارق‌العاده اعتقاد تام داشتند و چون بر مردم ایران غلبه کرده بودند خواه ناخواه عقاید سخیف آنان درایران نیز رواج یافت . دوم آن‌که ساکنان ایران‌زمین ، براثرعدم‌ارتباط وبی‌خبری ازجریان‌های سیاسی، آن روز حملهٔ مغول را جز یك بلیهٔ آسمانی نمی‌دانستند وهمین مطلب ایشان را به‌کارهای خارق عادت و وقایعی که ایجادآن ازحد قدرت‌بشر بیرون است معتقد می‌ساخت وبه‌این دوسبب رفته رفته‌افکار پوچ وغیر منطقی و خیال‌بافی‌های عجیب وغریب و داستان پردازی‌های نامربوط و مضحك میان آنان رواج یافت . البته منظور بحث در این موضوع نیست . مقصود این است‌که وقایعی که درطی این مقدمه می‌گذرد تمام از نوع همان وقایع است‌که در دوران بعداز حملهٔ مغول ازآن بحث می‌شد : خواب دیدن دابشلیم ، یافتن‌گنج ، وصایای هوشنگ پادشاه وپیش‌گویی وی‌دربارهٔ تعلق یافتن این‌گنج به‌دابشلیم ، وبودن پیری در جزیرهٔ سرندیب که‌توضیح دهندهٔ این وصایاست ، وجود غار و پیرمرد غارنشین که بارها دراین مقدمه تکرار می‌شود ، همهٔاین‌ها مسائلی‌است که‌به‌خوبی می‌رساند این افسانه متعلق به‌چه دورانی است .

علاوه براین کوچك‌ترین دقتی نیز در تـوجیه تاریخی مطلب نشده‌است : نام پادشاه چین همایون فال ونام وزیرش‌خجسته رای‌است وهوشنگ پادشاه ایرانی وصایای خود را به‌خط ولغت سریانی نوشته وباگنجی شایگان درهندوستان به‌امانت نهاده است تا پادشاه چین بیاید وگنج رانازشست خویش بردارد و ازمزایای معنوی پندهای هوشنگ

بهره‌مند شود و . . . هزار ایراد دیگر که بازگفتن آن کاغذ را بیهوده سیاه می‌کند !

اما از این مطالب که بگذریم ، آمدن نام هوشنگ پادشاه در این مقدمه باعث القاء شبهه در خاورشناسان ومحققان شده‌است ، زیرا ـ چنان که گفتیم ـ انوارسهیلی به‌ترکی ترجمه شدونام همایون نامه به‌خودگرفت وهمایون‌نامه به‌زبان فرانسوی ترجمه شد ومورد مطالعهٔ ادیبان‌فرانسوی قرارگرفت و در نتیجه بعضی از آنان کلیله ودمنه را از آثار هوشنگ پادشاه پیش‌دادی دانستند وتصور کردند همایون‌نامه با«جاویدان خرد» ، کتابی که تألیف آن به‌هوشنگ منسوب است ، یکی است .

سیل‌وستردوساسی درباب این اشتباه چنین نوشته است :

«دربلو گفته است که «جاویدان‌خرد» کتاب اخلاقی وسیاسی که تألیف آن به پادشاه باستانی ایـران هوشنگ نسبت داده می‌شود همان همایون نامه است و همایون‌نامه نامی است که برترجمهٔ ترکی کلیله و دمنه نهاده‌اند واین مطلب برای کسانی که آثار این شرق‌شناس مشهور رامطالعه کرده‌اند ، این اشتباه را ایجاد کرده است که تصور کنندترجمهٔ پهلوی کلیله ودمنه جاویدان خرد نام داشته و همان کتابی است که بـه هوشنگ نسبت داده می‌شده است . به‌نظرمن این‌استنباط اساس ندارد وهیچ دلیلی برای اثبات آن نیافته‌ام .»

« جاویدان خردی که به هوشنگ نسبت داده شده کتابی است به‌کلی جدا از کلیله ودمنه .»[1]

اما در عین حال مطالعه در کتاب جاویدان خرد ، بعضی مطالب

---

۱ . دوساسی: مقدمهٔ کلیله ودمنه.

مقدمهٔ حسین‌واعظ را تاحدی روشن‌می کند . نیزچون‌این کتاب‌در کلیله و دمنهٔ ابن مقفع ، و پس از آن در کلیله ودمنهٔ ابوالمعالی تأثیر داشته است ــ و بعد این مطلب را روشن خواهیم کرد ــ گفتگوی مختصری درباب کتاب مذکور بی‌فایده نیست .

جاویدان خرد ، کتابی است مشتمل برحکم و مواعظ و کلمات قصار منسوب به هوشنگ پادشاه پیش‌دادی . این کتاب‌در زبان پهلوی وجود داشته و سپس به عربی ترجمه شده و ابوعلی مسکویه صاحب کتاب‌های معروف تجارب الامم و تطهیرالاعراق ، آن را به‌همین نام ــ یعنی جاویدان‌خرد ــ جمع آوری کرده ومواعظ حکمای‌فارس‌وروم و عرب را بدان افزوده است . از این کتاب چند نسخهٔ خطی در بیروت و سایر نقاط وجود داشت که در زیر عنوان الـحکمةالخالده به طبع رسیده است .

ترجمهٔ فارسی جاویدان خرد ابن مسکویه درسال ۱۰۶۵ ﻫ .ق . به‌توسط شخصی به‌نام‌محمدحسین‌بن حاج شمس‌الدین به‌فارسی‌تحریر شده است . ظاهراً این تحریر از روی نسخه‌یـی از ترجمهٔ جاویدان خرد بوده وتحریر کننده درباب آن چنین توضیح می‌دهد : «راقم این کتاب... ابن‌حاج شمس‌الدین محمد حسین می گوید که درسال ۱۰۶۵ هجری نبوی ... روزی از روزهـا که مذکوری از کـلمات موعظت آیات حکما در میان بود ازاین دولت خواه صمیمی استفسار فرمودند که کتاب جاویدان خرد به نظر در آمده ؟ به عرض رسانید کـه نام این کتاب بیش از آن است که به‌حیطهٔ تعریف در آید و بیش‌ترین اوقات ما به مطالعهٔ آن می گذرد شماهم عبوری نمایید . چون فقرهٔ چندی از آن

به نظر آورد الحق سخنان خوب سودمند بسیار در آن یافت ... نهایت چون اصل کتاب عربی بود ... و به واسطهٔ ایجاز کلام عربی مترجم عبارات طویل الذیلی به جهت وضوح آن ایراد نموده که لطافت لفظ ومعنی پوشیده مانده به خاطر آورد که مضمون آن سخنان را به سوق عبارت فارسی که محض ترجمه نباشد تحریر نماید که هم عبارت مختصر وهم توضیح معنی ظاهر تر گردد... تا این که به وساطت یکی ازدوستان موافق ، اصل کتاب که عربی بود به دست آمـد و معلوم گردید که این کتاب از مؤلفات استاد فاضل ابوعلی مسکویه است ... واین مسکین را با این قلت بضاعت کجا استطاعت آن بود که از عهدهٔ ترجمهٔ آن بر آید . آخرالامر به خاطر رسید که در واقع ایـن نسخه انتخاب ترجمه‌یی است که دیگران کرده‌اند نه ترجمه واین معنی هم علاوهٔ آن گردید که اندك تصرفی نیز در آن نموده آید ... و در ترتیب نیز تقدیم و تأخیری نسبت به مناسبت جایز دارد . چنان که در اصل کتاب پیدا شدن جاویدان خرد را که بعد از سخنان هوشنگ ایراد نموده ، فقیر در اول انتخاب ثبت کرد .[۱]»

این کتاب غلطهای چاپی فراوان نیز دارد وترجمهٔ آن با همهٔ این دست‌کاری‌ها فصیح وصحیح نیست وغلطها و تحریف‌هایی در آن دیده می‌شود ولی با این همه می‌توان آن را مورد استفاده قرار داد. دراین کتاب ، چنان که تهذیب کنندهٔ آن نیز تصریح کرده است ، فصلی در باب کیفیت پدید آمدن جاویدان خرد و کشف آن در دوران بعدازاسلام وجود دارد که طرطوشی نیز در سراج‌الملوك نظیر آن را از قول

۱. جاویدان خرد فارسی : صفحات ۷ تا ۱۶

فضل بن سهل روایت کرده است . ترجمهٔ گفتار ابن مسکویه در باب تألیف این کتاب و پیدا شدن نسخهٔ اصلی آن ، که در جاویدان خرد فارسی آمده چنین است :

استاد فاضل و حکیم کامل ابوعلی احمدبن محمد مسکویه می‌گوید که در عنفوان شباب که مطالعهٔ کتاب ابی‌عثمان جاحظ که به استطالة الفهم موسوم است می‌کردم در آن تعریف بسیار از کتاب جاویدان خرد وصیت حضرت شاهنشاه پیش‌دادی هوشنگ کرده بود . من خواهان وجویان آن شدم ، بعد از سعی وجد بسیار آن را در ملک پارس به دست آورده خواندم .

اگر چه این کتاب مشتمل و مشحون بود به کلمات دل‌آویز و نصایح سودمند ، لیکن امثال و نظایر آن از حکماء فارس و روم و عرب وهند فراوان یافتم . مناسب چنان دیدم که نسخهٔ جاویدان خرد را با وصایا و مواعظ حکمای اربعه در حیطهٔ جمع و تألیف آورم که علما وفضلا را تجدید ذکری بود ، و جوانان را ارشادی ، و مرا اجری از مثوبات اخروی . و در پیدا شدن جاویدان خرد استاد فاضل چنین می‌گوید که ابوعثمان جاحظ در کتاب خود نقل از فضل بن سهل که وزیر مأمون بود کرده که وقتی مأمون‌الرشید به حکومت خراسان از قبل پدر خود آمد ، ملوك اطراف ایلچیان با تحف و هدایا به درگاه مأمون می‌فرستادند . از جمله حاکم کابل از دانایان آن دیار رسولی فرستاد ذوبان نام ، و به مأمون نوشت که تحفه‌یی به‌جهت شما فرستاده‌ام که نفیس‌تر و بزرگ‌تر و بهتر از آن در روی زمین نیست . مأمون تعجب بسیار کرد .گفت بپرسید از این مرد که چه آورده ؟ گفت بهتر

از علمی که دارم چیزی نیاورده‌ام! گفتند علم تو چیست؟ گفت تدبیر ورأی صائب و دلالت به خیر. مأمون اکرام و تعظیم او نموده گفت او را در منزل خوبی فرود آورند و کیفیت احوال او را پوشیده دارند تا خبر او فاش نگردد و بعد ازفوت هارون‌الرشید که میان محمد امین و مأمون‌کار به قتال وجدال انجامید و محمد امین لشکر به خراسان فرستاد، روزی که خبر آمدن فوج محمد امین به عراق رسید، مأمون گفت ذوبان را بطلبید تا با اومشورت نماییم.

بعد از آمدن، مأمون به اوگفت: چه‌می‌گویی و چه می‌بینی در فرستادن لشکر به مقاتلهٔ افواج محمد امین؟ ذوبان‌گفت که رأی آن است که منصب وملکی‌است قریب. پس از روانه شدن لشکر و آمدن خبر فتح، ذوبان را طلب داشته صدهزار دینار به او انعام فرمود. ذوبان قبول نکرد وگفت مرا ملک‌کابل بی‌چیزی نفرستاده که بالفعل محتاج باشم و رد نمودن من این مبلغ را، از روی ندانستن قدر آن نیست، بلکه مترصد آنم که نعمتی‌ازملک بیابم که بهتر وبزرگ‌تراز این باشد و آن کتابی است که در ایوان کسری مدفون است وچون مأمون‌به بغداد آمد به ذوبان‌گفت که آن کتاب درجایی که هست نشان باید داد تا کنده بر آرند.

بعد از آن‌که ذوبان نشان داد، مأمون فرمودکه همان موضع را بکنند و از آن‌جا در نگذرند. چون آن موضع را کندند، به موجبی که ذوبان نشان داده بود،به سنگی رسیدند که در زیر آن فضایی بود وصندوقچه‌یی از آبگینهٔ سیاه ظاهر شد مقفل، آن را برداشته نزد مأمون بردند. مأمون ذوبان را طلبیده گفت که این آن نعمتی است که

آرزوی آن کرده بودی ؟گفت : بلی . مأمون گفت صندوقچه سر به‌مهر است ،گمان نشود که خیانت در آن کرده باشم . ذوبان گفت رعایاو زیر-دستان ملك را از این قسم امور عار و نفرت است ،چگونـه گمان شود که ملك از رعیت خود کم‌تر و ناقص‌تر باشد ؟ پس ذوبان قفل صندوقچه راگشاده از صندوق کیسه‌یی از دیبا بر آورده در پیش مأمون سر از زیر کرد . ورقی چند مکتوب از آن بر آمد که مجموع صد ورق بود. در صندوق غیر از این چیزی نبود . پس ذوبان آن ورق‌ها را در کیسه نموده به مأمون گفت که این صندوق به جهت نگاه‌داشتن تحفه‌ها خوب است . بفرما نگاه دارند ــ و کیسهٔ اوراق راگرفته روان‌شد . حسن بن سهل گوید به مأمون گفتم که بایست از ذوبان پـرسید که در این اوراق چیست ؟

مأمون گفت من هم ارادهٔ آن داشتم ، اما ترسیدم که مردم مرا ملامت کنند . حسن گوید بعد از رفتن ذوبان به خانهٔ او رفته و از آن ورق‌ها استفسار نمودم. گفت کتاب جاویدان خرد است که گنجور پادشاه ایران ازحکماء قدما استخراج کرده . گفتم ورقی از آن به من ده تا مطالعه کنم . چون ورقی از آن گرفتم ، به نظردر آوردم چیزی نتوانستم فهمید . آخر خضر بن علی راکه در علم وخط فارسیان مهارتی داشت طلبیده آن ورق‌ها بدو دادم تا خواند و تفسیر نمود ومن در قید کتابت می‌آوردم تا سی‌ورق نوشته شد وچون روز به‌آخر رسید به خانه رفته روز دیگر نزد ذوبان آمده گفتم که در دنیا بهتراز این علم باشد؟ ذوبان گفت حکما این علم را بسیار صیانت ومحافظت می‌نمودند که رشد دنیا و آخرت در این است ومن می‌خواستم که تمامی این اوراق را به تو

دهم تا کتابت کنی ، لیکن در خـود ندیدم که زیاده از آنـچه داده‌ام ، توانم داد ...

بدین ترتیب پیداست که اساس مقدمهٔ حسین واعظ براین داستان قرار دارد . اما پنهان بودن صندوقچه در غار وپیدا شدن‌گنج و دیـگر پیرایه‌هایی که مؤلف انوار سهیلی برآن بسته ، از همان گونه افکاری است که در دوران مغول وتیمور بین مردم رواج یافته بود ، وسریانی بودن خطوط وصیت‌نامهٔ هوشنگ که در مقدمهٔ انوار سهیلی آمده است نیز نشان ضعف حس ملیت مردم ایران درعصر تألیف کتاب وبی‌توجهی ایرانیان به مآثر ملی و داستان‌های حماسی و تاریخی گذشتهٔ ایران است .

با این همه تردیدی نیست که اشتباه جاویدان خرد باکلیله ودمنه غلطی فاحش است . اما درعین حال قسمتی از گفتگوهای بلار وزیـر در باب‌البلار و البراهمه بامواعظ وحکمت‌هایی که از دانایان هند در جاویدان خرد نقل شده تطبیق می‌کند و دراین بـاره در اواخر همین گفتار سخن خواهیم‌گفت .

این بود تفصیل دو تغییر بسیار مهمی که‌حسین واعظ درکلیله و دمنهٔ ابوالمعالی داده و بارون سیل‌وستر دوساسی در مقدمهٔ‌کلیلهٔ عربی چاپ پاریس بدان‌اشاره کرده بود .

چنان‌که دوساسی نیز خاطرنشان کرده است ، این دو تغییر تنها تغییراتی نیست که کمال‌الدین حسین واعظ درکـلیله ودمنه وارد آورده است . تغییری دیگر که در نظر ما بی‌اهمیت‌تر از دوتغییرفوق نیست ، افزودن به تعدادحکایت‌های کلیله ودمنه‌است. واعظ کاشفی‌خود دربارهٔ

این کار چنین توضیح می‌دهد: « ودرمحل اثبات ابواب هرجاکه ایراد حکایتی وانشاء مثلی‌مناسب خواهدنمودبنابر آن‌ملاحظه‌که : بردستهٔ‌گل نیز ببندندگیا را، به اقدام جسارت برسبیل تصرف‌اقدام خواهد رفت.»

در این باره کمی بیش‌تر گفتگو کنیم :

چنان‌که می‌دانیم ملاحسین ، فقط چهارده باب‌اصلی کلیله ودمنه را تهذیب‌کرده است . در کتاب ابوالمعالی ایـن چهارده باب دارای چهل وشش حکایت است . حسین واعظ شصت حـکایت دیگر بر این کتاب افزوده و تعداد حکایات را به بیش از دو بـرابر (صد وشش حکایت) ترقی‌داده است . بحث دراین مطلب که ملاحسین این‌حکایت‌ها را ازکدام منبع یا منابع گرفته است ، و تعیین دقیق مأخذ این قصص، در این مختصر نمی‌گنجد . فقط به اجمال یادآوری می کنیم که غالب این‌حکایت‌ها ازگلستان سعدی ومرزبان نامه ومثنوی مولانا جلال‌الدین محمدبلخی رومی‌گرفته شده است وحتی دربعضی موارد (مانندحکایت قاضی که هنگام‌انتصاب بدین‌شغل می‌گریست)عین‌حکایت منظوم مولانا را درکتاب آورده است .

تاکنون درباب اضافه ونقصان حکایات کلیله ودمنه‌ازمنابع‌اصلی آن سخنی نگفته‌ایم . این امر از باب مسامحه نبوده است . می‌دانیم که ابوالمعالی در ترجمهٔ حکایات کلیله و دمنهٔ عـربی جانب امانت را رعایت‌کرده و از تعداد حکایات نکاسته است . بنابراین مقایسهٔ کلیله و دمنهٔ عربی وفارسی لازم نیست وهرگاه یکی ازآن‌ها را با منابع اصلی (پنچاتنترا ومهابهاراتا) بسنجیم نتیجهٔ مقایسه دربارهٔ دیگری نیزصادق خواهد بود . بنابراین ، از لحاظ آن‌که منابع اصلی کلیله ودمنه با این

کتاب و انوار سهیلی یك‌جا مقایسه شود، این مطلب را برای فصلی که در آن از انوار سهیلی بحث می‌شود گذاشتیم .

اینك در جدولی کلیله ودمنهٔ ابوالمعالی و انوار سیهلی را از یك طرف ، و از طرف دیگر آن باب‌ها را که مأخذ هندی آن معلوم است ، با مأخذ اصلی آن می‌سنجیم :

جدول مقایسهٔ کتاب اول پنچاتنترا و نخستین باب‌های کلیله ودمنه و انوار سهیلی

شماره	پنچاتنترا ـ کتاب اول جدایی دوستان	کلیله ودمنه باب الاسد والثور	انوار سهیلی باب اول
۱	حکایت بازرگان ودرودگر	حکایت بازرگان بسیارمال	حکایت بازرگان بسیارمال
۲	« طبل و روباه	« بوزینه ودرودگر	« پادشاه حلب
۳	« دندان‌قوی تاجر	« روباه وطبل	« باز وزاغ بی بال وپر
۴	« زاهد و دزد	« زاهد	« موش تلف‌کار
۵	« بقال دردعوای گوسفندان	« زاغی که‌مار را به‌حیلت تباه‌کرد	« بوزینه و درودگر
۶	« زن بافنده	« ماهی‌خوار و خرچنگ	« دومسافر (سالم وغانم)
۷	« مرد ناسپاس	« حیلت خرگوش باشیر	« طبل و روباه
۸	« جهیدن و سینه رفتن	« سه‌ماهی	« زاهد
۹	« روباه‌آبی	« بط و روشنایی‌ماه	« گنجشك و باشه
۱۰	« خشم و جغد	« گرگ‌وزاغ‌وشکال‌وشتر	« پادشاه ستم‌کاری‌که به عدل گرایید
۱۱	« سوءاستفاده‌ازصداقت‌شتر	« طیطوی	« زاغی که‌مار را به‌حیلت هلاك‌کرد
۱۲	« شیرو نجار	« سنگ‌پشت و دو بط	« ماهی‌خوار وخرچنگ
۱۳	« مرغی‌که با دریاجنگید	« بوزینگان‌وکرم‌شب‌تاب	« خرگوشی که داعیهٔ گرفتاری روباه‌کرد
۱۴	« سنگ‌پشت ودومرغابی	« دوشریك عاقل و مغفل	« شیر وخرگوش
۱۵	« سه ماهی[1]	« غوك و مار و راسو و پنج پایك	« سه‌ماهی

۱. اصل این‌حکایت درمها بهاراتاست واز آن‌جا به‌تحریر جدید پنچاتنترا راه‌یافته‌است .

جدول مقایسهٔ کتاب اول پنچاتنترا و نخستین باب‌های کلیله ودمنه وانوار سهیلی

۱۶	حکایت جنگ بین فیل و گنجشك[1]	حکایت بازرگان وصد من آهن	حکایت عقرب وکشف
۱۷	« مرغابی پیر باهوش		« بط وروشنایی ماه
۱۸	« شیر و گوسفند		« بازشکاری ومرغ خانگی
۱۹	« روباه موسوم به زرنگ		« دهقان و بلبل
۲۰	« زاهدی که بدن دارها کرد		« صیاد آزمندوروباه وپلنگ
۲۱	« دختری که بامارز ناشویی کرد		« گرگ وزاغ وشکال وشتر
۲۲	« شکوفهٔ تیره بخت		« طیطوی
۲۳	« میمون تعلیم ناپذیر		« دوبط وسنگ پشت
۲۴	« دوبازرگان زاده (عاقل و غافل)		« بوزینگان وکرم شب تاب
۲۵	« درمان بدتراز درد		« دوشریك (عاقل ومغفل)
۲۶	« موشی که آهن خورد		« غوك و مار و راسو و خرچنگ
۲۷	« نتیجهٔ تحصیل		« دهقان وخرس
۲۸	« دشمن حساس		« بازرگان و آهن
۲۹	« دوست نادان		

۱. این حکایت درمقدمهٔ بهنودبن سحوان درکلیله ودمنهٔ عربی آمده است .

جدول مقایسهٔ باب دوم از انوارسهیلی و باب‌الفحص‌عن‌امردمنه[1]

شماره	انوار سهیلی باب دوم	کلیه و دمنه باب الفحص عن‌امردمنه
۱	حکایت روباه طامع و از کف‌دادن گوشت	حکایت بازرگان‌کشمیری و نقاش
۲	« درازگوش	« پزشک نادان
۳	« پادشاه ورکاب دار	« مرزبان وغلام‌بازدار
۴	« زاهدی که خدمت مخلوق را برخدمت خالق اختیار کرد	
۵	« نابینایی‌که تازیانه‌ازمارفرق نکرد	
۶	« پیر روشن ضمیر وخدمت سلطان	
۷	« بازرگان کشمیری	
۸	« سه حسود	
۹	« پزشك نادان	
۱۰	« مرزبان وغلام بازدار	

۱ . چنان‌که پیش‌تر گفته‌ایم این باب در پنچاتنترا وجود ندارد و ظاهراً نوشتهٔ شخص ابن‌مقفع است .

جدول مقایسهٔ کتاب دوم پنچاتنترا وباب الحمامه و باب سوم انوارسهیلی

شماره	پنچاتنترا ـ کتاب‌دوم به‌دست‌آوردن دوستان	کلیله ودمنه باب الحمامة المطوقة	انوارسهیلی باب سوم
۱	حکایت پرندگان بهاروندا	حکایت موش	حکایت کبگ وبازشکاری
۲	« اندوه طلا	« زنی‌که‌کنجد بی‌پوست را با کنجد باپوست برابرمی‌فروخت	« شترسوار وبازی‌که به آتش افتاده بود
۳	« برهمن و زنش	« گرگ آزمند	« موش
۴	« حفظ جان		« زنی‌که‌کنجد بی‌پوست را با کنجد با پوست برابر می‌فروخت « گرگ آزمند
۵	« بازرگان‌زاده		« گربهٔ حریص
۶	« جولاه		« دوستی‌که بی‌گاه به‌در خانهٔ دوست خودآمد
۷	« گاو و روباه		
۸	« موشی‌که پیلی‌را نجات داد		
۹	« دست‌گیری موش		

مقایسهٔ کتاب سوم پنچاتنترا و باب البوم والغربان و باب چهارم انوارسهیلی

شماره	پنچاتنترا ـ کتاب سوم زاغان و بومان	کلیله ودمنه باب البوم و الغربان	انوار سهیلی باب چهارم
۱	حکایت بومان و زاغان	حکایت بومان و زاغان	حکایت بومان و زاغان
۲	« انتخاب امیر پرندگان	« انتخاب بوم به امیری پرندگان	« پادشاه کشمیر
۳	« خرگوش که فیل را اغفال کرد	« خرگوشی که رسول ماه شد	« امیری بوم بر پرندگان
۴	« داوری گربه	« کبکنجیر و خرگوش و گربه	« کبک و تیهو و گربهٔ زاهد
۵	« بز برهمن	« زاهد و طراران	« قاضی که می‌گریست (از مثنوی مولوی)
۶	« مار و مورچه	« بازرگان و دزد	« زاهد و طراران
۷	« ماری که پول طلا می‌داد	« زاهد و دزد و دیو	« بازرگان توانگر و زن زیبایش
۸	« مرغابیان غیراجتماعی	« درودگری که به گفتار زن فریفته شد	« زاهد و دزد و دیو
۹	« کبوتر فداکار	« زاهد مستجاب دعا و موش	« درودگر و زن او و جوان خوب روی
۱۰	« مردپیر و زن جوان	« مار پیر	« زاهد مستجاب دعا و موش
۱۱	« برهمن و دزد و دیو		« مار پیر
۱۲	« ماری که در لباس شاهزاده بود		« دو گنجشک
۱۳	« درودگر مکار		
۱۴	« خدمتگار موش که موش می‌ساخت		
۱۵	« پرنده و سرگین طلایی		
۱۶	« دخمهٔ سخن‌گوی		
۱۷	« غوکانی که بر دوش مار سوار می‌شدند		
۱۸	« برهمن کورشده از کره		

مقایسهٔ کتاب چهارم پنچاتنترا و باب القرد والسلحفاة و باب پنجم انوار سهیلی

شماره	پنچاتنترا ـ کتاب پنجم ازدست دادن مزایای مکتسب	کلیله ودمنه باب القرد والسلحفاة	انوار سهیلی باب پنجم
۱	حکایت بوزینه وتمساح	حکایت بوزینگان	حکایت بوزینگان
۲	« شاه غوکان ومار	« شیرگرو خوردن دل و گوش خر	« شاه کشمیر و دوستی بوزینه
۳	« شغال و خر		« شیرگر وروباه
۴	« آهن کوب جنگ جو		
۵	« شغالی که هیچ فیلی را نکشت		
۶	« زن ناسپاس		
۷	« شاه و منشی		
۸	« خر درپوست پلنگ		
۹	« زن تاب ساز		
۱۰	« ماده گنجشک وقیح		
۱۱	« شغالی که فیل را خورد		
۱۲	« سگی که هجرت کرد		

مقایسهٔ کتاب پنجم پنچاتنترا و باب الناسك وابن‌عرس و باب ششم انوارسهیلی

شماره	پنچاتنترا ـ کتاب پنجم فاعل اعمال نسنجیده	کلیله ودمنه باب الناسك وابن‌عرس	انوار سهیلی باب ششم
۱	حکایت راسوی مخلص	حکایت زاهد و راسو	حکایت زاهد مجرد
۲	« چهار نفری که به دنبال گنج می‌گشتند	« پارسا و کوزهٔ شهد و روغن	« زاهد و کوزهٔ عسل
۳	« سازندگان شیر		« پادشاه و باز
۴	« دوماهی وغوك		
۵	« الاغ خواننده		
۶	« بافنده		
۷	« خواب برهمن		
۸	« میمون بی‌گذشت		
۹	« شیطان ساده		
۱۰	« شاه‌دخت سه پستانی		
۱۱	« شیطانی که پای خود را شست		

سه بابی که بی‌فاصله بعد ازاین شش باب قرارگرفته ازمهابهاراتا اقتباس شده است . این سه باب درمنبع اصلی یك‌حکایت بیش ندارد و ابوالمعالی فقط درباب دوم آن (باب‌الطائر و ابـن‌الملك) حکایت منظوم مهستی را که حـکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی سروده افزوده است[۱]. اما مولاناحسین به‌باب هفتم دو حکایت (حکایت زن دهقان و حکایت موش و غـوك) ، به باب هشتم شش حـکایت (حکایت‌های : دانا دل و دزدان ـ مطرب و پـادشاه ـ طبیب ـ پادشاه دیارترکستان ـ زاهد ونصیحت‌کردن‌گرگ ـ نانوا و عرب) و به باب نهم چهار حکایت (داستان‌های : مگسان عسل ـ سلطان بغداد ـ خواجهٔ حسود وغلام ـ پادشاه یمن وحاجب) افزوده است .

چون از این نه باب بگذریم ریشهٔ دیگر باب‌ها پیدا نیست . باب دهم درکلیلهٔ ابوالمعالی‌شامل یك حکایت و درانوار سهیلی دارای سه حکایت است وحکایت‌های : هیزم فروش و بوزینه و خـوك بدان افزوده شده است .

باب یازدهم در اصل دارای دو حکایت ودر انوار سهیلی شامل پنج حکایت است و حکایت‌های : کـلنگ ـ مرد دو زنه ـ صیاد و دانش‌مندان‌الحاقی‌است . باب دوازدهم در اصل دارای دو حکایت و در انوار سهیلی حاوی چهار حکایت است و دو حکایت : سلیمان و بوتیمار وپاشاده شکار دوست و خارکن بدان مزید شده است . بـاب

۱ . رجوع کنید به حدیقة‌الحقیقه به تصحیح مدرس رضوی ـ طبع تهران ـ بـاب هفتم : ۴۵۴ ـ ۴۵۵ و نیز به‌کلیله ودمنه ـ چـاپ دانشگاه تهران : ۲۸۸ ـ ۲۹۱

سیزدهم در کلیله دارای یک حکایت است و در انوار سهیلی حکایت پادشاه و کفش‌گر بدان افزوده شده‌است. باب چهاردهم نیز یک حکایت دارد ومولانا حسین حکایت پیر دهقان را بدان الحاق کرده است.

روش کاشفی درنگارش انوار سهیلی

علاوه برتغییرهایی که مذکور افتاد، بنابه تصریح تهذیب کنندهٔ کلیله ودمنه، چون این کتاب از نظر اشتمال بر احادیث و اخبار و بیت‌های عربی و استعمال لغت‌های مهجور و غریب و مشکل قابل استفادهٔ مردم نبود، بدو دستور داده شد تا آن را به لباسی تازه درآورد و کتاب را با سبکی نو بنگارد:

«... فاما به‌واسطهٔ ایراد غرایب ... و اطناب واطالت در الفاظ و عبارات مغلقه خاطر مستمع از التذاذ به فرض کتاب و ادراك خلاصهٔ ما فی‌الباب باز می‌ماند ... بنابراین امیر شیخ احمد ... نظر برتعمیم فواید انام وتکثیر منافع خواص وعوام اشارت عالی ارزانی فرمود که این کمینهٔ بی‌استطاعت ... جرأت نموده کتاب مذکور را لباس نو پوشاند وزیبا روایات معانی او را که به تتق الفاظ مغلقه وحجب کلمات مشکله محجوب و مستورند بر مناظر عبارات روشن و غرفات استعارات لطیف جلوه دهد ...»[1].

با آن‌که بحث در باب سبك نگارش انوار سهیلی منظور نظر نیست، ناچار باید این نکته را روشن ساخت که واعظ کاشفی در تأمین این نظر که علت غائی تهذیب کلیله ودمنه بوده تا چه حد توفیق یافته و کتاب را از الفاظ مغلق تا چه پایه پیراسته است؟

۱. انوار سهیلی ـ چاپ هرتفورد: ۸ ـ ۹

علت اصلی نقل مقداری قابل ملاحظه از انوار سهیلی در این کتاب ، روشن ساختن همین مقصود بود . چنان که دیده‌ایم هرگز نمی‌توان ادعا کرد که انشاءِ انوار سهیلی از انشاءِ کلیله و دمنه روشن‌تر و آسان‌تر و از کلمات مغلق و مهجور پیراسته‌تر است . تنها کاری که کاشفی در این زمنیه انجام داده عبارت از حذف شعرهای عربی و گنجانیدن شعر فارسی شاعران متأخر بر تاریخ ترجمهٔ کلیله و دمنه به جای شعرهای عربی وفارسی این کتاب است .

لازم به تفصیل و اثبات نیست که انشاءِ کتاب نیز از نظر لطف کلام و فصاحت وبلاغت واستحکام جمله‌ها وجزالت ترکیبات وخاصه از لحاظ همواری و یك دست بودن به مراتب از کلیله و دمنه نازل‌تر است و با آن که لغات غریب کم‌تر از کلیله ودمنه در آن به‌کار نرفته ، سراسر کتاب از ترکیب‌های ناخوش ، استعاره‌های نادل‌پذیر ، تجنیس‌های زشت و سجع‌های خنك و اطناب‌های ملال‌خیز مشحون است !

اما آنچه بیش از هرچیز در هنگام مطالعهٔ انوار سهیلی به چشم می‌خورد ، همان یك دست نبودن عبارت‌ها وناهمواری‌انشاءِ آن است. عبارت‌های کتاب گاه بسیار مصنوع ومتکلف ودارای واژه‌های فراوان عربی است وگاه چنان سست ورکیك می‌شود که اگر دو عبارت ازاین دوگونه را نزدیك یك‌دیگر قرار دهندمشکل می‌توان باور کرد که این هردو ریختهٔ قلم یك نویسنده است . قسمت مربوط به موضوع کلیله و دمنه مخصوصاً برای بازنمودن‌این ناهمواری واختلاف انشاء نقل شد. اینك نیز عبارتی چند از دیباچهٔ کتاب راکه بی‌فاصله به دنبال یکدیگر

قرار گرفته است به منظور مقایسه نقل می کنیم :

«این کمینهٔ بی‌استطاعت و حقیر اندك بـضاعت حسین بن علی الواعظ المعروف بالکاشفی ایده‌الله تعالی بـاللطف الخفی جرأت نموده کتاب مذکور را لباس نو پوشاند و زیبا روایات معانی او راکـه به تتق الفاظ مغلقه وحجب کلمات مشکله محجوب و مستورند بر مناظر عبارات روشن وغرفات استعارات لطیف جلوه دهد به حیثیتی که دیدهٔ هر بینایی بی‌نظر تعمق و تعمیق نظر تواند از جمال آن نازنینان حجلهٔ بیان بهره گرفتن‌ودل هردانا رابی کلفت‌تخیل و تخییل کلفت‌میسر شوداز وصال آن ناز پروردگان حجرهٔ ضمیر برخوردن ...»

وپس از آوردن چند جمله با همین تکلف موضوع کتاب رابدین صورت شرح می‌دهد :

«... وبباید دانست که اساس کلیله ودمنه برحکمت عملی‌است و حکمت عملی عبارت است از دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال طبیعی نوع انسانی بروجهی که مؤدی باشدبه نظام احوال معاد ومعاش ایشان ومقتضی رسیدن به کمالی که متوجه آن‌اند ... وکتاب مذکور مشتمل است از اقسام ثلثهٔ مذکوره بربعضی فوائد از نوعین آخـرین و آنچه تعلق به تهذیب اخلاق دارد در وی مذکور نیست مگر برسبیل استطراد . پس هرچند ایراد برخی از مکارم اخلاق را مجال بود ما نخواستیم که تغییر کلی به‌اوضاع کتاب راه یابد لاجرم متعرض زیادتی ابواب نشده برهمان منوال که حکیم‌هند ایراد کرده التزام نمودیم...»[۱]

و این دو عبارت که شاید دریك صحیفه ازکتاب نوشته شده

---

۱. انوارسهیلی چاپ هرتفورد : ۱۵

است از لحاظ بلاغت و شیوهٔ نگارش آن قدر با یکدیگر اختلاف دارد که مایهٔ شگفتی است .

ممکن است گفته شود که ابوالمعالی نصرالله‌بن عبدالحمید نیز کتاب خود را یک‌سان و یك نواخت ترجمه نکرده و در ایراد مقدمات و توصیف‌ها بیش از بیان حکایت و شرح وقایع به تصنع و تکلف می‌پردازد . این مطلب درست است ، اما سخن وی هیچ‌گاه رزانت و استحکام خود را از دست نمی‌دهد ودر عین سادگی دارای جزالت و انسجام است وبدون تردید درهیچ جای کلیله ودمنه عبارتی نظیر : «ما نخواستیم که تغییر کلی به اوضاع کتاب راه یابد» دیده نمی‌شود !

این اختلاف سطح وناهمواری را در برگزیدن شعرها نیز در انوار سهیلی می‌توان دید . کمال‌الدین حسین درعین آن‌که برای استشهاد قسمتی از زیباترین بیت‌های حافظ وسعدی ومولانا جلال‌الدین رومی را برگزیده است ،گاهی نیز اشعاری بسیار سست و رکیك ونازیبا در کتاب وارد ساخته واز رونق و دل‌پذیری آن کاسته است . مثلا این دو بیت درباب سوم انوار سهیلی آمده است :

یارب‌این‌شخص‌راچه افتاده‌است   که بدین اضطراب می‌آید
هیچ معلوم نیست کز چه سبب   این چنین باشتاب می‌آید !

ویا :

به فال خیر رسیدی بدین خجسته مقام
خوش آمدی و علیك السلام والاکرام

و انصاف ، در سراسر کلیله و دمنه هرگز چنین اشعار رکیك و سستی دیده نمی‌شود .

از این گذشته گاه‌گاه مضمون‌های نویسندگان دیگر را نیز اقتباس کرده است. به عنوان مثال، این عبارت از باب چهارم: «... گفت آورده‌اند که در بعضی از ولایات چین کوهی بود در بلندی به مشابه‌یی که حس بصر چند جای در راه آسایش کردی تا به ذروه‌اش رسیدی و دیدبان وهم جز به نردبان خیال پای بر گوشهٔ بام رفیعش ننهادی ...» از این عبارت مرزبان نامه اقتباس شده است:

«چون آن‌جا رسید چشمش بر کوهی افتاد به‌بلندی و تندی چنان که حس باصره تا به ذروهٔ شاهقش رسیدن ده جای در مصاعد عقبات آسایش دادی، و دیدبان و هم در قطع مراقی علوش عرق از پیشانی بچکانیدی، کمند نظر از کمرگاهش نگذشتی، نردبان‌هوا به‌گوشهٔ بام رفعتش نرسیدی، فلک‌البروج از رشکش به جای منطقهٔ جوزا زنار برمیان بستی، خورشید را چون قمر به جای خوشهٔ ثریا آتش حسد در خرمن افتادی ...»[1]

ملاحظه شد که مولانا حسین همین مضمون رابا عبارتی سست‌تر به عین در انوار سهیلی نقل کرده است.

ازتوجه بدین‌مقدمات می‌توان دریافت که‌کاشفی در ساده کردن و پیراستن کلیله و دمنه از لغت‌های مشکل وعبارات مغلق توفیق نیافته و همان لغت‌ها وعبارت‌ها - یا بیش از آن - را با مهارتی کم‌تر به کار برده وفقط شعر عربی درمتن خویش نیاورده است.

البته در این ماجرا نویسندهٔ انوار سهیلی راگناهی نیست، چه می‌دانیم نثر فارسی در دورهٔ تیموری راه انحطاط و سخافت می‌پیموده

۱. مرزبان نامه ـ چاپ سوم ـ تهران ۱۳۱۷ ه. ش: ۲۹۸

و نویسندهٔ مزبور که زادهٔ چنین عصری است ناگزیر از تأثیر شوم این تنزل وانحطاط بر کنار نمانده ، خاصه آن کـه وی مردی واعظ و در نتیجه فراوان سخن بـوده و در تحت تأثیر روش خـاص سخنوری منبری‌واطناب وبسط کلامی که مقتضای آن است ، ناگزیر گاهی کلامش از راه «انشاءِ مترسلان ومنهاج ابداع منشیان به صوب تنزل معطوف» می‌گشته است .

شاید نکتهٔ «المأمور معذور» که حسین واعظ در مقدمهٔ کتاب فروخوانده، نشانهٔ آن باشد که وی نازل بودن انشاءِ خویش را احساس کرده است .

به هرحال ، توفیق نیافتن کاشفی در ساده کردن کتاب باعث شد که بار دیگر انوار سهیلی به دستورجلال‌الدین اکبر پادشاه و به دست ابوالفضل وزیر هنر دوست وی تهذیب شود . از تهذیب ابوالفضل کـه عیار دانش نام‌گرفته است در همین فصل گفتگـو خواهد شد . دائرة‌المعارف اسلام درباب انوارسهیلی وسبك نگارش آن چنین اظهار نظر می کند : «حسین واعظ ... وقتی به تهذیب کتاب پرداخت درنظر داشت که نثر فنی ومصنوع نصرالله را ساده‌تر کند . اما درواقع تألیف او کتابی بسیار بد بوده و نثر آن از نثر نصرالله نیزپیچیده‌تر ومشحون از اغراق‌های بی‌معنی و گزافه‌ها و مبالغه‌ها وکلمات بی‌مغز و پوچ و جمله‌های مطنطن وخالی ازلطف‌بود و سرمشق شیوهٔناپسند نویسندگان دورهٔ تیموری قرارگرفت .

«اما وقتی این شیوه در ایران وخاصه درهند رواج یافت و تـا دوران معاصر نیز باقی ماند ، این کتاب توفیقی بی‌نظیر به دست‌آورد

و در انگلستان به طبع رسید و برای تعلیم زبان فارسی به اتباع هند و انگلستان مورد استفاده قرار گرفت و از آن پس نیز در هندوستان بارهاچاپ شد و به لهجه‌های مختلف هندی و افغانی وگرجی و تمام زبان‌های عمدهٔ اروپایی ترجمه شد ...»[1]

نخستین طبع کامل انوار سهیلی در لندن به سال ۱۸۳۶ میلادی صورت‌گرفت و از آن پس به‌کرات در نقاط مختلف اروپا و آسیا به طبع رسید. البته پیش از آن تاریخ نیز قسمت‌هایی ازاین کتاب انتشار یافته بود. اینك فهرستی ناقص از قسمتی از این چاپ‌ها داده می‌شود تا میزان شهرت وتوفیق‌این کتاب را ـ خاصه در هندوستان و کشورهای اروپایی ـ نموداری باشد.

۱ـ انوارسهیلی طبع اول ـ کلکته ـ ۱۸۰۴ میلادی ـ ۲۴۱ صحیفه ـ قطع بزرگ به‌اهتمام‌کاپیتن ث. استوارت[2] ومولوی‌حسین‌علی جونپوری.

۲ـ چاپ‌دوم - کلکته - باتجدیدنظرعلی ـ ۱۸۱۶میلادی ـ۴۵۸ صحیفه.

۳ ـ انوار سهیلی چاپ سوم ـ مدرس ـ ۱۸۲۶ میلادی ـ با تجدید نظر غلام اشرف و تراب علی و حسین علی ـ ۲۳۹ صحیفه ـ وزیری.

۴ ـ انوار سهیلی چاپ چهارم - بمبئی - ۱۸۲۸ میلادی ـ به اهتمام G . Jervis ومیرزا حسن شیرازی ـ ۴۲۹ صحیفه.

۵ ـ انوار سهیلی به خط خوش وعبارات دل‌کش معروف به

---

۱. دائرةالمعارف اسلام: کلیله و دمنه

2 . C . Stewart

کلیله و دمنه و عیار دانش در دو جلد ـ کاونپور ـ ۱۸۳۴ میلادی ـ ۸۶۵ صحیفه .

۶ ـ انوار سهیلی ـ تهران ـ ۱۲۶۱ هـ . ق . ـ به وسیلهٔ محمد باقر خوانساری ـ ۱۶۸ صحیفه .

۷ـ انوار سهیلی ـ طبع بمبئی ـ ۱۲۶۱ ه.ق.ـ ۳۷۳ صحیفه .

۸ـ انوارسهیلی ـ طبع کلکته ـ ۱۸۴۶ میلادی ـ به اهتمام محمد فیض‌الله و نورالدین رامپوری و وزیر علی ـ ۴۰۴ صحیفه .

۹ـ انوارسهیلی ـ طبع کلکته ـ ۱۸۴۷ میلادی ـ به‌اهتمام محمد حسن ـ ۵۱۶ صحیفه .

۱۰ ـ انوار سهیلی ـ چاپ هرتفورد ـ ۱۸۵۱ میلادی به اهتمام J. W. J. Ouseley ـ ۵۳۵ صحیفه و ۱۶ صفحه مقدمه.

۱۱ ـ انوارسهیلی ـ چاپ بمبئی ـ ۱۸۵۴ م . ـ ۱۲۷۰ هـ . ق . ـ چاپ سنگی .

۱۲ـ انوار سهیلی ـ طبع تهران ـ ۱۲۸۱ هـ . ق . ـ ۱۸۰ صحیفه .

۱۳ـ انوارسهیلی ـ چاپ کاونپور ـ ۱۲۸۳ هـ . ق . بایادداشت‌های محمدمصطفی‌خان ـ ۴۵۶ صحیفه.

۱۴ـ انوارسهیلی ـ طبع کاونپور ـ ۱۸۶۷ میلادی . (تجدیدطبع)

۱۵ـ انوارسهیلی ـ چاپ لکنهو ـ ۱۸۷۳ میلادی. (چاپ سنگی)

۱۶ـ انوار سهیلی ـ طبع کاونپور ـ ۱۸۸۰ م . به اهتمام ماژور H.S.Jarret ـ ۶۳۰ صحیفه .

این فهرست مربوط به قسمتی از چاپ‌های قدیم انوارسهیلی است .

علاوه براین، منتخبات و برگزیده‌های فراوانی از این کتاب با ترجمه‌های انگلیسی یا فرانسوی انتشار یافته و نیز ترجمه‌های کامل کتاب به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی وجود دارد که اینك به قسمتی از آن‌ها نیزاشاره می‌شود:

۱ـ مقدمه وفصل هفتم انوار سهیلی باترجمهٔ انگلیسی به اهتمام ث. استوارت لندن ـ ۱۸۲۱ م.

2- Persian Fables from the Anwari Soohyly Hussain Vāiz Kāshify

با یك واژه نامه از J. Michad با اعراب وسجاوندی میرزا ابراهیم ـ لندن ـ ۱۸۲۷ میلادی.

۳ـ منتخبات انوارسهیلی ـ ترجمهٔ‌هندی ـ چاپ سنگی ـ لاهور ـ ۱۸۶۱ میلادی ـ ۱۰۵ صحیفه.

۴ ـ عقد گل (منتخبات گلستان و انوار سهیلی) بـه اهتمام W. Nassau Lees وکبیرالدین احمد ـ ۱۸۷۱ میلادی.

۵ـ انتخاب انوارسهیلی ـ چاپ‌سنگی لاهور ـ ۱۸۷۵ میلادی به‌اهتمام سبحان بخش ـ ۱۳۲ صحیفه.

۶ـ انتخاب انوارسهیلی چاپ سنگی ـ لاهور ـ ۱۸۷۷ میلادی (چاپ دوم)

7- Contes extraits de L' Anwāri Soheili, traduction Persane des fables de Bidpāï.

(این کتاب در جزء کتاب Exposition de la foi Musulmane ص ۱۴۹ تا ۱۶۳ در پاریس به‌سال ۱۸۲۲ میلادی به‌طبع رسیده‌است.)

8-The Anvāri Soohyly, Literally translated into Prose and Verse by E.B. Eastwick.

طبع هـرتفورد ـ ۱۸۵۴ میلادی ـ ۶۵۰ صحیفه متن و ۲۸ صحیفه مقدمه .

۹ـ همین کتاب ـ طبع دوم ـ الله آباد ـ ۱۹۱۴ میلادی .

۱۰ـ ترجمهٔ انگلیسی انوار سهیلی به اهتمام A.N. wollaston طبع لندن ـ ۱۸۷۷ میلادی ـ ۵۰۴ صحیفه متن ـ ۱۸ صحیفه مقدمه .

۱۱ـ عقدگل باضمیمهٔ یادداشت‌های عدالت‌خان ـ ۱۸۸۳ میلادی .

۱۲ـ » » » » » ـ ۱۸۹۴ » (طبع سوم)

۱۳ ـ ترجمهٔ انگلیسی انوار سهیلی از فارسی بـه اهتمام A. N. wollaston و مقدمهٔ K. M. Jhaveri در دو قسمت ـ طبع بمبئی ـ ۹۶ ـ ۱۸۹۵ میلادی .

14- Les Fables de Bidpaï philosophe indien ou La Conduite des rois, Par G. Gaulmin, Paris, 1695, et داود سعید اصفهانی .352 P.

۱۵ـ ترجمهٔ انگلیسی همین کتاب به توسط همان دو مترجم ـ لندن ـ ۱۶۹۹ میلادی ـ ۲۰۷ صحیفه .

۱۶ ـ ترجمهٔ انگلیسی همین کتاب به توسط همان دو مترجم ـ لندن ـ ۱۷۴۷ میلادی (طبع دوم) .

براین فهرست باید طبع‌های متعدد تهران و برلین ودیگر نقاط گیتی را نیز افزود تا اهمیت و شهرتی که این کتاب در جهان به‌دست آورده بود بهتر معلوم شود[1] .

---

۱. درفهرست کتاب‌های چاپی فارسی درحدود چهل چاپ انوارسهیلی نام برده شده است که بسیاری از آن‌ها ـ و ازجمله پنج‌شش چاپ تهران ، وعده‌یی از چاپ‌های هند ـ غیر از آن‌هاست که درفهرست ما آمده است. علاقه‌مندان می‌توانند به آن مأخذ نیز رجوع کنند .

۵- جاویدان خرد و کلیله ودمنه

چون نخست‌بار نام جاویدان‌خرد درهنگام بحث از انوارسهیلی به‌میان آمد بهتر آن است که پیش‌از گفتگو درباب عیار دانش - تهذیب معروفی دیگراز کلیله ودمنه - وجه اشتراك کلیله ودمنه و جاویدان خرد را روشن سازیم وسپس بحث خویش را ادامه دهیم .

ابوالمعالی‌نصرالله بن‌عبدالحمید درپایان مفتتح کتاب گوید : « و این کتاب کلیله ودمنه شانزده‌باب است واز آن اصل که‌هندوان کرده‌اند ده‌باب است . . . و آنچه از جهت پارسیان الحاق افتاده شش باب است . » و سپس از شش‌باب نام می‌برد که باب‌ایلاذ وبلاذ و ایراخت که درترجمهٔ فارسی به‌باب‌البلار والبراهمه معروف شده‌است‌چهارمین آن‌هاست . نظربه این‌که تاکنون سندی که خلاف گفتهٔ ابوالمعالی را به اثبات رساند به دست نیامده ، دلیلی نداریم که گفتهٔ او را نادرست پنداریم . از طرف دیگر بعضی قرینه‌ها نیز گفتهٔ او را تأیید می‌کند . یکی‌از آن قرینه‌ها همین‌باب‌البلار والبراهمه است‌که ابوالمعالی‌آن را در جزء باب‌های الحاقی پارسیان شمرده است . این باب در ستایش حلم و بردباری پادشاهان پرداخته شده وخلاصهٔ آن این است‌که ملکی هملان نام براثر وقوع حوادثی که ذکر آن در حوصلهٔ این مختصر نمی‌گنجد ، نسبت به‌زن محبوب خویش ایران‌دخت (درنسخهٔ‌عربی : ایراخت) خشمگین می‌شود وبلار وزیر دانای خود را مأمور قتل او می‌کند . بلارکه از درجهٔ محبت سلطان نسبت به‌این زن آگاهی‌داشته وی را به قتل نمی‌رساند و درجایی پنهان می‌کند . شاه نیز از گفتار ناسنجیده وخشم بی‌جای خویش پشیمان می‌شود واز بلار می‌پرسد که

آیافرمان وی را به‌موقع اجراگذاشته است یانه ؟ بلار که زن را نکشته وپشیمانی شاه را از پیش حدس زده بود، می‌خواهد درجهٔ اشتیاق وی را به دیدار ایران‌دخت بداند وبه‌همین سبب دربرابر پرسش‌های سلطان جواب‌های درشت وخارج‌ازموضوع‌می‌دهد . این‌جواب‌ها بیش‌تر از نوع حکم و مواعظ و کلمات قصار است ولی بلار خود آن‌هـا را ـ شاید بدین مناسبت‌که به ناموضع گفته شده است ـ «ژاژوسفساف» می‌خواند . سرانجام پس‌از آن‌که دریافت سلطان بی‌اندازه به دیدار ایران‌دخت مایل و از مرگ وی متأسف است اعلام می‌داردکه زن را نکشته و اجرای فرمان پادشاه را به احتمال پشیمان شدن وی به تأخیر افکنده است .

دراین باب ، گفتگوی بلار و سلطان ، از لحاظ سبك وانشاء و برداشت مطلب و شیوهٔ تقریر تفاوت دارد و کاملاً الحاقی و ناجور و خارج از موضوع به‌نظر می‌رسد . گویی این مکالمه را ازجایی دیگر آورده وبدین باب افزوده‌اند . مطالبی‌که دراین مکالمه بین بلار وزیر و سلطان مطرح می‌شود ، با تفصیلی بیشتر عیناً درجاویدان خرد آمده است . برای روشن شدن موضوع به‌توضیح بیش‌تر نیاز داریم :

« جاویدان خرد کتابی است‌که درحکمت علمی‌از زبان پهلوی به‌عربی ترجمه شده ودرادب عرب آثاری‌ازخود به‌جای گذاشته است. مهم‌ترین اثر اسلامی که این‌کتاب را منعکس می‌سازد ادب العرب و الفرس تألیف ابن مسکویه است‌که به‌واسطهٔ اشتمال‌آن براین‌کتاب و آثار اخلاقی دیگر آن را جاودان خرد ابن‌مسکویه نیز نامیده‌اند . . . در آغاز دست‌نویسی که از کتاب جاودان خرد ابن مسکویه یا (ادب

العرب و الفرس) در کتاب‌خانهٔ شرقی بیروت موجود است ، چنین خوانده می‌شود : کتاب جاودان خرد که هوشنگ ملك آن را برای جانشینش به‌یادگار گذاشت و گنجور بن اسفندیار وزیر پادشاه ایران آن را از زبان‌باستانی به‌فارسی‌نقل نمود وحسن‌بن سهل‌برادر ذوالریاستین آن را به عربی برگردانید و احمدبن مسکویه با افزودن حکمت‌های ایران وهند و عرب وروم به‌تکمیلش کوشید [۱] . »

لویس‌شیخو در پایان مقدمهٔ کلیله ودمنهٔ عربی خویش قسمتی از این دست‌نویس را که مربوط به‌حکمت‌های هند است نقل کرده و عنوان این‌قسمت درجاودان خرد عربی چنین است : « ومما یؤثر من حکم‌الهند » ـ دورذیل‌این‌عنوان تقریباً تمام گفتگوی‌شاه ووزیر بامقداری اضافات آمده است .

از این‌نظر به‌طورقطع می‌توان گفت که منبع ابن‌مقفع درترجمهٔ این‌قسمت با منبع ابن مسکویه‌یکی‌بوده ، منتهی ابن‌مقفع ذوق‌و سلیقهٔ خویش را درترجمهٔ این‌حکمت‌ها به‌کاربرده وهرجا را رکیك وسست یافته یا وافی‌به‌مقصود ندیده فروگذاشته وعبارت‌های بلند وپرمعنی را ترجمه‌کرده است . درصورتی که‌ابن‌مسکویه‌تمام مطالب را ـ بی‌توجه به‌پستی یا بلندی معنی آن ـ درکتاب خود آورده است .

ابوالمعالی نیز بار دیگر در هنگام ترجمهٔ متن ابن مقفع این موضوع را در نظر داشته و هر عبارت را که مناسب ندیده حذف کرده است .

اما در جاودان خرد فارسی این قسمت بسیار بد ونارسا ترجمه

---

۱ . رجوع کنید به‌کلیله‌ودمنه عربی‌ـ طبع‌لویس‌شیخو : پایان کتاب .

شده و مترجم بسیاری قسمت‌ها را به‌عللی نامعلوم حذف کرده است و ازمقایسهٔ آن‌ها با گفتگوی شاه وبلار در کلیله ودمنه مطلب مهمی دست‌گیر نمی‌شود و برای سنجش دقیق باید این قسمت از کلیله را بامتن ابن مقفع و جاودان خرد عربی سنجید. در هرحال بی آن که در باب ریشهٔ این داستان سخنی بگوییم، نمی‌توان در این مسأله تردید کرد که قسمتی از این باب از منبعی ترجمه شده است که آن منبع سخنان فوق را به‌حکیمان هند نسبت داده است، وشاید بتوان ازهمین قسمت حدس زد که بقیهٔ این باب نیز ــ خلاف گفتهٔ ابوالمعالی نصرالله ــ ریشهٔ هندی داشته است.

۶- تهذیب ابوالفضل موسوم به عیاردانش

با آن که حسین واعظ به بهانهٔ مصنوع ومشکل بودن نثر کلیله و دمنه مأمور تهذیب آن شده بود، دراین کار توفیقی نیافت، به‌طوری که انوار سهیلی اگر دشوارتر از کلیله نباشد آسان‌تر از آن نیست. بنابراین، علتی که کمال‌الدین حسین را وادار به این کار کرد همچنان باقی بود. به همین سبب ابوالفتح جلال‌الدین اکبر پادشاه بزرگ گورکانی‌هندوستان به وزیر دانش‌ور خویش‌ابوالفضل‌بن مبارك دستور داد که این کتاب راکسوتی نو در بر کند.

ابوالفضل‌مذکور وبرادرش فیضی به دستور اکبرشاه بسیاری از آثار ادبی هند وازجمله منظومهٔ مهابهاراتا را به‌فارسی ترجمه کردند. وزیر مذکور به دستور پادشاه دست به‌کار تهذیب انوار سهیلی می‌شود و این‌کار را در روز یك‌شنبه ۱۵ ماه شعبان سال ۹۹۶ هجری قمری به پایان می‌رساند. ابوالفضل‌درمقدمهٔ عیاردانش دراین‌باره چنین توضیح

داده است : « . . . و باردیگر به اشارت بهرام‌شاه بن‌سلطان مسعود و سلطان غازی غزنوی نسخهٔ عربی کلیله ودمنه که ابن‌مقفع فراهم آورده بود ، ابوالمعالی نصرالله مستوفی ترجمه نموده و کلیله ودمنه که‌الحال مشهور است آن است و چون این کتاب اشعار عربی و لغات مشکل داشت ، مولاناحسین واعظ به‌اشارت امیرشیخ احمد سهیلی که مهردار سلطان کامگار سلطان حسین میرزا بود آن کتاب را روشن‌تـر از آن ترتیب‌داده انوارسهیلی‌نام نهاد وچون به‌نظر کیمیا اثرجهان‌بانی‌خلیفة‌ـ الزمانی‌گوهرتاج پادشاهان وقبله‌گاه خداآگاهان ، چراغ شبستان‌عالم، فروغ دودمان آدم . . . قافله سالار راه حقیقی و مجازی ابـوالفتح جلال‌الدین اکبر شاه غازی که سایهٔ سلطنت و خلافت وظل عدالت و رأفت اوبرمغالق ثابت قدمان در راه‌سعادت وگرم روان شاه‌راه ارادت مبسوط و ممدود باد ، براین کتاب بلند افتاد واستخوان بندی سخن و افسانه سازی پندهای کهن به سعادت قبول وتحسین‌گرامی‌شد ، درهمان هنگام بندهٔ درگاه ابوالفضل‌بن مبارك که خاك سجدهٔ اخلاص برتـارك دارد مأمور شد که اگر چه انوارسهیلی به نسبت کلیله ودمنه مشهور به زبان اهل روزگار است اما هنوز از عبارات عرب و استعارات عجم خالی نیست . باید که بعضی لغات انداخته دور از نقش‌های سخن پرداخته به عبارتی واضح به همان ترتیب نگاشته آید تا فایدهٔ آن عام شود و مقصود تمام گردد . بنابر حکم پادشاهی که ترجمان فرمان الهی است کتاب مذکور را به‌دستور انوار سهیلی ترتیب داده آمد . لیکن دوباب که مولانا حسین واعظ‌از کلیله ودمنهٔ مشهور انداخته بود دراین کتاب آورده شد ، چه آن دو باب اگر چه در اصل ایـن قصه مدخل

ندارند امابس سخنان‌بلند حق‌پسند ازاین دوباب خاطرنشان خردمندان می‌شود و قطع نظر از آن که سخنان خدابینی در آن‌ها مذکور است چون برزویهٔ حکیم پس از تکاپوی بسیار این پندنامهٔ نامی را بـه هم رسانیده به زبان پهلوی ترجمه نموده است حق عظیم دارد. خصوصاً که مزدوری این‌خدمت را ذکر این‌باب داشته باشد. بزرجمهر را نیز در فراهم آوردن این کتاب حق بزرگ است، انداختن آن دوباب از آیین حق‌گزاری نبود . . .[۱]»

پس‌از آن که مولانا حسین واعظ نام کلیله ودمنه را تغییر داد، دیگران نیز از او پی‌روی کردند و ابوالفضل نیزنام انوارسهیلی را از این کتاب برداشت وعیار دانش را جای‌گزین آن ساخت.

از مقدمهٔ عیاردانش برنامهٔ کار ابوالفضل درتهذیب کتاب روشن می‌شود: وی دیباچهٔ کلیلهٔ ابوالمعالی را با حذف قسمت‌های مربوط به توصیف منصور خلیفهٔ عباسی و شهر بغداد و نیز مفتتح کتاب وباب برزویهٔ طبیب را از روی نوشتهٔ ابوالمعالی تهذیب کرده و در آغاز عیاردانش‌نهاده‌است. اما درعین‌حال‌نخواسته‌است خوانندگان کتاب را ازمطالعهٔ مقدمه‌یی که زادهٔ فکر مولانا حسین بوده است محروم کند و به‌همین سبب بی‌درنگ پس از اختتام باب برزویهٔ طبیب مقدمهٔ‌حسین واعظ را آغاز می کند و آن را بااین‌عبارت به‌پایان باب برزویهٔ طبیب ملحق می‌سازد:

«. . و پیش از این که شروع در باب سوم که آغاز مقصود کتاب از آن است در حکایتی که تقریب سخن همان خواهد بود شروع

۱. عیاردانش ـ چاپ کاونپور ۱۸۹۴ میلادی: ۷ـ۸

می‌رود[1] . جوهرشناسان بازار معانی و صاحب عیاران ملك سخن‌دانی آورده‌اند که در ولایت چین پادشاهی بود آوازهٔ کامگاری او عالم را گرفته وذکر عظمت وشهریاری او برزبان خاص وعام افتاده . . .[2]»

فقط ابوالفضل در مقدمهٔ خویش نام همایون فال را به فرخ فال بدل کرده است ، و نیز وی مانند مولانا حسین نام بیدپـای را طبیب مهربان ترجمه کرده است . اما مانند او نمی‌گویـد از چند دانشمند هندی شنیده است که نام این فیلسوف پیل‌پای بوده است !

ابوالفضل کتاب خود را باخاتمه‌یی پایان می‌دهد ودر آن، تاریخ دقیق ختم کتاب رابیان‌می کند و آنچه راکه در مقدمه درباب علت‌هایی که وی را به تهذیب کتاب واداشت گفته بود ، تکرار می کند . سپس به مدح اکبر شاه می‌پردازد و سرانجام با عبارت‌هایی تاریك و مغلق دلیل‌هایی راکه باعث تسمیهٔ کتاب به‌عیاردانش شده است شرح‌می‌دهد. متن گفتار ابوالفضل درباب شیوهٔ نگارش وعلت نام‌گذاری کتاب این است :

« . . . وآن که دراین نامه سخن فروشی نکردم و متاع بلاغت را به‌بازار نیاوردم نه‌آن بود که نفس‌اماره بااین‌نمی کند(؟) وسرسخن - گذاری داشت اما متاع گران‌مایهٔ بلاغت در کتاب‌خانه آماده نبود ، چه خاطر بوالهوس که چابك او باد پای خیال است میدان سخن‌وری را می‌طلبد که چند خوازان کرم[3] نماید که فارسان عرصهٔ فارسی ، زبان به

---

۱. این‌عبارت ابوالفضل ناقص می‌نماید ونخستین جملهٔ آن فعل‌ندارد.

۲. عیاردانش : ۲۱

۳. ظ : چند جولان گرم

احسنت گشایند و خود نیز دست نوازش برسر کلك رقاص کشد که جولان‌گاه فراخ بود و جولان‌گر شوخ وگستاخ ، لیك آن‌جا که‌سعادت قرین‌بود فاتر نگذاشت . لاجرم عنان کشیده‌اند وزبان پیش را اصل این نامه درخور آن انتظام داده‌اند، درنظر داشته این کهن پیرسال‌خورده که به عنایت پادشاهی خلعت تازه در برکرده جوانی از سرگرفته است و عیاردانش نام نهاد ، اگرچه صیرفیان گنج خانهٔ شاهنشاهی که‌مشکل - پسندان عالم آگاهی‌اند در نظر نمی‌بودند که هردانشی که دراین زمان حقیقت نشان است آن را این افسانه و افسون‌کنی عیاری تواند کرد . ایزد تعالی این شهنشاه عالم را بقا می‌بخشد [۱] . . . » (؟)

عیاردانش دارای شانزده باب ویك مقدمه است. شانزده‌باب آن عبارت است از مفتتح کتاب وباب برزویهٔ‌طبیب از کلیلهٔ ابوالمعالی به انضمام چهارده‌باب انوارسهیلی- ومقدمهٔ آن نیز به‌تقریب همان دیباچهٔ کتاب ابوالمعالی است . معلوم‌نیست ابوالفضل چگونه احساس‌نکرده است که ابواب دوگانهٔ مقدماتی کلیله ودمنه بامقدمهٔ کمال‌الدین حسین واعظ تناقص دارد ؟

انشاءِ کتاب بسیار ساده ومتوسط است ودر آن لغات‌عربی‌مشکل کم‌تر می‌توان یافت . عبارت‌های رکیك و دارای ضعف تألیف ، و خطاهای دستوری و مطبعی در کتاب فراوان است و سبك نگارش آن مانند دیگر متن‌های فارسی است که درهندوستان نگاشته‌آمده است .

« ترجمهٔ ابوالفضل درتحت عنوان «خرد افروز» دوباره به زبان هندی ترجمه شد و درکلکته به طبع رسید . ناشر آن سروان توماس

---

۱. عیاردانش: ۳۰۳ (خاتمهٔ کتاب)

روبوك[1] درصدر این نسخه مقدمه‌یی به‌زبان انگلیسی نوشته و در آن تاریخ کتاب را شرح داده است[2] . »

عیاردانش نخستین‌بار به‌سال ۱۸۷۹ ودومین‌بار در ۱۸۹۴ میلادی درکاونپور به‌طبع رسیده است .

۷- نگاردانش

تهذیب ابوالفضل از کلیله ودمنه درمیان فارسی زبانان هندوستان شهرتی فراوان یافت و جزء کتاب‌های درسی درآمد و چـون انشائی ساده ودوراز تصنع و تکلف داشت مطبوع طبع عامه گردید . اماپس از تسلط انگلستان به‌هند ، یکی‌از امیران انگلیسی به نام هیندفورد دستور داد که مؤلفی ناشناس باز عیار دانش را خلاصه کند تابتوان آن را در دبستان‌ها نیز تدریس کرد . نگاردانش چندبار به‌طبع رسید . نگارنده طبع سوم کتاب مذکور را که به‌سال ۱۹۰۲ میلادی درکاونپور صورت گرفته دیده است . این کتاب به‌قطع رقعی است ودر ۱۷۸ صحیفه طبع شده است . مؤلف دربارهٔ تهذیب وتلخیص عیار دانش با عبارت‌هایی تاریك در دیباچهٔ کتاب چنین توضیح می‌دهد :

« پیشینیان خردنامـه‌هـا آراسته‌اند که پسینیان گوش کنند و شاه‌راهی راست کرده‌اند که پی‌روان کج نروند . تو دانسته باشی که افسانه‌ها بهرآن سراییده‌اند که به خواب بروی ؟ نی‌نی ، بـرای آن گزارده‌اند که‌ازخواب بیدار شوی! شرمت باد که طفل‌مزاجیت آن‌مزاج شناسان را براین داشت که حکمت را به‌هزل آمیختند و در داروی‌تلخ شکر ریختند . نشان بالغ خردی آن است که به‌فهمیدن زبان بی‌زبانان

---

1. Th Roebuck

۲. سیل‌وستر دوساسی : مقدمهٔ کلیله ودمنه .

درنمانی واز آن ، گفتار راست و کردار درست به‌هم رسانی . . . آن زمان قدر این کارنامهٔ دانش‌پناهی و منشور والادستگاهی بدانی که رایان هند را راج امنیت بوده و خسروان پارسی را دساتیر گشته ، عباسیه را دستورالعمل شده ، سامانیه را ضوابط سامان ، غزنویه را محمود العاقبه‌کرده ، انوار سهیلی و رخشانندهٔ آیین اکبری بسته و اکنون به‌قانون دولت انگلیشیه طرز منصفه‌یی انتخاب می‌گردد . اعنی کالبد این حکایت از جامه‌خانهٔ سخن هزاران رختی که دربر کرده به‌رسم آن روزگار بوده ودر این هنگام که در کار است آن را ابرهٔ تسهیل و آستر تلخیص سزاوار است . نسخ پیشین یك قلم از این هر دو مُعرّاست . همین کتاب عیاردانش به‌صفت اولین متصف یافته شد. فاما ازشأن آن نیز عاری است . بنابر افادهٔ طلبهٔ مدارس و افاضهٔ تلامذهٔ مکاتب رای خردپیرای چهره آرای علم وهنر ، رونق افزای کمالات بشر ، نوی بخش نام‌های کهن جلا آفرین گوهر سخن ...

جم مرتبه هیند فورد صاحب   کرسیش به تخت جم برابر
گلزار فرنگ وگلشن هند   از نکهت خلق او معطر
جان در تن خستگان دمیدن   او را شده سنت پیمبر

اقتضای آن فرمود که از آن کتاب گرامی انتخابی لطیف برگرفته آید واطناب ممل به طوری برانداخته شود که ایجاز مخل رونماید . چنانچه به ارشاد مکنون خاطر دریا مقاطر این دل‌بستهٔ مشاطگی جمال... سربلندی یافت وبرای به‌جاآوردن نسخه‌های متعدد فراهم آورد وبعد مقابله و تصحیح به التقاط عبارات فصاحت‌آگین و فقرات لطافت تضمین آستین قلم بمالید و دامن ورق برچید. عجالةً مختصری ترتیب

و منتخبی تهذیب یافت ... مضمونی ترک نداده شد و لفظی از خود ننهاده شد ، مانند شمشاد آراستگیش به پیراستگی بوده تیشهٔ قلم شاخ وبرگ مترادفات وتمهیدات می‌درود وامیدکه با تأیید مروج، کالای فن پسند خاطر ارباب سخن وسرمایهٔ انتفاع متعلمان زمن‌گردد ...»

نویسنده در پایان کتاب نیز باجمله‌هایی به همین سیاق تلخیص خویش را می‌ستاید :

« ... هرچند تقلیل کلام خوش کلامان ، سیما کتابی که سرتاسر مطالب مسلسل والفاظ ماقل و دل داشته‌کاری بس عسیر است ، مگربه امعان نظرومشقت بیش‌تر منتخبی‌لطیف‌تربه تألیف ونقش انطباع نگار دانش نام یافته مقبول عام وپسندیدهٔ انام وشامل کتب امتحانیهٔ مدارس سرکار والامقام‌گردید و با وصف کثرت طبع دست به دست رفت . من بعد به‌طبع مکرر ازحضور ممدوح فرمان رفت که به‌نظر ثانی اختصار نموده آید ، به جا آوردم ، با این همه ناظران والا نظر بینند که هنوز حکایتی از اصل کتاب برنیفتاده ولفظی وترکیبی جز ریختهٔ خامهٔ استاد اشتمال نیافته ، آنچه به‌بحر زخار بود همه دراین جـویبار مهیاست . سخن دانان ذی‌استعداد اگر اصل کتاب و این منتخبه را با هم در نظر آرند چه عجب که مشقت چنین‌انتخاب را با تصنیف هم پایه انگارند.»

چنان کـه از این قسمت پیداست ، کتاب از نظر تبویب درست مانند عیار دانش دارای شانزده باب ویك مقدمه است و مقدمهٔ مولانـا حسین را نیزبه پایان باب دوم (در احوال برزویهٔ حکیم) منضم ساخته است . دراین کتاب بیش‌ترتوجه معطوف به تقریر سمز وتحریرحکایت است وحکم و مواعظ کلیله ودمنه تا سرحد امکان مختصر و کوتاه شده

وبدین ترتیب ارزش معنوی کتاب از میان رفته است.

۸ - اخلاق اساسی

پس از استقرار مشروطیت وتأسیس مدرسه‌های جدید کلیله و دمنه جزء کتب درسی درآمد ولی چون تدریس آن در مدرسه‌های ابتدایی ومتوسطه به همان صورت اصلی دشواری‌هایی در برداشت، باردیگرمسألهٔ تهذیب کتاب پیش‌آمد. برای تأمین این منظور شخصی به‌نام محمدعلی‌بن محمد حسن‌طهرانی(شیخ‌محمد علی‌کاتوزیان) آن را تلخیص و تهذیب کرد و اخلاق اساسی نامید. وی نیز علت تلخیص کتاب را چنین شرح می‌دهد:

«همانا کتاب مستطاب کلیله ودمنه که دارای بسیاری از مطالب عالی اخلاقی است و تا به حال آنچه به زبان پارسی ترجمه شده است به طرز واسلوب انشاءِ ادبیات قدیم ایران بوده است (یعنی مرکب از امثال عرب و اشعار عرب و بسیاری از لغت‌های قلیل الاستعمال این زمان) و عامهٔ فارسی زبانان را از آن بهره و حظی وافر نبود ودرعصر حاضر هم غالب از مدارس یك کلاس مخصوص از برای تحصیل علم اخلاق معین نموده‌اند وبعضی از مدیران مدارس بیش‌تر از سایر کتب اخلاقی مایل به نشر مطالب اخلاقی کلیله ودمنه بودند، چه به‌کنایات و اشارات وضع و کیفیت اخلاق عموم درباریان دولت و آحاد ملت آسیایی را می‌نمایاند، محض تسهیل فهم محصلین از این بنده محمد علی‌بن محمدحسن‌الطهرانی خواهش نمودندکه کتاب کلیله ودمنه را مهذب نموده واصول مطلب آن را جمع کنم وبه عبارات پارسی سهل بنگارم تا نفع آن عام باشد؛ وچون در حقیقت نتایج این کتاب اساس

علم اخلاق است این مختصر را به اسم اخلاق اساسی نام نهادم واینك شروع به انجام خدمت مرجوعه نموده امیدوارم مطبوع طباع گردد .»

این کتاب به‌صورت مکالمه[1] نگاشته شده‌است . مؤلف ، دیباچه و دوباب نخستین کلیله ودمنه را از آغاز کتاب حذف کرده و بطبع چون از روی کلیله ودمنه تلخیص می‌کرده مقدمهٔ حسین واعظ و حکایت‌های اضافی او را نیز نیاورده است . اما در پایان کتاب خلاصهٔ یکی از باب‌های کلیله ودمنه راکه در کتاب ابوالمعالی نیست ـ یعنی باب الحمامة والثعلب ومالك الحزین را ـ آورده است .

کتاب دارای پانزده باب ویك خاتمه به شرح ذیل است :

باب اول - در احوال شیر وگاو

« دوم - « تجسس از حال دمنه وعاقبت امر او

« سوم - « احوال کبوتر

« چهارم - « « زاغ وبوم

« پنجم - « « بوزینه و سنگ پشت

« ششم - « « زاهد و راسو

« هفتم - « « موش وگربه

« هشتم - « « قبره و پادشاه

« نهم - « « شیر وشغال

« دهم - « « شیر وتیرانداز

« یازدهم - « « زاهد و مهمان

« دوازدهم- « « پادشاه هند وایراندخت و وزیر او

---

1. Dialogue

باب سیزدهم - در احوال سیاح و ببر و بوزینه ومار
« چهاردهم - « « شاه‌زاده و دوستان او
« پانزدهم - « « کبوتر ومرغ حزین

خاتمهٔ کتاب نیز خلاصه‌یی از ترجمهٔ مقدمهٔ بهنودبن سحوان بر کلیله ودمنهٔ عربی است که در کلیله ودمنه تحت عنوان باب پیل‌وچکاو آمده و در فصل‌های گذشته از آن گفتگو شده است .

مؤلف درپایان کتاب اعلام داشته که حکایت حجام متعلق به باب اول چون از لحاظ اخلاقی مناسب نبود از کتاب حذف شده است .

این کتاب به قطع رقعی و طبع سنگی در دویست صحیفه در تهران به اهتمام کتاب خانهٔ علمیهٔ مصدق به‌طبع رسیده ونگارنده چاپ دوم آن راکه مورخ سال ۱۳۳۱ ﻫ . ق . است دیده است.

همین مؤلف مرزبان نامه را نیز به همین نهج تلخیص وتهذیب کرده وبه نام جلد دوم اخلاق اساسی به طبع رسانیده است .

۹ - گلشن آرا

میرزا عبدالوهاب ایران‌پور مدیر روزنامهٔ اختر مسعود طبع اصفهان که در شعر گلشن تخلص می کند نیز، بیست و دوسال رنج برده و انوار سهیلی را به نظم آورده و در عصر و زمان اعلی‌حضرت رضاشاه پهلوی آن را به انجام رسانیده و بدین پادشاه تقدیم داشته است .

این نسخه در حدود هفده هزار وهفتصد بیت دارد و به سال ۱۳۴۷ قمری تألیف آن به پایان‌آمده است . نسخهٔ خطی کتاب به خط شکستهٔ نستعلیق و به خامهٔ مؤلف و ناظم اکنون در کتاب خانهٔ مجلس

شورای ملی به شمارهٔ ۱۱۶۸ مضبوط است و ذکر آن در جلد سوم فهرست کتب خطی کتاب‌خانهٔ مجلس شورای ملی تألیف ابن‌یوسف شیرازی (ص ۶۳۰-۶۳۱) آمده است.

گلشن آرا در بحر حفیف سالم مخبون مقطوع سروده شده و با این بیت آغاز می‌شود:

ای‌خداوندگار بی حد وچون | از قیاس وگمان و وهم برون

برای باز نمودن طرز فکر وشعر شاعر این چند بیت که مشتمل بر اطلاعاتی از خانوادهٔ سراینده نیز می‌باشد از صفحهٔ ۱۰ نسخهٔ او نقل می‌شود:

من که در خطهٔ صفاهانم | ز اهل یزد و زنیك‌خواهانم
اشتری اصل و مالکی حسبم | هست ازان رشته گوهر نسبم
به زبیر خزاعیم ایدر | می‌رسد نیز نسبتی ز پدر
پدری زین و مادری زانم | دُرِ این بحر و لعل آن کانم
کی‌تهی دست من نسیم وزر است | چون‌صدف‌دامنم‌پراز‌گهراست
گوهرم پاك و هم گهر بارم | پاك گوهر بود خریدارم
نیز از شعر هم گهر ریزم | هم گهر ریز و هم‌گهر بیزم
در زکانم به روی باز بود | رشتهٔ گوهرم دراز بود
چه غم ارخصم بد زمن راند | گوهری قیمت مرا داند ...

۱۰ - شکرستان یا منظومهٔ انوارسهیلی

بار دیگر ازسال ۱۳۲۰ شمسی به بعد سراینده‌یی انوارسهیلی را به نظم آورد. این شاعر «خسرو دارائی فرزند مرحوم خسرو بن خلیل‌الله بن‌عبدالله میرزای دارا پسر فتحعلی شاه قاجار است وچون مادر اونیز

بانو رخساره دختر عبدالحمید میرزا ابن داراست از دوسوی نسب به خاقان می‌رساند . در سوم شعبان ۱۳۱۰ ه. ق . پنج ماه بعد از فوت پدر در قریهٔ بناروود طارم علیا به دنیا آمده وچون کفالت عائله به‌عهدهٔ عمویش ... که از اساتید شعرا و ممدوح مرحوم ادیب‌الممالک بود محول شده بود عهد صباوت را . . . با استفاده از معلم مخصوص و تربیت عالی گذرانید[1] .

شاعر این منظومه را به خواهش حاج میرزا ابی‌عبدالله زنجانی که ازاجلهٔ فضلا وعلمای عصر بود در طی سه‌سال ونیم سروده است .

مثنوی شکرستان در بحر هزج مسدس مقصور سروده شده است . برای به‌دست‌دادن نمونه‌یی ازاین‌منظومه ، اینك بیتی‌چندازآغاز کتاب نقل می‌شود :

همانا از کنوز باستانی — به دست افتاده این گنج معانی
چنین‌سفته‌است دانای‌سخن سنج — به نوك خامه گوهرهای این گنج
شهی فرزانه اندر خاك چین بود — که مهراز آستانش ریزه چین‌بود
به چرخ سروری تابنده ماهی — فلك درگاهی وکیوان کلاهی
مگر از فرهٔ نیك اختری بود — چو خور براخترانش برتری‌بود
ز دادش بوم و بر گردیده آباد — بلی بوم و برآباد است از داد
هنرمندان دانایش به ایوان — چو چنبرهای روشن‌گرد کیوان
همایون بود مردم را چو زوکام — ز شاهانش همایون‌فال شد نام
وزیری‌داشت چون‌خودسربلندی — دل آگاه و هژیر و ارج‌مندی
ز انواع رموز دانش آگاه — خدا را بنده وشه را نکو خواه

۱. شکرستان طبع تهران ـ ۱۳۲۶هجری شمسی ـ مقدمه ـ ص ب .

رعیت پرور و چاکر نوازی ستم بنیان‌کَن و دشمن گدازی
وزیر ارخوش سگال‌ونیک‌خواه است سمند بخت زیر ران شاه است
خجسته رای بودش نام نامی خجسته رای مرد آمد گرامی[1]

این منظومه به سال ۱۳۲۶ هجری شمسی در تهران ــ شرکت چاپ‌خانهٔ فردوسی طبع شده و انتشار یافته است.

۱۱ - رای و برهمن یا کلیلهٔ ودمنهٔ منظوم

مرحوم جهان بخش جمهری نیز یك بار کلیله ودمنه را به نظم فارسی در آورد و در زیر عنوان «رای و برهمن یا کلیله ودمنهٔ منظوم» به سال ۱۳۲۳ هجری شمسی در تهران در ۳۸۶ صحیفه چاپ کرد و انتشار داد.

کلیله ودمنهٔ منظوم وی در بحر هزج مسدس مقصوریامحذوف (بحر خسرووشیرین نظامی) سروده شده وبا این‌بیت‌ها آغاز می‌شود:

به نام نامی یزدان بی‌چون کتابم را نمایم باز اکنون
خداوندی که‌بی‌مثل‌وقرین‌است همه در آسمان و در زمین‌است
به‌یك کن‌نیست‌ها راهست کرده نگون والا و بالا پست کرده
زمین و آسمان را آفریده زنیکو نیك‌تر را برگزیده
نهاده کوکبان در آسمان‌ها زحد بیش اختران و کهکشان‌ها

وبا این بیت پایان می‌یابد:

جهان می‌باد همواره به‌کامت دهد زینت جهان را ذکر نامت

۱۲- کلیله‌ودمنهٔ جدید

در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی آقای علی اویسی کلیله و دمنه و

---

۱. شکرستان: ۱۲

انوارسهیلی را در هم آمیخته و به انشاء امروز نگاشته و به حکایت‌ها عنوانی تازه داده واین مخلوط را به نام «کلیله ودمنهٔ جدید» کسوت طبع پوشانیده است.

۱۳- نمایش‌نامهٔ کلیله ودمنه

آقای علی‌رضا امیرمعز که ظاهراً در آمریکا استاد ریاضی است، از باب شیروگاو و باب بازجست کار دمنه نمایش‌نامه‌یی ترتیب داده است.

وی در مقدمهٔ این نمایش‌نامه می‌نویسد:

«کتاب کلیله ودمنه ابتدا به‌لغت سنسکریت نوشته شده است. این کتاب به زبان‌های مختلف ترجمه شده است ولی توجهی به‌این که انشاء کلیله ودمنه طرز نمایش‌نامه دارد نشده.

«استبداد وقت‌مصنف اصلی کتاب را واداشته‌است که‌حیوانات را به‌جای اشخاص به‌کاربرد. مااین‌نمایش‌نامه را از ترجمهٔ ادیب بارع نصرالله‌منشی اقتباس کرده‌ایم وتصاویر کتاب نمایندهٔ لباس‌ایرانی قرن نوزدهم است.

«بااین که نمایش‌نامه فلسفی و اخلاقی است جنبهٔ تفریحی آن نیز قابل توجه است وبه‌علاوه خواننده را به‌فرهنگ مشرق زمین آشنا می‌کند.»

اشخاص این نمایش‌نامه عبارت‌اند از: شیر (پادشاه) - شیر (ملکه) - روباه (دمنه) - روباه (کلیله) - گاو (شنزبه) - ببر (نخست وزیر) - پلنگ (وزیر) - شغال (گواه) - گربه‌ها (نوازندگان و رامشگران).

ملاحظه می‌شود که جنس کلیله ودمنه در این نمایش‌نامه ازشغال به روباه تغییر یافته وبه‌اقتضای نمایش اشخاصی مانند شغال (گواه) و گربه‌ها (رامش‌گران) بدان افزوده شده‌اند.

این نمایش‌نامه درسه‌پرده وهرسه‌پرده درچند مجلس (پردهٔ اول هشت ـ پردهٔ دوم هفت و پردهٔ سوم در دو قسمت و هرقسمت در دو مجلس) تنظیم شده است. چند آهنگ موسیقی نیز برای نواختن در مجلس‌های گوناگون انتخاب و نت آن‌ها درپایان نمایش‌نامه نوشته‌شده است. علاوه‌براین نویسنده تمام نمایش‌نامه رابه‌انگلیسی تحریر کرده و ظاهراً مراد وی از آشنا شدن خواننده به فرهنگ مشرق زمین خوانندگان انگلیسی زبان بوده‌اند که تحریر انگلیسی این نمایش نامه را می‌خوانند.

این کتاب با خطی خوش و تصویرهای رنگین و کاغذ عالی و چاپ و صحافی زیبا تهیه شده است.

چون کار تنظیم نمایش‌نامه از روی کلیله ودمنه‌برای نخستین‌بار صورت گرفته است، چند سطراز آن برای آشنایی‌خوانندگان با روش کار نویسنده نقل می‌شود:

پردهٔ اول ـ مجلس اول: شاه و ملکه وببر وپلنگ وگربه‌ها

شیر: (در صدر مجلس نشسته، نوازندگان می‌نوازند. رامش‌گران می‌رقصند. آهنگ رقص، رنگ ایرانی نمرهٔ ۱ است)

(ناگاه صدای گاو به‌گوش می‌رسد... شیر ازجا بلند می‌شود و فریاد می‌زند) کافی است!

(همه خارج می‌شوند... شیر کمی خشمگین قدم می‌زند و

خارج می‌شود .)

مجلس دوم : کلیله ودمنه - (کلیله ودمنه وارد می‌شوند)

دمنه : چه می‌بینی در کار ملك که برجای قرار گرفته است و حرکت ونشاط شکار فرو گذاشته ؟

کلیله : تورا بدین سؤال چه کار . . . این سخن چه بابت تست . . . ما در بارگاه ملك آسایشی داریم وطعمه‌یی می‌یابیم واز آن طبقه نیستیم که به‌مفاوضت ملوك مشرف توانیم شد . . .

دمنه : بدانستم . . . لیکن هر که بـه ملوك نزدیکی جوید برای طعمه وقوت نباشد که شکم هرجا وبه‌هرچیز سیرشود . . . فایدهٔ تقرب به‌ملوك رفعت منزلت است . . . قناعت از دناءت همت باشد . . . الخ (ص ۴ - ۵ کتاب) .



این جا بی‌مناسبت نیست از کتابی به‌نام شرح اشعار وامثال کلیله و دمنه تألیف فضل‌الله بن‌عثمان‌بن محمد الاسفزاری نیز گفتگو شود . این کتاب به‌نام شخصی موسوم به‌علی‌المستوفی که مؤلف او را «افتخار خوارزم و خراسان » می‌خواند پرداخته شده ومؤلف درسبب تألیف کتاب می‌نویسد :

« محرر این کلمات و مترجم این ابیات فضل‌الله بن عثمان بن محمد الاسفزاری وفقه‌الله لتحصیل مایبتغیه وتیسیر مایرتجیه می‌گوید که دراثنای تحصیل نحو وادب وتتبع کلام‌عرب برقضیت آنك طبع آدمی ازملازمت یك شیوه ملالت‌گیرد ، و حدّت خاطره ازمداومت یك‌نوع کلالت پذیرد ، گاه گاه به مطالعت اشعار و رسایل پارسی‌تفرج وتنزه

می‌جستم و به حکایاتی که به‌الفاظ مهذب و اشعار مستعذب پرداخته‌اند استراحت و راحت می‌طلبیدم تا مطالعت کلیله اتفاق افتاد و طبع را بر مواظبت ومطالعت آن انسی‌تمام پیداگشت وسودایی در سواد سویدای دل رخت بنهاد که کاشکی خود را برفتراك دولت این کتاب بندم و مغالیق مشکلات آن را به‌مفاتیح بیان بگشایم ، چه‌هر که درجوار عطار باشد ازنفحات وروایح عطروعبیرشمه‌یی به‌مشام او رسد وهر که دست درفتراك صاحب دولتی زند ازنهال اقبال او ثمره‌یی یابد . اما اندیشهٔ من‌صنف فقد استهدف برخاطر می‌گشت ودواعی‌لایزال المرء فی‌فسحة من امره مالم یقل شعراً اولم یؤلف کتاباً مانع می‌آمد تا در میان این تفکر واثنای این تدبر دوستان وبزرگان که امتثال مثال‌ایشان بردل‌فرض عین‌بود وانقیاد اوامر ونواهی ایشان درذمت همت‌عین فرض، فرمودند که‌کتاب کلیله به‌غایت خوب است وتصنیفی‌سخت پسندیده ، وخزینهٔ اسرار حکمت و مجمع امثال و موعظت است وبدین لباس که‌صاحب اجل نظام‌الملك ابوالمعالی نصرالله بن‌محمد بن عبدالحمید کساه‌الله ثوب غفرانه در وی پوشانید وآن را به اخبار وآیات وآثار محلی و مزین گردانید ، جمال و طراوتی و زینت و زیبی یافت که محبوب و مطلوب علمای عالم وفضلای‌گیتی شد و در شرق و غرب باصباهم‌تك وباآفتاب هم‌عنان‌گشت ؛ لیکن فواید این‌کتاب جز خواص و منتهیان را نافع نمی‌آید وعوام و اوساط طلبهٔ‌علم ومبتدیان از آن‌منافع‌محروم و از آن فواید بی‌نصیب‌اند . اگر اخبار و اشعار آن را ترجمه‌کنی و همت درشرح آن بندی وعقدهٔ مشکلات آن را به‌انامل بیان بگشایی ، عواید وفواید آن همگنان را شامل‌گردد و رغبت و همت خاص و عام

در مطالعهٔ آن زیادت شود . به حکم فرمان ایشان که المأمور معذور
درترجمهٔ ابیات کلیله خوض پیوستی، ودرشرح آن شروع کردن لازم
شد ؛ و چون این بضاعت را خریداری می‌بایست تا بدان استظهار و
قوت آن را دربازاراین‌صناعت رواجی دادمی ووسیلتی‌می‌بایست‌تابدان
استاخی این مسوده را به منزلهٔ قبول برسانیدمی ، بعداز تأمل و امعان
نظر دیباچه رابه‌طراز القاب کریمی که مربی اصحاب فضل و خریدار
ارباب هنر است ، یعنی اجل اعز مقبل مفضل محسن ، ربیب الدولـة
والدین، بهاءِ الاسلام والمسلمین، اختیارالملوك والسلاطین، مجدالدوله
شرف الکفاة ، افتخار خوارزم و خراسان علی‌المستوفی ادام اللهاقباله
وزاد افضاله مطرز ومعلم‌گردانیدم . . . چون این عزیمت به‌تلقین‌اقبال
و هدایت دولت به امضا پیوست و جزو نخستین از این مسوده را بر
ناقدان سخن ومردان هنر که استادان ومخدومان من‌اند عرضه داشتم و
باایشان دراین معنی مشاورت نمودم ونص و شاورهم فی‌الامر[1] را کار
بستم ، چه هر که به استبداد خود کاری کند و به طلب استرشاد اجتهاد
ننماید به‌نجح اغراض و امانی نرسد و عواقب آن به‌ندامت و ملالت
کشد . لاصواب مع ترك المشورة از آن جاکه لطف بی‌غایت و کرم
بی‌نهایت ایشان بودآن را به‌قبول اقبال خود مشرف ومکرم گردانیدند
و اجازت دادند تا به‌دل منشرح وامل منفسح روی به‌شرح ابیات کلیله
آورم و به‌تصحیح واصلاح آن کوشیدم ، چه درنسخه‌ها تفاوتی فاحش
وتصحیفاتی ظاهر که نساخان نه‌ازسر بصارت واتفاق بل‌از روی غفلت
و نسیان نوشته بودند افتاده بود و بیش‌تر ابیات را دراشعار معروف و

۱ . قرآن کریم : ۳/ ۱۵۳

دواوین مشهور یافتم چون سبعیات و حماسه ودیوان متنبی وبحتری و تمامی نام هریك درزیر آن ثبت کردم وبه‌قدر طاقت وحسب استطاعت درتلقیح وتنقیح آن معانی کوشیدم ولاشهٔعبارت خودرا درمیدان بلاغت با شه‌سواران براعت‌هم‌عنان گردانیدم ، فاستنت الفصال‌حتی‌القرعي و اگر در عبارت و استعارت تکلفی و تنوقی نرفته است معذور دارند والعذر عندکرام الناس مقبول که این عروس نه از آن‌ها است که تا خویشتن به‌هرهفت نیاراید در وی بتوان نگریست ، بل‌که این از آن‌ها است که تابه ده رنگ برنیاید ، در وی نظر نتوان کرد . امیدچنان‌است که به‌نظر اقبال اجل اعزاخص محترم ربیب‌الدولة والدین ادام‌الله‌اقباله در محل قبول و موضع ارتضا افتد . ایزد تعالی قدر او را از تزلزل زوال نگاه دارد ودست نوایب وحوادث از دامن دولت وپیرامن‌رفعت اوکوتاه ، بحرمة محمدوآله . . .

تاریخ‌تألیف کتاب درنسخهٔ خطی نفیسی که درکتاب‌خانهٔمجلس شورای ملی به‌شمارهٔ ۱۸۸۰ محفوظ است ، تصریح نشده وکاتب آن ، در پایان رساله تاریخ‌کتابت را نیز به وضعی مبهم و بدین صورت نگاشته است :

تمت الکتابة بحمدالله الشدید الحول صاحب‌العزة والطول‌علی یدالعبد المذنب الخاطی الضعیف الراجی رحمة ربه اللطیف محمدبن محمدبن محمود الملقب بجلال‌النسفی فی‌الثانی والعشرین من شهرالله الاصم رجب سنه تسع و سبع‌مائه اللهم اصلح احواله وْ حقق فی ـ الدارین آماله .

اما پس از این رساله ، رساله‌یی دیگر به‌خط همان‌کاتب هست

که تاریخ تحریر آن چنین است :

اتفق الفراغ من کتابته لمحمد بن محمد بن محمود المدعو بجلال النسفی من یوم الجمعة التاسع والعشرون من صفر سنة اربع وسبع مائه...

و شخصی در ذیل تاریخ رسالهٔ شرح اشعار و امثال کلیله ودمنه نوشته است :

«تاریخ تحریر رسالهٔ مابعد اوراق را که به همین خط است اربع وسبع مائه ضبط کرده واین تاریخ شاید تسع وتسعین وستمائه باشد.»

درهرحال ، مسلم است که تاریخ کتابت این نسخه از آغاز قرن هشتم فزون‌تر نیست .

در کتاب‌خانه‌های بزرگ دنیا دست‌نویس‌هایی گران‌بها از این کتاب یافت می‌شود. درفهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ ملی پاریس تألیف ادگار بلوشه[1] درذیل شمارهٔ ۲۰۳۴ نسخه‌یی از این کتاب به‌شرح ذیل معرفی شده است :

شرح ابیات کلیله ودمنه . تألیف امام فضل‌الله بن‌عثمان‌بن‌محمد الاسفراینی- به‌خط محمد بن الحاجی ملقب به‌حمیدالمحلفی البخاری که در یکی از روزهای دههٔ آخر ماه شوال سال ۶۷۶ هجری قمری (۱۶ تا ۲۵ مارس ۱۲۷۸ میلادی) پایان یافته است .

در فهرست دست نویس‌های فارسی کتاب‌خانهٔ موزهٔ بریتانیا تألیف ریو نیز ، نسخه‌یی دیگر از این کتاب مورخ رجب سال ۶۲۶ هجری قمری معرفی شده است . ریو نام مؤلف را فضل‌الله بن‌عثمان‌بن محمد الاسفزاری ذکر می کند . این نسخه به شمارهٔ Add. 5965 در

1. E. Blochet. Catalogue des manuscrits Persans, Tome IV

کتاب‌خانهٔ مذکور ضبط است .

نسخه‌یی دیگر ازهمین کتاب در کتاب‌خانهٔ لنین‌گراد وجود دارد که بارون روزن درفهرست خود آن را درذیل شمارهٔ ۱۰۳ ذکرکرده و تاریخ تحریرآن سال ۸۸۳ هجری قمری است .

*

دانش‌مند محترم آقای مجتبی مینوی در شمارهٔ هشتم سال دهم مجلهٔ یغما (آبان‌ماه ۱۳۳۶ ه. ش.) مقاله‌یی نوشته و برای نخستین‌بار کتابی ازمأمون خلیفهٔ عباسی راکه تاکنون مجهول بوده‌است ، معرفی کرده‌اند. عنوان‌این رساله «عیون کتاب کلیله ودمنه واغراضه ممالخصه المأمون » است .

این کتاب به توسط آقای مینوی در خطابه‌یی کـه در بیست و چهارمین کنگرهٔ بین‌المللی خاورشناسان قراءت کردند ، معرفی‌شد .

« نسخهٔ این رساله در جزء مجموعه‌یی است از رسایل و اشعار عربی که به شمارهٔ ۳۵۴۲ در کتاب‌خانهٔ اسعدافندی‌دراستانبول محفوظ است و در این مجموعـه قریب ۵۵ قسمت ممتاز تحت عناوین مستقل تشخیص می‌توان داد . . . دو رساله از جملهٔ مندرجات مجموعه ، از نسخ یگانه‌است: یکی... همین‌عیون کتاب کلیله ودمنه واغراضه‌ممالخصه المأمون‌که عبارت باشدازحکم ومواعظ ونتایج اخلاقی ومقاصد کلیله ودمنه . دراین‌که مراد از المأمون همان مأمون پسرهارون‌الرشید خلیفهٔ عباسی است شکی نباید باشد و حاجت به استدلال نیست ، آنچه بالخصوص باید خاطرنشان‌کرد این‌است‌که شاید همین مبادرت مأمون به تلخیص کلیله و استخراج مواعظ و حکم آن باعث شده است که

دربرخی از کتب قید کرده‌اند که کتاب کلیله ودمنه را از پهلوی به‌عربی ابن‌المقفع به‌امر مأمون ترجمه کرد (که قطعاً خبر نادرستی است)، و حتی نسخه‌یی از کلیله ودمنهٔ ابن‌المقفع در همین شهر مونیخ محفوظ است که براول آن‌نوشته: مماعربه‌المأمون. مؤلفین شایداجمالاً مطلع بوده‌اند که مأمون‌خلیفه‌کاری دربارهٔ کلیله ودمنه کرده است، ضمناً شکی هم نداشته‌اند که ترجمهٔ کلیله را ابن‌المقفع کرده بوده است؛ این‌طور نتیجه گرفته‌اند که پس برحسب امر مأمون بود که این ترجمه ساخته شد...

«اما مأمون در بند قصه‌های کلیله ودمنه نبوده است و فقط با حکمت و اندرزی که از آن قصص به دست می‌آید کار داشته است. بنابراین قصه‌یی در این تلخیص یافت نمی‌شود الاآن حکایات کوتاهی که جنبهٔ تمثیل دارد و در ضمن اصول اخلاقی گنجیده است.

«از این گذشته مأمون در ترتیب و تدوین پندها و حکمت‌ها متابعت ترتیب اصل کتاب رانیز نکرده است، بلکه آن‌ها را برحسب موضوع مرتب ساخته، یعنی ابتدا تفکرات راجع به عاریتی بودن زندگانی دنیایی و فانی بودن این وجود جسمانی را در پی یکدیگر آورده است وسپس آراء راجع به وظایف ودانستنی‌های سلطان (یعنی حکومت و اولیای امور) را آورده، و بعد از آن آنچه راکه برای وزراء واصحاب سلطان دانستن آن لازم است، وقس علی‌هذا. واین اسلوب ترتیب افکار و آراء خود مددی به شناساندن انتخاب کنندهٔ آن‌ها می کند که آنچه در فکر او اولی و اهم مقاصد بوده‌است وظایف پادشاهی ومعرفت قواعد حکومت بوده است.

«افتتاح کلیله ودمنه که از انشای ابـن‌المقفع است گوئیا خاطر مأمون را جلب نکرده ، زیرا که از آن جمله یا عبارتی اقتباس ننموده است . می‌توان احتمال هم داد که در نسخه‌یی که به دست او بوده است دیباچهٔ طولانی منسوب به ابن‌المقفع وجود نداشته . ولیکن نمی‌توان نیز گفتن که مأمون فقط با اندرزها وحکمت‌هایی کار داشته است که از هند آمده بوده است ، چون که چندین عبارت از دیباچهٔ منسوب به برزویهٔ حکیم برداشته اما یك چیز را مسلماً از مقدمهٔ ابن‌المقفع یاد گرفته وپی‌روی کرده است و آن این کـه کلیله ودمنه را نباید از برای تفرج وبه خاطر قصص یا تصاویر آن مطالعه کرد ، بلکه باید از آن پند واندرز و موعظه ونصیحت وحکمت آموخت .

«می‌توان فرض وتصور کرد که مأمون چندین ورق کاغذ مختلف از برای گفتارهای راجع به موضوعات گوناگون پیش خود گذاشته بوده است و در حینی که کتاب را مطالعه می کرده است ، به هر عبارت و مطلبی می‌رسیده است که با ذهن وخاطر او موافق می آمده وثبت آن را لازم می‌شمرده است آن را در ورق مخصوص به آن موضوع قید می کرده ، سپس این اوراق را به صورت رساله‌یی در آورده است .»

مأمون کلام نویسندهٔ کلیله ودمنه را که در موارد خاص و جزئی ایراد می‌شده است به حکمی کلی و حکمتی آموختنی تبدیل می کرده است و نمونه‌هایی از این شیوهٔ وی در مقالهٔ آقای مینوی آورده شده است. خلاصه آن که «مأمون رسالهٔ مستقلی در آداب وحکم که مستخرج از کتاب کلیله ودمنهٔ ابن‌المقفع است تألیف کرده است . این رساله یازده صفحه ویك ثلث صفحه از نسخه راگرفته است وبه خطی ریز و

درهم با سطور نزدیك به یکدیگر نوشته شده است که اگر به قطع و شکل کلیله ودمنهٔ چاپ شیخوطبع شودقریب به‌پنجاه صفحه‌خواهدشد و رساله یی‌است بسیارمهم ازچند حیث : ما را به طرز تفکر وشیوهٔ تعقل مأمون خلیفه واقف می‌سازد که درمیان خلفای اسلامی بغداد حکیم و دوست‌دار حکمت بوده است ؛ مجموعه‌یی‌ازحکم ومواعظ ودستور-العمل‌های زندگی به دست ما می‌دهد که مستخرج است از کتاب کلیله ودمنه‌یی که نتیجهٔ اختلاط و آمیزش افکار هندی وایرانی ومانوی است درباب تکالیف انسان و آداب‌شاهی‌وقانون زندگی؛ افزایش‌تازه‌یی‌است بر مجموعه‌های انباشته از مؤلفات مسلمین در رشتهٔ آداب وحکم ؛ و نسخهٔ بسیار قدیمی است از کلیله ودمنهٔ عربی (یعنی از قسمتی از عبارات‌آن)که برای مقابله وتصحیح متن از آن استفاده می‌توان کرد - قدیم‌ترین نسخه‌یی که تاکنون مکشوف گشته . »

و - ترجمه‌های ترکی کلیله ودمنه

کلیله ودمنه بارها به زبان ترکی ترجمه شده است . حق این بود که ترجمهٔ ترکی این کتاب را در فصل مربوط به ترجمهٔ کلیله و دمنه به زبان‌های غیر فارسی وعربی یاد می کردیم . اما ترجمهٔ ترکی ، از میان ترجمه‌ها دارای این امتیاز است که شهرتی فوق‌العاده یافته و بیش‌تر ترجمه‌ها به زبان‌های اروپایی از روی آن‌صورت گرفته است . علاوه‌براین نسخه‌یی ازترجمهٔ ترکی که شهرت فراوان یافت نسخه‌یی است که از روی انوار سهیلی به توسط علی‌بن صالح معروف به علی واضع یا علی چلبی صورت‌گرفت و برای توضیح دادن در باب این ترجمه ، بحث قبلی دربارهٔ انوار سهیلی ضروری به نظر می‌رسید .

در هرحال، دائرةالمعارف اسلام درباب ترجمه‌های مختلف کلیله ودمنه به زبان ترکی چنین می‌نویسد: «کتاب ابن‌مقفع از روی ترجمهٔ نصرالله‌بن عبدالحمید دوبار به ترکی ترجمه شد: نخستین بار شخصی مسعود نام آن را به ترکی عثمانی قدیم ترجمه‌کرد و باردیگر کلیله ودمنهٔ ابوالمعالی به توسط عمربیگ شاه زادهٔ آیدین (متوفی به سال ۷۴۸ ه. ق. مطابق ۱۳۴۷ میلادی) ترجمه شد وهمین ترجمه را شاعری ناشناس به نظم آورد وبه سلطان مراد اول تقدیم شد. نصف این منظومهٔ ترکی در دست‌نویسی برجای مانده است.

«ترجمه‌یی دیگر نیز به‌نثر به ترکی عثمانی جدید صورت‌گرفت که تاریخ آن نباید بعد از ۹۵۵ ه. ق. باشد.»[۱]

اما هیچ‌یك از این ترجمه‌ها شهرتی نیافته است. ترجمهٔ مشهور کلیله ودمنه به زبان ترکی، ترجمه‌یی است‌که به نام همایون نامه شناخته شده است.

«حسین واعظ انوار سهیلی را درآغاز قرن دهم هجری نوشت. در نخستین نیمهٔ همین قرن در زمان سلطنت سلطان سلیمان اول امپراتور عثمانی‌کتاب حسین به توسط علی چلبی معلم مدرسهٔ مراد دوم در آندرینوپل به زبان ترکی ترجمه شد. علی این ترجمه را به سلطان سلیمان تقدیم‌کرد وشاید به‌همین‌مناسبت آن‌را همایون‌نامه نامید. گویند علی به پاداش این خدمت به‌شغل قضای بروس[۲] منصوب شد و این شغل یکی از مشاغل دولتی بسیار مهم امپراتوری عثمانی بود.

---

۱. دائرةالمعارف اسلام: کلیله ودمنه.

2. Brusse

«گمان نمی‌رود که علی برای این ترجمه رنج فراوان برده باشد؛ زیرا در بیش‌تر موارد جمله‌های حسین واعظ را با همان هیأت در کتاب آورده‌است و نسخهٔ ترکی کاملاً ترجمهٔ تحت‌اللفظ انوارسهیلی است. بسیاری از شعرهایی که مولانا حسین کتاب خود را بدان آراسته، عیناً در همایون نامه آمده است. در بیش‌تر موارد مترجم ترك آن شعرهای فارسی را که معنی آن برایش تاریك ونامفهوم بوده، حذف کرده و به جای آن اشعار ترکی گذاشته است. تغییرهایی که علی چلبی در این کتاب داده وجرح و تعدیل‌هایی که کرده است ـ به استثنای مواردی معدود ـ به خوبی ذوق و استعداد او را برای ترجمهٔ این کتاب نشان می‌دهد. برای درك صحیح همایون نامه باید زبان‌های فارسی و عربی را نیکو دانست وبه عکس، قوی دست بودن در زبان ترکی برای خواندن ودریافتن آن لازم نیست[۱] ...»

این کتاب چند بار در بولاق و استانبول به طبع رسیده است.

«همایون نامه از نظر تکلف وتصنع و اغلاق از متن فارسی نیز درگذشته بود وبه همین سبب مفتی یحیی افندی، وعثمان زاد که به‌سال ۱۱۳۹ ه. ق. درگذشت آن را خلاصه و ساده کردند. علاوه بر این شخصی به نام فضل‌الله‌بن عیسی تاشکندی به دستور و تشویق محمد موسی بیگ ـ گویابا استفاده‌ازهمایون نامه ـ انوارسهیلی‌رابه‌نثر ترکی شرقی جدید، یا روشن‌تربگوییم به زبان تاشکند وفرغانه ترجمه‌کرد. میرزا هاشم خجندی نیزبه دستور محمد موسی بیگ مذکوراین نسخه را به خطی خوش نوشت وبه سال ۱۸۹۳ میلادی به طبع رسید.

۱. سیل‌وستر دوساسی: مقدمهٔ کلیله ودمنه.

«متن ابن‌مقفع نیز ازعربی به توسط عبدالعلام فیض‌خان اوغلو به ترکی غازانی ترجمه شد و در غازان به سال ۱۸۸۹ میلادی درمطبعهٔ دانشگاه به طبع رسید وبه سال ۱۸۹۲ میلادی درچرکف تجدید طبع شد. این مترجم نیز مقدمهٔ انوار سهیلی را به‌جای مقدمه‌های ابن‌مقفع آورده است[۱].»

چنان‌که مذکور افتاد مشهورترین ترجمهٔ ترکی کلیله همان همایون نامه است . همایون نامه به زبان‌های مهم اروپایی ترجمه شد و به تصریح دائرةالمعارف اسلام مشهورترین ترجمهٔ آن ترجمهٔ فرانسوی گالان[۲] است که‌گولت[۳] آن را در سال ۱۷۲۴ میلادی پس از مرگ مترجم انتشار داد .

همایون نامه از طرف سلطان سلیمان اول به لویی چهاردهم امپراتور مقتدر فرانسه اهدا وبه دستور این پادشاه به زبان فرانسوی ترجمه شد ولافونتن‌برای سرودن منظومه‌های خویش‌ازآن بهرهٔ فراوان برد وبه سبب همین اقتباس ، نام‌همایون نامه وافسانه‌های بیدپای حکیم در ممالك اروپا بلندآوازه‌گشت .

ژان دولافونتن در مقدمهٔ یکی ازکتاب‌های افسانهٔ خویش می‌نویسد : « من فقط به منظورحق‌گزاری‌می‌گویم که قسمتی از افسانه‌های‌خویش رامرهون بیدپای ، حکیم خردمند هندوهستم . مردم این‌کشور او را خیلی قدیم‌تر و اصیل‌تر از ازوپ[۴] می‌پندارند ـ اگر ازوپ نیز خود در زیرنام لقمان حکیم پنهان نشده باشد . »

---

۱. دائرةالمعارف اسلام :کلیله ودمنه .

2. Galland 3. Gueulette 4. Esope

علاوه برترجمه‌های یادشده ، شاعری ترك زبان موسوم به‌لامعی آق‌سرایی نیز کلیله ودمنه را به زبان ترکی به نظم آورده است.

۳- تقلید واقتباس ازکلیله ودمنه

در فصل‌های گذشته قسمتی از ترجمه‌های مختلفی راکه ازکلیله ودمنه صورت‌گرفته بود نام بردیم . اما این کتاب از نظرنام و آوازه‌یی که درجهان به‌دست آورده بود ، در دوران‌های قدیم وجدید موردتقلید واقتباس‌نویسندگان وشاعران‌گوناگون قرارگرفت . پیش ازاین درباب بعضی از این تقلیدها مانند ثعله وعفرا اثر سهل‌بن هارون دشت میشانی سخن‌گفته شده است . علاوه بر آن به استثنای حکایت‌هایی که ازکلیله ودمنه در الف لیلة ولیله راه یافته است کتاب ابن‌مقفع سه بار در ادب اسلامی‌مورد تقلید قرارگرفته است : یك بارابن‌الهباریه شاعر معروف وناظم کلیله ودمنه کتابی به‌نام الصادح و الباغم به تقلید ازکلیله ودمنه در سه باب سرود. این کتاب به سال ۱۲۹۷ ه. ق . در قاهره به طبع رسیده است . کتاب مزبور فقط تقلیدی از افسانه‌های جانوران کلیله و دمنه بود ، اما محمدبن عبدالله بن ظفرالصقلی (متوفی : ۵۶۵ یا ۵۶۸ ه. ق.) تصمیم‌گرفت یك «مرآة‌الملوك» به سیاق کلیله ودمنه تألیف کند ودر نتیجه کتاب سلوان‌المطاع را به سال ۵۴۵ ه. ق. نگاشت[1] وسپس درسال ۵۵۴ ه. ق. تصرف‌هایی درآن کرد و آن را بـه قائد صقلیه (سیسیل) ابوعبدالله محمدالقرشی تقدیم داشت . این کتاب یك بار در

۱. به طوری‌که بنده شفاهی‌از نوادهٔ عبداللطیف طسوجی مترجم هزارویك‌شب شنید ، طسوجی این‌کتاب را نیز به فارسی ترجمه‌کرده بود . لیکن امروز نشانی از این ترجمهٔ وی در دست نیست .

سال ۱۲۷۸ه. ق. به طبع رسیده و بار دیگر در ۱۲۷۹ ه. ق. در تونس و در ۱۳۰۰ ه. ق. در بیروت طبع شده و به توسط شخصی به نام قرا خلیل زاد (متوفی : ۱۱۶۸ ه. ق.) در استانبول به ترکی ترجمه شده وسپس به توسط ا ــ اماری[1] درتحت عنوان :

Salawan al-mota' ossiann conforti politici di Ibn Zefer arabo siciliano de XII secolo.

به زبان ایتالیایی ترجمه شد و به سال ۱۸۵۲ میلادی نیز به‌زبان انگلیسی برگشت .

هیتوپدیشا نیز در دوران فرمان‌روایی اکبر پادشاه به وسیلهٔ شخصی به نام تاج‌الدین در زیر عنوان مفرح‌القلوب به پارسی ترجمه شد[2] ویکی از نویسندگان نام‌دار هندوستان موسوم بــه میربهادر علی حسینی در ۱۲۱۷ ه. ق. مفرح‌القلوب را به زبان مادری خویش برگردانید (رك :گارسن دوتاسی[3]ــ تاریخ ادب هند) این متن هندی نیز در زیر نام اخلاق هندی به طبع رسیده است[4].»

بزرگ‌ترین ومشهورترین کتابی که به‌تقلید از کلیله ودمنه نگاشته شده ،کتاب مرزبان نامه است .

مرزبان‌نامه «کتابی‌است مشتمل‌برحکایات وتمثیلات وافسانه‌های حکمت آمیز که به طرز واسلوب کلیله ودمنه از السنهٔ وحوش و طیور

---

1. A.Amari

۲ . دربارهٔ مفرح القلوب گفتاری جداگانه به صورت ضمیمه در این کتاب خواهد آمد .

3 . J . Garcin De Tassy

۴. دائرةالمعارف اسلام : کلیله ودمنه .

و دیو و پری فراهم آورده‌اند . ظاهراً اصل این کتاب در اواخر قرن چهارم هجری به‌لهجهٔ قدیم طبرستانی در مازندران تألیف شده و وضع آن منسوب است به اصفهبد مرزبان‌بن رستم‌بن شروین پریم از ملوك طبرستان از آل‌باوند که سلسلهٔ معروفی است در تاریخ آن مملکت ... احتمال قوی می‌رود که واضع کتاب پسرپادشاهی ... از ملوك طبرستان یعنی رستم‌بن شهریاربن شروین‌بن رستم‌بن سرخاب‌بن قارن‌بن شهریار بن شروین‌بن سرخاب‌بن مهر مردان‌بن مهراب‌بن باو(جد ملوك باوند) بن شاپوربن کیوس‌بن قباد باشد و کیوس برادر نوشروان عادل است ودلیل برصحت‌این دعوی و قوت این احتمال آن‌است که‌عنصرالمعالی کی کاووس مصنف قابوس‌نامه که از نوادگان دختری مرزبان است صریح گوید که‌سیزدهم پورمرزبان کی کاووس (کیوس) بن‌قباد است...

«مرزبان‌نامه همچنان به زبان طبری قدیم تامدت دوقرن معمول ومنتشر بوده‌است . تا آن که در اواخر قرن ششم و اوایـل قرن هفتم هجری تقریباً در یك عصر و زمان به فاصلهٔ ده یا بیست سال کمابیش دو مرتبه مرزبان نامه را از زبان طبری قدیم‌به زبان پارسی معمول‌عصر مُحلّی به‌اشعار و امثال عرب درآوردند بدون‌این که هیچ یك ازاین دو مصلح جدید اطلاعی از اصلاح دیگری داشته باشد .

«ابتدا درسنهٔ ۵۹۸ ه. ق. درسلطنت‌ابوالفتح رکن‌الدین سلیمان شاه بن قلج‌ارسلان بن مسعود بن قلج‌ارسلان بن سلیمان بن قتلمش بن سلجوق از ملوك سلجوقیهٔ روم که از سنهٔ ۵۸۸ تا ۶۰۰ ه. ق. سلطنت نمود یکی از فضلای آن ناحیه محمدبن غازی‌الملطیوی از اهل ملطیه که ابتدا دبیر سپس وزیر سلیمان شاه مذکورگردید مرزبان‌نامه را

اصلاح و انشا نموده و آن را به روضة‌العقول موسوم گردانیده است . از این کتاب آنچه علی‌العجاله در نظر است دو نسخه موجود است . یك نسخه در کتاب‌خانهٔ لیدن از بلاد هلاند و یك نسخه در کتاب خانهٔ ملی پاریس ...

« ... تقریباً ده الی بیست سال بعد از تألیف روضة‌العقول یکی از فضلای عراق موسوم به سعدالدین الوراوینی بدون این که هیچ‌گونه اطلاعی ازاصلاح سابق مرزبان نامه داشته باشد ثانیاً آن کتاب راازاصل زبان طبری قدیم به زبان متعارفی عراق معمول عصر خود مزین به اشعار وامثال فارسی وعربی درآورد ...

«از شرح حال وترجمهٔ حیات سعدالدین الوراوینی هیچ‌گونه اطلاعی به دست نداریم و ازقراری که از مقدمه وخاتمهٔ کتاب استنباط می‌شود وی از مخصوصان و ملازمان خواجه ابوالقاسم ربیب‌الدین هارون بن ظفرندان وزیر اتابك ازبك بن محمدبن ایلدگز از اتابکان آذربایجان که از سنهٔ ۶۰۷تا۶۲۲ ه . ق. در آذربایجان واران سلطنت نموده ، بوده است واین کتاب را به نام اوموشح نموده ...

«... روضة‌العقول بامرزبان نامه درعدد ابواب وترتیب حکایات و زیاده ونقصان اختلاف بسیاردارد وبسیار حکایات است که در روضة العقول موجود است و از مرزبان نامه مفقود و روضة‌العقول از حیث کتابت اقلاً دو برابر مرزبان نامه می‌باشد و منقسم است به یازده باب[1] . . .»

---

۱ . مرزبان نامه ـ چاپ تهران ـ ۱۳۱۰ هجری شمسی ـ مقدمهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی تا ص : یج

«کتاب وراوینی به توسط شخصی ناشناس به ترکی عثمانی ترجمه شده ویك نسخه از آن در کتاب‌خانهٔ برلین موجود است . این ترجمهٔ ترکی نیز بـه وسیلهٔ شخصی گم نام به عربی ترجمه شده است[۱] . . .»

علاوه براین «یك نسخهٔ عربی از مرزبان‌نامه یا بعبارةٍ اخری اختصاری از آن در کتاب‌خانهٔ ملی پاریس محفوظ است و مترجم آن چنان که از آخر کتاب برمی آید شخصی است موسوم به شیخ شهاب‌ـ الدین و محتمل است که مراد شهاب‌الدین احمدبن محمدبن عرب‌شاه معروف متوفی در سنهٔ ۸۵۴ ه . ق . مؤلف کتاب فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء و کتاب عجایب المقدور فی‌نوائب تیمور باشد ومؤید این احتمال آن است که دیباچهٔ این مرزبان نامهٔ عربی از زبان ترکی ترجمه‌شده است .

« . . . واز قراین واضح است که ترجمهٔ ترکی مرزبان‌نامه که اساس این ترجمهٔ عربی است مترجم از همین متن حاضر یعنی انشاءِ سعدالدین‌الوراوینی است نه از روضة‌العقول ، زیرا که غالب اشعار و امثال عرب که سعد وراوینی در کتاب ایراد نموده بعینها درمتن عربی نیز مذکور است و نیز متن عربی در ترتیب حکایات و مقدار وعددآن تقریباً عین متن سعد وراوینی است ، و این ترجمهٔ عـربی در سنهٔ ۱۲۷۷ ه . ق . در قاهره درمطبعهٔ حجری در کمال زشتی و رکاکت به طبع رسیده است[۲] .»

---

۱. دائرة المعارف اسلام : کلیله ودمنه .

۲. مرزبان نامه ـ چاپ تهران : مقدمه.

« . . . همین مؤلف بار دیگر نیز این کتاب را تنقیح کرد و در آن‌دست‌برد ودر کتاب‌فاکهة‌الخلفاومفاکهة‌الظرفای‌خویش آورد وبدان حکایاتی تازه افزود . این نسخه که به ترکی عثمانی ترجمه شده بود به‌وسیلهٔ دهمین و آخرین فصل خویش از کتاب وراوینی وهمچنین‌از روضة‌العقول تشخیص داده می‌شد . عنوان این فصل عبارت بود از : دربیان زیادی عمر و زیستن با دوست و دشمن . نسخهٔ مزبور به‌وسیلهٔ مترجمی ناشناس برای شخصی به‌نام سلیمان بیك به‌زبان ترکی‌غازانی ترجمه شده و درغازان به سال ۱۸۶۴ میلادی در زیر عنوان : « دستور فی‌حکایة پادشاهی » به‌طبع رسیده است[۱] . »



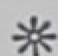
چنان که در پایان گفتار گذشته مذکـور افتاد ، ژان دولافونتن افسانه سرای معروف فرانسوی برطبق‌گفتهٔ صریح خویش ازافسانه‌های بیدپای حکیم استفادهٔ فراوان کرده است . اینك فهرستی ازحکایت‌هایی که لافونتن از همایون نامه ــ یابهتربگوییم انوار سهیلی ــ اقتباس کرده است می آوریم :

۱ - افسانهٔ پانزدهم	از کتاب‌دوم	داستان خرس و روباه
۲ - « اول	« « سوم	« مرد و خر و پسرش
۳ - « بیستم	« « پنجم	« خرس و دو رفیق
۴ - « بیست‌ویکم	« « «	« خر درپوست‌شیر
۵ - « دهم	« « ششم	« سنگ‌ پشت و خرگوش

۱. دائرة‌المعارف اسلام : کلیله ودمنه .

۶ -	افسانهٔ دهم		از کتاب	هفتم	داستان	شیرفروش و سبوی شیر
۷ -	«		«	«	هشتم «	خرس و باغبان
۸ -	«	بیست‌ودوم	«	«	«	موش و گربـه (باب السنور والجرذ)
۹ -	«	بیست‌وهفتم	«	«	«	گرگ طمع کار
۱۰ -	«	دوم	«	«	نهم «	دو کبوتر (بازنده و نوازنده)
۱۱ -	« «	هفتم	«	«	«	موشی که‌به‌شکل‌دختری زیبا در آمد
۱۲ -	« «	پانزدهم	«	«	«	بازرگان و دزد
۱۳ -	«	سوم	«	«	دهم «	سنگ‌پشت و دوبط
۱۴ -	«	چهارم	«	«	«	ماهی‌خوار و خرچنگ
۱۵ -	«	نهم	«	«	«	سگ‌گوش بریده
۱۶ -	«	چهاردهم	«	«	«	دومسافر (سالم وغانم)
۱۷ -	«	شانزدهم	«	«	«	شاه‌زاده و یاران (باب ابن‌الملك واصحابه)
۱۸ -	«	هشتم	«	«	یازدهم «	پیرمردی که درخت می‌نشاند
۱۹ -	«	پانزدهم	«	«	دوازدهم «	کلاغ‌وغزال‌وسنگ‌پشت و موش (باب الحمامة المطوقة)

البته فهرست مذکور دقیق نیست وممکن است در مقام استقصا دراین دو کتاب مواردی دیگر نیز به نظررسد .



آنچه تاکنون‌دراین کتاب گفته شد، شرح توفیق‌ها و پیروزی‌های کتاب کلیله ودمنه وحسن توجه مردم بدان، وتقلید نویسندگان ازسبک نگارش وشیوهٔ تنظیم داستان‌های آن در دو زبان فارسی وعربی بود. لیکن طبیعی است اگرگروهی براین مایه اهمیت واعتبار رشك ببرند، و بر اثر مخالفت با نویسنده ومترجم کتاب، یا تعصب قومی و نژادی بخواهند آن را در انظار ناچیز جلوه دهند واز قدر وارج آن بکاهند. آری، کلیله ودمنه ــ خاصه‌ترجمهٔ عربی آن ـ هنگامی که دراوج شهرت و اعتبار بود از این‌گونه دشمنان نیز یافت و مخالفان نهضت شعوبی ایرانی، و طرف داران برتری عرب بر عجم چون توجه کامل دانایان و بزرگان و سیاست مداران و حتی اقبال خلفا را بدین کتاب دیدند، همچنان که برای ابن‌مقفع پاپوش دوختند و وی را به تهمت زندقه در بند کشیدند و کشتند، کوشیدند تا چنین فرانمایند که‌آن همه حکمت‌ها و مواعظ واندرزهای دقیق و عمیق که در کلیله مندرج است، منحصر بدین کتاب نیست وگویا اشباه ونظایر آن درشعر و ادب عرب، پیش از آن که کلیله از زبان پهلوی‌به عربی ترجمه شود، وجود داشته است؛ برای اثبات این رأی کتاب‌ها پرداختند وتألیف‌ها کردند و در این راه حتی ازجعل اشعار ونسبت دادن آن به شاعران موهوم و ناشناخته، یا شاعران نام‌دار عرب نیز چشم نپوشیدند.

درسال ۱۹۶۱ میلادی، یکی ازاین‌گونه کتاب‌ها به نام: کتاب مضاهاة امثال کتاب کلیله ودمنه بما اشبهها من اشعارالعرب تألیف ابی‌عبدالله محمدبن حسین‌بن عمراليمنی به تحقیق وتصحیح دکتر محمد یوسف نجم از دانشگاه امریکایی بیروت درآن کشور انتشار یافت.

این متن از روی دونسخه ـ یکی دست نویس محفوظ در مجموعهٔ یهودا در کتاب خانهٔ دانشگاه پرینستون و دیگری نسخهٔ خطی محفوظ در کتاب‌خانهٔ واتیکان به شمارهٔ ۱۱۷۷ عربی ـ مقابله وتنظیم و تدوین شده‌است. ظاهراً مقدمهٔ این دونسخه چندان با یك دیگر اختلاف داشته که مصحح ناگزیر هردو را از پی‌هم در کتاب آورده است. درباب ترجمهٔ مؤلف کتاب درمقدمهٔ مصحح چنین می‌خوانیم:

«مؤلف این کتاب یکی از نحویان قرن چهارم هجری به نام ابوعبدالله محمدبن حسین‌بن عمر یمنی متوفی به سال ۴۰۰ است و از آنچه درباب وی نوشته‌اند چنین برمی‌آید که وی در طلب دانش به شام ومصر سفر کرد. او از ابوالقاسم جعفربن محمدبن علی نحوی و ابوجعفر احمدبن سلامةالطحاوی و گروهی دیگر روایت می کند؛ و کسانی مانند ابوالحسن احمدبن محمد عتیقی و علی‌بن بقا وابوذر عبدبن احمد هروی وقاضی ابوعبدالله قضاعی و دیگران از او روایت می کنند و ابوذر هروی او را مردی درست سماع وپای‌بند به اصولی نیکو معرفی می کند[1]. وی صاحب کتاب‌های «اخبارالنحاة و طبقاتهم» و «التنبیه علی بلاغات‌القرآن» وهمین کتاب حاضر است ...

«یمنی در حدود سال ۳۴۰ از تألیف این کتاب فراغت یافته و به سال ۳۵۸ آن را در منصوریه نزد معز فاطمی برده وخاتمهٔ نسخهٔ (ب) گواه این معنی است.

---

۱. مصحح درحاشیهٔ مقدمهٔ خویش منابع متعددی مانند انباءالرواة قفطی وبغیة ـ الوعاة سیوطی وکشف‌الظنون والوافی بالوفیات صلاح صفدی وکتاب‌های دیگر را به عنوان منابعی که اخبار مؤلف وترجمهٔ اورا آورده‌اند، یادکرده است.

«از مقدمهٔ درازی که کتاب بدان آغاز شده چنین بر می آید که مؤلف آن را برای دفاع ازمیراث ادب وحکمت عرب پرداخته است؛ زیرا می‌دید که مردم از آن چشم پوشیده و به کتاب ابن مقفع روی آورده‌اند. وی دردفاع خویش می کوشد آنچه را که ابن‌مقفع در کتاب خود آورده و به ایرانیان (فرس) نسبت داده است نقض کند و آن‌ها را به اشعار شاعران متقدم عرب بازگرداند ...

« وی به منظور منزه داشتن کتاب خدا از قرین کردن و مطابقهٔ حکمت‌های منقول در کلیله ودمنه با آیه‌های قرآنی پرهیز می کند و می گوید: «شرط ما این‌است که امثال و حکم این کتاب را جز با شعر تطبیق نکنیم واین به‌منظور تنزیه کتاب خدای عزوجل است ورنه آنچه خدای تعالی در کتاب خود یاد کرده است از نظر معنی جامع‌تر و از لحاظ لفظ مختصرتر واز نظر گفتار کوتاه‌تر واز جهت فایده گران‌قدرتر است ... لیکن ما کتاب عزیزخدای را از آن مصون داشتیم.»

«این کتاب، چنان که از آن برمی آید جزء سلسلهٔ دراز ردیه‌هایی است که اعراب برای رد حجت‌های شعوبیان نوشته‌اند و بزرگان ادب عربی مانند جاحظ وابن‌قتیبه درمشرق، وکسانی که رد بر ابن‌غرسیه در اندلس نوشته‌اند، در آن کار سهیم هستند؛ وشاید مؤلف از دیدن آنچه ابن قتیبه از کلیله و دمنه در عیون الاخبار نقل کرده بدین فکر افتاده باشد که آن‌ها را باگفته‌های منظوم و منثور مقابله کند.

«مؤلف چنین فرا می‌نماید که تمام این شعرها را از اشعارقدیم استخراج کرده است، وبدین سبب اصرار دارد که نام هر شاعر را در کنار شعروی یاد کند «تا جاهلان به‌شعر واحوال شاعران گمان‌نبرند که

من یك بیت از آن‌ها را از روی تعصب و احتجاج و پافشاری در تکذیب ، انتحال کرده‌ام . »

«لیکن برمن چنین می‌نماید که همین جمله ازگفتار مؤلف دلیل اتهام وی را دربر دارد . زیرا وقتی آنچه را که او به شاعرانی نام‌دار چون‌حطیئه‌وعبیدالله‌بن قیس‌الرقیات و کثیرعزه وامری‌القیس وعروةبن الورد و نابغه و اعشی قیس واعشی باهله و حاتم و شماخ و امیّة بن ابی‌الصلت وجریر و فرزدق وعنتره ومسیب بن علس و کعب‌بن زهیر وقطامی وعبیدبن الابرص نسبت داده است در دیوان‌های ایشان ودیگر منابع و مراجع یافت نشود، حال آنچه به شاعران گم‌نام یا کسانی که دیوانی از ایشان در دست نیست نسبت داده شده معلوم است و همین امر موجب ایجاد شبهه وباعث پرهیز وتأمل می‌شود . آری، اگر آنچه اوبه مشهوران نسبت داده صحیح بود یا در دیوان ایشان وجود داشت، باقی را نیز حمل برصحت می کردیم ، اما وقتی او بر شاعران نام‌دار افترا زده‌باشد ، بی‌شك‌افترای او دربارهٔ گم‌نامان شدیدتر است .علاوه براین شعرهایی که اوبه شاعران توانا نسبت داده ،گاهی چندان دارای تکلف ولغزش است که ما را در درستی آن نسبت مشکوك می کند .

« ونیز آنچه شك را درما تقویت می کند مطابقت معانی والفاظ است در عبارت منقول و شعری که بدان استشهاد شده است . این مطابقت در بسیاری جای‌ها حرف به حرف وجود دارد و ممکن نیست مواردی بدین آشکاری ازنظرمنتقدان وخرده‌گیران پوشیده مانده باشد! خاصه آن که ایشان بسیار نیز متوجه و مراقب ابن‌مقفع بوده و می کوشیده‌اند تا خطاهای او را بیابند وعیب‌های‌کارش را باز نمایند.

«و باز آنچه این بدگمانی را تأیید می کند وجود عبارت‌هایی است که درشعرها و در مقدمات کتاب تکرار می‌شود واین فکر را به ذهن خواننده می‌آورد که گویا نویسندهٔ آن عبارت‌ها و گویندهٔ این شعرها یك تن است ، واین نکته در هنگام مطالعه وتصفح کتاب هرگز برخواننده پوشیده نمی‌ماند.

«گاه‌گاه نیز مؤلف می کوشد که خواننده را گمراه کند و از توجه به مصدر شعرباز دارد ، بدین ترتیب که آن را درجریان حادثهٔ تاریخی معروفی که در کتاب‌های تاریخ ثبت شده قرار می‌دهد و این پندار را به ذهن خواننده القا می کند که وقتی این شعر مربوط به‌فلان حادثهٔ معروف تاریخی باشد لابد درست است ! و او را می‌بینیم که خبرهایی از روزگاران گذشتهٔ عرب و پادشاهان و خلفا و حکمرانان ایشان می‌آورد و آن را با شعری پیوند می‌دهد و بدین‌ترتیب ذهن خواننده را از توجه به منشأ آن شعر و وصول بدان و اطمینان یافتن از درستی آن باز می‌دارد .»

این مطالبی بود که نویسنده‌یی عرب وعربی زبان درمقدمهٔ خود دربارهٔ این کتاب و مندرجات آن نگاشته است وچون به‌قدر کافی گویا و صریح است بنده چیزی بدان نمی‌افزاید جز این که خاطر عزیز خواننده را به میزان دشمنی متعصبان عرب وضدّ شعوبیان بافرهنگ ایران وخود ایرانیان متوجه سازد. آنان ، برای حصول اغراض خویش حتی‌از جعل وتزویر وبرساختن اشعار ونسبت‌دادن آن به‌گذشتگان نیز فروگذار نمی کردند ولابداین اعمال را موجب کسب ثواب آخرت و یافتن درجهٔ عالی در درگاه الهی نیز می‌پنداشتند ورنه چه‌گونه ممکن

است مردی عالم ودین‌دار ونویسندهٔ کتاب «التنبیه‌علی بلاغات‌القرآن» به‌چنین کاری دست‌بزند ؟

البته نویسندهٔ مقدمه پس از بیان دلایل خویش در باب مجعول وبی‌اصل بودن شعرهایی که بدان استشهاد شده ، فرض‌های ضعیف دیگر نیز کرده است از این قبیل که ممکن است مراجع و مأخذهای یمنیان غیر از آن‌ها بوده باشد که امروز در دست ماست ؛ یا آن که ممکن است بر اثر آمیزش اعراب با ایرانیان در دوران پیش از اسلام افسانه‌های کلیله ودمنه نیز به‌عربستان راه‌یافته وپیش‌از آن‌که ابن مقفع آن را از پهلوی به‌عربی برگرداند ، الهام‌بخش شاعران عصر جاهلی و مخضرمان و گویندگان سدهٔ اول هجری شده باشد . لیکن نویسنده خودبه‌ضعف این‌گونه فرض‌ها تصریح‌می کند وآن‌هارا ازنوع احتمال‌های بعید می‌شمارد .

اما نکتهٔ مهم دیگری نیز در این کتاب وجود داردکه باید مورد توجه قرار گیرد : قطعه‌هایی را که وی از کلیله و دمنه استخراج وبا شعرشاعران « متقدم » تطبیق کرده ، باآنچه در متن‌های عربی متداول کلیله ودمنه آمده است اختلاف دارد و گاه این اختلاف به‌حدی است که نمی‌توان آن را از مقولهٔ تصحیف و تحریف و اختلاف قراءت پنداشت . مصحح کتاب علت وجود این اختلاف‌ها رایکی از این دو موضوع یا هردوی آن‌ها دانسته است :

۱- این که ترجمهٔ ابن مقفع براثر شهرت یافتن وافتادن در زبان خرد و بزرگ و حفظ و روایت‌کردن‌آن، جزء میراث‌های ادب عوام درآمده و دست‌خوش حذف و تبدیل و افزایش وکاهش شده باشد ،

همان‌گونه که در دیگرمتن‌های ادب عوام نیزمانند آن دیده می‌شود.

۲ــاین که بعضی نسخه‌هایی که محققان بدان اعتماد کرده و متن کلیله را ازروی‌آن ترتیب داده‌اندــوهمه‌جدید ومتعلق به‌بعدازقرن‌هفتم است ــ منقول از ترجمه‌یی دیگر غیراز ترجمهٔ پسرمقفع ، یاتلفیقی از آن ترجمه و ترجمه‌های دیگر باشد .

وی برای رفع این اختلاف و بازشناختن درست از نادرست مراجعه به دست‌نویس‌های عربی کلیله را یك‌سره بیهوده می‌داند و معتقد است که برای این‌کار باید به‌ترجمه‌های قدیم دیگر، مانند ترجمهٔ سریانی وترجمهٔ فارسی وترکی رجوع کرد .

در هرحال تنها فایدهٔ این کتاب آن است که می‌توان در آن قسمت‌ها که مؤلف از کلیله ودمنه نقل کرده است از آن به‌عنوان نسخه بدلی درتصحیح متن عربی‌استفاده کرد ورنه هم دعوی وی به احتمال قریب به‌یقین مردود است وهم غالب شعرهایی که نقل کرده برساخته و فاقد ارزش ادبی است .

۳

باب‌های ترجمه نشدۀ کلیله و دمنه

بارون سیلوستر دوساسی در مقدمۀ کلیله و دمنۀ خویش از دو باب اضافی کلیله و دمنه یکی به نام باب الحمامة و الثعلب و مالك الحزین و دیگری به نام باب ملك الجرذان و وزرائه سخن می‌گوید. حاصل گفتار وی این است که چون این دو باب در بیش‌تر دست‌نویس‌های کلیله و دمنه نیست و اصیل بودن آن‌ها مورد تردید است، از این جهت در متن عربی کتاب به طبع نرسید و از الحاق آن به کلیله و دمنه صرف‌نظر شد.

این دانش‌مند درضمن مقدمه‌یی مفصل که به زبان فرانسوی بر کلیله و دمنه نگاشته است خلاصه‌یی از این دو باب را به‌دست می‌دهد. پس‌از دوساسی تمام چاپ‌های کلیله و دمنۀ عربی که از روی نسخۀ وی صورت گرفت، مانند نسخۀ او این دو باب را نداشت.

هنگامی که ترجمۀ سریانی قدیم کلیله و دمنه به دست آمد، یکی از این دو باب (باب ملك الجرذان و وزرائه که مفصل‌تر و جالب توجه‌تر نیز هست) در آن دیده شد و بدین ترتیب تردیدی که دربارۀ این باب و مجعول بودن آن وجود داشت ازمیان‌رفت و به‌اثبات رسید که این باب در نسخۀ پهلوی کلیله نیز وجود داشته است. از این نظر مستشرق علامۀ فقید

تئودور نولدکه باب‌های دوگانهٔ مذکور را از روی دست‌نویس‌های موجود تصحیح کرد و با ترجمهٔ آلمانی آن به‌طبع رسانید. چندی پس از انتشار این دو باب، لویس شیخو ناشر قدیم‌ترین نسخهٔ خطی تاریخ‌دار کلیله ودمنهٔ عربی - با آن‌که این دو باب در نسخهٔ اساس کار وی وجود نداشت - آن‌ها را از روی متن تصحیح شدهٔ نولدکه در پایان کتاب خویش در زیر عنوان ملحقات چاپ کرد.

ظاهراً این دو باب در نسخهٔ مأخذ ابوالمعالی نیز وجود نداشته و به‌همین سبب تاکنون به‌فارسی ترجمه نشده است.

نویسندهٔ این سطور به‌منظور مزید فایده این دو باب را به‌زبان فارسی ترجمه کرد و برای آن‌که نسبت به دیگر باب‌های کلیله ودمنه ناجور و بیگانه ننماید و با آن یك‌نواخت و یك‌دست باشد، کوشید تا انشاءِ آن را تاحدّ مقدور، وتا آن‌جاکه بضاعت علمی ناچیزش اجازه می‌داد به انشاءِ کلیله ودمنه نزدیك سازد و لغت‌ها و ترکیب‌ها و تعبیرها و اصطلاحات خاص کلیله ودمنه در آن به‌کار برده شود.

در این ترجمه کوشش فراوان شده که هرگز معنیی فوت نشود وفدای لفظ نگردد ولفظی از اصل عربی مهمل نماند. فقط در پاره‌یی موارد در ترجمهٔ جمله‌ها، به‌منظور نزدیك شدن عبارت به‌سبك ابوالمعالی، اطنابی غیر ممل رفته است و به یقین اطناب و اسهاب در ترجمهٔ آن بیش از آنچه ابوالمعالی بدان پرداخته است نیست. نظر مترجم در ترجمهٔ این دو باب بیش‌تر به‌ترجمهٔ باب‌های ابتدایی دوگانهٔ کلیله ودمنه معطوف بوده است که به‌قلم شیوای ابوالمعالی هرچه موجزتر پرداخته آمده و در آن از اطناب و آرایش کلام و متمایل شدن به ترجمهٔ آزاد

پرهیزشده است . به‌همین‌سبب این ترجمه نیز به‌امثال و آیات و اخبار و اشعار عربی و فارسی ترصیع وتزیین نگردیده است . اینك ترجمهٔ باب‌های دو گانهٔ مذکور :

الف - باب‌الحمامة والثعلب ومالك الحزين

واین‌باب داستان‌کسی است‌که دیگران را رای صواب و تدبیر درست آموزد و خود از به‌کار بستن‌آن عاجز ماند .

رای هند برهمن راگفت این مثل بشنودم ، اکنون بیان کن از جهت من مثل‌کسی‌که بردیگران رای وتدبیر عرضه‌کند وخود ازعمل کردن بدان ناتوان آید .

برهمن‌گفت این‌گونه خلایق درجهان بسیارند ومثل آنان داستان کبوتر و روباه و بوتیمار است . رای‌پرسید چگونه بوده است‌آن ؟

برهمن‌گفت آورده‌اند که‌کبوتری‌بربالای نخلی عظیم که بیخ‌آن به قعرثری رفته و شاخ آن از اوج ثریا برگذشته بود مسکن‌گزید واز جهت بلندی آن درخت با تحمل رنجی دراز لانهٔ خویش بربالای‌آن بساخت وچون ازاین‌کار بپرداخت درآشیان بیضه نهاد وبرآن بخفت . چون بیضه بشکست وبچگان پدیدآمدند روباهی مکار که از این‌ماجرا خبریافته بود و موعد پای گرفتن و به حرکت آمدن کبوتر بچگان می‌دانست هربار به‌پای آن درخت‌آمدی وبانگ برداشتی‌وکبوتررا از برآمدن بردرخت بترسانیدی ، کبوتر را هراسی و هیبتی در دل پدید آمدی وفرزند دل‌بند پیش‌روباه افکندی .

روزی که‌کبوتر را دوبچه دررسیده‌بود بوتیماری بیامد وبرنخل بنشست وکبوتررا غم‌ناك یافت ، وی راگفت چون است‌که تو راملول

وافسرده‌می‌بینم ؟ کبوتر صورت حال باز راند وگفت روباهی‌بدگوهر ومکار قصد بچگان من کرده است و هرگاه که مرا فرزندان در رسند به پای درخت آید وبانگ بردارد ومرا بترساند ومن از آواز سهم‌ناك او هراسان شوم وپارۀ جگر وقرةعین پیش وی افکنم . بوتیمار گفت دل مشغول‌مدار که من تورا از این‌بلا برهانم ، چون این بار روباه بیاید و ترا به برآمدن برنخل وعید دهد او را بگوی که من میوۀ دل خویش نزد تو ظالم غدار نیفکنم ؛ تو نیز اگر توانی براین بالا شو وچون به خان ومان من دست یافتی وفرزندان مرا بخوردی به‌پرواز آیم ونفس خویش ازبلای تو باز رهانم .

بوتیمار کبوتر را این حیلت بیاموخت و خود بپرید و بر کنار جویباری فرود آمد . روباه در وقت معهود روی به‌نخل آورد و درزیر درخت بایستاد و به‌شیوۀ ماضی بانگی بلند بکرد . کبوتر بدان‌سان که از بوتیمار آموخته بود وی را جواب گفت . روباه روی بدو آورد و پرسید این سخن از که آموختی که چنین جواب درشت وبا قوت نه بابت تست . کبوتر گفت مرا این سخن بوتیمار آموخته است . روباه به‌سوی بوتیمار آمد . او را بر کنار جوی ایستاده دید وبدوگفت : ای بوتیمار ! اگر باد از جانب راست وزد سرخود به کدام سوی بری ؟ گفت به جانب چپ . گفت اگر از چپ وزد چه‌حیلت اندیشی ؟ گفت سر به‌جانب راست یابه‌سوی پشت‌گردانم . گفت اگر ازهرچهارسوی و شش جهت باد وزد چه چاره کنی ؟ گفت در صورت بروز چنین هنگامه‌یی سر به‌زیر پرخویش پنهان کنم ، روباه‌گفت چگونه سر را به زیر پرتوانی برد که من در این‌کار صعوبتی تمام می‌بینم . بوتیمار

گفت آری توانم . روباه گفت مرا باید دید که ابناء نوع شما چگونه سر در زیر پرتوانند کرد و سوگند می‌خورم که ذات باری عزاسمه پرندگان را بر ما برتری بسیار داده است چه آن را که ما به آسانی آموختن نتوانیم به‌ساعتی دریابند وبدان جایگه رسند که تصور آن بر لوح خاطر مانقش نتواند بست وسر خود به‌زیر پروبال نهان سازند و آن را از گزند هبوب ریاح و صولت برد دراماں دارند . شما را این موهبت ارزانی واین نعمت مهناباد و من اینك بینم که این تدبیربرچه وجه‌کنی . بوتیمار ساده لوح به‌دمدمهٔ روباه فریفته گشت و به افسون وی درکوزهٔ فقاع رفت و سرزیر بال فرو برد . روباه برجست واو را بگرفت وچندان بیفشرد که استخوانش بشکست وبدوگفت : ای دشمن جان خویش ! توکبوتر را رای و تدبیر آموزی و صلاح کار وی باز نمایی ولکن از چاه‌جویی برای صیانت نفس خویش از حوادث آفات غافل مانی تابدان حد که دست دشمن برتوگشاده گردد . سپس وی را بشکست وبخورد .

ب - باب ملك‌الجرذان و وزرائه

رای‌هند برهمن را فرمود این‌مثل بشنودم ومعنی آن بدانستم اکنون اگردست دهد بازگوی که فواید برگزیدن مشیر ناصح و دستور حکیم و محاسن اصطناع مشاوردانا ووزیر خردمندچیست؟
برهمن گفت هر پادشاه که‌مشیری ناصح گزیند و درتنگنای حوادث به حبل‌المتین خرد ونصیحت وی در آویزد از شدائد عظیم خلاص یابد و فوائد بزرگ بدو رسد چنان که شاه موشان ازمشورت با وزیر روشن ضمیر خویش‌فایدتی برگرفت که بدان فایدت او و جمیع موشان از بلایی هائل و رنجی گران برهیدند . ملك پرسید چگونه است آن ؟

گفت آورده‌اند که در

باب مهرایار

(بابشاه موشان و وزیرانش)

دبشرم(=دابشلیم)Dbshr'm گفت : این داستان بشنیدم . اما اکنون مرابگوی چگونه ناصحی باید جست و چه فوایدی بر آن مترتب است ؟

بیدوگ (=بیدپای)گفت : آن کس که‌ناصحی خردمند تواند یافت ، از طریق حکمت ازبسیار مهالك آزاد شود و به بسیاری از فوایدرسد؛همچنان که‌بر آن‌موشی رفت که ناصح امیر موشان بود، و ازطریق حکمت او برای امیر موشان و دیگران فواید بسیار حاصل آمد .

دبشرم‌گفت: چگونه است این حکایت ؟ و بیدوگ گفت :

درکشور برهمنان بیابانی

سرزمین براهمه‌بقعتی بود دوران نام و هزارفرسنگ مسافت داشت ودرمرکز آن‌شهری به‌نام ایدزینون با نعمتی فراوان و مردمی فربه و آبادان ، و در این شهر موشی مهراز نام بود که برجملهٔ موشان شهرو روستاهای آن فرمان‌روایی داشتی و او را سه‌وزیر بود که با آنـان در مهام امـور مملکت و معضلات مشاغل سلطنت‌مشورت در پیوستی ؛ یکی ازآنان زوذامه نام بود وعقل‌و ذکای تمام داشت و ملك را به‌فضل وی اعتقاد و اعترافی کامل بود و وزیر دوم شیرع‌وسومین بغداذ نام داشتند. روزی هر سه دستور در حضرت ملك فراهم آمدند و از هر باب مفاوضت در پیوستند تااین سخن درمیان آمدکه هیبت وهراسی را که از خون‌خوارگی گربه در قلوب اسلاف موشان راه یافته و نسلاً بعد نسل به توارث به ما

است به‌نام دوراب که ازاین‌سوی تا سوی دیگر آن هزار فرسنگ است و در میان آن‌شهری است‌به نام اندربیاوان Andarbijāwān که‌شهری‌است‌ثروت‌مندو آراسته، و خلقی که در آن زندگی می کنند در خصب نعمت ، همان‌گونه که دل خواهشان است روزگار می‌گذارند . در این شهر موشی بود به‌نام مهرایار که تمام موشان شهر و حوالی آن از فرو دستان وی بودند . مهرایار سه ناصح داشت : یکی ملقب به زودامد Zūdāmad که‌ملك به‌دها وزیرکی اووقوف داشت، واو دوراندیش و مبدع بود . دومی شیرگ Shērag (به یای مجهول) و سومین‌بکداد Bakdād نام‌داشتند، ومهرایار با سه‌ناصح‌خود یك دل و یك جهت بود . روزی چنین گفتند : کاش امکان می‌یافت این

رسیده‌است زایل توان ساخت یا نی ؟ ملك گفت ازحکما شنیده‌ام که آدمی را در یافتن دو امر و آموختن به‌اهل و فرزندان ورای زدن‌باناصحان مشفق در آن‌دو باب سزاوار است : نخست آن که بر منافع و مضار گذشته نیندیشد وحسرت نخورد، دیگر آن که از تمسك بدانچه از وجود آن‌جذب منفعت یادفع مضرتی حاصل آید نهراسد - وماازبرکت‌سعی‌جمیل اسلاف خویش نعمتی فراخ و راحتی دائم داریم وصفحهٔ صافی ضمیر ما را هیچ گرد ملالی تیره و تارنگرداند بجز یك غم که به زعم من شدیدتر غم‌های روزگار است و این اندوه جان شکر جز خوفی دائم که از دست‌برد گربه دردل ماراه یافته است‌نتواندبود. لکن ما را صلاح کار بر آن مقرر است که این مضرت را که‌اسلاف به دفع آن بسیار کوشیدند و در مشکلی که در کارماست ، و بیم وهراسی که ازگربه دردل داریم، و از طریق توارث از اسلاف در نهاد ما متمکن شده است مرتفع سازیم ! مهرایار به آنان گفت : چنین شنیده‌ام که :

آدمی‌باید باتمام قوا برای خود و اعقابش در دو مورد اندیشناك باشد: زیان‌ها وسودهای گذشته را فرو گذارد و بیش در باب آن‌ها نیندیشد ، و درتدارك وسایلی باشدکه سودهایی تازه جلب کند .

ما اکنون ازبرکت تیمار- داشت پدران خود نیك‌بخت و مرفه زندگی می کنیم وتنها همین یك‌دشواری‌راداریم که‌ازهرمشکل دیگر دشوارتر است و آن بیم و زیانی است که ازجانب‌نوع گربه متوجه ماست . از این جهت بگذارید در تدبیروسیلتی باشیم ؛ زیرا هرگاه پدران ما بدین وسیله

چارهٔ آن فروماندند به حیلتی از خود دور کنیم چه با آن که در خصب و نعمت روزگارمی‌گذاریم به سبب هیبت و صولت گربه زندگانی برما ناگوار گشته است و حکما گفته‌اند هر کس به امید یافتن جایی برای نشست‌وخاست ازشهر ودیار و زن وفرزنددوری گزیند و باز در تشویش و دل مشغولی به‌سربرد، عقلا حیات وی را با مرگ برابر شمرند.

ملك چون ازتقریراین مثل بپرداخت شیرع و بغداذبدو گفتند: خوشا ما را که چون تو شاهی داریم! چه ذات ملکانه به حلیت عقل کامل و فضل شامل و اصابت رأی آراسته است و حکماگفته‌اند اگربنده‌یی جاهل را خداوندی حکیم باشد، به‌سبب افعال پسندیدهٔ خداوندگارخویش ستوده گردد؛ و ما بندگان را به‌رجاحت عقل و رزانت رای ملك استظهاری

دست‌یافته بودند، اکنون خوش‌بخت‌تر و مرفه‌تر می‌زیستیم؛ ما نیز به یقین خوش‌بخت هستیم. امابراثر هراس،زندگانی ما عاری از لذات است و چنین می‌توان گفت:

آن کس که موطن ومقام و خانهٔ خود را ترك گوید و در جایگاه‌های بیگانه خسپد ودرنگ کند، و باز پیوسته بر زندگی خویش بیم‌ناك باشد، در نزد او بایدحیات‌را به‌جای مرگ ومرگ را به‌حساب حیات گذاشت.

هنگامی که مهرایار این سخن‌برزبان راند شیرگ وبغداد او را تهنیت گفتند و بدو چنین عرضه داشتند: خوشا ما را که چون تویی شاه است؛ زیرا تو موجودی ژرف بین‌تر، نوع‌دوست‌تر واندیشه‌مندتر ازدیگرانی واین بدان معنی است:

فرودستی که فرمان‌روای

قوی است واز درگاه ایزد تعالی وتقدس خواهانیم که‌سلطان را در آنچه اراده‌فرموده است به‌غایت آمال و نهایت امانی برساند ؛ و بندگان اجرای فرمان‌ملك راکمر خدمت بسته و آماده‌اند چه ذات بی‌همال وی راباکفایت این مهم وحصول این غرض نـامی‌بزرگ الی ابدالدهر بر صحیفهٔ روزگار ثبت افتد ، و لامحاله ملازمـان درگاه وی نیز از این ذکر جمیل نصیبی برند از آن‌روی که امضای عزیمت همایون‌پادشاه را با ولعی تمام مترصد ومنتظرند؛ وچاکران را فرض است که در تحصیل این غرض از تن و جان خویش در گذرند و آنچه راکه ارادهٔ ملکانه در اجرای آن مصمم است به‌نفاذ رسانند .

چون آن دو دستور ازاین خطاب فارغ آمدند ، ملك دیده بر دستور سوم دوخت و منتظر

او خردمنداست‌هرگاه‌خودنیزسفیه باشد به طفیل فرمان‌روایش مورد تحسین قرار می‌گیرد .

و نیز :

این دومشکل فقط به‌وسیلهٔ فرمان‌روایی‌خردمند وژرف بین، ازمیان برداشته‌می‌شود نه‌به‌توسط هیچ کس‌یاچیزدیگر : یکی‌مشکل عمومی ومشترك ، ودیگرمشکلی که از طریق میراث پدران پدید آمده است .

شاها ! بدین طریق ما بر خرد تو اعتماد داریم ؛ زیرا از طریق برکتی که بر حکومت امیر مترتب است ما نیز همه درخوشی روزگار می‌گذاریم . خاصه اگر این مهم رارأی تو کفایت کند هم امیر وهم‌ما از این ره‌گذر شهرتی جاوید وابدی خواهیم یافت . و نیز باید درباب آنچه امیر فرمود، همهٔ موشان و به ویژه ما سخت بکوشیم که‌مراد وی را برآوریم،

گفتار وی بنشست . اما وزیر لب نگشاد و ملک خشمگین بدو گفت : ای وزیر ! خلایق دراین جهان بسیارند ، لیکن پادشاهان بدین موهبت مخصوصند که وزیران امین ومستشاران معتمد را اصطناع توانند کرد و آنان راست که در غوامض امورملك ، چه آن‌ها که عمل بدان درحیطهٔ امکان آید وچه آن‌ها که رای راست اجرای آن را اجازت ندهد ، غور کنند و مفاوضت پیوندند و راه خطا ازطریق صواب بازنمایند واین کار که ارادهٔ مابدان تعلق یافته است ،اگر چه ازجمله اموری باشد که اتمام آن درحیزامکان نیاید و ما راعزیمت برحصول آن موقوف داشتن روا نبود ، باید که در هر حال نصیحت خویش از ما باز نگیری و چون مردم بی‌زبان و اخرس وآنان که بر ادای جواب قادر نیستند خاموش ننشینی ! وخاصه دراین مورد از بذل جان و تن دریغ نورزیم ؛ و از این طریق سپاس خود زا به پیش‌گاه اعلی حضرت عرضه داریم ، و آنچه بر ما فرماید انجام یابد . با این همه از برکت خصبی که در این حکومت بر قرار است ، هر مهمی را همچون فرشته‌یی تنها به سرانگشت تدبیر می‌گشاید . اما مانیز کوشا هستیم که ارادهٔ او را حکم‌روا سازیم و فرمانش را به‌موقع اجراگذاریم .

در آن مدت که شیرگ و بغداد سخن می‌گفتند مهرایاردیده از زودامد بر نمی‌داشت . اما او در آن باب که دیگران سخن می‌گفتند،لب به‌سخن نمی‌گشود. آن‌گاه به زودامدفرمود : « بسیار مردمان در این‌دنیاهستند و به‌ویژه فرمان روایان ؛ و هرگاه چنین کسی فرودستی خردمند داشته باشد ، هرچند که‌انجام دادن‌عملی

دستور سوم پس از استماع عتاب و خطاب ملک گفت اگر تا کنون بنده در این مقام خاموشی گزید و بر سبیل مشاورت سخنی بر زبان نراند خداوند را ملامت وی روا نبود چه بنده خاموش ماند تا آنچه دوستان گویند به تمامی بشنود و در آن بیندیشد و رشتهٔ سخن ایشان مقطوع نگرداند و آن گاه به‌حسب معرفت خویش آنچه بر خاطر گذرد در حضرت ملک باز نماید.

پادشاه گفت اینك آنچه‌دانی باز گوی! گفت مرا یك سخن بیش نیست و آن این که اگر بر لوح خاطر ملك حیلتی برگذشته است که با تمسك بدان به مراد خویش تواند رسید و این مقصود را به تحقق یارد پیوست به‌حصول این غرض قیام و اقدام فرماید و اگر نه چنین است او را نشاید که بی‌تأملی در این راه پرمخافت قدم نهد و در امضای این عزیمت سعی فرماید؛ در حد قدرت او نباشد، با هم به شور می‌نشینند و نیروی خود را یك سره بدان معطوف می‌دارند که آن را به‌حیطهٔ اجرا درآورند؛ و چه آنان مساعی خود را بدان معطوف دارند و چه‌ندارند، بسته به‌سخن کسانی است که‌امیر با آنان رای زده است. حال هرگاه آنچه گفتم انجام یافتنی نباشد، باز برتست که به من پاسخ گویی و آنچه را که می‌اندیشی باز نمایی و با پاسخ ندادن من به‌لالان و بی‌زبانان نمانی.»

هنگامی که مهرایار چنین سخن می‌گفت، زودامد چنین اندیشید: «چون پاسخ ندادم او رنجیده است.» و به مهرایار چنین گفت: «اگر رای امیر من بر آن قرار گیرد از این که پاسخ نداده‌ام مرا ملامت مکند! زیرا با خود می‌اندیشیدم: نخست گفتار او را بشنوم و رشتهٔ‌سخن را نگسلم

چه از اسلاف ما راچیزی نرسیده است جز آن‌که در تحصیل آن جهدی وافی مبذول داشته‌اند؛ و مهمی راکه درپیش است بالطبع ارادهٔ خداوندی سبب اصلی است و هیچ آفریده را آن نرسد که طبایع حیوانات رابر غیر آنچه درجبلت آنـان مخمر است بگرداند .

ملك فرمود نه تنها تغییر صفات موروث که تمامت امورعالم را، هرقدرقلیل مقدارو نازل منزلت باشد ، جزبا توجه ذات باری عز اسمه به‌انجام نتوان رسانید .

وزیر گفت رای ملك عین خیر ومحض صواب است ولکن اگربه نفاذ رسانیدن کاری در عهدهٔ امکان نیاید و مقاومت را دربرابر آنچه‌موروث وجبلی جنس ماست وجهی نباشد ترك آن به صلاح نزدیك‌تر است وهر کس در برابر چیزی که فطرت جنس او بدان متمایـل است مقاومت ورزد ، و سپس آنچه را که می‌اندیشم باز گویم . » مهرایار بفرمود : « پس‌اکنون بگوی ! »

زودامد گفت : « چنین است پاسخ من : هرگاه امیر من دراین امر نقشه‌یی ندارد که‌بتواند از روی آن اجرای این مهم را بازشناسد ، پس چه‌بهتر که اصلاً اندیشهٔ این کار نکند ؛ زیرا تغییر آنچه میراث پدران است‌ازعهدهٔ هیچ فرشته‌یی بر نخواهد آمد تا به آدمیان چه رسد ! »

مهرایار گفت : « نه تنها آنچه بر ما رسیده است ، بلکه آنچه‌نیز به وقوع خواهد پیوست فقط بر طبق مشیت الهی واقع می‌گردد . زیرا هرمهمی در طول زمان است که حادث می‌شود، و زمان خود چیزی است‌که ازخلق مستور و جهد بشر بدان موقوف است ؛ همچون روشنی دیدگان‌به روشنی‌خورشید وماه وستارگان .

تمامت آن جنس با او معارضه کنند و کار وی سخت گردد و از آن بازماند؛ وگاه باشد که مدار امور اوچنان برهم خورد که هرگز به قرار اصل باز نگردد، یا آن که طی منازل بسیار برای بازگشت به سیرهٔ نخستین لازم آید[۱]... چنان که بدان پادشاه که پیشینیان از او سخن گفته‌اند رسید. ملک پرسید چگونه بود آن؟

وزیر گفت آورده‌اند که دریکی از نواحی نیل پادشاهی بود ودرملك وی کوهی بلند، مشحون از اشجارمثمر وچشمه‌های صافی، و کافهٔ وحوش و سباع آن‌ملك در چراخورهای آن کوه می‌پوییدند واز برکت اثمار و فواکه آن می‌زیستند و در این کوه سوراخی عمیق بود که از آن بادی مرکب از هفت جزء بیرون می آمد و آن

۱. در اصل چنین است وبعد از این کلمه در تمام نسخه‌ها یك سطر با چند عبارت حذف‌شده است.

اما زمان خود به‌مجاهدات موقوف است و مجاهدات به زمان.» زودامد چنین گفت: «وضع برهمان منوال است که امیر بیان فرمود. اما من نیز می‌گویم: تا آن‌هنگام که وسیلهٔ اطلاعی تحصیل شود، نباید باکیفیت‌های موروث که به ما رسیده است پنجه در افکنیم. زیرا آن کس که باکیفیت‌های موروث در آویزد شاید پیروز گردد. امادرعین‌حال ممکن است زیان آن از آغاز نیز شدیدتر گردد؛ وهرگاه‌در طول زمان برتدبیرهای گذشته بازگردد زیان‌های بیشتری از آن حاصل آید، چنان که از پادشاهی حکایت کنند.» مهرایار گفت از شاه چه حکایت کنند؟ زودامد گفت:

۱- قصر بادگیر

«در ناحیتی از رود نیل پادشاهی بود به‌نام هوتبار Hūtabār و در آن جا کوهی بود به نام

ثقبه مهب تمام بادهای سه اقلیم و نیم از عالم بود ؛ و در نزدیکی این سوراخ کاخی بود در غایت نیکویی ونهایت رفعت ، چنان که آن را در کرهٔ خاك مانند نبود، و پادشاه و اسلاف او در آن قصر رفیع بنیان به سر بردندی و گاه بود که از کثرت هبوب ریاح ملول شدندی لکن حسن بناء قصر و کثرت ثمار جبل وحب وطن مألوف مجال ارتحال از آن جای گاه نمی‌داد ؛ و آن ملك را وزیری مشفق بود که با وی در راندن کار ملك مشورت کردی. روزی دستور راگفت : ای وزیر! تو نیك دانی که ما از برکت حسن آثار پدران در نعمتی فراوان و راحتی دائم روزگار می‌گذاریم و امور این ناحیت را به وجهی مطلوب و صورتی مرضی تمشیت می‌دهیم و هر آینه اگروزش این باد جان‌گزای نبودی این کاخ دل‌نشین

انوشگ‌گ‌باد Anōshagbād واین کوه انبوهی‌از درختان و گیاهان کوچک‌تر داشت و ثمرخیز و زیبا بود ؛ و تمام‌جانوران آن‌دیار معیشت‌وغذای خود را از آن کوه به دست می کردند . در دامن کوه سوراخی بود و از آن سوراخ قسمت هفتم باد این سه‌اقلیم و نیم بیرون می‌آمد و در نزدیکی این سوراخ‌خانه‌یی بودبه‌نام‌مینو گیبدر Minugib'dr که بسیار زیبا وبی‌نظیر بود . هوتبار دراین خانه چون سلف خود می‌زیست . و گاه بود که از بسیاری باد ملول می‌شد، امابه‌واسطهٔ عادت ووطن‌دوستی و زیبایی شگفت انگیز خانه ، ترك آن جای گاه برایش مشکل می‌نمود. وی ندیمی‌داشت که بااو رای‌زد وبدو گفت : « ما از برکت کاردانی پدران خویش از تمام نعمت‌ها برخورداریم و روزگارمان‌بسیارنیکوست ، واین

رشك فردوس برین ومحسود قصر حورالعین شدی و ما را رای آن است که کمر همت برمیان استوار دربندیم، شاید بود که با توسل به حیلتی این ثقبه را که مهب ریاح عواصف است مسدود توانیم ساخت واگراین غرض تیسیر پذیرد از شرور و شدائدی که درسوابق ایام و سوالف اعوام اسلاف ما را رنجه می‌داشت ایمن توانیم زیست و در این سرای سپنج جنات عدن را ادراك توانیم کرد، و نامی نیکو از ما به یادگار ماند که گردش روزگار آنرا کهن نگرداند. وزیر گفت بندگان را اجرای فرمان ملك فرض ذمه و واجب عینی است. ملك گفت راست است، لیکن این سخن نه جواب بیان ماست. وزیر گفت مرا اکنون جز این بر خاطر نتواند گذشت چه ملك را به ثبات رأی وعلو همت و کمال مقدرت و سعادت ذات و

خانه نیز صرف نظر از باد فراوان، نقش رخسار بهشت است. بدین نحو می‌خواهیم در اندیشهٔ تدارك وسیله‌یی باشیم که شاید سوراخی راکه باد از آن می‌وزد بتوانیم گرفت: بدین نحو دراین دنیا بهشت به صورتی عجیب از آن ما خواهد شد وبا این کار خاطرهٔ خود راجاویدان خواهیم ساخت.»

ناصح اوچنین گفت: «من فرمان بردار توام ومجری آنچه اراده‌ات بدان تعلق گیرد.»

هوتبار گفت: «آنچه‌می‌-گویی پاسخ آنچه من گفتم نیست.»

ناصح گفت: «من بر آنچه امیر گفت جوابی دیگر نمی‌دانم، زیرا امیر من درحکمت بزرگ است و ژرف‌بین، واو از دودهٔ خدایان است، وحتی خود خداوند روی زمین است، و دراین موردکار به‌سرانگشت الهی گشاده می‌شود، وطبع آدمی رانمی‌رسد؛ زیرا این

یمن نقیبت بـر کافۀ خدمتگاران رجحانی واضح و فضلی راجح است وفرمان روای گیتی اوست و امری که برزبان وی برگذشته جز به حول وقوت الهی صورت اتمام نتواند یافت ومردم از اتمام این مهم عاجز آیند که کاری عظیم صعب است و کهتران را نرسد که خود را به کارهای بزرگ مشغول دارند آنان را سلامت بهتر. ملك گفت سعادتی که مردم را به درجات عالی موشح تواند ساخت و آنان را به عزو تمکین از دیگران مستثنی تواند کرد ، بی هیچ ریبتی نتیجۀ عنایت ایزدتعالی است عز ذکره ، لکن مباشرت کارهای بـزرگ و ممارست مهمات امور به دست خلایق است و انسان را رسیدن بدین درجت مسلم ومیسر ؛ واگر چه انجام یافتن دیگر امور جزبه تأیید آسمانی صورت نبندد ، اما این کار ازجملۀ اعمال انسانی است امری عظیم است و کهتران را نرسد که بدان دست یازند .

هوتبار گفت : نه تنها این امر، بلکه اصلاً هرنوع سعادتی بـه مشیت و اراده‌یی از عالم بالا وابسته است ؛ اما اقدام کردن و انجام دادن صحیح آن برعهدۀ مردم نـهاده شده ؛ و مشیت الهی این امر را تکلیف آنان شناخته و توفیق انـجام دادن چنین کارها به ایشان ارزانی گشته است ؛ واین از امور مردمان است نه از کارهای خدایان .اکنون آنچه می‌اندیشی بازگوی !»

ناصح گفت : «عقیدت من چنین است : هرگاه امیر من در این اقدام راهی نبیند کـه از آن طریق ،کیفیت اجـرای این امر به دقت شناخته آید، وسود وزیان ناشی از آن به روشنی مستفاد گردد ، بـه طریق اولـی شناختن آن راه برمردمان دشوارتر است.

نه‌درزمرهٔ‌مقادیر آسمانی. وتورامقرر است که آنچه داری‌بیاری . وزیر گفت آن نیکوتر که خداوند در آنچه ارادهٔ او به‌امضای آن تعلق یافته است تأملی فرماید و وجه مصلحت باز نماید ، چه این امر بر زبان آسان گذرد ، لکن تمییز خیر یا شر مآل آن به سهولت در امکان نیاید و از عقول خلایق پنهان باشد و از این روی غور و تدقیق در آن واجب وباز جستن طریق‌دفع تبعات وعواقب آن‌لازم است ، تا خدای ناکرده ملك را آن نرسد که بدان‌خر که‌جستجوی شاخ می کرد رسید . ملك پرسید چگونه بود آن ؟

وزیر گفت آورده‌اند که مردی را خری بود و در تیمار ـ داشت‌او سعی‌بلیغ کردی‌وفراوان علوفه دادی‌تا فربه و آبادان شد و به نشاط اندر آمد و بطر آسایش و مستی نعمت بدو راه یافت . پس نیك‌بیندیش تا از این‌کار پشیمانی حاصل‌نیاید ، همچنان که بر آن خررفت‌که جویای شاخ شد ولی‌گوش‌او رانیزدراین‌ماجرا ببریدند !

هوتبار گفت چگونه است این حکایت؟

ناصحش‌گفت :

۲- خر گوش بریده

« روزگاری خری‌بود فربه و نـاقص عقل ؛ وی رابرای‌آب دادن به‌جویباری بردند،ودر آن‌جا از دور ماده خری‌بدید وبه مجرد دیدن او نعوظی سخت بکرد و بانگ بر آورد. هنگامی که‌نگهبان دیدخربراثر غلبهٔ شهوت از خود بی‌خود شده واختیار از کف داده است‌بترسید که : مبادا این خر بگریزد واز چنگ من برود، و خداوندوی‌خشم‌گیرد! ازاین‌روی اورابردرختی‌در کنارجوی‌استوار ببست وفرمود تا ماده خر را از

روزی خداوند خر او را برای آب دادن به کنار جویباری برد . ناگاه چشم خر ازمسافتی دوربر ماده خری افتاد و آتش شهوت در وجودش زبانه کشیدو بانگ کردن آغاز نهاد. خداوندخر که‌سرمستی وبطر وی بدید از بیم‌فرار وطغیان او را به درختی استوار ببست و خود نزد خداوند ماده خر رفت و گفت رای من آن‌است که خر خویش از این جای ببری چه‌اگر درین کار مسامحتی رود بیم آن است که از این‌خر وی راگزندی رسد . خداوند ماده‌خر چنین‌کرد وماده خر را باخود ببرد . لکن خرهمچنان پیرامون درخت همی گشت وهردم بانگی‌بلندترمی کرد وبرهیجان ونهیق‌خود همی‌افزود، ناگاه در این حالت سر به زیر انداخت و عصایی را که برزمین افتاده بود بدید وبا خود گفت هر چند این سلاح‌برای قتال وجدال

آن جای به در برند . خر که در آتش شهوت‌می‌سوخت همچنان پیرامون درخت می گشت وبانگ می کرد ، و دراین‌حال سربه‌زیر انداخت وآلت افراختهٔ خود را بدید . آن‌گاه‌گفت : این عمودی محکم است ؛ اما تاسلاحی دیگر درکار نباشد ازآن چه‌سود؟خاصه آن‌که در برابر مردم بدین آلت وظیفه‌یی محول نتوان‌کرد وآن‌را کار نتوان فرمود ؛ ومن خود از فنون جدال وقتال چیزی‌نمی‌دانم. این عمود تنها به‌کارفرو بردن‌آید؛ اما البته تا بدان جای‌فرو رودکه بانیزه وسلاحی‌دیگربدان‌حدنتوان رسید ؛ واگر با میل وآرزویی‌که به سوراخ کردن و دریدن دارم نیزه‌یی به چنگ آورم یك‌صد سوارگزیده را ازپیش توانم‌راند! بدین جهت باید آن راتدارك کنم؛ زیرا اگر پدران من بدان دست یافته بودند من بدین مسکنت

باگروهی انبوه کفایت نتواند کرد ومرا نیزدرفنون حرب وجنگ آوری مهارتی وافی و حذاقتی شامل نیست ، و لکن علی کل حال با توسل بدان ضربتی چند فرود آوردن توانم ، وبا آن کس که کارفرمودن سلاح به وجهی نیکو نداند مقاتلت یارم پیوست وچون براین کارقادرگردم اگر مرانیزه‌یی دل‌خواه اتفاق افتد یك‌صد سوار زبده را از پیش بتوانم راند . مرا به صواب آن نزدیك‌ترکه‌در راه تحصیل چنین‌سلاحی بکوشم واگر اسلاف من دراین‌راه‌جهدی کرده بودند مرا امروزاین تکلف طلب سلاح و بازجست آن روی ننمودی. خر این سودای خام در دماغ می‌پخت که ناگاه مـردی گوزنی را باشاخ‌هایی عظیم ، به کنار جوی آورد تـا آب دهد . چون خر را چشم برگوزن‌افتاد۔ و خود در اندیشهٔ به دست کردن گرفتار نمی‌آمدم !

در آن زمان که وی چنین می‌اندیشید ، خداوندش بر لب جوی نشسته بود تا سرمستی خر فرونشیند . ناگاه گوزنی فرتوت با شاخ‌هایی‌عظیم فراز آمد . این گوزن‌به نجیب‌زاده‌یی تعلق‌داشت و او را طنابی برگردن افکنده به کنار جوی می‌آوردند تا آب بنوشد . همین که خردر این حال گوزن را بدید، در طلب بیش از آنچه خواسته بودبرآمدو گفت : این‌گوزن دارای نیزه و زوبین و خشت و دیگرسلاح‌هاست‌وبدین جهت در سواری و جنگ‌آوری دستی تمام دارد؛ و من اگربتوانم از آن‌جاکه هستم بگریزم وبدین گوزن بپیوندم ، مدتی نزد او درنگ‌کنم واز اوسواری وفنون حرب بیاموزم ، و خدمتی که‌بدو می‌کنم موجب خواهد شدکه از سلاح های خـود چیزی بـه من

سلاح بود- از او هراسی عظیم در دلش راه یافت و باخود اندیشید این گوزن که شاخ هایی بدین عظمت همراه دارد هرآینه او را نیزه و تیر و کمان و دیگر اقسام سلاح نیز باشدوناگزیر درسواری و جنگ آوری دستی قوی دارد؛ ومن اگر ازخداوندخویش بگریزم و مدتی خدمت وی را لازم گیرم سواری و فنون حرب را از او بیاموزم واونیز چون صدق لهجت و یمن ناصیت وحسن خدمت من بیند البته از سلاح‌های خود مرا چیزی بخشد. گوزن نیز چون جست وخیزخر وهیجان وجنبش او را مشاهدت کرد از آب‌خوردن باز ایستاد ونظر در وی دوخت. خر که امساك گوزن از خوردن آب بدید باخودگفت هرآینه او را فکری که دربارهٔ من کرده و بهجت و سروری که از دیدار من یافته است از آب خوردن باز دهد. گوزن از مشاهدهٔ سرمستی وهیجانی که به خردست داده بود از آب خوردن باز ایستاد وخیره در او می‌نگریست.

خر اندیشید: چون‌گوزن گوشهٔ‌چشم عنایتی به‌من دارد آب نمی‌آشامد، بلکه مرا می‌نگرد و خاطر خوش می‌دارد. و باز با خوداندیشید: حال که او درعین نومیدی من به من مهر می‌ورزد، پس خداوند اورا فرستاده است. حال آشکاراست که حادثه واتفاق در انتظار چیزی نیست بلکه این چیز است که در انتظار حادثه و اتفاق است؛ و اکنون به مشیت برتر، از بخت نیکو، اتفاقی مساعد روی نموده‌است. به یقین در هنگام زادن طالعی نیکو داشته‌ام که چنین عظمتی مرا نصیب‌گشته است!

در هنگاهی که خر چنین می‌اندیشید، و خادم گوزن بدید

می‌دارد ؛ وایزدتعالی همان هنگام که دراین مهم اندیشه می کردم ، مراعزتوفیق ارزانی داشت ومراد من به وجهی هر چه نیکوتر بـه حصول پیوست و به یقین باید دانست که این کار به‌یمن عنایت ایزدی صورت پذیرفت . کاش دانستمی به‌چه‌طالع زاده‌ام و کدام اخترسعد مرا معاونت ومظاهرت کرد که مرادی‌چنین عظیم بر آمد و مرا اعجوبهٔ روزگار ساخت و از دیگر حیوانات ممیزگردانید .

لکن خداوند گوزن چون وی را از آب‌خورد فارغ یافت زمامش بگرفت و روی سوی‌خانه آورد ؛ و خانهٔ وی به نزدیکی جویباری بود که خر را بر کنار آن بسته بودند . خر سر برداشت و دیده درگوزن دوخت تا درون خانه شد . سپس درخانهٔ خداوند گوزن را علامتی نهاد تا بدان آن خانه را باز تواند شناخت . پس که او از آب خوردن باز ایستاده است او را به خانه برد ؛ خانهٔ خداوند گوزن در کنار جویی که خر رابرلب آن بسته بودند قرار داشت ؛ خر خانه را درست به‌خاطر سپرد. بدین‌ترتیب [مرد] خر را به خانه برد . بار دیگر در منزل او را به آخور بستند وکاه پیشش بریختند . چون خرتنها مقصودش رسیدن به گوزن بود لب به طعام نگشود وچارهٔ گریز می‌جست .

چون شب فرا رسید ، همهٔ مردم در اندیشهٔ طعام و خواب شدند : و آن‌گاه خر قوای خود را فراهم آورد و یوغ را از سر بگسست و به در خانه‌یی که‌گوزن بود برفت . چون بدان جـای رسید در را بسته یافت . از روزن به درون نگریست وگوزن را دید که دور از آخـور ایستاده بود . خر ازبیم آن که کسی را چشم بدو

صاحب خر او را به خانه برد و به ریسمان ببست و علف پیش وی افکند . اما خر را دل به‌رفتن‌نزد گوزن مشغول بود و از خوردن بازماندوچاره‌می‌اندیشید وبا خود می‌گفت‌صواب آن است که شب هنگام از این خانه بگریزم وبه خدمت گوزن پیوندم . چون‌شب فرا رسیدوخداوند خانه بخفت ، خر باکوششی تمام درخانه‌بر کند و بیرون جست و گرازان به‌تك ایستادتاخود را به منزل‌گاه‌گوزن برسانید . چون بدان جای‌گاه رسید دررا بسته یافت . از روزن به درون نگریست،گوزن را دید که فارغ از قید ریسمان و بند ایستاده است . خر از بیم آن‌که کسی را چشم‌بدوافتد تا بر آمدن آفتاب درگوشه‌یی‌پنهان بایستاد . بامداد پگاه خداوند گوزن وی را بگرفت وبه‌سوی جویبار آورد تا سیراب کند ؛ وحال چنان بود افتد ، در گوشه‌یی پنهان منتظر بایستاد . بامدادان ، هنگامی که گوزن ازخانه‌بیرون آمد وخادمش پیشاپیش او می‌شتافت ، خر به چالاکی به گوزن نزدیك شد و در کنار او به راه افتاد و آرزوی خویش با اودرمیان نهاد. اماگوزن لغت خران نمی‌دانست و چون گفتار خر را در نمی‌یافت جستی زد ، تا با او درآویزد .

خادم گوزن به پشت سر نگریست ودیدچگونه خر در کنار گوزن راه می‌سپرد وخواست خر را نگاه دارد ، اما باخوداندیشید: «اگر خر را نگاه دارم شایدگوزن با او بستیزد و ازچنگم بگریزد و ازدست برودو آن‌گاه خداوند خر بیاید و خر را با خود ببرد ؛ آن وقت است که خداوند گوزن و من با من رفتاری شدیدکند . » آن‌گاه بی‌درنگ خر را با چوبی که در دست داشت بزد واو را از

که مرد پیشا پیش برفتی و گوزن را ریسمانی دراز برگردن به دنبال کشیدی . خر به سوی گوزن آمد و خدمت کرد و با وی همراهی آغاز نهاد و به زبان خران با او سخن گفتن گرفت . اما گوزن لغت خران نمی‌دانست و چون گفتار خر را در نمی‌یافت از او نفور شد و به‌مقاتلت با وی درایستاد . خداوند گوزن از این حادثه خبر یافت و باز پس نگریست تا داند که چه روی نموده است . چون او را چشم بر خر افتاد با خود اندیشید که اگر خر را نیز با گوزن در یك بند آورم منازعت میان آن دو دوام یابد و مقاتلت مستحکم شود ، و مرا ضبط آنان در امکان نیاید . پس به‌صواب آن نزدیك‌تر که خر را برانم و اورا ازحریف دور سازم ، و بدین اندیشه با چوب‌دستی خویش برسر و گوش خر بکوفت و او را مالشی به‌سزا

گوزن براند و به راه خود رفت . اما خر باز آمد و به‌گوزن نزدیك شد و گوزن بار دیگر خواست با خر بستیزد و مرد باز خر را بزد و اورا ازگوزن براند . و بدین طریق خر هفت یا هشت بار به‌گوزن نزدیك شد و مرد او را بزد و براند . خر با خود اندیشید : « من نمی‌توانم با اعتماد در کنار گوزن بمانم و نمی‌توانم بدو اعتماد پیدا کنم؛ و آنچه را که می‌خواهم با او بگویم گوزن در نمی‌یابد . »

اما مرد گوزن را با دست نگاه داشت . سپس خر بر مرد بتاخت و پشت او را سخت به‌دندان بخایید و پس ازمدت‌ها با کوشش بسیار آرام گرفت و هنگامی که مرد خشم و جنون خر بدید با خود گفت اگر او را محکم نگاه دارم شاید زیانی به من برساند ، از این روی علامتی برخر می‌گذارم تا او را باز توانم شناخت تا از خداوند

داد . خر برفت وچون مرد به‌راه افتاد دیگر بار بازگشت وبه‌گوزن پیوست ومفاوضت ازسرگرفت . گـوزن ملول شد و دو باره قتال آغازنهاد وخداوند او را خبرشد وخر را بزد وبراند واین امر سه کرت‌اتفاق‌افتاد ، و هربارکه خر به نزد گوزن آمدی مرد وی را بزدی وبراندی . خرگفت مرا از سخن‌گفتن باگوزن وعرض دادن مراتب خدمت و نیك بندگی و نصیحت ، و باز نمودن اسرار نهان‌خانهٔ ضمیر ، کسی جز این مرد که قائد اوست باز نتواند داشت . پس آن‌اولی‌ترکه وی را دست بردی سره بنمایم ، شاید بود که بیش ممانعت نکند . پس بر مرد بتاخت وپشت او به‌دندان بخایید ، به شدتی‌که مرد عظیم رنجور شد و با جهدی بلیغ از آن بلیه خلاص یافت وچون بطر خر بدید با خود گفت اگر او را وی تاوان طلبم ! سپس کارد بزرگی‌راکه باخودداشت برکشید و هر دوگوشش ببرید وخر ازآن مقام بازگشت و به خانهٔ خداوند خویش رفت و خداوندش او را مالشی شدیدتر از بریده شدن دو گوش بداد .

آن‌گاه اندیشید و گفت : «این نقشه تباه است . گمان دارم که پدران من نیز خواسته‌اند چنین عزیمتی را به‌انجام رسانند؛ اما به‌علت این زیان‌های سخت‌که از عواقب آن است ، از عهدهٔ اجرای آن برنیامده‌اند . »

هوتبارگفت: «این‌راشنیدم؛ اما تو از آنچه در پناه خداوند است مترس، زیرا هرگاه این‌اقدام به نتیجه نرسدخود را از زیان‌های آن حفظ خواهیم‌کرد . » هنگامی که ناصح دید چگونه شش‌گوشهٔ خاطر هوتبار متوجه آن است که این مهم را به انجام رساند بیش

گرفته بودمی باز از بلای وی ایمن نتوانستمی بود ؛ لکن اینك وی را نشانی بنهم تا چون به‌نزد خداوند باز گردد تلافی جراحت خویش توانم کرد . پس کاردی‌را که بر کمر داشت بکشید وهر دو گوش خـر ببرید . خرخائب و خاسر به خانهٔ خداوند بازگشت واوخر را مالشی‌شدیدتر ازبریده شدن دوگوش بداد . آن گاه خر با خود گفت هرآینه اسلاف من در به دست کردن سلاح برمن سبقت داشتند و لکن آنان از وخامت عاقبت آن بترسیدند و بارگران مشقت را تحمل واجب دیدند .

ملك گفت این داستان بشنودم ولکن دهشت وهیبت تو را در این کار وجهی نباشد . چه اگر عیاذاً بالله آنچه ارادهٔ ما بر اجرای آن تعلق‌گرفته‌است‌صورت اتمام نیابد و نظام این کار گسسته جدل نکرد ، بل‌که او را بستود و چنین‌گفت : «خداوند تورا دراین کار که آغاز کرده‌یی توفیق دهاد ؛ اما من همچنان پای بند سخنان گذشتهٔ خویشم که‌فرمان تورا اجرا کنم . »

آن‌گاه هوتبار به تمام مردم کشور اعلام داشت که : هر مرد جوان مردانه‌یی که به مراحم من پای بند است ، باید در فلان روز برای خود به کوه رود و پشته‌یی هیزم بیاورد . وآنان چنین کردند وهوتبار گفت : « از هنگام وزش باد کسب خبر کنید . » و وقتی که دانست باد سست می‌وزد امر کرد هیزم‌هارا درمدخل آن سوراخ‌نهند [وآن راباتوده‌یی ازسنگ مسدود سازند .] آن‌گاه که باد برای خروج مانعی یافت ، وهیچ بادی بدان خطه راه‌نجست، تمام‌درختان ونباتات و آنچه گرداگرد کوه در چهار جهت به‌طول صد فرسنگ

شود بـه‌عاقبت مکروه آن مأخوذ نگردی و به هر تقدیر ما را آن مقدرت هست که نفس خویش را از عواقب نامحمود و خواتم نامرضی آن صیانت کنیم و مخلص و مهربی بیندیشیم و بجوییم .

وزیر چون ملك را در کفایت این مهم مصمم دید ، بیش پای نیفشرد و گفت در مسدود ساختن این ثقبه یا تغییر آن فرمان خداوند راست .

ملك درسراسر بلادخویش منادی‌فرمودتاتمام‌جوانان به‌درگاه حاضر آیند و از کوه پشت ـ واره‌یی هیمه با خود بیاورند . مردم چنین کردند . ملك موعد نقصان یافتن وزش باد بشناخته بود و آن روز که کافهٔ خلایق با حمل‌های هیزم به درگاه‌ملك گرد آمده بودند بفرمود تا آن هیمه‌ها در سوراخ ریزند و باب آن را با سنگ‌های گران مسدود سازند

روییده بود در عرض شش ماه بخشکید و از آنان برگ بریخت و تمام خلق ، گاوان ، گوسفندان و دیگـر جانوران سخت بیمار ورنجور شدند . آن‌گاه خلق‌بهشت به اعتراض بـرخاستند و باطغیان و عصیان و اعمال قدرت و قهر به دربار هوتبار روی آوردند و او وناصحان و زن وفرزندش همه را به یك جای بکشتند و آن تودهٔ سنگ را از سوراخ برگرفتند و آتش در چوب‌ها در زدند و بازگشتند . هنگامی که آتش اندك اندك در چوب گرفت بادی که شش‌ماه تمام مفر و مخرجی نیافته بود به زور ازسوراخ راه‌گشود و آتش را با خود ببرد و آن را در سراسر کشور بپراگند . دو شبانه روز چنان باد وزید که از شهرها و قلاع و دیه‌ها و درختان و حشم و گاوان و گوسفندان وساکنان آن دیار تنها اندکی مصون ماندند ،

و در برابر آن دکه‌یی عظیم برپای دارند . مردم امتثال امر ملك را کمرهمت بر میان استوار کردند وآن ثقبه را نیك استوار ببستند و بادهای سخت که ازآن سوراخ می‌وزید منقطع گشت ودیگر در آن دیار نسیمی نوزید . لکن هنوز سالی بیش بر این ماجرا نگذشته بود که اشجار و نباتات کوه بخشکید ودامنهٔ آن دویست فرسنگ بیش وسعت یافت و سباع و وحوش آن بلاد تباه شدند و چشمه‌ها و جویبارها بخوشید و انهار خشك شد و بیماری وبا در مردم افتاد وخلقی عظیم از آنان دعوت بویحیی را علیه‌السلام لبیك اجابت گفتندوچون این بلای هائل ازسوءِ تدبیر پادشاه در اهل بلد افتاد آنان که رمقی درتن داشتند فراهم آمدند وبردر ملك ازدحام کرد و او و زن و فرزند و وزیرش را بکشت و اما مابقی سوختند و کشته شدند وازمیان برفتند .

این داستان‌بدان آوردم که آنچه از گذشتگان به ما رسیده است، به دشواری قابل‌تغییر است و هرگاه کسی در تغییر و تعویض آن‌بکوشد، زیان‌های بسیار ازآن حاصل آید .

مهرایارگفت: این داستان بشنودم . اما این بدان معنی‌است که :

هرکس از اقدامی صعب وخطرناك بهراسد و درعین آن که ممکن است آن اقدام سرانجامی نیکو داشته باشد بدین فکر که مبادا از آن نتیجه‌یی سوء حاصل آید ازدست زدن بدان خودداری کند ، حداکثر آن است که براثر تصادف به‌نتیجه‌یی بزرگ رسد و مقامی والابیابد .

مساعدت زمان آن است که‌کسی دراین‌دنیااز طریق‌اعمال

خان ومانش بر باد داد و از آن دودمان هیچ کس برجای نماند. سپس به جانب سد رفتند و دکه راویران ساخت وسنگ ازدرثقبه برگرفت وآتش درهیزم‌ها افکند و چون آتش درگرفت مردم به منزل‌گاه خویش بازگشتند. اما آن باد شدید که در مدتی دراز مختفی شده بود چون مخرجی یافت با شدتی تمام وزیدن آغاز نهاد وآتش را باخود ببرد و در شهر بیفکند و دوشبانه روز دوام یافت و درآن ناحیت شهر وقریه و درخت وقلعه و انسان وحیوان و جنبنده‌یی برجای نماند جز آن که از وزش‌باد ولهیب آتش تباه شد وبسوخت.

شاه موشان گفت این مثل که تقریر کردی بشنودم و لکن حکما گفته‌اند هرکس نهمت بر اجرای امری عظیم مقصور دارد وازآن ادراك ثمرتی بزرگ توقع نیك مشتهر شود و در آن جهان رستگار گردد. زیرا آن موجب والایی مردم‌گردد که دراین جهان نامی نیکو برای همیشه از خود به‌یادگار گذارند. بااین همه هیچ کس با خود از این جهان چیزی جز آنچه کرده است به‌سرای‌باقی نخواهد برد.

ونیز بدان معنی است که:

اگر کسی هزار سال بزید و هر خوبی در این دنیا بر طبق دل خواهش نصیب او گردد، در آن‌لحظه که بایدازاین جهان‌چشم بربندد این هزار سال چون شب تابستان درنظر جوانی‌پانزده ساله و دختری دوازده ساله آید که یکدیگر را دوست دارند و در اشتیاق دیدار همدیگراند وچنین شبی را با هم بخسپند واین شب درنظرشان بس کوتاه آید.

زود آمد گفت: این بدان معنی است:

کند، و از تبعات و عواقب مکروه که ناگزیر با آن همراه تواند بود بهراسد و همت از ادای مقصود بازگیرد هرگز به درجتی رفیع نتواند رسید ، مگر آن‌که اتفاقی نامنتظر روی نماید ؛ و هیچ کس در جهان به‌حسن آثار و طیب ذکر نایل نتواند گشت مگر با مواظبت و ملازمت اعمال نیکو ؛ و هیچ آدمی از دار فانی چیزی مطلوب‌تر از نکوکاری به دار باقی نتواند برد . وزیر گفت رای ملك عین صدق و صواب است ، لکن هر کاری فایدت نیکو ندهد و حکما گفته‌اند هر کس به دست خویش آفتی سوی خود کشد ، سزاوار خلاص از آن نباشد ؛ و هر کس بالمباشره خویشتن را در تهلکه اندازد ، از جنات آن جهانی بی‌نصیب ماند .

ملك گفت سخن آن بود کـه اگر توانی ، مرا در حصول

آن را که بر اثر عمل خویش مشکلی روی نماید، رهایی از این دشوای شایسته نیست ؛ آن کس را که بر اثر عمل خویش به مرگ گرفتار آید در بهشت جایی نباشد.

مهرایار گفت : اگر با من مشاوره می کنی اکنون می‌گویم که تو باید رنج تقبل این کار را برخود هموار کنی .

وقتی زود آمد دید که همّ‌شاه مصروف انجام دادن این کار است، نقشه‌یی برای آن آمـاده کرد و به مهرایار گفت :«من با تو مشورت درخواهم پیوست و آن کلام را نیز اصولا از این روی برزبان آوردم که امیر خردمند است و من فهمی ناقص دارم و این بدان معنی است :

در جدال و رای زدن و واقعه‌یی که روی می‌دهد ، ابلهان با حکیمان و حکیمان با ابلهان باید رای زنند ، زیرا آنچه آنان در

این مقصود معاضدت کنی و نصیحت خویش باز نگیری و از تحریض وترغیب ما درکفایت این‌مهم نکته‌یی فرونگذاری .

وزیر چون همت ملك را بر انفاذ این غرض مقصور دید و دریافت که وی جویای حیلتی برای حصول این مقصود است‌گفت : بنده به حسب طاقت خویش بدانچه واجب می‌دید اشارت کرد و آنچه تقریر افتاد از روی کمال‌وثوق به‌حکمت وفضل ملك بود ، ورنه به نقص معرفت خویش‌وقوفی‌تمام‌داشت وهر آینه رای ناصحان جز به اقبال ملك وقوت‌عزم وی‌صورت اتمام نیابد ودانایان و نادانان گفته‌اند حکیم باید درکارهای خویش با جاهلان نیز مشورت واجب بیند چه‌اگربا نادانی رای زد و مشیر جاهل وی را بدانچه دور از وجه صلاح است اشارت کرد ،وجهل‌خویش هنگام رای زدن سخنان ابلهانه گویند برحکیم اثری نکند بل که حکیم آن را برمحك تجربه زند و آنچه را قدری بهترو مطلوب‌تر است برگزیند و با سفیه چنان‌که شایستهٔ اوست رفتار کند،اما آنچه او (سفیه) می‌گوید بدان دلیل که وی در بارهٔ آن قضیه‌که راجع بدان بااورای زده‌اند شنیده است می‌تواند که آن کار را به همان خوبی‌انجام دهد ، مانند دوحکیم که درحکمت برجستگی دارند .

ونیزبدین معنی‌است که :

هرگاه مردی بخواهد در کاری اقدام کند باید دربارهٔ آن به‌مشورت بنشیند. هرگاه حکیمی در جوار او باشد با حکیم رای زند .

اما اگر حکیمی در آن حوالی نباشد آن گاه با سفیهی به شور نشیند .

حال‌هرگاه من دراین مهم،

آشکار ساخت ، البته به قول وی التفات ننماید و رای اورا به‌سمع قبول اصغا نفرماید ، چه مرد حکیم را آن تمییز هست که شایست و ناشایست از یکدیگر باز شناسد و آن راکه به صلاح حال و مآل کاراو پیوندد اختیار کند ، وسخن نادان را بدان وجه که مقتضای مصلحت است بازگرداند؛ وحکیم را به‌دوسبب رای زدن با جاهلان رواست : نخست آن که هرگاه مشیر نادان در اثنای شور راز دیگری را با وی در میان نهاد ، حکیم وی را برکتمان آن سر وصیت کند . دوم آن که گاه از قریحهٔ جاهلان نیز فکری زاید که مستشیر را باوجود وفور علم وحکمت یاری تواندکرد و آنچه دراین باب ازجانب بنده اشارت رفت با اتکاء به کمال‌عقل ودرایت و تمییز ملکانه و استظهار به حلم و خویشتن داری وی و وقوف آنچه راکه درنظرداشتم بشرح‌تو گفته باشم نبایدکه برخاطر خطیر شاه گران آید .

مهرایار چنین گفت :

« جز یك نکته یعنی آنچه دربارهٔ فهم ضعیف خویش بیان داشتی ، باقی را نیکو گفتی . تو حکیمی و از برکت حکمت تو است که حکومت من چنین درخشان و پرجلال ونیکوست ؛ همچون حکیمی که حکومتی ندارد وبعدها به‌حکومت می‌رسد وبه‌جهت آن حکومت‌موردتجلیل و تفخیم قرار می‌گیرد ؛ یا قانون دانی که ازتفسیرقوانین به‌نیکویی خبر ندارد ، اما پس از مدتی تفسیر می‌آموزد و بدین جهت مفتخر و ممدوح می‌گردد . بدین ترتیب من نیز با اعتقادی که به‌حکمت تودارم برآن سرم که این مهم را به موقع اجراگذارم وامید خاص‌من دراین امر به‌تو است .»

براین نکته بود که ملك برگفتار بندگان هرگز خشم نگیرد و اشارات خدمتگاران را با حسن قبول تلقی فرماید .

ملك فرمود آنچه گفتی بر حسن عقیدت و صدق لهجت تو دلیلی واضح است جز آن یك نکته که از نقص معرفت خویش بر زبان راندی که ما را در حق تو عقیدت جز این است و تو را صاحب فضیلتی کامل و معرفتی وافی شناسیم واز کافهٔ خدم وحشم در کفایت و درایت برتر دانیم .

وزیر چون این سخن بشنود وغایت لطف ملك درحق خویش مشاهدت کرد، گفت ذات خداوندی این جمله را از غایت رأفت و مکرمت و پاکی طینت و صفای نیت در حق این بنده همی گوید و گرنه مرا آن درجت نیست که به زیور تحسین ملك متحلی گردم .

پس ملك با وزیران به مشاورت هنگامی که مهرایار این بگفت زود آمد چنین تقریر کرد :

«خاطر مبارك پادشاه رنجه مباد که آنچه امیر فرمود درحقیقت چنان است . به واسطهٔ حکمت او و برکتی که بر حکومت وی متعلق است چنین اتفاق می‌افتد ، و این بدان معنی است :

آن کس که با پاك دامنان نشیند پاك دامنی آموزد و آن که بابدان بیامیزد بدی گرد آورد ؛ همچون بادی که چون بر بوی خوش بگذرد ، بوی خوش با خود برگیرد و هنگامی که بر بوی بد گذر کند عفونت به‌همراه آورد.

اماچه نیکوست که امیر از این کاردست بدارد وبه‌امورلازم‌تر بپردازد . »

باز مهرایار کار را با سه مشاور خویش از سر گرفت و از کوچك‌ترین ایشان پرسید : «به‌گمان تو دراین‌مهم چه اقدامی

نشست واز ایشان به‌عکس مرتبتی
که در حضرت وی داشتند پرسیدن
گرفت و نخست آن را که در
مرتبت تقرب از همه نازل‌تر بود
گفت : چه بینی در این امر ؟ و
ما را اقدام در حصول این مقصد
برچه وجه به صواب نزدیك‌تر
دانی ؟ وزیر گفت مرا رای آن
است که زنگ‌های بسیار گرد
آوریم و هر یك را به گردن
گربه‌یی درآویزیم تا چون از دور
پدید آید ما را آوای جلاجل
به‌گوش رسد و تا فرصت فائت
نگشته است خود را به‌گوشهٔ
راحتی رسانیم و در کاشانهٔ
خویشتن ایمن نشینیم .

ملك دومین را بپرسید و
گفت که رای تو در اشارت این
وزیر چیست ؟ وزیر دوم گفت این
حیلت به نزدیك اهل خرد وزنی
نیارد ، چه گیرم که ما زنگ‌های
بسیار گرد آوردیم چندان که بتوان

نیکوتر است ؟ جوان‌ترین مشاوران
چنین گفت : گمان دارم که باید
زنگ‌ها فراهم آورد و برگردن
هریك از گربه‌ها آویخت تا هرگاه
بدین سوی و آن سوی روند از
رفت و آمد ایشان باخبر شویم . »

آن‌گاه مهرایار از دومین
پرسید : « نظر تو نسبت بدانچه
خردترین رای‌زن گفت چیست ؟ »
مشاور دومین گفت : «من آن را
تأیید نمی کنم ، چه هرگاه زنگ‌ها
رانیز فراهم آوریم ، کیست که
پای همت فرانهد ویکی از آن‌ها
را برگردن گربه‌یی درآویزد ؟
بدین دلیل به اعتقاد من بهتر آن
است که همگی ازاین شهرهجرت
کنیم وبرای مدت یك‌سال رخت
به‌صحرا کشیم تا مردم دریابند که
دیگر موشی در این شهر برجای
نمانده است و آنان دیگر به‌گربه
نیازی ندارند . همین که دانستند
موشی در کار نیست گربه ها را

برگردن هرگربهٔ شهر زنگی تعبیه کرد، ولکن کدام یك ازما را آن جلادت هست که جرسی برگردن ناتوان‌تر ایشان تواند آویخت تا بـه جنگ‌آوران و زورمندان چه رسد! وبه نزدیك من‌رأی‌صواب آن است که‌جماعت‌موشان بالتمام ازاین شهر بیرون شوند ویك سال در بیابانی مقام کنند تا اهل شهر باغیبت آنان خویشتن‌را از وجود گربه بـی‌نیاز بینند و دریابند که این جنس را جز ربودن طعام آنان کاری نیست. لاجرم ایشان را طرد کنند و بزنند و بکشند و روی شهر را از لوث وجودشان بپیرایند. گربه‌ها نیز برای گریز از این داهیهٔ عظیم به اطراف نواحی پراکنده گردند وگروهی کثیر از آنان به هلاکت رسند و آن‌هاکه باز مانند وحشی شوند و به شهر باز نیایند، و چون صفحهٔ شهر از وجود این دشمن بکشند و برانند. آن گاه است که بازخواهیم گشت.»

سپس مهرایار از زودآمد پرسید: «نظر تو نسبت بدانچه مشاور دومین گفت چیست؟»

زودآمد گفت: «من آن را صواب نمی‌دانم.چه هرگاه ما از شهربیرون رویم تمام گربـه‌ها به یك باره و در ظرف یك سال از شهرناپدیدنمی‌شوندودرآن‌هنگام که مـا در صحرا به سر می‌بریم بلاهایی برما وارد خواهدآمد که هرگز از بدبختی کنونی کم‌تر نخواهد بود.زیراما‌بدان سختی‌ها خو نگرفته‌ایم. اما هنگامی که درصحرا اقامت گزینیم تاگربه‌ها به‌کلی ناپدید شوند وسپس دیگر بارباز‌گردیم، بازدراین‌شهرتأمینی نتوانیم داشت، چه‌دیری‌نخواهد گذشت که مردم گربه ها آورند ورنج‌های ما برباد رود.»

مهرایار گفت: «اکنون

غدار صافی شد جماعت موشان به شهر بازگردند و بقیت عمر را ایمن ازدست‌برد گربه به‌سر برند.

ملك وزیرسوم را فرمود: بیار تا چه داری و وجه مصلحت چگونه اندیشیده‌یی؟ وزیرسوم گفت رأی او به‌نزدیك من پسندیده نیست، چه اگر ما از شهر نقل مکان کنیم وباتحمل مشقات فراوان یك سال در بادیه مقام سازیم، فنای ابنای جنس گربه در این قلیل مدت صورت نبندد؛ و ما را در بیابان از تحمل شدائد عظیم و تجرع شربت‌های تلخ گزیری نباشد و با این همه آن‌جا نیز از تعرض شیران و سوسماران و مرغان شکاری مصون نتوانیم بود و آنان ما را گزندی رسانند که دست بردگربه نزدیك آن اندك نماید.

ملك فرمود آنچه گفتی به حقیقت نزدیك می‌نماید. اینك سخن بگوی.» زود آمد گفت: «من این‌چاره را می‌دانم: امیر، همهٔ موشان شهر وحول و حوش را به خدمت بخوانـد و بدان‌ها امر کند که هر یك از آنان در خانه‌یی که مقیم است سوراخی بگشاید که تمام موشان را تا ده روز درآن بتوان پنهان کرد و نُه مخرج درپای دیوار تعبیه کند و سه‌مخرج درانبارخاص لباس‌ها و فرش‌هـا بگشاید و هر کس درهر خانه آن قوت فراهم آورد که تمامت موشان ده روز باآن گذران توانند کرد. پس از آن همـه برمی‌خیزیم و نخست به خانه‌یی که از همه‌غنی‌تر است وتنها یك گربه دارد می‌رویم و در سوراخ می‌آییم و درهریك از نُه مخرج موشان می‌گماریم. بدین ترتیب از جانب گربه‌ها به ما زیانی نمی‌رسد.

آن‌گاه گربـه با امیدواری

تدبیری که تو را در خاطر است بازنمای . وزیر گفت بنده در این باب یك حیلت بیش نداند و آن این که ملك تمامت موشان شهر و حول و حوش آن را احضار فرماید و مثال دهد تا هریك از آنان در خانهٔ خویش سوراخی سازد که جمیع موشان در آن جای گیرند و در آن سوراخ از اطعمه و مأکولات آن قدر که ده روزه زندگانی کافهٔ موشان را کفایت تواند کرد فراهم آرد و این‌سوراخ را هفت باب دربیرون حائط وسه باب در خزانهٔ فرش و قماش خداوند خانه تعبیه کند و چون این‌امر صورت وقوع یافت تمامت موشان با خانهٔ توانگری که یك‌گربه بیش ندارد نقل کنند واز آن‌ابواب که به‌خزانهٔاو پیوندد درآیند و امتعه و مأکولات را فروگذارند و فرش‌ها وملابس را با دندان بخایند و البته دراین‌کار بسیارمی آید وبرمخرج سوراخ‌ها می‌نشینند . اما ما او را ، حتی هنگامی که بالا وپایین‌می‌رود نیك توانیم دید . آن‌گاه به تعداد زیاد از آن‌سه مخـرج دیگر بیرون می‌آییم وبر فرش‌ها و لباس‌ها و سایر اشیاء زیانی مختصر می‌ـ رسانیم . هنگامی که مردم این خسارت‌ها را ببینندگویند : « یك گربه‌کافی‌نیست .» وگربه‌یی‌دیگر به‌دست‌می کنند. آن‌گاه‌مازیان‌هایی بزرگ‌تر از پیش ایجاد می کنیم . هنگامی که این حادثه را ببینند خواهندگفت : « دو گربه نیز کافی نیست . » و سومی را می آورند . آن‌گاه ما باز بر می‌خیزیم و تا آن‌جاکه می‌توانیم زیان‌های بسیار وارد می کنیم . وقتی که آنان این زیان‌هارا ببینند ، بی آن که به‌حیلت ما پی برده باشند ، به‌سود وزیان خویش‌نظر می کنند ؛ و هنگامی که بدین امر معتقد شوند که با

جانب اعتدال به‌رعایت رسانند . چون خداوند خانه فساد موشان و مضرت آنان مشاهدت کرد ، با خود بیندیشد که این یك گربه را قدرت‌قلع وقمع موشان وصیانت فروش واقمشه از مفسدت آنان نیست وبه صواب آن لایق ترکه گربه‌یی دیگر به مدد وی آورم . وچون چنین کرد، مانیز دیگر بار در آییم و چیرگی بیش کنیم ، و زیان‌بیش‌رسانیم ، لاجرم خداوند خانه چون‌بیند که آن دوگربه نیز در صیانت خزائن و اموال وی از تعرض موشان عاجز آمدند ، گربه‌یی دیگر برآنان مزید کند و تا چنین کرد ما نیزفساد و مضرت زیادت کنیم‌وجامه‌های‌وی به‌دندان بخاییم و طعام‌های او را نیز از دست برد فساد ایمن نگذاریم و چون این بکردیم خانه خدای با خود بیندیشد ، و از زیادت کردن گربه احتراز واجب بیند ، وفساد

افزونی گربه‌ها بر میزان زیان نیز افزوده می‌شود ، یکی از گربه‌ها را بیرون می کنند و ما بی‌درنگ کم‌تر زیان‌می‌رسانیم . چون‌مردم ببینند که از زیان‌کاسته شده است دومی را نیز خواهند راند و ما نیز بی‌فاصله زیانی کم‌تر پدید می آوریم . هنگامی که آنان این پیش‌رفت را ببینند سومی را نیز ازخانه می‌رانند ومانیز بی‌درنگ از آن خانه بیرون می‌رویم . بدین نحووبدین طریق‌خانه‌یی راپس‌از خانهٔ‌دیگرترك می گوییم . هنگامی که مردم به زیان‌های این دوران نظرافکنند و آن را نیك دریابند، از گربه چشم می‌پوشند و دیگر آن‌ها را در خانه نگاه نمی‌دارند وگربه‌های وحشی راهم که بیایند می کشند ونابود می کنندوبه‌گمان من ما با این حیلت بدون بیم و هراس می‌توانیم زندگی کنیم .

آنان به‌همین ترتیب اقدام

موشان را در آن حال که یک گربه درخانه داشت با آن‌گاه که سه گربه نگاه می‌داشت قیاس کند و چون تزاید فساد و مضرت موشان را در آن هنگام که بر تعداد گربه‌ها بیفزوده بود مشاهدت کند ، ناگزیر باخود گوید : مرا از افزونی تعداد گربه چیزی جز زیادت مضرت و فساد موشان حاصل نیامد و اینك به‌صواب آن لایق‌تر که یکی را از گربه‌ها از خانه برانم تا چه روی نماید ؟ و چون عزیمت بر طرد یکی از آنان مصمم گردانید ما نیز از چیرگی و فساد بکاهیم ؛ و چون خانه‌خدای وجه صلاح خویش از راه فساد باز شناخت ، دراخراج گربهٔ دومین اقدام واجب بیند ، وچون این غرض به‌حصول پیوست موشان بیش زیان‌کاری نکنند ؛ وچون صاحب خانه‌چنین دید به ضرورت گربهٔ سومین را نیز از منزل‌گاه خویش براند ، و کردند و در ظرف شش‌ماه مردم همه گربه‌هایی را که درشهر بود نابود کردند . هنگامی که پس‌از مدتی‌نسلی دیگر دراین شهر پدید آمد،مردم‌چنین‌می‌پنداشتند:هرگاه زیانی مختصر درلباس‌ها ازجانب موشان دیده می‌شد می‌گفتند : «شایدگربه‌یی‌ازشهرگذشته باشد.» و هرگاه که انسانی یا دامی بیمار می‌شد می‌گفتند : « محتمل است که‌گربه‌یی ازشهرگذشته باشد . » با این‌چاره موشان از بیم گربه‌ها آزاد شدند و از زیان آنان ایمن ماندند. حال‌که این‌حیوان ضعیف حقیر به انجام دادن چنین نقشه‌یی نایل‌آمد وازچنگ دشمنان‌رهایی یافت ؛ پس چگونه می‌توان این امید را از دست داد و معتقد شد انسان کـه چاره اندیش‌ترین مخلوقات است ، ازطریق اجرای نقشهٔ صحیح دربرابردشمنان خود بدانچه می‌خواست دست نیابد ؟

موشان نیزخان‌ومان وی راآسوده گذارند . لاجرم خانه خدای پندارد که تمامت فساد نتیجهٔ عداوت جبلی‌موش وگربه است ، و لاجرم کافهٔ خلایق گربه‌ها را بزنند و بکشند و چنان از مقام خویش برانند که دیگر بـار باز نگردند . ما نیزهم براین نسق مداومت کنیم تا مردمان رامضرت عظیمی که ازنحوست وجود گربه حادث گشته‌است معلوم‌افتد ویقین تام حاصل آید و بالمآل بر کشتن گربه‌های خانگی اقتصار نکنند ؛ بل‌که گربهٔ وحشی را نیز قتل و طرد واجب بینند و ازآن پس گربه‌یی نباشد جزآن که به‌انواع بلیات‌گرفتار آید وازتعرض خلایق جان نبرد . این است به زعم من آن حیلت که موشان را از فزع گربـه رهایی تواند داد .

ملک موشان ، هم بدان صورت که دستور سوم اشارت

کرده‌بود ، عزیمت به امضای این
مهم در پیوست وهنوز ماهی شش
براین تدبیر نگذشته بود که اهل
شهر به‌حکم تجربت برگربه‌خشمی
تمام‌گرفتند وقتل وطرد ونفی آنان
را آغاز نهادند و چندان مداومت
کردند تاتمام گربه‌های شهر تباه
شدند و کار بدان جایگه رسید که
هروقت کسی اثر دندان موش در
جامهٔ خویش مشاهدت کردی ، یا
کم‌تر فسادی از موش در فرش
وطعام خویش بدیدی مردمان را
گفتی مگر گربه‌یی بدین‌شهر آمده
است‌که ما را فسادی چنین روی
نمود ؟ و چون مرضی هائل در
میان مردمان و بهائم حادث‌گشتی،
چنین پنداشتندی که مگر گربه‌یی
از آن‌شهر گذر کرده‌است؛ وموشان
را با توسل بدین حیلت از تعرض
گربه فراغی تمام روی نمود و
راحتی دائم حاصل آمد .

چون جانوری بدین‌ضعف

و زبونی با توسل به‌حیلت، دشمن قوی را تباه ساخت و از بیم وی ایمن گشت به انسان که اشرف مخلوقات ونقاوهٔ موجودات است درنگر و نیک بیندیش که وی به قوت تدبیر بادشمن چه‌ها تواند کرد .

(باب ملك‌الجرذان و وزرائه به‌اتمام رسید)

ضمیمه

مفرح‌القلوب

چون در فصل‌های مختلف کتاب چندبار از مفرح‌القلوب یاد شده ، وممکن‌است این کتاب کم‌تر در دست‌رس خوانندگان ایرانی و فارسی زبان قرار گرفته باشد ، بدین مناسبت شرحی مختصر در باب معرفی آن نگاشته وبه عنوان ضمیمه بدین کتاب الحاق شد .

تحریرهاوترجمه‌های گوناگون کلیله به زبان‌های شرقی وغربی، همه از روی ترجمهٔ پهلوی یا عربی آن صورت‌گرفته است وچنان‌که می‌دانیم در ادب هند کتابی واحد به نام کلیله ودمنه وجود ندارد .

پس از آن‌که در ایران کتابی به نام کلیله ودمنه ، با اقتباس و التقاط از آثار ادبی هند وایران پدید آمد ، دیگر هیچ‌گاه سخنی از پنچاتنترا وترجمهٔ آن ، تا عصر جلال‌الدین اکبر(۹۶۴-۱۰۱۴ ه. ق.) به میان نیامد و در روزگار این پادشاه ترجمه‌یی جدید از پنچاتنترا صورت‌گرفت که مترجم آن،مصطفی خالق داد عباسی، آن را پنچاکیانه نام‌نهاد وفعلاً تنها نسخهٔ خطی آن درموزهٔ ملی دهلی‌نو (شمارهٔ ۶۲۱۰۰۵ ورق ۳۷۲) وجود دارد .

از این نسخه در موقع بحث از پنچاتنترا سخن‌گفته شده است واکنون منظورماگفتگو ازترجمه‌یی دیگراست‌که با پنچاتنترا وترجمهٔ فارسی آن ، وکلیله ودمنه پیوندی نزدیك دارد .

از پنچاتنترا تحریری تازه به نام هیتوپدیشا Hitopadesha

صورت گرفت . این کتاب در ایالت بنگال ، زیر سرپرستی دوداچندرا Dhavadachandra تألیف شد و مؤلف آن مردی است موسوم به نارایِن Narayana که محققان عصر، زندگانی وی را بین سال‌های ۸۰۰-۱۳۷۳ میلادی تعیین کرده‌اند .

مؤلف این تحریر پنج باب پنچاتنترا را به چهارباب تقلیل داد، وترتیب آن را نیز برهم زد ، ومثلاً باب دوستی کبوتر و زاغ وباخه و آهو (باب‌الحمامةالمطوقه) را در آغاز کتاب قرار داد وباب شیر وگاو را از پی آن آورد، وباب بومان وزاغان را به دوقسمت کرد وهرقسمت را در بابی جداگانه بیاورد ، و بدین ترتیب چهار باب کتاب خود را بر سه باب از پنچاتنترا بنیان نهاد ؛ ونیز درحکایت‌های هرباب اضافه و نقصان روا داشت : حکایت‌هایی از هرباب کاست و حکایت‌هایی بدان افزود ؛ و در سیاق حکایت‌ها نیز تغییرهایی داد وگاه قهرمانی تازه را وارد داستان کرد ، یا فصلی جدید بر آن مزید کرد و نتیجه‌گیری از حکایت را دگرگونه ساخت .

در همان عصر اکبر، درناحیهٔ بهار، هیتوپدیشا نیزاز سنسکریت به فارسی ترجمه شد . مترجم آن تاج‌الدین‌مفتی‌نام داشت واین‌ترجمه را به اشارهٔ فرمان‌روای بهار که از او با لقب نصیرالملة والدین یاد می‌کند انجام داد وآن را مفرح‌القلوب نامید . ترجمهٔ وی ترجمه‌یی است آزاد ومفرح‌القلوب در لکنهو در چاپ‌خانهٔ معروف منشی‌نول کشور به سال ۱۸۶۹ میلادی به‌طبع رسیده است[۱].

---

۱. در «فهرست‌کتاب‌های چاپی فارسی» تألیف خان‌بابا مشار ، چهارکتاب به نام مفرح‌القلوب یاد شده است که یکی از آن‌ها شرح قانونچهٔ محمودچغمینی ←

نسخه‌یی عکسی از مفرح‌القلوب اینك در اختیار نویسندهٔ این سطور است که اصل آن در کتاب‌خانهٔ شهرداری هامبورگ نگاه‌داری می‌شود . این نسخه در روز دوشنبه دوم شهر ربیع‌الاول سال ۱۰۶۲ ه . ق . در بندر سورت استنساخ شده و کاتب نام خود را در آن یاد نکرده است .

نسخهٔ مذکور دارای صد وهفت برگ است که مفرح‌القلوب در یك‌صد وپنج برگ آن تحریرشده و درذیل آن قصهٔ منظوم پادشاه جمجمه (= داستان عوامانهٔ منظوم سلطان جمجمه) به دست همان‌کاتب ، ودر همان روز فراغ ازکتابت مفرح‌القلوب نوشته شده است .

کتاب به قطع جیبی وهر صفحهٔ آن دارای پانزده سطر به‌خط

→

است درطب و شارح آن حکیم محمد اکبربن حاج محمدمقیم معروف به ارزانی است . این‌کتاب چهار بار درلکنهو (ویك بار ازاین چهار نوبت در همان مطبعهٔ منشی نول‌کشور) چاپ شده است .

مفرح‌القلوب دیگر دیوان شعر سید غلام‌بن غلام‌حسین دست‌گیر ، متخلص به عاجز است که دیوان وی به نام دیوان عاجز و لخلخهٔ گلاب و مفرح القلوب سر مستان خم خانهٔ محبت ، کلام لاجواب نیز معروف ، ودر حیدرآباددکن به‌سال ۱۳۱۸ ه. ق. به چاپ سنگی رسیده است .

سومین مفرح‌القلوب منظومه‌یی است از صادق عبقری همدانی‌که جزو اول آن (ظاهراً درتهران) به قطع جیبی به اهتمام سید علی‌کتاب فروش شیرازی در ۶۰ صفحه (بدون تاریخ) به چاپ سنگی رسیده و انتشار یافته است .

چهارمین مفرح‌القلوب‌کتابی است‌که مورد نظر ماست وعلاوه برعنوان مفرح‌القلوب با نام فرعی هیتوپدسا در لکنهو به سال ۱۸۶۹ میلادی در ۷۸ صفحه به قطع وزیری ، چاپ سنگی شده است .

نستعلیق خوانا به شیوهٔ کتابت کاتبان هندی است و با آن که تاریخ کتابت آن به عصر ترجمهٔ کتاب خیلی نزدیك است، به علت بی‌سوادی کاتب نسخهٔ مذکور ارزش زیادی ندارد ؛ خاصه آن که ظاهراً نثر اصل ترجمه نیز چندان تعریفی نداشته و مترجم در ادب فارسی و انشاء آن پیاده بوده‌است .

بدین دو علت ، غلطهای فوق‌العاده زیاد دستوری و املائی و انشائی در متن راه یافته به طوری که حتی یکی دوصفحه از کتاب ، یا یك حکایت آن را نمی‌توان یافت که بدون تصحیح وتنقیح به عنوان نمونهٔ نثر کتاب قابل‌نقل باشد . با این حال چون مفرح‌القلوب با کلیله ودمنه و پنچاتنترا بستگی نزدیك دارد ، ناگزیر باید از فصل‌ها وباب‌ها وحکایت‌های آن سخن گفت ، وهمانندی‌ها و دگرگونی‌های آن را با پنچاتنترا – ودر نتیجه با کلیله ودمنه – بازنمود .

کتاب دارای مقدمه‌یی است کوتاه در ستایش خداوند و رسول اکرم و آن‌گاه مترجم به معرفی کتاب وفواید آن می‌پردازد : «بدان که این کتابی [است] که در زبان هندوی آن را هتهوپریس (= هیتوپدیشا) خوانند که در آن چهار حکایت (= چهار باب) آورند : یك - منترلاب یعنی فایدهٔ محبت ویاری کردن . دویم شهروبهید ، یعنی میان دوستان جدایی افکندن . سیوم بکر یعنی جنگ کردن بدانچه که فتح به‌جانب خویش باشد وهزیمت به‌جانب لشکر غیر افتد[1] وگرفتن وستدن حصار به حکمت واز قوت عقل خود . چهارم ستده خود یعنی اصلاح به

۱. اصل : حزیمت به جانب لشکری غیری افتد ... – متن به قیاس تصحیح شده است .

حکمت پیش از مخالفت یا بعد آن جنگ ؛ ودر این کان سره حکایت شاخ درشاخ ، حکایت‌های عجیب ومرغوب و غریب است ؛ دیگر ، حکایت می‌گویند که به شنیدن آن مردم دانا وهوشیار شود وعقل افزاید وحرکت متحرکان بداند . چون این کتاب پیش‌بندگی ملکی‌الملوك ـ الشرق والغرب نصیرالملة والدین مقطع شق بهار ... رسید، دید که در آن قصه‌های خوب وپندهای مرغوب‌است،فرمود که این کتاب مذکور را به فارسی کنید. بنابراین بندهٔ ضعیف‌تاج مفتی ملك،به توفیق باری تعالی از زبان هندوی [به] فارسی آورد ونام این کتاب را مفرح‌القلوب نهاد ، شاید[1] به خواندن ابن کتاب پندی وطربی حاصل گردد .

چنین حکایت آورده‌اند که جندبور نام شهری بزرگ و آبادان بود که درآن شهر جندرسین نام رای معظم ومکرم بود که بیشتر رایان و رعایا درامر وی بودند . روزی رای مذکور برتخت شاهی نشسته بود و پسران پیشش بی‌ادب وار ایستاده بودند ، به دیدن آن شخصی آغاز کرد که : هر که علم ندارد او کور است ، اگرچه برسر دو چشم دارد. درآن چشم هرچه درآید ببیند، اما چشم آن راگویند که آنچه ندیده است آن را ببیند وهر مشکلی که افتد آن را حل کند ؛ و غنی اورا خوانند که به علم غنی باشد؛ زیراچه نقد علم را هیچ دزدی بردن نتواند ، هرچند که خرج کند افزایش‌گردد و نقصان نشود ، وکسی نداند که کجاست ، و هیچ کس شریك اونیست ، وبی‌نهایت آرایش مرداست ، درسفر و حضر یار باشد ؛ و علم چیزی است که در ذات آحاد می‌باشد درپهلوی بزرگان بنشانند [و]گفته‌اند از جملهٔ هنرها دو

۱. اصل : باید ـ تصحیح قیاسی .

هنر نیك است : یکی علم ، دوم سلاح‌بازی ؛ ولیکن از این دو هنر علم را نیکوتر دانسته‌اند ، زیرا چه اگر علم را بچه بخواند همه‌کس به دل وجان بشنوند و آنچه معنی باشد در گره ببندند (؟) واگر مرد پیر باشد [و] حکایت تیغ بازی خود بکند ، تمام خلق بروی بخندند و بگویند که عقل گم کرده یا دیوانه‌شده ؛ پس ای‌برادران و مردمان ، در آموختن علم کاهلی مکنید و درخاطر مگذرانید که برای اندك عمر مشقت چه خواهم دید ، زیراچه اگر علم باشد دولت دینی و دنیاوی دست دهد ؛ دربندگی خدای تعالی غافل نباشد ودر دل‌نیارد که جوان هستم ، هنوز کدام وقت است ، روزه ونماز وجز آن خواهم کرد . چنین دانید که موت... همیشه حمله می کند ، ساعت‌ودم‌فرصت دهد یا ندهد. گفته‌اند: ای برادران بچگان خود را در خوردگی (=خردی ؟) علم و هنر بیاموزید تا در دل‌های ایشان قرارگیرد ، زیرا چه هرچه در آوند خام نقش می‌سازند چون پخته شود هرگز آن نقش دورنشود!

چون رای این جمله کیفیت بشنید غمگین شد و سر درگریبان فکر انداخت ودر دل‌گذرانید که دریغ است ازمن که چهار چیز جمع نمی‌شوند واگر یکی ازآن چهارچیز بر کسی باشد هر آینه بی‌راهی نکند . خاصه آن که بریکی که‌هرچهارچیز موجود باشد : اول‌جوانی ، دوم مال ، سیوم غرور حکومت ، چهارم بی‌هنری ؛ و نیز گفته‌اند هر پسری راکه علم نیست ویا برعلم کار نکند پس ستوران از این بهتر ، که چیزی باربرند ؛ ونیز گفته‌اند اگر در مجلس علما چیزی می‌شنود ، اگر نیك‌مرد واهل علم و خداترس باشد یاد گیرد وهمه‌جا نام او به نیکی برند . فاما آن همه در این ولایت نیست ، ونام کسی که نیکی

نگیرند ، فرزند او را نگویند ، پس عقیم کدام را خوانند ؟آن را که فرزند اوعلم نداند بدانید که مادر اوبدتر ازعقیم است .

شعر

زنان باردار ای مرد هشیار — اگر وقت ولادت مار زایند
از آن بهتر به نزدیك خردمند — که فرزندان ناهموار زایند[۱]

ونیز گفته‌اند برهر که کرم خدای تعالی است او را شش چیزعطا شود : اول‌علمی که هرروز بیفزاید . دوم تن‌درستی . سیوم زن صاحب جمال وشیرین‌سخن و دوست‌دار شوهر . چهارم‌خداپرستی وسخاوت. پنجم فرزندان نیك بخت دراز عمر . ششم هنری که وقت تنگی کار آید .

براین نوع رای درخاطر خود فکرها می‌گذرانید وگفت : ای برادران ، فرزندان من چگونه بی‌راهی بگذارند وبه چه نوع در راه راست آیند ؟ شخصی دیگرگفت : ای رای ، چهار چیز کودك از شکم مادر می‌آرد . یکی‌درازی عمریا اندك عمر. دوم نیك‌بختی یا بدبختی سیوم‌دولت یا قوت . چهارم علم یاجهل .

اگر خدای تعالی برای پسران علم روزی داشته است اهل علم خواهند شد . از هر اندیشه‌که دل تورا آب می‌کند ، آن دارو چرا نمی‌خوری که صحت یابی ؟ پرسید آن کدام گیاه است یفعل‌الله مایشاء[۲] و یحکم مایرید[۳]. فرمود ای دوست تحقیق است‌که تو می‌گویی ، اما

---

۱ . این دوبیت ازسعدی است و در باب هفتم‌گلستان (در تأثیر تربیت) آمده است .

۲ . قرآن‌کریم : ۲۷/۱۴ ۳. قرآن‌کریم : ۱/۵

باری تبارك وتعالی دست وپای و هوش وعقل وبینایی داده است؛ به وجود آن [در] تحصیل علم وبندگی کاهلی نباید کرد. راست آرندهٔ کار هم اوست. اگر کسی دنبال پرنده‌یی مشقت می‌کشد او هم ناطق می‌شود. ان‌الله لایضیع اجرالمحسنین[1]. وگفتار بزرگان است.. که بی‌مشقت چیزی دست ندهد، نه مال ونه علم و نه راه خدای‌تعالی.

ای عزیز چون مادر و پدر، بچگان خود را در صغیری علم نیاموزند ایشان دشمن فرزندان خویش‌اند؛ وفرزند بی‌علم در مجلس علما چنان نماید که در زمرهٔ کبکان زاغ!

چون بدین نوع رای بسیار فکر و اندیشه کرد، زناررداران اهل علم خود را طلبید وگفت: ای برادران میان شما کسی‌هست که پسران مرا عالم‌گرداند و از بی‌راهی بازگذاشته بر راه راست آرد؟ شما همه عاقل ودانا‌هستید زیرا چه هر درختی که قریب صندل‌باشد آن‌هم صندل گردد. اگر نادان درصحبت‌دانا افتد داناگردد.

بعده زنارداری که بشن‌سره (=ویشنو سرمه) نام‌داشت، گفت: ای رای معظم، فرزندان تو از آل بزرگ‌اند. می‌توانیم که ایشان را از دریای حماقت کشیده در کشتی علم سوار کنیم، زیرا چه ایشان از آل بزرگ‌اند و رای زادگانند. اگر میان شش ماه رای زادگان را علم نیاموزم پس‌میان زنارداران ننشینم.

از این سخن، رای خوش شد و زناردار راخلعت داد وگفت... اگر فرزندان من به خدمت تو خواهند مانـد اهل علم خواهند شد و خزانهٔ کم عقلی که در حجرهٔ سینهٔ ایشان جمع شده است خالی

۱. قرآن‌کریم: ۹/۱۲۰، ۱۱/۱۱۵، ۱۲/۹۰

خواهد شد .

چون رای براین نوع مدح بر زناردار کرد و فرزندان خود بدو سپرد ، زناردار رای‌زادگان را دست‌گرفته درگوشه‌یی که سایهٔ عمارت بود برد وگفت : هرجاکه عاقل ودانااند درخواندن علم وطاعت‌باری تعالی و ابیات و غزل و نظم و صرف و نحو ولغت روزگار خود می‌گذرانند ؛ وهر جاکه احمقان‌اند تمام روز در خواب ویا به وحشت ویا به خصومت بیهوده به همسایگان و یا به بازی نرد و شطرنج می‌گذرانند . اما برای خوشی شما چند نظری بگویم تا به شنیدن آن شما را عقل افزاید وپند حاصل‌گردد وعلم روزی شود :

حکایت منترلابه

چهار یاران بودند : زاغ و موش و آهو وباخه ، ومیان ایشان دوستی بی‌نفاق بود . هرچهار یار کفایت [به] کمال داشتند . اگر کاری مشکل ایشان‌را پیش آمدی به دانایگی‌خویش آن‌کار به سرمی‌رسانیدندی.

رای زادگان گفتند قصهٔ ایشان چگونه بود؟

گفت : چنین آورده‌اند که **کداوری** نام لب‌آب بود ، درکرانهٔ آن درخت سنبل بزرگ بود . در شاخه‌های آن درخت جانوران از اطراف‌جریده‌می آمدند ، شب‌هم‌در آن‌درخت‌مقامی می‌گرفتند . روزی زاغی[که] **لکپتنک** نام داشت درون شاخ درخت جایی‌گرفت ومهرهٔ سرخویش درطاس[۱] بغل خود انداخت ودر خواب شد .

چون خاتون شب ازبیتك (؟)جهان برخاست... زاغ بیدارشد ، صیادی رادید وگفت : امروزمردی دشمن دیده شده است ، خدا داند

۱. اصل : طاق بغل - تصحیح متن قیاسی است .

در این روز چه بلا زاید . این مقام باید گذاشت . زاغ فی‌الحال آن درخت را گذاشته بگریخت . صیاد زیر درخت دام نصب کرد و بالای آن دانه پراکنده کرده خود در محلی پنهان شده ماند. هم در آن ساعت چترکیون کبوتر پادشاه کبوتران با صحابهٔ خود از درخت در چراگاه روان شده بود . نظر کبوتران بر آن دانه افتاد . هر یکی را هوس ستدن و خوردن دانه شد . پادشاه کبوتران گفت : ای برادران در این جنگل آدمی نیست که پس خوردهٔ ایشان درزمین افتد . دانه که زیر درخت می‌نماید خالی ازعلت نیست . چون برای خوردن دانه فرود خواهیم شد مسألهٔ آن ره گذری خواهد شد که از کردهٔ (؟) خلخال زر خود را هلاك کرد . کبوتران پرسیدند که قصهٔ آن ره‌گذر چگونه بود؟

گفت روزی من طرف جنوبی برای [...] رفته بودم دیدم[1] شیری پیر جا مانده ، غسل کرده در کرانهٔ حوض سمت کعبه شسته[2] است ، هریك ره‌گذری که در آن راه می‌گذشتی می‌گفت که برمن خلخال زر است ، در راه خدای تعالی می‌دهم . هیچ کس نزدیك وی نمی‌رفت . روزی ره‌گذری موت‌گرفته را هوس ستدن خلخال‌زر شد . گفت این چنین [نیست] جز [آن که] بخت من‌یاری داده‌است . می‌خواست که نزدیك برود ، در خاطر گذرانید که سخن دشمن یکایك استوار نباید

---

۱. اصل : روزی من طرف جنوبی برای رفته‌بودم چه‌بینم - بعد از کلمهٔ برای‌یك کلمه (مانند : گردش، دانه جستن ومانندآن) افتاده است . فعل جمله نیز به قیاس‌تصحیح شد .

۲. شستن به‌کسر اول صورتی دیگر است ازکلمهٔ نشستن ودراین‌متن همه جا بدین صورت‌آمده است. دربعضی‌متن‌های ادبی ازجمله در دیوان شمس‌تبریزی نیزاین‌کلمه به همین صورت دیده می‌شود .

داشت . اگر چه براین خلخال زر است چگونه از دست شیر خواهم ستد ؟ متفکر شد، گفت هرجا که گنج است ماری است . اگر ترس این شیر خواهم کرد ، خلخال‌زر دست نخواهد داد . در این مال مشقت و مشکلات چه‌ها دیده می‌شود ! از گرد کردن مال مردمان سر می‌بازند . چون بدین نوع فکر فاسد کرد ، شیر را گفت : کجاست ؟ خلخال زر بنمای ! شیر دست فراز کرد و خلخال مسافری را که کشته شده بود[۱] بنمود . ره‌گذر گفت : تو شیر و من آدمی ، ازدست توچگونه خواهم گرفت ؟ شیر گفت : تو می‌دانی که این زمان من اکل حیوانات[۲] راترك داده ِشسته‌ام . اگر ما را غرض گوشت بودی درجنگل رفته آهوان را بگیرم و بخورم وبا تو چندین حکایت نکنم . این زمان زهد گرفته‌ام و تومی‌دانی که خلخال زر ماراچه‌کار آید؟ وتو را فقیر می‌بینم ، می‌دهم تا ثواب‌برسد . ای‌برادر ، هیچ تعلق درخاطر خود جای ندهی ، من چنان که‌جان خود می‌دانم، آن‌چنان جان غیری‌می‌دانم . ره‌گذر گفت : چندین آدمیان دراین راه‌گذشته‌اند ایشان را چرا نداده‌یی؟ شیر گفت: غنی را دادن چه نفع دهد؟ زیرا چه هر که [را] زحمتی باشد او را دارو دهند . صحیح البدن را دارو دادن چه سود ؟ اگر فقیر را کسی چیزی بدهد بسیار ثواب باشد . دراین‌گفتارها دل ره‌گذر فریفته شد و گفت : خلخال‌زر بده . شیر گفت : در حوض درآی وغسل کن ، بعده تو را بدهم. ره‌گذر در حوض درآمد وهر دوپایش در خلاب بماند !

۱. اصل : خلخال که مسافری راکشته شده بود بنمود. جای «که» به قیاس در داخل جمله تغییرداده شد .

۲. اصل :کل حیوانات ـ تصحیح قیاسی .

شیر پیر برای گرفتن او آهسته آهسته روان شد . ره‌گذر گفت : ای شیر کجا می‌آیی ؟ شیر گفت : کشیدن پای تو[تا] ازخلاب برکشیم . چون قریب رسید گردنش گرفت ، ره‌گذر دردهن شیرشد . صد لعنت برعقل خودفرستاد و گفت : اگر دربیخ کدوی تلخ کسی شربت نبات دهدهمان تلخ بار دهد ؛ اگر چه شیر چندین نصیحت و پندگفت و زهد بنمود برای فریفتن دل مسکین، اما هرچه در ذات وی بود پیدا کرد . اگر مردمی‌بودی هرگزاز وی بدی نزادی ، چنان که ماده‌گاو کاه می‌خورد و شیر می‌دهد . اما شیر از وی از خوردن‌کاه نمی‌شود زیرا چه شیر هم از ذات وی است . این مقدار بگفت و ره‌گذر[1] بیچاره جان به حق [تسلیم] کرد .

پادشاه کبوتران گفت : ای برادران ، اگر برای خوردن این دانه فرود خواهیم شد چنانچه ره‌گذر دید و کار به اندیشه نکرد ، شما نیز معاینه کنید . ای عزیزان ... اگر خویش را بخواهید ، دل از این دانه بردارید. کبوتری نادان بود . گفت : ای برادران ، این چنین گفتن نشاید . اگر [از] این چنین گفتارها ترس خواهیم کرد ... هر چهارسو که‌برای چریدن خواهیم رفت این‌چنین اندیشه در دل خود راه‌خواهیم داد ، پس راه رزق به دست خود مسدودکرده باشیم . من از این دانه گذشتنی نه‌ام . کبوتران نادان برای چریدن پیش‌تر شدند و دنبال از جمله کبوتران‌چترکیون که دوراندیش‌وعاقل‌بود وپیش وی هیچ مشکل نمی‌ماندی وهریکی را پند می‌دادی ، دل وی نیز برای خوردن دانه

۱. همه‌جا در این‌کتاب به جای ره‌گذر ، ره‌گذری نوشته شده است و ما به قیاس آن را به ره‌گذر تبدیل کردیم .

تپید وگفت که : مرگ انبوهی جشنی دارد[1] ، وباایشان هرچه شود باید شد . درحال اونیز فرود آمد . چتر کیون وتمام‌صحابه‌به‌همان ساعت در دام بلا گرفتار شدند وهمه کبوتران کبوتر نادان را طعنه زدن‌گرفتند که از سخن توما هریکی فرود آمدیم ! کبوتر نادان شرمنده شده ماند . پادشاه کبوتران گفت که بزرگان گفته‌اند : اگرده‌نفرراکاری‌مشکل افتد ، ویك نفرراکاری مشکل بیفتد ، یك نفر را نشاید که مخالف ایشان شود وخودنمایی کردن بیش‌تر کند . زیرا چه‌اگرنیك افتد جمله بگویند ما هم دراین کار بودیم واگر [از] چیزی بدی‌زاید ، هریکی پیش اوگناه بنهند وبگویند که از خطای [تو] افتاد .

پادشاه کبوتران گفت : این زمان ملامت کردن چه نفع [دارد ؟] خطایی نیست . چیزی از قضاست که ناگه رسید ... ای دوستان غوغا بگذارید واندیشه‌یی کنید که مخلص هریکی شود ؛ و یار اوست که در محل شکنجه به‌کار آید و در وقت فراغ کیست که نگوید که یار توام ؟ و گفت : اگر کسی را مهمی پیش آید وغمگین شده ماند او را مرد نخوانند ، بلك نامرد بخوانند . مرد آن است که اگر او را حادثه‌یی پیش‌آید دل‌خود را قوی دارد واندیشه‌کرده آن مهم [به]آخررساند... اکنون فکر باید کرد که رهایش هریکی شود، زیراچه‌بزرگان فرموده‌اند که این شش چیز نشان مرد است :

اول ، حادثه چون پیش آید دل قوی دارد . دوم ، اگر بزرگی رسد متواضع شود . سیوم، [در] محل‌سخن‌گوید . چهارم ، درجنگ

---

۱ . دوم خود را بیندازم ازان‌کوه   که چون جشنی بود مرگی به انبوه
(ویس و رامین)

مردان مردانگی کند . پنجم ، نیك نام گردد . ششم ، رغبت در طلب علم نماید ...

آن‌گاه چترکیون پادشاه کبوتران فرمود که با دام به هم درهوا شوید . کبوتران با دام به‌هم درهواشدند . چون صیادازخوردن‌گوشت کبوتران دست بشست ... نظر کرد ، درنظر اوافتادکه جمله کبوتران به‌آسمان حکایت‌کنان می‌روند . دوید ودنبال‌کرد . چون ازنظر غایب شدند ناامید بازگشت . کبوتران گفتند : این زمان چه باید کرد ؟ چترکیون پادشاه کبوتران گفت : . . . درکرانهٔ لب آب **کندکی** نام جنگلی است . در آن جنگل **هرنیك** نام موشی است . او یار جانی من‌است . برآن‌یاربرویم ، بند هریکی‌خواهدبرید . بعده همه‌کبوتران به‌سخن‌پادشاه‌خود به‌هزارمشقت قریب سوراخ هرنیك‌آمدند . هرنیك موش دریك سوراخ خود به ترس جان عزیزخود صد راه کرده بود، سبب‌آن‌که‌اگردوراه بگیرندازراه دیگربگریزد ، ودرکارخود هوشیار، بردرخویش نشسته تماشای جهان می‌کرد . چون هجوم کبوتران دید ترسید ودرسوراخ‌شد . چترکیون‌گفت : ای دوست‌احوال مانمی‌بینی؟ هرنیك موش را تقریر یار معلوم شد که این دوست جانی من است . [اورا] خوشی وفرحتی حاصل شد . گفت : سعادت ماست‌که بعد از دیرها یار من به من رسیده است . رقص‌کنان از سوراخ بیرون آمد . چون نظرش بریار افتاد آه برآورد و سر برزمین زد ودست به دست مالیدن‌گرفت وگفت : ای یار و ای جگرگوشهٔ من این چه حال است و این‌کدام روز [که] پیش‌آمده است ! چترکیون گفت ای برادر این جمله کرده‌های ماست ، کسی را چگونه بگویم که از کردهٔ فلان

این بلا زاد ؟ !

نظم

گر کند سلطان سیاست آه بر جلاد چیست
مرغ را دانه بلاشد ، طعنه برصیادچیست؟

... بعد از آن ، موش برای بریدن بند گلوی یار خود پیش‌تر شد . چتر کیون‌پادشاه کبوتران گفت : ای‌دوست، اول‌بندگلوی‌اصحاب من دور کن ، بعده از آن من ... (مفرح‌القلوب ، برگ‌های ۱ـ۹)

این قسمت از نخستین بـاب مفرح‌القلوب (منترلاب = فایدهٔ محبت و یاری کردن) نقل شد تا خوانندگان را از نثر و انشاء کتاب نمونه‌یی باشد .

درنقل‌مطلب نیزبسیار جای‌ها از تصحیح قیاسی متن ، و حذف جمله‌های‌مغلوطونامفهوم وشعرهای‌سست ورکیك ناگزیرشدیم . اینك فهرست حکایت‌های مقدمه و باب‌های چهارگانهٔ آن را (که برروی هم ۳۹ حکایت است) نقل می‌کنیم تا سنجش‌آن با پنچاتنترا و کلیله ودمنه میسر گردد .

مقدمه : حکایت جندرسین رای شهر جندربور و فرزندان نادان وبی‌ادب وی (این داستان به مقدمهٔ پنچاتنترا شباهت دارد و کم وبیش باآن تطبیق می‌کند .)

فهرست منترلاب (فایدهٔ محبت ، داستان زاغ وموش و آهو و باخه = باب‌الحمامةالمطوقه در کلیله ودمنه)

۱ـ حکایت شاه کبوتران وزاغ وموش و باخه و آهو.

۲ـ حکایت ره‌گذری کـه به طمع خلخال زر خویشتن را به

هلاکت افکنند .

۳ـ حکایت شغال منافق و آهو .

۴ـ حکایت کرکس وحیلت گربه با او.

۵ـ حکایت سرگذشت موش هرنیك نام .

۶ـ حکایت زنی جوان که شوهر پیر را ببوسید و سپس وی را بزد .

۷ـ حکایت شغال آزمند (در کلیله ودمنه قهرمان این داستان گرگ است) .

۸ـ حکایت بقال پشیمان و دختر وی .

۹ـ حکایت شغالانی که پیل را زنده بخوردند .

فهرست حکایت‌های شهرو بهید (= میان دوستان جدایی افکندن ـ مطابق باب‌الاسد والثور در کلیله ودمنه .)

۱ـ حکایت بقالی که بازرگانی پیشه کرد[1]. (کلیله : بازرگان

---

۱. دراین حکایت به جای دوگاو کلیله ودمنه دو «ستور» آمده است که یکی «سنجوك» ودیگری «مسروك» نام دارد (= شنزبه ونندبه) . نیز نام دو شغال دوتك وکرتك است . دراین داستان دوتك (= دمنه) کرتك (= کلیله) را نیز به خدمت شاه (شیر) فرا می‌خواند و هر دو به وزارت او می‌رسند . وضع سنجوك (شنزبه) نیز دراین داستان روشن‌تر است : نخست خزانهٔ شیر دردست وزیران بود . لیکن برادر شیر بدین دلیل که سنجوك گیاه‌خوار است ودست تطاول به خزانه دراز نمی‌کند شیر را واداشت تا گنجوری خزانه را از شغالان باز ستد و به سنجوك تفویض فرمود . آن‌گاه کرتك بدو رشك برد و وی را خائن به‌شیر فرانمود وشیر را به‌کشتن وی برانگیخت. دراین سخن‌چینی وفتنه‌انگیزی موشی نیز با دوتك هم‌دست است که درکلیله ودمنه ازاو اثری نیست .

بسیار مال) .

۲ـ حکایت سگ و خرگازر وجفا دیدن خر[۱].

۳ـ حکایت رای زاده و بقـال پسر ، و جدایی افکنـدن زال در میان ایشان[۱].

۴ـ حکایت زن حجام .

۵ـ حکایت سری رام و سپردن سلطنت به زن ، و رشك بردن هم‌شیرگان وی .

۶ـ حکایت روپ کلا زن‌گل‌فروش ومکرهای وی .

۷ـ حکایت زاغ وکشتن او ماررا به حیلت .

۸ـ حکایت شیر وخرگوش[۲].

۹ـ حکایت شاگرد ومعلم .

فهرست حکایت‌های بکره (=جنگ و فتح به‌جانب خویش آوردن . بانیمی ازباب‌البوم والغربان درکلیله ودمنه منطبق است .)

۱ـ حکایت هدهد (پادشاه جـانوران خشکی) و غاز (پادشاه جانوران آبی) .

۲ـ حکایت پند دادن مرغان بوزینه را[۳].

۳ـ حکایت خردرپوست شیر.

---

۱. این دو داستان درکلیله ودمنه نیامده است .

۲. در سیاق این‌داستان نیزمختصر تفاوتی باکلیله ودمنه دیده می‌شود.

۳. این حکایت غیراز داستان بوزینگان وکرم شب‌تاب استکه در آن زاغی‌جان خود را برسر نصیحت‌گفتن به بوزینگان گذاشت . در این داستان مرغان بوزینه راکه از سرما افسرده شده بود پند می‌دهند که آشیانی برای خود بسازد و اواین پند را توهین پنداشته وقتی‌هوا بهتر شد آشیان پرندگان را ویران می‌کند .

۴ـ حکایت حجام و بازداشتن او زن را از ناشایست با توسل به دروغ گفتن.

۵ـ حکایت غاز وزاغ.

۶ـ حکایت فضیحت شدن صوفی ازصحبت‌داشتن با رفیق بد.

۷ـ حکایت کلال[1].

۸ـ حکایت رای کردن ضابط شهر جندر کیل.

۹ـ حکایت پیربل که فرزندان خود را فدای رای کرد[2].

۱۰ـ حکایت قمارباز مردم آزار و آزار کردن اوهمسایگان‌را.

۱۱ـ حکایت نروتم درودگر.

فهرست ستده خود (= اصلاح که بعد از جنگ عظیم میان هردو پادشاهان، وزیران اصلاح دهانیده‌اند[3].)

۱ـ حکایت باخه و دوغاز[4].

۲ـ حکایت زن بقال وحفظ کردن اوخویشتن وغلام را.

۳ـ حکایت بوتیماری که بچگان را به هلاکت داد.

۴ـ حکایت موش و راهب[5].

۵ـ حکایت بوتیمار پیر وخرچنگ.

---

۱. این داستان نظیرحکایتی است‌که درکلیله ودمنه آمده است دربارهٔدرودگر نادانی‌که به‌گفتار زن فریفته شد.

۲. این حکایت‌که بسیار مفصل نیزهست درکلیله ودمنه نیامده است.

۳. این جمله از متن کتاب‌گرفته شده است.

۴. شبیه حکایت سنگ پشت ودو مرغابی است، درکلیله ودمنه.

۵. با آن‌که نظیر این حکایت در کلیله ودمنه آمده است در این جا داستان به نتیجه‌یی غیر ازآن‌که درکلیله ودمنه داشت می‌رسد.

۶ـ حکایت سبوی روغن وشکسته شدن آن .

۷ـ حکایت گوسفندی که طراران آن را ربودند .

۸ـ حکایت ماری که مرکب شاه غوکان شد .

۹ـ پایان حکایت هدهد وغاز وپایان کتاب .

در آخرین باب مفرح القلوب ، دنبالهٔ داستان هدهد و غاز ادامه می‌یابد ، واین دوباب بر روی هم با «باب البوم و الغربان» در کلیله و دمنه (= باب سوم پنچاتنترا : جنگ بومان و زاغان) تطبیق می کند و آخرین داستان باب چهارم مفرح القلوب (حکایت ماری که مرکب شاه غوکان شد) آخرین حکایت باب بوف وزاغ در کلیله ودمنه نیز هست . منتهی در کلیله ودمنه این باب ، به پیروزی قطعی زاغان بر بومان و نابود کردن ایشان منجر می‌شود ؛ وعامل این پیروزی وزیری است از زاغان که برای پیروز شدن برخصم به شکسته شدن پرو بال و مجروح شدن خویش تن در داد وبدین وسیله اعتماد خصم را به خود جلب کرد واز اسرار ایشان خبریافت ؛ آن‌گاه به نزد ملك زاغان رفت و او را به پیروزی قطعی رهنمون شد .

لیکن در چهارمین باب مفرح القلوب ، چنان که از عنوان آن پیداست ، مطلب و مقصد اصلی عوض شده است و در این باب ، پس از واقع شدن جنگ عظیم (درباب سوم) وزیران به نیروی تدبیر صلح را در میان دو پادشاه متخاصم (که به جای بوف و زاغ ، هدهد و غاز فرمان روای پرندگان خشکی و آب هستند) برقرار می کنند و کتاب با توصیف مجلس آشتی بین ایشان پایان می‌یابد : «. . . هدهد برتخت زرین نشسته بود ، پادشاه تری رسید . هدهد از جهت ملاقات

برخاست استقبال غاز کرد . هر دو پادشاهان [یکدیگر را در] کنار گرفتند وطبل شادمانه طرفین کوفتند . هدهد بالشکر در طرف ولایت خویش کوچ کرد و غاز درولایت خودقابض شد . خدای تعالی مسلمانان را وجمیع دوستان را فتح ونصرت بخشد . آمین . »

در مفرح القلوب ، مانند تمام آثار ادبی باستانی هند ، هریك از جانوران برای خود نامی دارند ؛ ومترجم در نقل نام آن‌ها از متن سنسکریت به فارسی امانت را رعایت کرده است. (مانند **چترکیون** پادشاه کبوتران و **هرنیك** موشی که دوست وی بود، و **لکپتنك** زاغی که طالب دوستی با موش شد و غیره) این امر ناشی از عقیدهٔ دینی هندوان باستان است که جانوران رانیز صاحب شخصیت می‌دانستند و برای آن‌ها عوالم معنوی و عواطف واحساسات وتمایلاتی نظیر آنچه آدمیان دارند، فرض می کردند و به همین سبب ـ مانند آدمیان ـ هریك از آن‌ها را صاحب نامی نیز می‌دانستند . در کلیله و دمنه ، درطی ترجمه به زبان‌های گوناگون بسیاری از نام‌ها به علت غرابت ، و منطبق نبودن با اعتقادهای دینی ، ونبودن دلیلی برای باقی گذاشتن آن‌ها درمتن ترجمه شده ، و کمکی که حذف این نام‌ها به روانی ترجمه وانطباق آن با زبان‌های دیگر(فارسی، عربی، ترکی وغیره) می کرد ، از متن حذف شده است . با این حال بعضی ازاین اسامی (مانندنام دوگاوبازرگان در باب شیر وگاو ونام دو شغال ـ کلیله ودمنه ـ ونام طیطوی و غیره) در متن‌های فارسی و عربی نیز برجای مانده است .

تقریباً دوقرن پس ازترجمه شدن هیتوپدیشا، یکی ازنویسندگان نام دار هند موسوم به میربهادر علی حسینی به سال ۱۲۱۷ ه . ق .

(مطابق سال ۱۸۰۲ میلادی) مفرح‌القلوب را از فارسی به زبان مادری خویش (ظاهراً : اردو) برگردانید و آن را **اخلاق هندی** نامید . (رجوع شود به‌کتاب‌گارسن ذوتاسی J . Garcin De Tassy به نام تاریخ ادب هند.)

فهرست

نام کسان ، جای‌ها ، قبیله‌ها و طایفه‌ها و نسبت‌ها ، کتاب‌ها

آ به دو بوا : ۳۱

آدم (ابوالبشر) : ۱۷۰

آذربایجان : ۲۳۵

آرتور. و. ریدر: ۲۲، ۳۱

آستان قدس رضوی : ۳۸

آسوری : ۷۸، ۷۹

آسیا : ۱۹۷

آسیایی : ۲۱۲

آسیای صغیر: ۶۵، ۱۵۰

آق سرایی: ۲۳۲

آکسفرد : ۶۴، ۱۱۸

آل باوند : ۲۳۴

آلبرسوسن : ۵۹، ۶۶تا ۶۸

آل برمك : ۱۱۲

آلمانی : ۲۰، ۳۱، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۷۲ح، ۷۷ح، ۸۱، ۸۴، ۲۴۷

آمریکا : ۲۱۸

آمریکایی (آمریکاییان): ۶۷، ۲۳۹

آندرینوپل : ۲۲۹

ا.امادی : ۲۳۳

ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عفیر رقاشی : ۱۱۰ تا ۱۱۳

ابن اثیر: ۱۴۰

ابن خلدون : ۱۴۰

ابن خلکان : ۱۰

ابن عرب شاه : رك، احمد بن محمد بن عرب‌شاه.

ابن غرسیه : ۲۴۱

ابن قتیبه : ۹۲، ۲۴۱

ابن مدین : ۷۵

ابن مقفع (عبدالله ...) : ۱۰، ۱۱، ۲۴، ۳۲، ۳۵ح، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۶۲، ۷۶ح، ۷۷تا ۷۹، ۸۲ تا ۸۴، ۸۶، ۸۸تا ۹۲، ۱۰۷تا ۱۱۲، ۱۲۰تا ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۵، ۱۸۵ح، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵

ابن‌ندیم : ۹، ۱۰، ۱۱۴، ۱۱۹
ابن یوسف شیرازی : ۲۱۵
ابوالحسن احمدبن محمد عتیقی : رك: احمدبن محمد عتیقی .
ابوالفرج رونی : ۱۳۹، ۱۴۶
ابوالفضل بلعمی : ۱۲۲ . ۱۲۳ . ۱۲۹تا۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۷
ابوالفضل بن‌العمید : ۱۲۱
ابوالفضل بن‌مبارك شاه (دکنی-وزیر اکبرشاه) : ۳۱ح، ۳۲، ۳۳، ۳۷ . ۳۸، ۸۸، ۱۹۶، ۲۰۴تا۲۰۸
ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید : ۱۳، ۱۴ح، ۳۰، ۳۲، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۷۳، ۹۰تا۹۲، ۱۰۳تا۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۵تا۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸ تا ۱۴۱، ۱۴۳تا۱۴۹، ۱۵۳ح، ۱۵۴تا۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۸۰تا۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۳تا۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۴۷
ابوذر عبدبن احمد هروی : ۲۴۰
ابوریحان بیرونی: ۵۳
ابوالطیب متنبی: ۱۴۶
ابوعبادهٔ بحتری : ۱۴۶
ابوعبدالله قضاعی(قاضی...) : ۲۴۰
ابوعلی مسکویه (احمدبن محمد): ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۲۰۲، ۲۰۳
ابومنصور المعمری : ۱۳۶
ابومنصورعبدالرزاق : ۳۵ح . ۱۳۶
ابی‌بکر صدیق : ۸۵
ابی‌عبدالله‌زنجانی(میرزا...):۲۱۶
ابی‌عثمان جاحظ : ۱۷۷
احمد افلاکی (شمس‌الدین ...) : ۱۵۰
احمد بن سلامة الطحاوی (ابوجعفر...) : ۲۴۰
احمدبن محمدبن عرب شاه (شهاب‌الدین ...) : ۲۳۶
احمدبن‌محمدعتیقی(ابوالحسن...): ۲۴۰
احمدسهیلی (امیرشیخ ...)، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۲۰۵
احمد طباره (سید . .) : ۱۱۷
احوال و اشعار رودکی : ۱۳۲ح، ۱۳۴
اخبارالنحاة وطبقاتهم : ۲۴۰
اختر مسعود (روزنامه...): ۲۱۴
اخلاق اساسی : ۲۱۲تا۲۱۴
اخلاق محسنی : ۱۵۵
اخلاق ناصری : ۱۰۴
اخلاق هندی: ۸۸ . ۲۲۳، ۲۰۸
ادب‌العرب والفرس : ۲۰۲، ۲۰۳
ادگرتن : ۲۲
ادوارد براون : ۱۵۱
ادیب‌الممالك : ۲۱۶

اران : ۲۳۵
اردو: ۸۸
ارسنامی : ۶۰
ارمنی : ۶۲ . ۸۵
ارنست رنان : ۶۴
اروپا: ۳۷. ۸۰. ۸۳. ۱۴۷ح. ۱۹۷. ۲۳۱
اروپایی : ۲۰ح. ۲۲. ۲۴. ۶۶. ۸۱. ۸۵ح. ۸۷. ۸۸. ۱۱۸. ۱۹۷. ۲۲۸
ازبك بن محمد بن ایلدگز (اتابك...): ۲۳۵
از سعدی تا جامی: رك: تاریخ ادب ادوارد براون .
ازوپ : ۲۳۱
اسپانی (اسپانیایی): ۶۲. ۸۱. ۸۲. ۱۰۸
استانبول : ۲۲۵. ۲۳۰. ۲۳۳
استطالة الفهم : ۱۷۷
اسدی طوسی: ۱۳۱. ۱۳۸
اسرار قاسمی : ۱۵۵
اسعدافندی (کتاب خانه...): ۲۲۵
اسکندر : ۱۵. ۱۶ح. ۹۳. ۹۴. ۱۰۵ تا ۱۰۷
اسلام: ۳۵. ۱۲۵. ۱۷۶. ۲۴۴
اسلامی : ۲۰۲. ۲۲۸
اسلاو : ۸۴
اشتری : ۲۱۵
اشکانی : ۹
اصفهان : ۲۱۴. ۲۱۵
اعشی باهله : ۲۴۲
اعشی قیس : ۲۴۲
افسانه‌های بیدپای : ۹. ۲۳۱
افغانی : ۱۹۷
افلاکی: رك ، احمد افلاکی (شمس الدین...)
اقبال آشتیانی (عباس...) : ۸۹ . ۱۲۱
الانسان والحیوان امام محکمة الجن: ۱۱۹
التنبیه علی بلاغات القرآن: ۲۴۰. ۲۴۴
الحکمة الخالده : ۱۷۵
الراشدبالله : ۱۴۰
الصادح والباغم : ۱۱۹. ۲۳۲
الف لیلة ولیله (رك، هزارویك شب)
الفهرست: ۹. ۱۰ح. ۹۲. ۱۱۴ح
الکسیس کومن: ۸۳
الکوش : ۶۶
اللهآباد : ۲۰۰
الملل والنحل : ۳۳
المسترشد بالله (ابو منصور ابوالفضل...) : ۱۴۰
الوافی بالوفیات : ۲۴۰
امری القیس : ۲۴۲
امشاسپندان : ۱۵

امیةبن ابی‌الصلت : ۲۴۲
امیرحسن عابدی(پرفسور سید...)
۲۵ح. ۳۲. ۳۴
امیرمعز(علی‌رضا) : ۲۱۸
امیر نصربن احمد : رك ، نصربن احمد.
امیرنظام گروسی : ۱۴۹
انباءالرواة : ۲۴۰
انتخاب انوارسهیلی : ۱۹۹
انجیل : ۳۶. ۶۷
اندلس : ۲۴۱
انساب سمعانی : ۱۳۱ح
انگلستان : ۱۹۷. ۲۰۹
انگلیسی: ۲۲. ۲۹ح. ۳۱. ۶۲. ۷۸. ۸۸. ۱۱۸. ۱۹۹ . ۲۰۰ . ۲۰۹. ۲۱۹. ۲۳۳
انوار سهیلی : ۹. ۲۶. ۳۰. ۵۸ح. ۸۷. ۸۸. ۱۰۳. ۱۲۴. ۱۴۴ح. ۱۴۵ح. ۱۴۷ح. ۱۵۴ تا ۱۵۶ . ۱۶۳تا ۱۶۵. ۱۷۲ح . ۱۷۳ح . ۱۸۰ . ۱۸۲ تا ۱۹۲ . ۱۹۳ح . ۱۹۴ تا ۲۰۱ح . ۲۰۴ تا ۲۰۶. ۲۰۸. ۲۱۰. ۲۱۴. ۲۱۵. ۲۱۸. ۲۲۸تا۲۳۱. ۲۳۷
انوشگ باد (کوه...) : ۷۵. ۲۶۰
انوشیروان (نوشیروان) : ۱۰ . ۱۲. ۱۴. ۲۴. ۴۲. ۴۴تا ۴۷ . ۵۰تا ۵۲. ۵۴ تا ۵۶. ۶۰. ۶۱. ۶۳. ۶۴. ۱۰۲. ۱۰۷ تا ۱۰۹. ۱۲۶. ۱۳۴. ۱۳۵. ۱۵۷. ۱۵۸. ۲۳۴
ا.ن. ولاستون: رك، ولاستون .
انه‌اید : ۳۴
اودیسه : ۳۴
اورسی‌نوس (کاردینال...) : ۸۱
اورمزد: ۵۱
اورمیه : ۷۸
اوستا : ۱۵. ۶۲
اویسی (علی) : ۲۱۷
اهرمن : ۱۵
ایتالیا : ۱۱۵
ایتالیایی: ۸۱. ۱۱۵. ۱۱۸. ۲۳۳
ایران : ۱۰ . ۱۵ . ۱۶ . ۱۸ . ۴۳ح. ۴۴. ۷۱. ۷۲. ۷۷ح. ۷۹. ۱۰۲. ۱۲۳. ۱۳۰. ۱۳۱. ۱۳۳. ۱۳۴. ۱۵۹ح. ۱۷۳. ۱۷۴. ۱۷۹. ۱۹۶. ۲۰۳. ۲۴۳ . ۲۸۸
ایران دخت : ۷۱تا۷۳ . ۲۰۱ . ۲۰۲
ایرانی (ایرانیان) : ۹. ۱۰. ۱۴تا ۱۶. ۱۸. ۴۳ح. ۴۴. ۷۱. ۷۲. ۷۴. ۷۹. ۹۰. ۱۱۰. ۱۱۱. ۱۷۳. ۱۸۰. ۲۲۸. ۲۳۹. ۲۴۱. ۲۴۳. ۲۴۴. ۲۸۸
ایزدان : ۱۵
ایلیاد : ۳۴

ایندوشیکهر (دکتر...) : ۷۵. ۷۹
ایوان‌کسری : ۱۷۸
باتاویا : ۸۷
بال : ۶۶
بختگان : ۱۴. ۱۰۹
بدیع‌الزمان‌فروزان‌فر: ۱۳۷. ۱۳۸
بـراون (ادوارد) : رك ، ادوارد براون.
برزویه : ۱۰. ۱۲تا۱۴. ۱۸. ۳۲. ۴۲. ۴۴تا۵۶. ۵۸. ۶۰. ۶۱. ۶۳. ۶۴. ۸۰. ۸۳. ۱۰۲. ۱۰۷. ۱۰۸. ۱۳۴. ۱۳۵. ۱۴۵. ۱۴۶. ۱۴۸. ۱۵۸. ۱۶۹. ۲۰۶. ۲۰۸. ۲۱۱. ۲۲۷
برلین : ۱۴. ۵۹. ۶۸. ۷۷ح. ۸۲. ۸۳. ۲۰۰. ۲۳۶
برهمدت (راجه...) : ۴۲
برهمن : ۱۹. ۲۸
برهمنی : ۲۳
بریتانیا : ۱۱۳. ۱۱۵. ۲۲۴
بریهات‌کاتا : ۳۴
بزرگ‌مهر: ۹. ۱۴. ۱۸. ۵۱. ۵۳. ۵۵. ۵۶. ۸۳. ۱۰۷. ۱۰۹. ۱۴۵. ۱۴۸. ۲۰۶
بشر بن المعتمد : ۱۰. ۱۱۴
بغداد : ۱۵۰. ۱۷۸. ۱۹۰. ۲۰۶. ۲۲۸
بغیة‌الوعاة : ۲۴۰
بلار (وزیر هملان) : ۷۲. ۲۰۱. ۲۰۲. ۲۰۴
بمبئی : ۱۱۷. ۱۹۷. ۱۹۸. ۲۰۰
بنارود (قریه) : ۲۱۶
بندر سورت : ۲۹۰
بنفی (تئودور): رك، تئودور بنفی.
بنگال : ۲۵. ۲۸۸
بود (کشیش...) : ۵۸. ۶۰. ۶۳. ۶۴
بودایی (بوداییان) : ۲۱. ۲۳
بوستان سعدی : ۶۲
بولاق : ۱۱۶. ۲۳۰
بهادر علی حسینی (میر...): ۸۷. ۲۳۳. ۳۰۷
بهار (ناحیه...) : ۲۸۹. ۲۹۲
بهار (ملك‌الشعراء) : ۳۸. ۵۶ح. ۹۱ح. ۱۴۳ح. ۱۴۷. ۱۵۳ح
بهرام شاه‌بن‌سلطان مسعود: ۱۴۴. ۱۵۸. ۲۰۵
بهنود بن سحوان علی بن الشاه الفارسی : ۳۰. ۷۶ح. ۹۲. ۹۳. ۱۰۲. ۱۰۴. ۱۰۵. ۱۰۷. ۱۸۴ح. ۲۱۴
بهیکیم پتامه (دانش‌مندی هندی در مهابهاراتا) : ۳۹ تا ۴۲
بیدپای : ۱۲. ۳۰. ۸۲. ۸۴. ۹۳تا ۹۵. ۱۰۰تا ۱۰۳. ۱۰۶. ۱۱۸. ۱۵۷. ۱۶۶. ۱۷۱. ۲۰۷. ۲۳۷
بیروت: ۱۰۴. ۱۱۵تا۱۱۷. ۱۷۵.

۲۰۳، ۲۳۳، ۲۳۹
بیست مقالهٔقزوینی: ۵۶، ۱۲۹، ۱۳۶
بیکل(... آلمانی): ۵۷ . ۵۹ . ۶۳ . ۶۵. ۶۶
پارس (فارس): ۴۷ . ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۷۵، ۱۷۷
پاریس: ۳۱، ۵۶ح، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۹۲، ۱۱۴، ۱۵۶ح، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۶
پاندو (پاندوان): ۳۶
پ . پوسن : رك ، پوسن.
پرینستون : ۲۴۰
پلهرن : ۱۳۲، ۱۳۳
پنچاتنترا : ۱۱، ۱۵، ۱۷ح، ۱۸ تا ۲۶، ۲۹ تا ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۶۵، ۶۸ح، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۵ح، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۱ ح، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۳ تا ۱۸۹، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۰۶
پنچاکیانه : ۳۲ تا ۳۴، ۲۸۸
پوسن (پ...) : ۸۲
پهلوی: ۱۰، ۱۳تا۱۶، ۲۴، ۴۲، ۵۲ تا ۵۸، ۶۰تا۶۴، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۸۴ح، ۸۸تا ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۹ح، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۸۸
پیشدادی : ۱۷۴
تاتار: ۱۰۳، ۱۷۲
تاتاری : ۸۶
تاج‌الدین مفتی : ۸۷، ۲۸۹
تاریخ ادب ادوارد براون (ازسعدی تا جامی): ۱۵۱
تاریخ ادب هند : ۸۸، ۲۳۳، ۳۰۸
تاریخ ادبیات : ۱۳۸
تاریخ گزیده : ۸۵، ۸۶ح
تاریخ هربنس (هربنش) : ۳۸
تازی : ۱۱۰ح، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۵۸.
تاشکند : ۲۳۰
تبتی : ۶۲، ۶۳
تبریز: ۱۴۹
تجارب‌الامم : ۱۷۵
تحفهٔ سامی(تذکرهٔ سام‌میرزای‌صفوی): ۱۵۶
تحقیق ماللهند : ۵۲
تذکرهٔدولت‌شاه‌سمرقندی: ۱۳۱، ۱۵۶
تراب علی: ۱۹۷
تربیت (محمد علی): رك ، محمد علی تربیت.
ترجمان البلاغه : ۱۳۴
ترك (ترکان) : ۱۵۳ح، ۲۳۰
ترکستان : ۱۹۰
ترکی : ۵۷، ۶۲، ۷۹، ۸۶ تا ۸۸، ۲۲۸ تا ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۵
تزه: ۳۶

تطهیرالاخلاق : ۱۷۵
تعلیقات لباب الالباب : ۱۳۱ح
تمرنامهٔ هاتفی : ۱۵۲
تنتراکیایکا : ۲۰تا۲۲. ۲۴
توضیح‌الملل : ۳۳
توما اودو : ۷۸
توماس روبوك : ۸۸. ۲۰۸. ۲۰۹
تونس : ۲۳۳
تهران: ۱۳ح. ۳۷. ۵۱ح. ۵۲ح. ۷۰. ۷۲ح. ۷۳. ۱۰۴ح. ۱۲۹. ۱۴۶ح. ۱۴۸. ۱۴۹. ۱۹۰ح. ۱۹۵ح. ۲۰۰. ۲۱۴. ۲۱۶ح. ۲۱۷. ۲۳۵. ۲۳۶. ۲۹۰
تئودور بنفی : ۲۰. ۲۳. ۳۱. ۵۷. ۵۹. ۶۲. ۶۴تا ۶۶. ۶۸
تیمور لنگ : ۱۵۶. ۱۸۰
تیموری : ۱۵۹ح. ۱۷۲. ۱۹۵. ۱۹۶
ث . استوارت (کاپیتن ...) : ۱۹۷. ۱۹۹
ثعالبی: ۴۴. ۴۶. ۵۱تا۵۵. ۱۱۱ح. ۱۲۴تا۱۲۸
ثعله وعفرا : ۱۱۰. ۱۱۹. ۲۳۲
جاحظ : ۲۴۱
جاوه‌یی : ۸۷
جاویدان خرد : ۵۷. ۵۸. ۱۲۲. ۱۷۴تا ۱۷۷. ۱۷۹. ۱۸۰. ۲۰۱. تا۲۰۴
جدهشرط (راجه ... فرزند بهیکیم پتامه) : ۳۹تا ۴۲
جریر : ۲۴۲
جعفر بن محمدبن علی نحوی (ابوالقاسم...): ۲۴۰
جلال‌الدین اکبرشاه : ۳۱تا۳۳. ۳۷. ۸۷. ۸۸. ۱۹۶. ۲۰۴. ۲۰۵. ۲۰۷. ۲۳۳. ۲۸۸
جلال‌الدین محمدرومی : ۱۵۱. ۱۸۱. ۱۹۴
جمشید : ۱۵
جهان‌بخش جمهری : ۲۱۷
جهان‌داری: رك ، کی کاووس‌جهان‌داری
چرکف : ۲۳۱
چگل : ۱۴۵
چین : ۱۷۳. ۱۹۵. ۲۰۷. ۲۱۶
چینی : ۲۳. ۳۳
چینیان : ۱۳۶
حاتم : ۲۴۲
حاج حسین آقاملك : ۱۵۲ح
حاج خلیفه : ۸۶. ۱۱۰. ۱۱۳. ۱۲۴. ۱۲۵. ۱۲۸. ۱۳۱
حافظ : ۱۹۴
حبشی : ۶۲. ۶۸
حدیقة الحقیقه : ۱۹۰
حزقیل : ۶۰
حسن‌بن سهل: ۱۱۰. ۱۷۹. ۲۰۳
حسن بن علی‌النقاش (جلال الدین) : ۱۱۴
حسن شیرازی (میرزا...): ۱۹۷

حسن‌میرزا (سلطان ...) : ۲۰۵
حسین بایقرا (سلطان ...) : ۱۵۵
حسین بهادرخان (سلطان ابوالغازی...) : ۱۵۶.۱۵۹ (نیزرك، حسین بایقرا) .
حسین‌علی جونپوری : ۱۹۷
حسین‌واعظ کاشفی سبزواری : ۳۰.۳۲ . ۵۸ ح . ۱۲۴ . ۱۴۴ . ۱۵۴ تا ۱۵۶ . ۱۵۹ح . ۱۶۰ . ۱۶۳ . ۱۶۴ . ۱۶۵ح . ۱۷۲ . ۱۷۵ . ۱۸۰ . ۱۸۱ . ۱۹۰ تا ۱۹۳ . ۱۹۵ . ۱۹۶ . ۲۰۴ تا ۲۰۸ . ۲۱۱ . ۲۱۳ . ۲۲۹ . ۲۳۰
حصری قیروانی : ۱۱۹
حطیئه : ۲۴۲
حفیظ‌الدین : ۸۸
حکمت (علی‌اصغر) : ۱۵۱
حلب : ۶۸
حمدالله‌مستوفی: ۸۵ . ۸۶ح
حیدرآباددکن : ۳۴ . ۲۹۰
خاقانی : ۱۳۹
خان‌بابا مشار : ۲۸۹
خجسته‌رای : ۱۶۵ . ۱۶۶ . ۱۷۳ . ۲۱۷
خدای‌نامه : ۳۵ح
خراسان : ۳۵ . ۱۲۷ . ۱۳۶ . ۱۵۰ . ۱۵۳ح . ۱۷۷ . ۱۷۸ . ۲۲۰ . ۲۲۲ .
خراسانی : ۱۲۸ . ۱۳۴
خردافروز : ۸۸ . ۲۰۸
خرواتی (زبان ...) : ۶۲
خسرو : ۱۳۷
خسروبن خلیل‌الله بن‌عبدالله میرزای دارا : ۲۱۵
خسرودارایی : ۲۱۵
خسرو وشیرین : ۲۱۷
خضربن‌علی : ۱۷۹
خلیل‌الیازجی (شیخ ...) : ۱۱۶
خوارزمی : ۲۲۰ . ۲۲۲
خوزستان : ۵۱
دابشلیم : ۱۲ . ۸۲ . ۸۴ . ۹۳ . ۹۴ . ۱۰۶ . ۱۰۷ . ۱۵۷ . ۱۶۶ تا ۱۷۱ . ۱۷۳
دارا : ۱۵ . ۱۶ح
دانمارکی : ۶۲
داودسعیداصفهانی : ۲۰۰
دائرة‌المعارف‌اسلام : ۱۹ . ۲۰ . ۴۳ح . ۷۷ . ۸۱ح . ۸۴ح . ۸۶ح . ۹۲ح . ۱۰۸ح . ۱۱۲ . ۱۱۳ح . ۱۱۴ . ۱۲۲ح . ۱۲۳ . ۱۳۰ . ۱۳۱ح . ۱۴۸ح . ۱۹۶ . ۱۹۷ ح . ۲۲۹ . ۲۳۱ . ۲۳۳ . ۲۳۶ . ۲۳۷
دائرة‌المعارف بزرگ : ۱۹ . ۲۹ح
دربلو : ۵۷ . ۱۷۴
درة‌الحکم فی امثال الهنود والعجم : ۱۱۳
درر الحکم فی امثال الهنود والعجم : ۱۱۳

درنبورگ : ۸۱
دریای اسمار : ۳۴
دستور فی حکایة پادشاهی : ۲۳۷
دقیقی : ۱۲۳
دمشق : ۱۱۷
دمی نیکن : ۷۸
دوپلیه (سرهنگ ...) : ۱۶ح
دوداچندرا : ۲۸۹.۲۵
دولتشاه سمرقندی : ۱۳۱
دهلی : ۲۸۸.۱۱۷.۳۶.۳۲
دیرالزعفران : ۶۷
دیرالشیر : ۱۱۷
دیوان ابوالفرج : ۱۳۹
دیوان شمس تبریزی: ۲۹۷
دیوان عاجز : ۲۹۰
دیوان لامعی : ۱۳۸
ذوالریاستین : ۲۰۳
ذوبان : ۱۷۷ تا ۱۷۹
رام ورامین : ۱۳۵
ربن جوئل : ۷۹ تا ۸۱. ۹۲. ۱۰۳
ربیب الدین هارون بن ظفر دندان (ابوالقاسم ...) : ۲۳۵
رخساره (دختر عبدالحمید دادا): ۲۱۶
رستم : ۱۵
رستم بن شهریار بن شروین بن رستم بن سرخاب بن مهرمردان بن مهراب بن باو (جدملوك باوند) بن شاپور بن کیوس بن قباد : ۲۳۴
رشید (خلیفهٔ عباسی) : ۱۱۲
رضاشاه پهلوی (اعلی حضرت ...): ۲۱۴
رضائیه: ۷۸
رنان : رك ، ارنست رنان .
رودکی : ۳۲. ۴۶ . ۶۲. ۱۱۲. ۱۲۲. ۱۲۴ تا ۱۲۷ . ۱۳۶ تا ۱۳۷ . ۱۳۸ . ۱۳۹. ۱۵۲. ۱۵۳ح . ۱۵۸
روزن (بارون ...) : ۲۲۵
روسی : ۶۲
روم : ۱۱۷ . ۱۷۵ . ۱۷۷ . ۲۰۳
رومی : ۴۴
روضة الشهدا : ۱۵۵
روضة العقول : ۲۳۵ تا ۲۳۷
ریموند دوبزیه : ۸۰ . ۸۲ . ۸۴. ۱۰۸. ۱۰۹
دیو : ۱۵۱ . ۲۲۴
زاخائو : ۵۳ح
زبیده بنت جعفر : ۱۱۳ . ۱۱۹
زبیر خزاعی: ۲۱۵
زرتشت : ۱۶
زندواوستا : ۱۵
زوتنبرگ : ۴۶ح
ژاکوبیت : ۶۷
ژان دوکاپو : ۸۱ . ۸۲ . ۱۰۹
ژان دوناوار : ۸۲
ژزویت : ۳۳
ژ . ژدویس : ۱۹۷

ژ. لیدن: ۸۵
ژ. میشل: ۱۹۹
ژ.و.ژ. اوزلی: ۱۹۸
ساسانی: ۳۵ح. ۹۰.۵۶
ساسانیان: ۱۳۳
سامانیان: ۱۳۸.۱۲۹.۱۲۷
سام میرزای صفوی: ۱۵۶
سبحان بخش: ۱۹۹
سبک‌شناسی: ۳۸ . ۹۱ ح. ۱۱۲ ح. ۱۴۳ ح. ۱۴۶ ح. ۱۴۷ . ۱۴۸ ح . ۱۵۳.
سبکتکین: ۱۴۰
ست: رك، سی‌مئون‌ست .
ستانلی‌دایس: ۳۱
سراج‌الملوك: ۱۷۶
سرندیب (کوه): ۱۷۳.۱۷۱.۱۷۰
سریانی: ۲۴. ۴۳ح. ۵۷ تا ۶۳ . ۶۵ . ۶۸. ۷۰ تا ۷۹. ۸۵ح. ۹۰. ۱۲۲. ۱۷۳ ۲۴۶.۲۴۵.۱۸۰
س . ژادت (ماژور...): ۱۹۸
سعدالدین الوداوینی: ۲۳۵ تا ۲۳۷
سعدی: ۲۹۴.۱۹۴.۱۴۸.۱۲۰
سعید باخرزی: ۱۴۱
سعید نفیسی: ۱۳۲ ح. ۱۳۳ . ۱۳۴. ۱۳۸
سفاح: ۱۴۱
سلجوق‌نامه: ۱۵۴ . ۱۵۲
سلجوقی: ۱۵۱.۱۵۰
سلجوقیهٔ روم: ۲۳۴
سلطان مراد اول: ۲۲۹
سلوان‌المطاع: ۲۳۲
سلوکوس اول: ۱۱۱ ح
سلیمان: ۱۹۰
سلیمان اول (سلطان...): ۲۳۱
سلیمان بیك: ۲۳۷
سلیمان‌شاه بن قلج ارسلان بن مسعود بن قلج ارسلان بن سلیمان بن قتلمش بن سلجوق (ابوالفتح رکن‌الدین...): ۲۳۴
سمرقندی: ۱۲۸
سنائی: ۱۹۰.۱۴۶.۱۴۵
سن‌توماس: ۶۵
سندباد: ۱۳۳.۱۳۲.۸۲
سندبادنامه: ۱۳۳.۱۳۲.۸۶.۸۲
سنسکریت: ۹. ۱۱. ۱۴ح. ۱۵. ۱۷. ۱۸. ۲۰. ۲۳. ۲۵. ۳۱ تا ۳۴. ۳۸. ۴۲. ۵۴. ۶۱. ۶۲. ۶۵. ۶۸ ح . ۷۰. ۷۷. ۸۷. ۹۰. ۲۱۸. ۲۸۹
سورت (بندر...): رك، بندرسورت .
سوسن (آلبر): رك، آلبرسوسن
سویس: ۶۶
سهل بن نوبخت: ۱۱۱ تا ۱۱۳
سهل بن هارون دشت میشانی: ۱۱۰. ۱۱۹. ۲۳۲
سیدعلی کتاب‌فروش شیرازی: ۲۹۰ح
سیرالملوك: ۳۵ ح
سیل‌وستر دوساسی: ۱۱. ۱۲ح. ۱۴ ح . ۱۶ح. ۱۷ح. ۱۸. ۴۲. ۵۵. ۵۷. ۵۹ تا

۶۲.۶۴.۷۳.۷۶ح.۷۹.۸۰ح.۸۱ تا ۸۴.۸۵ح. ۸۹.۹۰ح.۹۱ح . ۹۲ . ۱۰۲تا ۱۰۵.۱۰۷.۱۰۸ح . ۱۱۱ . ۱۱۳ح. ۱۱۴ تا ۱۱۸.۱۲۲تا ۱۲۴ ۱۲۷.۱۳۱.۱۴۷ح. ۱۵۵ . ۱۵۶ . ۱۶۴ . ۱۷۴ . ۱۸۰.۲۰۹ح.۲۳۰ح. ۲۴۶
سی‌مئون‌ست: ۸۲تا ۸۴.۹۰ تا ۹۲ . ۱۰۳.۱۰۸.۱۰۹
سیوطی: ۲۴۰
شادرم (شاد فرم : پادشاه هند) : ۷۲. ۷۳
شادی دختر (نام شهری در پنچاتنترا): ۲۶
شام : ۲۴۰
شاناق : ۱۳۵
شانت پرب : ۳۸
شاه‌ارزن : ۷۲
شاه‌نامه : ۱۱. ۳۵ح. ۳۷.۴۴.۴۶. ۵۵. ۵۶.۶۲.۱۰۵.۱۰۹.۱۱۰ ح . ۱۲۳. ۱۲۸ تا ۱۳۰ . ۱۳۴ . ۱۳۶ ۱۵۲
شاه‌نامهٔ ابومنصوری : ۵۶.۱۲۹.۱۳۵
شتوتکارت : ۱۱۸
شرح اشعار و امثال کلیله و دمنه : ۲۲۰
شرح قانونچهٔ محمود چغمینی : ۲۸۹
شعر هزار سالهٔ فارسی : ۱۳۶
شعوبی (شعـوبیان) : ۲۳۹ . ۲۴۱ . ۲۴۳
شکرستان : ۲۱۵ .۲۱۶.۲۱۷ح
شماخ : ۲۴۲
شولتنس: ۱۱۴
شهاب‌الدین (شیخ....): ۲۳۶
شهاب‌الدین احمد بن محمد بن عرب‌شاه: رك، احمد بن محمد...
شهرستانی: رك، محمد شهرستانی.
شیرین : ۱۳۷
صادق عبقری همدانی : ۲۹۵
صلاح صفدی : ۲۴۰ح
ضحاك : ۱۵
طارم‌علیا: ۲۱۶
طبرستان: ۲۳۴
طبرستانی (طبری) : ۲۳۴.۲۳۵
طرطوشی : ۱۷۷
طوس : ۱۵۰
عارف‌افندی (جلال‌الدین...): ۱۵۰
عباسیان : ۱۵۸
عبدالحمید بن یحیی (عبدالحمید کاتب) : ۸۸.۱۲۱
عبدالحمید بن عبدالرحمن : رك، ابان بن عبدالحمید
عبدالرحمن السفطی : ۱۱۶
عبدالحمید میرزا ابن دارا : ۲۱۶
عبدالعظیم قریب : ۷۲ . ۹۱ح.۹۳.۹۴. ۱۰۴ . ۱۳۱ح. ۱۳۴ . ۱۴۴ . ۱۴۹
عبدالعلام فیض‌خان اوغلو: ۲۳۱

عبداللطیف طسوجی: ۲۳۲ح
عبدالله البستانی: ۱۱۶
عبدالله بن هلال اهوازی: ۸۹ح. ۱۱۱ تا ۱۱۳
عبدالمؤمن بن الحسن بن حسین الصغانی: ۱۱۳. ۱۱۴
عبدالوهاب ایران پور (میرزا...): ۲۱۴
عبدیسوع: ۵۹ تا ۶۱
عبرانی (عبری): ۶۲ ۷۹ تا ۸۲. ۹۲. ۱۰۳. ۱۲۲.
عبیدالله بن قیس الرقیات: ۲۴۲
عبید بن الابرص: ۲۴۲
عثمان بن الرزاق: ۱۱۶
عثمان زاد: ۲۳۰
عثمانی: ۲۲۸
عجایب المقدور فی نوائب تیمور: ۲۳۶
عجم: ۱۲۶. ۲۰۵. ۲۳۹
عدالت خان: ۲۰۰
عدن: ۱۵۰
عراق: ۱۱. ۱۰۴. ۱۴۰. ۱۷۸. ۲۳۵
عرب: ۵۶. ۱۱۹. ۱۲۰. ۱۴۷. ۱۷۵. ۱۷۷. ۱۹۰. ۲۰۲. ۲۰۳. ۲۰۵. ۲۱۲. ۲۳۴. ۲۳۶. ۲۳۹. ۲۴۱. ۲۴۳ ۲۴۴
عربستان: ۲۴۴
عربی: ۱۰ تا ۱۳. ۱۵. ۱۷. ۲۴. ۲۶. ۳۲. ۳۳. ۳۵ح. ۳۸. ۴۳ح. ۵۱. ۵۷. ۵۹. ۶۱. ۶۲. ۷۰ تا ۸۰. ۸۲ تا ۸۴. ۸۶. ۸۸. ۸۹. ۹۱. ۱۰۸ تا ۱۱۳. ۱۱۸. ۱۲۰ تا ۱۲۲. ۱۲۴. ۱۲۵. ۱۲۸. ۱۲۹. ۱۳۷. ۱۴۸. ۱۵۳ح. ۱۵۵. ۱۵۶ح. ۱۵۸. ۱۶۲. ۱۶۴. ۱۷۶. ۱۸۰. ۱۸۱. ۱۸۴. ۱۹۱. ۱۹۲. ۱۹۵. ۲۰۱ تا ۲۰۵. ۲۰۸. ۲۲۵. ۲۲۶. ۲۲۸. ۲۳۰. ۲۳۱. ۲۳۵. ۲۳۶. ۲۳۹ تا ۲۴۱. ۲۴۳ تا ۲۴۸.
عروة بن الورد: ۲۴۲
عزالدین کی کاووس: ۱۵۱
عقدگل: ۱۹۹ ۲۰۰
علاءالدین کی قباد: ۱۵۰. ۱۵۱
علی ابراهیم اسماعیل: ۱۴۲
علی اهونی (اهوانی، اهوازی): ۱۱۱
علی بن ابراهیم: ۱۲۶
علی بن الشاه الفارسی: ۱۶ح
علی بن بقا: ۲۴۰
علی بن داود کاتب: ۱۰. ۱۱۳. ۱۱۹
علی بن صالح (علی واضع، علی چلبی): ۲۲۸ تا ۲۳۰
علی بن محمد بن الشاه الظاهری (ابوالقاسم): ۹۲. ۹۳. ۱۰۵
علیگره: ۳۴
علی مستوفی: ۲۲۲
عمر بیگ شاهزادهٔ آیدین: ۲۲۹
عنتره: ۲۴۲
عنصرالمعالی کی کاووس: ۲۳۴
عنصری: ۱۳۷
عوفی: رك، محمدعوفی.

عیاردانش : ۹، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶ تا ۲۱۱
عیسوی (عیسویان) : ۳۶، ۵۹ تا ۶۱، ۶۳ تا ۶۶، ۷۷، ۸۱
عیون الاخبار : ۹۲، ۲۴۱
عیون کتاب کلیله و دمنه مما لخصه المأمون : ۲۲۵
غازان : ۱۱۶، ۲۳۱، ۲۳۷
غازانی : ۲۳۷
غرر اخبار ملوك الفرس : ۴۴، ۴۶، ۱۲۴، ۱۲۵
غرر سیر ثعالبی : ۵۲، ۱۲۷
غزنه : ۱۴۰
غزنوی : ۱۲۵
غزنویان : ۱۴۰
غلام اشرف : ۱۹۷
غلام بن غلام حسین دست گیر متخلص به عاجز (سید...) : ۲۹۰
غوطا : ۶۳
غیاث الدین کی خسرو : ۱۵۰، ۱۵۱
فاخر بن عبدالواحد : ۱۰۴
فارسی (پارسی) : ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۰ ح، ۲۶، ۳۰، ۳۱ ح، ۳۲، ۳۳، ۳۵ ح، ۳۷ تا ۳۹، ۴۲ ح، ۴۳ ح، ۴۶ تا ۴۸، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۷۰ تا ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۸، ۹۱ تا ۹۳، ۹۵ ح، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵ تا ۱۲۷، ۱۳۱ تا ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۳ ح، ۱۴۶ تا ۱۴۹، ۱۵۳ ح، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲ ح، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۸
فارسیان : ۱۷۹، ۲۰۱
فاکنر (فالکونر، کیث...) : ۶۲، ۷۸
فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء : ۱۱۷، ۲۳۶، ۲۳۷
فتحعلی شاه قاجار : ۲۱۵
فتوت نامهٔ سلطانی : ۱۵۵
فرانسه : ۶۱، ۸۷، ۲۳۱
فرانسوی : ۱۷ ح، ۲۱، ۳۱، ۶۰ ح، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۶
فرانك : ۲۳
فردوسی : ۱۱، ۳۵ ح، ۳۷، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۱۰۵، ۱۱۰ ح، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷ تا ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۲
فرزدق : ۲۴۲
فرغانه : ۲۳۰
فروزانفر : رك، بدیع الزمان
فرهنگ اسدی : ۱۳۲ (نیز رك، لغت فرس)
فرهنگ جهانگیری : ۱۳۲، ۱۳۳
فرهنگ رشیدی : ۷۰، ۱۳۹

فریدون : ۱۵ ، ۱۵۴
ف . شولتس : ۵۹ ، ۶۸
فضل‌الله بن‌عثمان بن‌محمدالاسفزاری : ۲۲۰ ، ۲۲۴
فضل‌الله بن‌عیسی تاشکندی : ۲۳۰
فورك‌هندی : ۱۶ح ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶
فیضی (برادرابوالفضل بن‌مبارك‌شاه) : ۳۷ ، ۲۰۴
فیلیپ لوبل : ۸۲
قابوس‌نامه : ۲۳۴
قانعی‌طوسی(احمدبن‌محمود) : ۱۴۹ تا ۱۵۴
قاهره : ۱۱۵ ، ۲۳۲ ، ۲۳۶
قراخلیل‌زاد : ۱۳۳
قرآن کریم : ۳۶ ، ۹۰ ، ۱۲۰ ، ۱۵۹ح ، ۲۲۲ح ، ۲۹۴ ، ۲۹۵
قریب (استادعبدالعظیم) : رك، عبدالعظیم قریب .
قزوین : ۸۵ ، ۸۶
قزوینی(علامه‌محمد) : رك، محمدقزوینی.
قطامی : ۲۴۲
قفطی : ۲۴۰
قلج‌ارسلان : ۱۵۱
قهستان : ۱۰۴
کابل : ۱۷۷ ، ۱۷۸
کاونپور : ۱۹۸ ، ۲۰۶ح ، ۲۰۹
کباریون (یا : کنان‌ابزون) : ۷۳ ، ۷۴
کبیرالدین احمد : ۱۹۹
کتاب‌شناسی کتاب‌های‌عربی : ۱۱۵
کثیرعزه : ۲۴۲
کراچکووسکی : ۱۱۸
کشف‌الظنون : ۱۱۱ ، ۱۱۲ح ، ۱۲۴ ، ۲۴۰
کشمیر : ۱۹ ، ۲۳
کشمیری : ۲۱
کعب‌بن‌زهیر : ۲۴۲
کعبه : ۲۹۷
کلام‌لاجواب : ۲۹۰
کلدانی : ۶۵ تا ۶۷ ، ۷۹
کلکته : ۸۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۸
کلیلگ ودمنگ : ۲۴ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۳
کلیله و دمنه : ۹ تا ۱۶ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۳ح ، ۴۴ تا ۴۸ ، ۵۱ تا ۶۴ ، ۶۶ ، ۶۸ ، ۷۰ تا ۹۳ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۴۹تا۱۵۱ ، ۱۵۸تا۱۶۰ ، ۱۶۳ تا ۱۶۵ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ تا ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۸۰ تا ۱۹۵ ، ۱۹۷ح ، ۱۹۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳تا۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۷ ، ۲۲۱ تا ۲۲۳ ، ۲۲۵ تا ۲۳۳ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ، ۲۴۴ تا ۲۴۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۱ ، ۳۰۲ تا ۳۰۵ ، ۳۰۷
کمال (دبیرهملان شاه) : ۷۲ ، ۷۳
کنان‌ابزون : رك ، کباریون .

کندیون (رسول شاه ...) : ۷۲
کنگریپ : ۸۷
کوروان : ۳۶
کیارایدون (حکیم همملان شاه) : ۷۲ ، ۷۳
کی‌کاووس‌جهان‌داری : ۷۶
کین(مشاور نیروی جاوید در پنچاتنترا) : ۲۷
کیوس (برادرانوشیروان) : ۲۳۴
کیومرث : ۱۵
گارسن دوتاسی : ۸۸ ، ۲۳۳ ، ۳۰۸
گالان : ۸۷ ، ۲۳۱
گرجی : ۱۹۷
گلستان‌سعدی : ۱۲۰ ، ۱۴۸ ، ۱۸۱ ، ۱۹۹ ، ۲۹۴
گلشن‌آرا : ۲۱۴ ، ۲۱۵
گنجوربن‌اسفندیار : ۲۰۳
گوپتاس : ۲۲
گورکانی : ۸۷ ، ۲۰۴
گولت : ۸۷ ، ۲۳۱
گوئیدی : ۱۱۵ ، ۱۱۷
لاتینی (لاتین) : ۶۲ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۱۰۸ .
لاذقیه : ۱۱۱ح
لافونتن (ژان‌دو ...) : ۲۳۱ ، ۲۳۷
لامعی‌آق‌سرایی : ۲۳۲
لامعی‌گرگانی : ۱۳۸
لانسرو : ۳۱
لاهور : ۱۹۹
لباب‌الالباب : ۱۴۸
لبسیك : ۶۳ (نیز رك ، لیپزیك) .
لب‌لباب مثنوی : ۱۵۵
لبنان : ۱۱۶
لبیدبن‌ربیعهٔ عامری : ۱۱۴
لخلخهٔ‌گلاب : ۲۹۰ .
لغت‌فرس : ۱۳۸ (نیز رك ، فرهنگ اسدی) .
لقمان : ۲۳۱
لکنهو : ۳۷ ، ۱۹۸ ، ۲۹۰
لندن : ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰
لنین‌گراد : ۱۱۸ ، ۲۲۵
لویس‌شیخو : ۷ ، ۹۲ح ، ۱۰۴ ، ۱۱۷ ، ۲۰۳ ، ۲۲۸ ، ۲۴۷ .
لویی‌چهاردهم : ۲۳۱
لئون آلاسیوس : ۸۲
لیپزیك : ۹ح ، ۳۱ ، ۵۳ح ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۴ح ، ۱۲۴ح (نیزرك ،لبسیك) .
لید : ۸۶
لیدن : ۱۱۴ ، ۲۳۵
مأمون : ۱۱۰ ، ۱۳۵ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹تا ۲۲۵ تا ۲۲۸
ماچین : ۹۳
مادورایی : ۸۷
ماردین : ۶۳ ، ۶۶ تا ۶۸
مازندران : ۲۳۴

ماکس مولر : ۶۴
مالایایی : ۶۲ ، ۸۶ ، ۸۷
مالزی : ۸۵
مالکی : ۲۱۵
مانوی (مانویان) : ۶۰ ، ۲۲۸
مثنوی : ۱۸۱
مجتبی مینوی : رك ، مینوی .
مجلهٔ آسیایی پادشاهی لندن : ۱۱۹
مجلهٔ مهر : ۶۲
مجلهٔ هنر ومردم : ۲۵ح ، ۳۲
مجلهٔ یغما : ۲۲۵
مجمل التواریخ والقصص : ۵۶ح
محمد (حضرت رسول اکرم ص) : ۱۲۵ ، ۲۲۳ ، ۲۹۱
محمد اکبر بن حاج محمد مقیم (حکیم ارزانی) : ۲۹۰
محمد القرشی (ابوعبدالله) : ۲۳۲
محمد امین : ۱۷۸
محمد باقر خوانساری : ۱۹۸
محمد بن ابی نصر معروف به محمد بکری : ۸۵ ، ۸۶
محمد بن الحاجی ملقب به حمیدالمحلفی البخاری : ۲۲۴
محمد بن حسین بن عمر الیمنی (ابی عبدالله...) : ۲۳۹ ، ۲۴۰
محمد بن عبدالحمید اسحاق : ۱۴۱
محمد بن عبدالله بن ظفر الصقلی : ۲۳۲
محمد بن عمر الرادویانی : ۱۳۴
محمد عوفی : ۱۴۷ ، ۱۴۸
محمد بن غازی الملطیوی : ۲۳۴
محمد بن محمد بن الهباریه (نظام الدین) : ۱۱۳ ، ۱۱۹ ، ۲۳۲
محمد بن محمد بن محمود الملقب به جلال النسفی : ۲۲۳ ، ۲۲۴
محمد بن یحیی نیسابوری : ۸۵
محمد حسین بن حاج شمس الدین : ۱۷۵
محمد شهرستانی : ۳۳
محمد علی بن محمد حسن طهرانی (شیخ محمد علی کاتوزیان) : ۲۱۲
محمد علی تربیت : ۶۲ ، ۶۳ ، ۸۵ح .
محمد فیض الله : ۱۹۸
محمد قزوینی (علامه ...) : ۱۳۱ ، ۱۳۶ ، ۲۳۵
محمد مصطفی خان : ۱۹۸
محمد موسی بیگ : ۲۳۰
محمد یوسف نجم (دکتر ...) : ۲۳۹
محمود احمدی (مهندس ...) : ۷۶ح
محمود چغمینی : ۲۸۹
محمود غزنوی (سلطان ...) : ۱۴۵ ، ۱۵۸ ، ۲۰۵
مخزن الانشاء : ۱۵۵
مدرس : ۱۹۷
مدرس رضوی : ۱۹۰ح
مدینه : ۱۵۰
مرآة الملوك : ۲۳۲
مراد اول : رك ، سلطان مراد اول .

مرزبان بن رستم بن شروین پریم (اصفهبد...) : ۲۳۴
مرزبان‌نامه : ۱۸۱ . ۱۹۵ . ۲۱۴ . ۲۳۳ تا ۲۳۶
مرقیون : ۶۰
مروان‌حمار : ۱۲۱
مسعود (مترجم ترکی کلیله‌ودمنه) : ۲۲۹
مسعود سعدسلمان : ۱۴۶
مسعودی (مورخ عرب) : ۱۰
مسکو : ۱۱۸
مسلمان (مسلمانان) : ۳۶ . ۲۲۸
مسیب‌بن علس : ۲۴۲
مسیحی (مسیحیان) : رك ، عیسوی .
مشار (خان بابا ...) رك ، خان‌بابامشار.
مشکور (دکتر محمدجواد) : ۷۵ . ۷۸
مصر : ۱۰ح . ۱۱ . ۸۶ . ۱۱۱ح . ۱۱۷ . ۲۴۰
مصطفی خالق دادعباسی : ۳۲ . ۳۳ . ۲۸۸
مضاهاة امثال کتاب کلیله ودمنه بما اشبهها من اشعارالعرب : ۲۳۹
مطران یوسف‌داود : ۱۱۶
معروفی بلخی : ۱۳۸
معزفاطمی : ۲۴۰
مغول (مغولان) : ۸۶ . ۱۰۳ . ۱۵۳ح . ۱۷۲ . ۱۷۳ . ۱۸۰
مغولی : ۸۵ . ۸۶
مفرح‌القلوب : ۸۷ . ۲۳۳ . ۲۸۸ تا ۲۹۲ . ۳۰۲ . ۳۰۶ تا ۳۰۸
مفرح‌القلوب سرمستان خم خانهٔ محبت: ۲۹۰
مکه : ۱۵۰
ملطیه : ۲۳۴
م . مورنو : ۱۱۸
مناقب‌العارفین : ۱۵۱
منتخبات انوارسهیلی: ۱۹۹
منصور (خلیفهٔ‌عباسی) : ۱۰۹ . ۱۲۶ . ۱۲۷ . ۱۴۱ . ۱۵۸ . ۲۰۶
منفلوطی : ۱۱۷
منکوقاآن : ۸۶
منوچهر : ۱۵
مواهب‌علیه : ۱۵۵
موصل : ۵۹ . ۶۵ . ۷۸ . ۱۱۵ . ۱۱۶
مونستر : ۶۵
مونیخ : ۷۷ح . ۲۲۶
مهابهاراتا : ۱۱ . ۱۸ . ۳۱ . ۳۴ تا ۳۸ . ۴۲ . ۵۴ . ۱۸۱ . ۱۸۳ح . ۱۹۵ . ۲۰۴
مهدی (خلیفهٔ‌عباسی) : ۸۹ح . ۱۱۰ تا ۱۱۲
میتولوژی‌هند : ۱۶ح
میشل دوکاس : ۸۳
میکائیل : ۹۲
مینوگیبدر : ۲۶۰
مینوی (مجتبی): ۱۳ح . ۵۱ح . ۷۰ح . ۱۴۹ . ۲۲۵ . ۲۲۷

نابغه : ۲۴۲
ناچبل : ۱۱۸
ناراین : ۲۵ ، ۲۸۹
ناصرالدین عبدالحمید : ۱۰۴
نپالی : ۲۱
نتایج‌الفطنه‌فی‌نظم کلیله ودمنه : ۱۱۳
نثرالنظم‌وحل‌العقد : ۱۱۱
نزاری : ۷۱
نسطوری : ۷۸
نصرالله‌منشی : رك،ابوالمعالی نصرالله ...
نصرانی : ۶۴
نصربن احمد (امیرسامانی) : ۴۶، ۱۲۲ تا ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ تا ۱۳۱، ۱۳۵ تا ۱۳۷ ، ۱۵۸
نصیرالدین طوسی : ۱۰۴
نظامی : ۷۱ ، ۲۱۷
نفیسی : رك ، سعیدنفیسی .
نگار دانش : ۲۰۹
نمایش‌نامهٔ کلیله ودمنه : ۲۱۸
نوبی : ۶۲
نورالدین رامپوری : ۱۹۸
نوشیروان : رك ، انوشیروان .
نولدکه (تئودور ...) : ۶۱ ، ۶۲، ۷۲، ۸۰ح ، ۲۴۷
نول‌کشور : ۳۷ح ، ۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰
نیتی‌چاسترا : ۲۲
نیروی بی‌پایان (پسر نیروی جاوید) : ۲۶
نیروی‌توانگر (پسرنیروی جاوید) : ۲۶
نیروی‌جاوید (شاهی درپنچاتنترا) : ۲۶
نیروی وحشت‌ناك (پسرنیروی جاوید) : ۲۶
نیسفوربوتونیات : ۸۳
نیل : ۷۵
واتیکان : ۲۴۰
وادی‌النیل : ۱۱۶
والنبورگ : ۱۲۳
ودا : ۳۵
و . رایت : ۷۷
ورندلی : ۸۶
وزیرعلی : ۱۹۸
ولاستون (ا . ن .) : ۲۰۰
ولف : ۱۱۸
و . ناسولیس : ۱۹۹
و . ن . براون : ۱۱۹
ویس ورامین : ۳۰۰
ویشنوشرمن : ۲۸ ، ۲۹
ویشنویی : ۱۹
ویکتورشوون : ۱۱۵
وین : ۱۱۳
هامبورگ: ۲۹۰
هارون‌الرشید : ۸۹ح ، ۱۳۵ ، ۱۷۸ ، ۲۲۶
هاشم‌خجندی (میرزا ...) : ۲۳
هرتفورد: ۱۲۴، ۱۴۴ح، ۱۴۵ح، ۱۶۳ح، ۱۷۲ح ، ۱۹۱ح ، ۱۹۳ح ، ۱۹۸ ،

۲۰۰
هرتل : رك ، یوهانس‌هرتل .
هرکول : ۳۶
هزارویك‌شب : ۲۳ ، ۱۳۳ ، ۲۳۲
هستی‌نپورا : ۳۶
هلاند : ۲۳۵
همایون‌فال : ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۷۳ ، ۲۰۷ ، ۲۱۶
همایون‌نامه : ۹ ، ۵۷ ، ۵۸ح ، ۸۷ ، ۱۷۴ ، ۲۲۹ تا ۲۳۱ ، ۲۳۷
هملان‌شاه : ۷۱ ، ۷۳ ، ۲۰۱
هند(هندوستان) : ۹ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۳۱ح ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۴۲تا۴۸ ، ۵۲ ، ۵۶تا ۶۰ ، ۶۲تا۶۵ ، ۷۱ تا ۷۳ ، ۸۷ ، ۹۳ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۶ تا ۱۰۹ ، ۱۲۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۶۱ ، ۱۶۷ ، ۱۷۳ ، ۱۷۷ ، ۱۸۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰ح ، ۲۰۳ ، ۲۰۸ ، ۲۱۰تا ۲۱۳ ، ۲۲۷ ، ۲۴۸ ، ۲۸۸ ، ۳۰۷
هندو (هندوان) : ۹ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۸تا۵۰ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۱۰۶ ، ۱۳۵ ، ۲۰۱ ، ۲۳۱ ، ۲۹۱
هندوچین : ۸۵
هندی : ۱۰تا۱۲ ، ۱۴ ، ۱۶ح ، ۱۷ ، ۱۹تا ۲۱ ، ۲۳ ، ۳۶ ، ۴۲تا۴۴ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۵ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۵ ، ۸۸ ، ۱۰۳ ، ۱۲۲ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۷۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۴ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۲۸ ، ۲۳۳ ، ۲۹۱
هوتبار : ۷۵
هوشنگ : ۵۷ ، ۵۸ ، ۱۲۲ ، ۱۶۸تا ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۷تا ۱۸۰ ، ۲۰۳
هولاندی : ۶۲
هومر : ۳۴
هیتوپادسا (هیتوپدسا ، هیتوپدیشا ، هتهو پریس): ۱۵ ، ۱۶ح ، ۱۷ح ، ۲۵ح ، ۸۷ ، ۲۳۳ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱تا ۳۰۷
یحیی‌افندی : ۲۳۰
یحیی‌بن خالدبرمکی : ۸۹ح ، ۱۱۰ ، ۱۱۲
یزد : ۲۱۵
یزدجردبن‌شهریار : ۱۲۶
یعقوب‌بن‌الیازار : ۸۰ ، ۸۱
یعقوبیان (دیر ...) : ۶۷
یمن : ۱۹۰
یمنیان : ۲۴۴
یوحنابن بابیش : ۶۵ ، ۶۶
یوسف‌اودو : ۶۶
یونان : ۳۷ ، ۸۳
یونانی : ۲۲ ، ۶۲ ، ۸۲تا۸۴ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۱۰۹
یوهانس‌هرتل : ۱۹ ، ۲۲ ، ۸۶ ، ۱۱۸
یهودی : ۷۹ ، ۸۱

فهرست نام‌های اروپایی

Contents extraits de L'Anwāri Soheili . traduction Persane des fables de Bidpāï : 199

Directorium humane vite aliàs antiquorum sapientum: 81

Exposition de la foi Musulmane : 199

Les fables de Bidpāï philosophe indien ou La Conduite des rois : 200

Persian fables from the Anwāri Soohyly Hussain Vāiz Kāshify: 199

Revue de deux mondes . 59 . 64

Salwan al mota' ossian conforti politici di Ibn Zefer arabo siciliano de XII secolo : 233

The Anvāri Soohyly , Literally translated into Prose and Verse by E . B . Eastwick : 199

فهرست مأخذهای عمده

اول - مأخذهای فارسی :

۱ ـ کلیله‌ودمنه ـ چاپ تهران ـ تصحیح آقای عبدالعظیم قریب ـ ۱۳۱۹ ﻫ . ش .

۲ ـ کلیله‌ودمنه ـ به‌تصحیح آقای مجتبی مینوی ـ انتشارات دانش‌گاه تهران (شمارهٔ ۹۲۵) ـ ۱۳۴۳ ﻫ . ش .

۳ ـ انوار سهیلی چاپ هرتفورد ـ 1851 میلادی .

۴ ـ لباب‌الالباب ـ تألیف‌محمدعوفی ـ به‌تصحیح شادروان‌سعیدنفیسی ـ تهران (ابن‌سینا) ـ ۱۳۳۵ ﻫ . ش .

۵ ـ شاه‌نامهٔ فردوسی ـ چاپ تهران کتاب‌فروشی بروخیم ـ ۱۳۱۳ـ ۱۳۱۴ ﻫ . ش .

۶ ـ شعر هزارسالهٔ فارسی ـ تألیف دکترقاسم تویسرکانی ومحمدجعفر محجوب ـ چاپ‌تهران ـ ۱۳۴۳ ﻫ . ش .

۷ ـ مجمل‌التواریخ والقصص ـ تهران (خاور) ـ۱۳۱۸هجری‌شمسی ـ به تصحیح مرحوم ملک‌الشعراء بهار .

۸ ـ حدیقة‌الحقیقه ـ اثر حکیم‌سنائی غزنوی ـ به‌تصحیح استاد مدرس رضوی ـ تهران ـ ۱۳۲۹ ﻫ . ش .

۹ ـ تاریخ‌گزیده ـ تألیف حمدالله مستوفی ـ به‌اهتمام ادوارد براون ـ چاپ‌لیدن و نیز چاپ تهران (امیرکبیر) به تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی ـ ۱۳۳۹ ﻫ . ش .

۱۰ ـ سبک شناسی ـ تألیف مرحوم ملک‌الشعراء بهار ـ چاپ تهران وزارت فرهنگ (آموزش وپرورش) ـ ۱۳۲۱ـ۱۳۲۶ ﻫ . ش . (جلددوم).

۱۱ـ احوال و اشعار رودکی ـ تألیف مرحوم‌سعیدنفیسی ـ چاپ تهران

(کتاب‌فروشی ادب) - ۰۹-۱۳۰۹-۱۳۱۹ ه . ش . (سه‌مجلد)

۱۲ - از سعدی تاجامی - جلد سوم تاریخ ادب ادوارد براون - چاپ تهران (ابن‌سینا) - ترجمهٔ آقای علی‌اصغر حکمت .

۱۳ - گلستان سعدی - به تصحیح شادروان محمدعلی فروغی - چاپ تهران (بروخیم) - ۱۳۱۶ ه . ش .

۱۴ - مجلهٔ هنر و مردم (شماره‌های ۸۶ و ۸۷) - آذرماه و دی‌ماه ۱۳۴۸ ه . ش .

۱۵ - جاویدان خرد فارسی - چاپ سنگی - تهران - ۱۲۹۴ هجری قمری - به‌اهتمام مسافر مظلوم مانک‌جی درویش فانی .

۱۶ - دیوان لامعی گرگانی - به تصحیح شادروان سعید نفیسی - چاپ تهران ۱۳۱۹ ه . ش .

۱۷- فرهنگ ایرانی وتأثیر آن درتمدن‌اسلام وعرب - تألیف استاد دکتر محمدمحمدی - چاپ تهران ۱۳۳۳ ه . ش .

۱۸ - دیوان ابوالفرج رونی - به تصحیح مرحوم پروفسور چایکین (ایران شناس‌شوروی) - از انتشارات مجلهٔارمغان - تهران ۱۳۰۴ ه . ش .

۱۹- بیست‌مقاله - تألیف علامهٔ فقید محمدقزوینی - چاپ دوم- تهران (ابن‌سینا و ادب) - ۱۳۳۲ ه . ش .

۲۰ - فرهنگ رشیدی - چاپ تهران (بارانی) - ۱۳۳۷ ه . ش .

۲۱ - عیار دانش - چاپ لکنهو (نول کشور) - سال۱۸۹۴ میلادی.

۲۲ - نگاردانش - منتخب عیار دانش - چاپ لکنهو (نول کشور) - ۱۹۰۲ میلادی .

۲۳- مفرح‌القلوب - تصویر نسخهٔ خطی‌محفوظ درکتاب‌خانهٔ شهرداری هامبورگ .

۲۴- اخلاق اساسی - تألیف شیخ محمدعلی تهرانی - تهران (کتاب- خانهٔ علمیهٔ مصدق) -۱۳۳۱ هجری قمری .

۲۵ - سلسله انتشارات مؤسسهٔ وعظ وخطابه - تاریخ ادبیات - تقریر استاد فقید بدیع‌الزمان فروزان‌فر - چاپ تهران - ۱۳۱۵ ه . ش .

۲۶ــ مرزبان‌نامه ــ به‌تصحیح علامهٔ فقید محمد قزوینی ــ چاپ سوم ــ تهران (کتاب‌خانهٔ تهران) ــ ۱۳۱۷ هـ . ش .

۲۷ ــ نمایش‌نامهٔ کلیله ودمنه ــ اقتباس علی‌رضا امیرمعز ــ چاپ امریکا (ایندیانا) به‌فارسی وانگلیسی ــ ۱۹۶۲ میلادی .

۲۸ ــ مهابهاراتای‌فارسی ــ چاپ‌لکنهو (نول‌کشور) ــ ترجمهٔ‌ابوالفضل دکنی ــ بدون تاریخ .

۲۹ــ کلیله‌ودمنهٔ جدید ــ تألیف علی‌اویسی ــ تهران ــ ۱۳۳۲ هـ . ش.

۳۰ ــ شرح‌حال عبدالله‌بن‌مقفع ــ تألیف شادروان عباس اقبال‌آشتیانی ــ چاپ برلین (سلسله انتشارات ایرانشهر) ــ ۱۳۰۶ هـ . ش .

۳۱ ــ رای وبرهمن یا کلیله ودمنهٔ منظوم ــ تصنیف مرحوم جهان‌بخش جمهری ــ تهران ۱۳۲۳ هـ . ش .

۳۲ ــ مجلهٔ آموزش‌وپرورش (شماره‌های سال بیست‌وششم) .

۳۳ــ شکرستان یامنظومهٔ انوارسهیلی ــ تصنیف خسرودارایی ــ تهران ــ ۱۳۲۶ هـ . ش .

۳۴ ــ شرح اشعار و امثال کلیله ودمنه ــ نسخهٔ خطی متعلق به‌کتاب‌خانهٔ مجلس شورای ملی .

۳۵ ــ کلیله ودمنهٔ‌منظوم قانعی‌طوسی ــ نسخهٔ‌خطی‌محفوظ درکتاب‌خانهٔ ملی ملك .

۳۶ ــ مجلهٔ‌یغما ــ سال دهم ــ شمارهٔ هشتم (آبان‌ماه سال۱۳۳۶هـ.ش.)

۳۷ ــ گلشن‌آرا ــ تصنیف میرزا عبدالوهاب ایران‌پور ــ نسخهٔ خطی متعلق به‌کتاب‌خانهٔ مجلس شورای ملی .

۳۸ ــ پنچاتنترا ــ تألیف دکترایندوشیکهر ــ انتشارات دانش‌گاه تهران شمارهٔ ۷۱۰ ــ چاپ‌تهران ۱۳۴۱ هـ . ش .

دوم ـ منابع عربی :

۱ ـ قرآن کریم .

۲ـ کلیله‌ودمنه عربی ـ تصحیح بارون سیل‌وستر دوساسی ـ چاپ پاریس ۱۸۱۶ میلادی .

۳ـ کلیله ودمنه ـ ازروی قدیم‌ترین نسخ مخطوطه ـ به‌اهتمام لویس‌ـ شیخو الیسوعی ـ چاپ بیروت ـ ۱۹۲۴ میلادی .

۴ ـ الفهرست ـ تألیف محمدبن اسحق‌الندیم الوراق ـ چاپ مصر ـ ۱۳۴۷ ـ ه . ق .

۵ ـ وفیات‌الاعیان ـ تألیف قاضی ابن‌خلکان ـ چاپ مصر .

۶ ـ غرراخبارملوك الفرس وسیرهم ـ تألیف ابومنصور ثعالبی ـ چاپ زوتنبرگ (پاریس) .

۷ ـ کشف‌الظنون عن‌اسماء‌الکتب والفنون ـ تألیف حاج خلیفه ـ چاپ فلوگل (لیپزیك) .

۸ ـ نتایج‌الفطنه فی‌نظم کلیله‌ودمنه ـ تصنیف ابن‌الهباریه ـ چاپ لبنان ۱۹۰۵ میلادی .

۹ ـ الصادح و الباغم ـ چاپ بیروت ۱۸۸۶ میلادی .

۱۰ ـ سراج‌الملوك تألیف طرطوشی چاپ بولاق مصر .

۱۱ ـ معجم‌المطبوعات ـ جلد اول .

۱۲ ـ کتاب مضاهاة امثال کلیله و دمنه‌بمااشبهها من اشعار العرب تألیف ابی‌عبدالله محمدبن حسین‌بن‌عمرالیمنی ـ تصحیح و تحقیق دکتر محمد یوسف نجم ـ چاپ بیروت (دارالثقافه) ـ ۱۹۶۱ میلادی .

سوم ـ مأخذهای اروپایی :

1. Chauvin (Victor), Bibliographie des livres arabes, Paris, 1880, Tome II: Kalila et Dimna.

2. Grande Encyclopédie: Pantchatantra.

3. Encyclopédie de l'Islam, Tome II, Kalila wa Dimna.

4. Baron Silvestre de Sacy, Kalila va Dimna ou Fables de Bidpaï, Paris, 1816 (Introduction).

5. P. Masson-Oursel, M. De Willman-Grelorvska et Phillipe Stern: L'Inde antique et la civilisation indienne, Paris, 1933.

6. Dr. Gustave le bon, Les Civilisations de l'Inde, Paris, 1887.

7. The Panchatantra, translated from the Sanskrit by Arthur W. Ryder. U.S.A. Jaico Publishing house, 1949.

8. The Panchatantra. Canarese translation, London, 1868. (Introduction).

9. Fables de Lafontaine, Paris, Hachette, 1883.

10. Kalila und Dimna, Syrich und Deutsch, von Friedrich Schultess, Berlin Verlag von George Reimer, 1911.

11. Revue de deux mondes, № : 107, Paris, 1873.

عنوان	نویسنده / مترجم
۲۰ ـ انقلاب افریقا (چاپ دوم)	نوشتهٔ فرانتس فانون ترجمهٔ محمد امین‌کاردان
۲۱ ـ اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده	نوشتهٔ دکتر فریدون آدمیت
۲۲ ـ بانگ جرس (راهنمای مشکلات دیوان حافظ)	نوشتهٔ پرتو علوی
۲۳ ـ تحلیل ذهن	نوشتهٔ برتراند راسل ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
۲۴ ـ تمثیلات (شش نمایشنامه و یك داستان)	نوشتهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده ترجمه میرزا جعفر قراجه‌داغی
۲۵ ـ داستانها و قصه‌ها	تألیف مجتبی مینوی
۷۶ ـ قضیه‌ رابرت اوپنهایمر	نوشتهٔ هاینار کیپهارت ترجمهٔ نجف دریابندری
۲۷ ـ مسیح بازمصلوب	نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس ترجمهٔ محمدقاضی
۲۸ ـ منطق سمبلیك	نوشتهٔ سوزان لنگر ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
۲۹ ـ تاریخ چیست ؟	نوشتهٔ ای . اچ . کار ترجمهٔ دکترحسن کامشاد
۳۰ ـ آلبر کامو	نوشتهٔ کانر کروز او براین ترجمهٔ عزت‌اله فولادوند
۳۱ ـ سفرنامه ونیزیان در ایران	نوشتهٔ پنج سوداگر ونیزی در زمان حکومت آق‌قویونلو ترجمهٔ دکتر منوچهر امیری
۳۲ ـ دربارهٔ کلیه ودمنه	نوشتهٔ دکتر محمدجعفر محجوب
۳۳ ـ صداشناسی موسیقی	نوشتهٔ امین شهمیری
۳۴ ـ استقراء ریاضی	نوشتهٔ سومینسکی ـ گولووینا ـ یاگلوم ترجمهٔ پرویز شهریاری
۳۵ ـ جبرومقابله خوارزمی	نوشتهٔ محمدبن‌موسی خوارزمی ترجمهٔ حسین خدیوجم
۳۶ ـ رسم فنی	نوشتهٔ امیرمنصور امیرصدری ـ محمد جواد افتخاری
۳۷ ـ سرگرمیهای هندسه	نوشتهٔ یاکوب ایسیدورویچ پرلمان ترجمهٔ پرویز شهریاری

۳۸ ـ مسائل مسابقات فیزیك ومكانیك	نوشتهٔ س . او . گونچارنکو ترجمهٔ غضنفر بازرگان
۳۹ ـ مسائل مسابقات شیمی	ترجمهٔ باقر مظفرزاده
۴۰ ـ معادلات دیفرانسیل	نوشتهٔ محمد جواد افتخاری
۴۱ ـ آموزش شیمی (چاپ دوم)	نوشتهٔ دکتر پرویز ایزدی
۴۲ ـ اصول خط کش محاسبه	نوشتهٔ م . ه . شفیعیها
۴۳ ـ روشهای مثلثات	نوشتهٔ پرویزشهریاری احمدفیروزنیا
۴۴ ـ روش حل مسائل فیزیك	نوشتهٔ م . اسپرانسکی ترجمهٔ غضنفر بازرگان
۴۵ ـ مسائل عمومی ریاضیات	نوشتهٔ باقر امامی
۴۶ ـ ریاضیات چیست ؟	نوشتهٔ ریچارد کورانت‌وهربرت‌رابینز ترجمهٔ ـ حسن‌صفاری
۴۷ ـ ۲۵۰ مسئله	نوشتهٔ واتسلاو سرپینسکی ترجمهٔ پرویز شهریاری
۴۸ ـ فلسفهٔ ریاضی	نوشتهٔ استیفن س . بارکر ترجمهٔ احمد بیرشك
۴۹ ـ لگاریتم	نوشتهٔ گ . استاکوف ترجمهٔ پرویز شهریاری

---

۵۰ ـ سفر به‌فضا (کودکان)	نوشتهٔ لوسیل‌ساترلند ترجمهٔ احمدایرانی
۵۱ ـ خزندگان ودوزیستان(کودکان)	نوشتهٔ لوسیل‌ساترلند ترجمهٔ احمدایرانی
۵۲ ـ فردیناند	نوشتهٔ رابرت لاوسن ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی
۵۳ ـ قورباغه را می‌شناسید	ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی
۵۴ ـ اقبال وغول	نوشتهٔ بنیامین الکین ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی

۵۵ ـ علی و آذر (کتاب آموزش‌انگلیسی برای نوآموزان)

۵۶ ـ هدیه (کتاب آموزش انگلیسی برای نوآموزان)

۵۷ ـ آموزش حروف انگلیسی (برای نوآموزان زبانهای‌لاتین)

۵۸ ـ راهنمای نقاشی — غلامعلی گنجی